



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یاصحاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

الائمة الراشدون



مؤلف: سید محمد حسینی بیدارچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رهبران معصوم علیهم السلام

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

عطر عترت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	رهبران معصوم علیهم السلام جلد ۱
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست
۳۷	خطبه الکتاب
۳۹	پیش گفتار
۴۱	پیامبر خدا حضرت محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه وآله
۴۱	اشاره
۴۳	ولادت رسول خدا صلی الله علیه وآله
۴۴	پدران و مادران رسول خدا صلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام
۴۴	ایمان پدران رسول خدا صلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام
۴۵	حوادث هنگام ولادت
۵۶	مقام والای رسول خدا صلی الله علیه وآله
۵۸	گواهی اهل کتاب به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله
۶۹	معجزات رسول خدا صلی الله علیه وآله
۷۰	معجزه جاوید رسول خدا صلی الله علیه وآله
۷۸	معجزه ناطق و گویای رسول خدا صلی الله علیه وآله
۷۸	اعجاز اخلاق کریمه رسول اللّه صلی الله علیه وآله
۸۰	معراج رسول خدا صلی الله علیه وآله
۹۳	ایمان رسول خدا صلی الله علیه وآله قبل از بعثت
۹۴	معنای اتی بودن رسول خدا صلی الله علیه وآله
۹۶	نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله از نظر زمان و مکان
۹۸	حجّه الوداع و ماجرای غدیر خم

۱۰۴	آخرین لحظات زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله
۱۰۹	رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله
۱۱۲	علی و فاطمه علیهما السلام در لحظات آخر زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله
۱۱۴	تاریخ رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله
۱۱۵	سنگینی رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بر اهل بیت آن حضرت علیهم السلام
۱۱۸	مراسم غسل و نماز و دفن رسول خداصلی الله علیه وآله
۱۲۳	توسل به محمد و آل محمد علیهم السلام
۱۳۰	دعاها و تعویذات و توسلات رسول خداصلی الله علیه وآله
۱۳۳	دعای رسول خداصلی الله علیه وآله برای نجات از شر جنّ
۱۳۳	حزب حضرت خدیجه، همسر رسول خداصلی الله علیه وآله
۱۳۴	حزب دیگری از حضرت خدیجه علیها السلام
۱۳۴	حزب آمنه مادر رسول خداصلی الله علیه وآله
۱۳۶	اشعار مدح و مرثیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله
۱۳۶	اشاره
۱۳۷	ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله
۱۳۹	ولادت حضرت رسول صلی الله علیه وآله
۱۴۳	ثنای رسول الله صلی الله علیه وآله
۱۴۵	رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله
۱۴۹	شهر پیامبرصلی الله علیه وآله
۱۵۳	امامت ائمه معصومین علیهم السلام
۱۵۳	اشاره
۱۵۵	امامت در مکتب شیعه امامیه
۱۶۱	شرایط لازم امام و رهبر
۱۶۳	خلاصه ای از ادله معرفت و شناخت امام علیه السلام
۱۶۵	اثبات امامت ائمه اهل البیت از قرآن
۱۸۳	اعترافات اهل سنت به مقام اهل بیت علیهم السلام

- ۱۹۱ اخبار اهل سنت درباره ائمه دوازده گانه شیعه
- ۱۹۸ شخصیت علی علیه السلام در کتب اهل سنت
- ۲۰۶ امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
- ۲۰۶ اشاره
- ۲۰۸ ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۱۶ شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۲۱ امیرالمؤمنین علیه السلام در شب های قبل از شهادت
- ۲۲۲ عیادت اصیغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۲۵ نظر طبیب و وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۲۶ مراسم دفن بدن مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۲۹ پاداش زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۳ حکایات و قضایای مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۴ امام علی علیه السلام محبوب خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۲۳۵ منطق امام علی علیه السلام در معرفی حق و باطل
- ۲۳۶ پاسخ علی علیه السلام در حال نماز
- ۲۳۷ امام علی علیه السلام و تفسیر صحیح از استغفار
- ۲۳۸ امام علی علیه السلام و خواجه ربیع
- ۲۳۹ دفاع علی علیه السلام از پدرش ابوطالب
- ۲۴۰ امام علی علیه السلام و ليله المبيت
- ۲۴۲ امام علی علیه السلام و حکومت و امارت
- ۲۴۳ امام علی علیه السلام و حدیث منزلت
- ۲۴۴ امام علی علیه السلام و شاگردش میثم
- ۲۴۶ پیامی از سوی دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۴۶ شفاعت علی علیه السلام برای ملاقات با زهراعلیها السلام
- ۲۴۸ امام علی علیه السلام در جنگ خندق

- ۲۵۰ ----- توبیخ فرماندار بصره -----
- ۲۵۲ ----- امام علی علیه السلام در محکمه قاضی -----
- ۲۵۳ ----- معجزه ای از مرقد مطهر امام علی علیه السلام -----
- ۲۵۴ ----- دعاها و توسلات امیرالمؤمنین علیه السلام -----
- ۲۵۵ ----- جزر امیرالمؤمنین علیه السلام -----
- ۲۵۷ ----- اشعار مدح و مرثیه امیرالمؤمنین علیه السلام -----
- ۲۵۷ ----- اشاره -----
- ۲۵۸ ----- شب ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام -----
- ۲۶۰ ----- ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام -----
- ۲۶۶ ----- ولادت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام -----
- ۲۷۲ ----- مولود کعبه -----
- ۲۷۵ ----- عید غدیر -----
- ۲۷۸ ----- سحر بی علی علیه السلام -----
- ۲۸۰ ----- شهادت مولا علی علیه السلام -----
- ۲۸۰ ----- همای رحمت -----
- ۲۸۳ ----- صدّیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام -----
- ۲۸۳ ----- اشاره -----
- ۲۸۵ ----- ولادت فاطمه، سیده نساء عالمین -----
- ۲۸۹ ----- شخصیت حضرت فاطمه علیها السلام -----
- ۲۹۲ ----- ادعیه و احراز حضرت فاطمه علیها السلام -----
- ۲۹۵ ----- اشعار مدح و مرثیه حضرت فاطمه علیها السلام -----
- ۲۹۵ ----- اشاره -----
- ۲۹۶ ----- زبان حال امیرالمؤمنین علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام -----
- ۲۹۸ ----- توسل به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام -----
- ۳۰۰ ----- در مدح حضرت زهرا علیها السلام -----
- ۳۰۴ ----- عروسی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام -----

- ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام ۳۰۶
- شهادت فاطمه علیها السلام و آتش غم ۳۰۹
- مدح حضرت زهرا علیها السلام ۳۱۰
- اولین شهیده ۳۱۳
- تقسیم غم ها ۳۱۵
- فاتح خیبر در غم فاطمه علیها السلام ۳۱۷
- گفت وگو با مدینه در مصائب حضرت زهرا علیها السلام ۳۱۹
- خداحافظی با مدینه ۳۲۳
- امام حسن بن علی مجتبی علیه السلام ۳۲۷
- اشاره ۳۲۷
- ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام ۳۲۹
- روش زندگی و فضائل اخلاقی امام حسن علیه السلام ۳۳۰
- سخنان امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه ۳۳۱
- سختاوت و حلم امام حسن علیه السلام ۳۳۲
- تصریح امیرالمؤمنین به امامت امام حسن علیهما السلام ۳۳۶
- همسران و فرزندان امام حسن علیه السلام ۳۳۷
- معرفت به امام علیه السلام ۳۴۰
- ماجرای صلح امام حسن علیه السلام با معاویه ۳۴۴
- نامه امام حسن علیه السلام به معاویه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۴۶
- صلح نامه امام حسن علیه السلام با معاویه ۳۴۷
- شهادت امام حسن علیه السلام ۳۴۸
- پاداش زیارت و گریه بر امام حسن علیه السلام ۳۵۶
- ابتلای معصومین علیهم السلام به بلاهای بزرگ ۳۵۷
- سخنان حکیمانه امام حسن علیه السلام ۳۵۹
- مناظرات امام حسن علیه السلام ۳۶۱
- فضائل امام حسن علیه السلام در کتب اهل سنت ۳۶۳

- ۳۶۶ حکایات و قضایای مربوط به امام مجتبی علیه السلام
- ۳۶۶ اشاره
- ۳۶۷ سؤالی از امام مجتبی علیه السلام
- ۳۶۸ راهنمایی امام مجتبی علیه السلام
- ۳۶۸ معجزه ای از امام مجتبی علیه السلام
- ۳۷۰ جود و عطای امام مجتبی علیه السلام
- ۳۷۱ احتجاج امام مجتبی علیه السلام
- ۳۷۳ آخرین کلمات امام مجتبی علیه السلام
- ۳۷۵ وظیفه حکومت از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام
- ۳۷۵ تفاوت دیدگاه امام مجتبی علیه السلام با جناب ابوذر
- ۳۷۶ بازدید امام مجتبی علیه السلام از یک منزل
- ۳۷۶ ادعیه و احراز امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۳۷۸ حرز امام حسین علیه السلام
- ۳۸۰ اشعار مدح و مرثیه امام حسن علیه السلام
- ۳۸۰ اشاره
- ۳۸۱ مدح امام مجتبی علیه السلام
- ۳۸۴ مدح امام مجتبی علیه السلام
- ۳۸۸ زبان حال امام حسن علیه السلام
- ۳۸۹ ای بقیع
- ۳۹۲ امام حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام
- ۳۹۲ اشاره
- ۳۹۴ ولادت امام حسین علیه السلام
- ۳۹۵ حدیث لوح فاطمه علیها السلام
- ۳۹۷ نجات فطرس ملک به برکت امام حسین علیه السلام
- ۳۹۸ شهادت امام حسین علیه السلام
- ۳۹۹ گریه آدم علیه السلام بر امام حسین علیه السلام

- ۴۰۰ ----- بازگشت اسرای اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه
- ۴۰۴ ----- گریه های حضرت زین العابدین علیه السلام پس از شهادت پدر
- ۴۰۴ ----- گریه بر امام حسین علیه السلام در سخنان امام رضا علیه السلام
- ۴۰۶ ----- مدینه در عزای امام حسین علیه السلام
- ۴۱۳ ----- پاداش اقامه عزا و ذکر مصائب امام حسین علیه السلام
- ۴۱۶ ----- امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنن
- ۴۱۷ ----- سخاوت امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنن
- ۴۲۲ ----- انتقام خداوند از قاتلین امام حسین علیه السلام
- ۴۲۳ ----- سخنان حکیمانه امام حسین علیه السلام
- ۴۲۸ ----- فرزندان امام حسین علیه السلام
- ۴۲۹ ----- شهدای کربلا از بنی هاشم
- ۴۳۰ ----- پاداش زیارت امام حسین علیه السلام
- ۴۳۳ ----- حکایات و قضایای مربوط به امام حسین علیه السلام
- ۴۳۳ ----- اشاره
- ۴۳۴ ----- مرد انصاری و امام حسین علیه السلام
- ۴۳۵ ----- امام حسین علیه السلام و پدر دو شهید
- ۴۳۵ ----- آخرین شب امام حسین علیه السلام
- ۴۳۶ ----- ملاقاتی نیک فرجام با امام حسین علیه السلام
- ۴۳۸ ----- خودداری از حمایت امام حسین علیه السلام
- ۴۳۹ ----- امام حسین علیه السلام و غلام سیاه
- ۴۴۱ ----- اشعار مدح و مرثیه امام حسین علیه السلام
- ۴۴۱ ----- اشاره
- ۴۴۲ ----- میلادیه حضرت امام حسین علیه السلام
- ۴۴۸ ----- ولادت امام حسین علیه السلام
- ۴۵۴ ----- سخن با کربلا
- ۴۵۵ ----- حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام

- ۴۵۸ حرم دو فرزند مسلم علیه السلام
- ۴۵۹ شام خراب
- ۴۶۱ مرثیه امام حسین علیه السلام
- ۴۶۵ گفتگوی امام حسین با علی اکبر علیهما السلام
- ۴۶۷ دل شکسته
- ۴۶۹ افتخار نوکری حسین فاطمه علیها السلام
- ۴۷۲ امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام
- ۴۷۲ اشاره
- ۴۷۴ ولادت حضرت زین العابدین علیه السلام
- ۴۷۵ لقب ها و کنیه های حضرت زین العابدین علیه السلام
- ۴۷۵ فرزندان حضرت زین العابدین علیه السلام
- ۴۷۶ عبادت زین العابدین و سید التاجدین علیه السلام
- ۴۸۱ اطعام های حضرت زین العابدین علیه السلام
- ۴۸۲ رضای به قضای الهی
- ۴۸۳ جلالت و عزت زین العابدین علیه السلام
- ۴۹۰ نصب حجر الأسود به دست مبارک زین العابدین علیه السلام
- ۴۹۰ خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در دمشق شام
- ۴۹۳ حلم و بردباری زین العابدین علیه السلام
- ۴۹۵ تواضع و فروتنی زین العابدین علیه السلام
- ۴۹۷ سخنان حکیمانه زین العابدین علیه السلام
- ۵۰۱ شهادت حضرت زین العابدین علیه السلام
- ۵۰۳ حکایات و قضایای مربوط به امام سجاد علیه السلام
- ۵۰۳ اشاره
- ۵۰۴ سؤال فقهی از امام زین العابدین علیه السلام
- ۵۰۴ سؤال اعتقادی از امام زین العابدین علیه السلام
- ۵۰۵ محقق حنفیه و امام زین العابدین علیه السلام

۵۰۶	روح بلند امام سجّاد علیه السلام
۵۰۷	حضرت سجّاد علیه السلام در عرفات
۵۰۷	امام سجّاد و صدقات پنهانی
۵۰۸	ادعیه و احراز امام سجّاد علیه السلام
۵۱۱	اشعار مدح و مرثیه امام سجّاد علیه السلام
۵۱۱	اشاره
۵۱۲	فضائل حضرت زین العابدین علیه السلام
۵۱۴	ولادت حضرت سجّاد علیه السلام
۵۱۶	شهادت امام سجّاد علیه السلام
۵۱۸	زبان حال امام سجّاد علیه السلام
۵۲۰	مجلس یزید لعنه الله علیه
۵۲۲	امام محمّد بن علی باقر العلوم علیه السلام
۵۲۲	اشاره
۵۲۴	ولادت امام باقر علیه السلام
۵۲۵	فرزندان امام باقر علیه السلام
۵۲۵	امامت امام باقر علیه السلام
۵۲۷	علوم و فضائل و مناقب امام باقر علیه السلام
۵۳۱	ماجرای امام باقر علیه السلام با هشام بن عبدالملک
۵۳۲	عبادت امام باقر علیه السلام
۵۳۳	انفاق و احسان امام باقر علیه السلام
۵۳۴	شهادت امام باقر علیه السلام
۵۳۵	سخنان حکیمانه امام باقر علیه السلام
۵۴۰	حکایات و نصایح امام باقر علیه السلام
۵۴۱	صفای قلب و کدورت قلب
۵۴۲	سؤالاتی چند از امام باقر علیه السلام
۵۴۳	تیراندازی امام باقر علیه السلام

- ۵۴۴ امام باقر علیه السلام در جمع راهبان و قتیسیان
- ۵۴۶ چند سؤال قرآنی از امام محمد باقر علیه السلام
- ۵۴۸ احوال پرسی از امام باقر علیه السلام
- ۵۴۹ بزرگواری امام باقر علیه السلام
- ۵۵۰ اولین دیدار جابر با امام باقر علیه السلام
- ۵۵۰ سخنرانی امام باقر علیه السلام در دو سالگی
- ۵۵۱ بزرگ ترین گناه از نظر امام باقر علیه السلام
- ۵۵۲ شیعیان امیرالمؤمنین در فرمایش امام باقر علیه السلام
- ۵۵۴ اشعار مدح و مرثیه امام باقر علیه السلام
- ۵۵۴ اشاره
- ۵۵۵ ولادت حضرت باقر العلوم علیه السلام
- ۵۵۵ سرود میلاد
- ۵۵۷ زبان حال امام باقر علیه السلام در ماجرای کربلا
- ۵۵۸ سخن با مدینه و بقیع
- ۵۵۹ سینه زنی
- ۵۶۰ آثار مؤلف تاکنون
- ۵۶۲ درباره مرکز

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: رهبران معصوم علیهم السلام/محمد حسینی بهارانیچی

مشخصات نشر: قم: عطر عترة، ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری: ۴۴۸ص،

شابک: ۷۰۰۰۰-۳-۷۴-۵۵۸۸-۶۰۰-۹۷۸-۶-۷۳-۵۵۸۸-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: معصومین- زندگی نامه

موضوع: سیره- شخصیت- فضائل-

یادداشت: ج ۱ چاپ اول

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۰۷۲۱۰

اشاره

ص: ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: ٢

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»

(توبه / ۱۱۹)

رهبران معصوم عليهم السلام

جلد اول

مؤلف:

سید محمد حسینی بهارانچ

ص: ۳

خطبه الكتاب ۱۵

پیش گفتار ۱۷

پیامبر خدا حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله ۱۹

ولادت رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۱

پدران و مادران رسول خدا صلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام ۲۲

ایمان پدران رسول خدا صلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام ۲۲

حوادث هنگام ولادت ۲۳

مقام والای رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۹

گواهی اهل کتاب به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ۳۱

معجزات رسول خدا صلی الله علیه وآله ۴۱

معجزه جاوید رسول خدا صلی الله علیه وآله ۴۲

معجزه ناطق و گویای رسول خدا صلی الله علیه وآله ۵۰

اعجاز اخلاق کریمه رسول الله صلی الله علیه وآله ۵۰

معراج رسول خدا صلی الله علیه وآله ۵۲

ایمان رسول خدا صلی الله علیه وآله قبل از بعثت ۶۵

معنای امی بودن رسول خدا صلی الله علیه وآله ۶۶

نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله از نظر زمان و مکان ۶۸

حجّه الوداع و ماجرای غدیر خم ۷۰

آخرین لحظات زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله ۷۵

رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله ۸۰

علی و فاطمه علیهما السلام در لحظات آخر زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله ۸۳

تاریخ رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله ۸۵

سنگینی رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بر اهل بیت آن حضرت ۸۶

مراسم غسل و نماز و دفن رسول خداصلی الله علیه وآله ۸۹

توسّل به محمّد و آل محمّدعلیهم السلام ۹۲

دعاها و تعویذات و توسّلات رسول خداصلی الله علیه وآله ۹۹

دعای رسول خداصلی الله علیه وآله برای نجات از شرّ جنّ ۱۰۲

حرز حضرت خدیجه، همسر رسول خداصلی الله علیه وآله ۱۰۲

حرز دیگری از حضرت خدیجه علیها السلام ۱۰۳

حرز آمنه مادر رسول خداصلی الله علیه وآله ۱۰۳

اشعار مدح و مرثیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ۱۰۵

ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله ۱۰۶

ولادت حضرت رسول صلی الله علیه وآله ۱۰۷

ثنای رسول الله صلی الله علیه وآله ۱۰۹

رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله ۱۱۰

شهر پیامبر صلی الله علیه وآله ۱۱۲

امامت ائمه معصومین علیهم السلام ۱۱۵

امامت در مکتب شیعه امامیه ۱۱۷

شرایط لازم امام و رهبر ۱۲۳

خلاصه ای از ادله معرفت و شناخت امام علیه السلام ۱۲۵

اثبات امامت ائمه اهل البیت از قرآن ۱۲۷

اعترافات اهل سنت به مقام اهل بیت علیهم السلام ۱۴۴

ص: ۶

- اخبار اهل سنت درباره ائمه دوازده گانه شیعه ۱۵۲
- شخصیت علی علیه السلام در کتب اهل سنت ۱۵۹
- علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۶۷
- ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۶۹
- شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۷۴
- امیرالمؤمنین علیه السلام در شب های قبل از شهادت ۱۷۹
- عیادت اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۰
- نظر طیب و وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۳
- مراسم دفن بدن مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۴
- پاداش زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۷
- حکایات و قضایای مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۹۱
- امام علی علیه السلام محبوب خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله ۱۹۲
- منطق امام علی علیه السلام در معرفی حق و باطل ۱۹۳
- پاسخ علی علیه السلام در حال نماز ۱۹۴
- امام علی علیه السلام و تفسیر صحیح از استغفار ۱۹۵
- امام علی علیه السلام و خواجه ربیع ۱۹۶
- دفاع علی علیه السلام از پدرش ابوطالب ۱۹۷
- امام علی علیه السلام و ليله المبيت ۱۹۸
- امام علی علیه السلام و حکومت و امارت ۲۰۰
- امام علی علیه السلام و حدیث منزلت ۲۰۱

امام علی علیه السلام و شاگردش میثم ۲۰۲

پیامی از سوی دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۰۴

شفاعت علی علیه السلام برای ملاقات با زهراعلیها السلام ۲۰۴

امام علی علیه السلام در جنگ خندق ۲۰۶

توبیخ فرماندار بصره ۲۰۸

ص: ۷

امام علی علیه السلام در محکمه قاضی ۲۱۰

معجزه ای از مرقد مطهر امام علی علیه السلام ۲۱۱

دعاها و توسلات امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۲

حُرز امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۳

اشعار مدح و مرثیه امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۵

شب ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۶

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۷

ولادت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۲۰

مولود کعبه ۲۲۳

عید غدیر ۲۲۴

سحر بی علی علیه السلام ۲۲۶

شهادت مولا علی علیه السلام ۲۲۷

همای رحمت ۲۲۷

صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام ۲۲۹

ولادت فاطمه، سیده نساء عالمین ۲۳۱

شخصیت حضرت فاطمه علیها السلام ۲۳۵

ادعیه و احراز حضرت فاطمه علیها السلام ۲۳۸

اشعار مدح و مرثیه حضرت فاطمه علیها السلام ۲۴۱

زبان حال امیرالمؤمنین علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام ۲۴۲

توسل به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۲۴۳

در مدح حضرت زهرا علیها السلام ۲۴۴

عروسی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام ۲۴۶

ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام ۲۴۷

شهادت فاطمه علیها السلام و آتش غم ۲۴۸

ص: ۸

مدح حضرت زهرا علیها السلام ۲۴۸

اولین شهیده ۲۴۹

تقسیم غم ها ۲۵۰

فاتح خیبر در غم فاطمه علیها السلام ۲۵۱

گفت و گو با مدینه در مصائب حضرت زهرا علیها السلام ۲۵۲

خدا حافظی با مدینه ۲۵۳

سبط اکبر امام مجتبی علیه السلام ۲۵۵

ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام ۲۵۷

روش زندگی و فضائل اخلاقی امام حسن علیه السلام ۲۵۸

سخنان امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه ۲۵۹

سخاوت و حلم امام حسن علیه السلام ۲۶۰

تصریح امیرالمؤمنین به امامت امام حسن علیهما السلام ۲۶۲

همسران و فرزندان امام حسن علیه السلام ۲۶۳

معرفت به امام علیه السلام ۲۶۶

ماجرای صلح امام حسن علیه السلام با معاویه ۲۷۰

نامه امام حسن علیه السلام به معاویه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۷۲

صلح نامه امام حسن علیه السلام با معاویه ۲۷۳

شهادت امام حسن علیه السلام ۲۷۴

پاداش زیارت و گریه بر امام حسن علیه السلام ۲۸۱

ابتلای معصومین علیهم السلام به بلاهای بزرگ ۲۸۲

سخنان حکیمانه امام حسن علیه السلام ۲۸۴

مناظرات امام حسن علیه السلام ۲۸۶

فضائل امام حسن علیه السلام در کتب اهل سنت ۲۸۸

حکایات و قضایای مربوط به امام مجتبی علیه السلام ۲۹۱

سؤالی از امام مجتبی علیه السلام ۲۹۲

ص: ۹

راهنمایی امام مجتبی علیه السلام ۲۹۳

معجزه ای از امام مجتبی علیه السلام ۲۹۳

جود و عطای امام مجتبی علیه السلام ۲۹۵

احتجاج امام مجتبی علیه السلام ۲۹۶

آخرین کلمات امام مجتبی علیه السلام ۲۹۸

وظیفه حکومت از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام ۳۰۰

تفاوت دیدگاه امام مجتبی علیه السلام با جناب ابوذر ۳۰۰

بازدید امام مجتبی علیه السلام از یک منزل ۳۰۱

ادعیه و احراز امام حسن و امام حسین علیهما السلام ۳۰۱

حرز امام حسین علیه السلام ۳۰۳

اشعار مدح و مرثیه امام حسن علیه السلام ۳۰۵

مدح امام مجتبی علیه السلام ۳۰۶

مدح امام مجتبی علیه السلام ۳۰۷

زبان حال امام حسن علیه السلام ۳۰۹

ای بقیع ۳۰۹

سبط اصغر سید الشهدا علیه السلام ۳۱۱

ولادت امام حسین علیه السلام ۳۱۳

حدیث لوح فاطمه علیها السلام ۳۱۴

نجات فطرس ملک به برکت امام حسین علیه السلام ۳۱۶

شهادت امام حسین علیه السلام ۳۱۷

گریه آدم علیه السلام بر امام حسین علیه السلام ۳۱۸

بازگشت اسرای اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه ۳۱۹

گریه های حضرت زین العابدین علیه السلام پس از شهادت پدر ۳۲۲

گریه بر امام حسین علیه السلام در سخنان امام رضا علیه السلام ۳۲۲

مدینه در عزای امام حسین علیه السلام ۳۲۴

ص: ۱۰

پاداش اقامه عزا و ذکر مصائب امام حسین علیه السلام ۳۲۸

امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنن ۳۳۰

سخاوت امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنن ۳۳۱

انتقام خداوند از قاتلین امام حسین علیه السلام ۳۳۵

سخنان حکیمانه امام حسین علیه السلام ۳۳۶

فرزندان امام حسین علیه السلام ۳۴۰

شهدای کربلا از بنی هاشم ۳۴۱

پاداش زیارت امام حسین علیه السلام ۳۴۲

حکایات و قضایای مربوط به امام حسین علیه السلام ۳۴۵

مرد انصاری و امام حسین علیه السلام ۳۴۶

امام حسین علیه السلام و پدر دو شهید ۳۴۷

آخرین شب امام حسین علیه السلام ۳۴۷

ملاقاتی نیک فرجام با امام حسین علیه السلام ۳۴۸

خودداری از حمایت امام حسین علیه السلام ۳۵۰

امام حسین علیه السلام و غلام سیاه ۳۵۱

اشعار مدح و مرثیه امام حسین علیه السلام ۳۵۳

میلادیه حضرت امام حسین علیه السلام ۳۵۴

ولادت امام حسین علیه السلام ۳۵۷

سخن با کربلا ۳۵۹

حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام ۳۶۰

حرم دو فرزند مسلم عليه السلام ۳۶۱

شام خراب ۳۶۲

مرثیه امام حسین عليه السلام ۳۶۳

گفتگوی امام حسین با علی اکبر علیهما السلام ۳۶۵

دل شکسته ۳۶۶

افتخار نوکری حسین فاطمه علیها السلام ۳۶۷

ص: ۱۱

امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام ۳۶۹

ولادت حضرت زین العابدین علیه السلام ۳۷۱

لقب ها و کنیه های حضرت زین العابدین علیه السلام ۳۷۲

فرزندان حضرت زین العابدین علیه السلام ۳۷۲

عبادت زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام ۳۷۳

اطعام های حضرت زین العابدین علیه السلام ۳۷۸

رضای به قضای الهی ۳۷۹

جلالت و عزت زین العابدین علیه السلام ۳۸۰

نصب حجر الأسود به دست مبارک زین العابدین علیه السلام ۳۸۴

خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در دمشق شام ۳۸۴

حلم و بردباری زین العابدین علیه السلام ۳۸۷

تواضع و فروتنی زین العابدین علیه السلام ۳۸۹

سخنان حکیمانه زین العابدین علیه السلام ۳۹۱

شهادت حضرت زین العابدین علیه السلام ۳۹۵

حکایات و قضایای مربوط به امام سجّاد علیه السلام ۳۹۷

سؤال فقهی از امام زین العابدین علیه السلام ۳۹۸

سؤال اعتقادی از امام زین العابدین علیه السلام ۳۹۸

محمّد حنفیه و امام زین العابدین علیه السلام ۳۹۹

روح بلند امام سجّاد علیه السلام ۴۰۰

حضرت سجّاد علیه السلام در عرفات ۴۰۱

امام سجّاد و صدقات پنهانی ۴۰۱

ادعیه و احراز امام سجّاد علیه السلام ۴۰۲

اشعار مدح و مرثیه امام سجّاد علیه السلام ۴۰۵

فضائل حضرت زین العابدین علیه السلام ۴۰۶

ولادت حضرت سجّاد علیه السلام ۴۰۷

ص: ۱۲

- شهادت امام سجّاد علیه السلام ۴۰۸
- زبان حال امام سجّاد علیه السلام ۴۰۹
- مجلس یزید لعنه الله علیه ۴۱۰
- محمّد بن علیّ باقر العلوم علیه السلام ۴۱۱
- ولادت امام باقر علیه السلام ۴۱۳
- فرزندان امام باقر علیه السلام ۴۱۴
- امامت امام باقر علیه السلام ۴۱۴
- علوم و فضائل و مناقب امام باقر علیه السلام ۴۱۶
- ماجرای امام باقر علیه السلام با هشام بن عبدالملک ۴۲۰
- عبادت امام باقر علیه السلام ۴۲۱
- انفاق و احسان امام باقر علیه السلام ۴۲۲
- شهادت امام باقر علیه السلام ۴۲۳
- سخنان حکیمانه امام باقر علیه السلام ۴۲۴
- حکایات و نصایح امام باقر علیه السلام ۴۲۹
- صفای قلب و کدورت قلب ۴۳۰
- سؤالاتی چند از امام باقر علیه السلام ۴۳۱
- تیراندازی امام باقر علیه السلام ۴۳۲
- امام باقر علیه السلام در جمع راهبان و قتیسان ۴۳۳
- چند سؤال قرآنی از امام محمّد باقر علیه السلام ۴۳۵
- احوال پرسی از امام باقر علیه السلام ۴۳۷

بزرگواری امام باقرعلیه السلام ۴۳۸

اولین دیدار جابر با امام باقرعلیه السلام ۴۳۹

سخنرانی امام باقرعلیه السلام در دو سالگی ۴۳۹

بزرگ ترین گناه از نظر امام باقرعلیه السلام ۴۴۰

شیعیان در فرمایش امام باقرعلیه السلام ۴۴۱

ص: ۱۳

اشعار مدح و مرثیه امام باقرعلیه السلام ۴۴۳

ولادت حضرت باقر العلوم علیه السلام ۴۴۴

سرود میلاد ۴۴۴

زبان حال امام باقرعلیه السلام در ماجرای کربلا ۴۴۵

سخن با مدینه و بقیع ۴۴۵

سینه زنی ۴۴۶

ص: ۱۴

الحمد لله الذي أنعم علينا بنبوه خاتم الأنبياء، و أنقذنا به من شفا جرف الهلكات و من النار، و بعثه في الأميين رسولا يتلو عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين و أكمل دينه بإمامه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و أولاده الطاهرين عليهم السلام فقال سبحانه: «اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً»، فأمر نبيه بأن ينصبه علماً للإسلام و مبيناً للحلال و الحرام و هادياً لمن يهتدى به و إماماً لمن يقتدى به و صراطاً لمن يسلك في سبيله و جعله أفضل الأوصياء و أوصى نبيه أن يبلغ ما أنزل إليه من ربه فيه فقال: «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك [في علي] و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس». و أوجب اتباعه و اتباع أولاده في قوله: «يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين».

اللهم صل على محمد كما حمل وحيك و بلغ رسالاتك و أحل حلالك و حرّم حرامك و علم كتابك، و صل على محمد كما أقام الصلاه و أتى الزكاه و دعا إلى دينك و صدق بوعدك و أشفق من وعيدك، و صل على محمد كما غفرت به الذنوب و سترت به العيوب و فرّجت به الكرب، و صل على محمد كما رحمت به العباد و أحييت به البلاد و قصمت به الجبابره و أهلكت به الفراعنه، و صل على محمد كما أضعفت به الأموال و أحرزت به من الأهوال و كسرت به الأصنام و رحمت به الأنام، و صل على محمد كما بعثته بخير

الأديان و أعززت به الإيمان و تبرت به الأوثان و عظمت به البيت الحرام، و صلّ على محمّد و على أهل بيته الأئمة الطاهرين
الأخيار الذين أذهبت عنهم الرجس و طهّرتهم تطهيراً سيّما الإمام المنتظر و الحجّة الثاني عشر سَمَى المصطفى و كُنِيَ المرتضى
العدى بيمنه رزق الورى و بوجوده ثبتت الأرض و السماء، فصلّ على مولاي و سيّدى صاحب الزّمان و اجعلنى من أنصاره و
أشياعه و الدّابّين عنه، و المستشهادين بين يديه، طائعاً غير مكرهٍ فى الصّفّ الذى نعتّ أهله فى كتابك فقلت: صفاً كأنهم بنيان
مرصوص على طاعتك و طاعه رسولك و آله عليهم السّلام. اللهمّ و العن أعداء محمّد و آل محمّد و مخالفهم و زدهم عذاباً
فوق العذاب و هواناً فوق هوان و ذلّاً فوق ذلّ. اللهمّ دعهم على النار دعّاً و أركسهم فى أليم عذابك ركساً و احشرهم و أتباعهم
إلى جهنّم زمراً.

سال‌ها بود که آرزو داشتم در شرح حال ائمه معصومین علیهم السلام چیزی بنویسم تا بدین وسیله نام من در دفتر خدمت گذاران به آنان ثبت شود تا این که خداوند توفیق داد و کتاب «میزان الحق» و آیات الفضائل را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نوشتم.

و پس از آن کتاب «دوله المهدی» و کتاب «انتظار مهدی» را درباره امام زمان علیه السلام نگاشتم. آن گاه کتاب «أسوه النساء» را درباره فاطمه زهرا علیها السلام و کتاب «امام الشهداء» را درباره امام حسین علیه السلام و کتاب «شهید خراسان» را درباره حضرت رضاعلیه السلام به رشته تحریر در آوردم.

همچنین کتاب «الإمام الصّیّادق» مرحوم علامه مظفر را ترجمه نمودم و نام آن را «امام صادق علیه السلام» گذاردم و کتاب «مناقب» مرحوم علامه ابن شهر آشوب، قسمت مربوط به رسول خدا صلی الله علیه وآله، را ترجمه کردم و به نام «پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله» منتشر ساختم و چون هراس پیدا کردم که در اثر کهنوت و ناتوانی نتوانم برای سایر معصومین علیهم السلام چیزی بنویسم، با استمداد از خداوند و توسّلات و مشورت با دوستان بر آن شدم که کتابی درباره چهارده معصوم علیهم السلام بنویسم و در حدّ توان خود ادای وظیفه نمایم.

بر این اساس، این کتاب را در دو جلد نوشته و نام آن را «رهبران معصوم» گذاردم. در پایان جلد دوم کتاب نیز شرح حال مختصری از احوال خلفا و حکام زمان هر کدام از معصومین علیهم السلام را بیان کردم.

اشعار مناسب با شخصیت هر کدام از معصومین علیهم السلام را نیز از ولادت تا شهادت جمع آوری کرده و در انتهای شرح حال آنان قرار دادم. به امید آن که مورد قبول آن بزرگواران قرار بگیرد و دوستان و شیعیان‌شان از آن استفاده کنند. و السلام علی عباد الله الصالحین.

سید محمد حسینی بهارانچی

خادم اهل البیت علیهم السلام

ص: ۱۸

رهبران

معصوم

پیامبر خدا حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله

اشاره

ص: ۱۹

معروف بین مورّخین شیعه این است که ولادت آن حضرت در مکه معظمه روز جمعه هفدهم ربیع الأوّل بعد از طلوع فجر در سال عام الفیل در زمان سلطنت انوشیروان عادل بوده است، و بعثت آن حضرت در سنّ چهل سالگی در بیست و هفتم رجب واقع شده است. (۱) و در روز بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجری از دنیا رحلت نموده است.

مرحوم کلینی در کتاب کافی می فرماید: «رسول خداصلی الله علیه وآله ظهر روز جمعه دوازدهم ربیع الأوّل سال عام الفیل به دنیا آمد و سیزده سال در مکه بود و سپس به مدینه هجرت نمود و ده سال در آن دیار اقامت کرد و روز دوشنبه دوازدهم ربیع الأوّل در سنّ شصت و سه سالگی از دنیا رحلت نمود.»

سپس می افزاید: «پیامبر خداصلی الله علیه وآله دو ماه بعد از تولّد، پدر خود عبدالله را از دست داد، و چهار سال داشت که مادر خود آمنه بنت وهب را از دست داد، و هشت سال داشت که جدّ خود عبدالمطلب را از دست داد و در سنّ بیست و چند سالگی با خدیجه ازدواج نمود، و قبل از بعثت از خدیجه فرزندانمانند قاسم و رقیه و زینب و امّ کلثوم را پیدا نمود و پس از بعثت، طیب و طاهر و فاطمه علیهم السلام از او به دنیا آمدند، و یک سال قبل از هجرت، هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از شعب

ص: ۲۱

ابوطالب خارج گردید، خدیجه از دنیا رحلت نمود و پس از آن با فاصله یک سال نیز ابوطالب از دنیا رحلت کرد و چون خدیجه و ابوطالب از دنیا رفتند رسول خداصلی الله علیه وآله اندوه شدیدی پیدا کرد و به جبرئیل علیه السلام شکایت نمود و خداوند به او وحی کرد: تو در مکه یآوری نداری و باید به مدینه هجرت کنی.»(۱)

پدران و مادران رسول خداصلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام

نسب پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله این گونه است: حضرت محمدصلی الله علیه وآله بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.

مشهور بین امامیه این است که عدنان فرزند ادد بن [ادد بن] یسع بن همیسع بن سلامان بن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل فرزند تارخ بن ناخور بن شروع بن ارغو بن قالد بن عابر بن صالح بن ارفحشد بن سام بن نوح بن مالک بن متوشلح بن اخنوخ بن بارز بن مهلائیل بن قنیان بن انوس بن شیث بن آدم علیه السلام می باشد.

و نسب مادر آن حضرت - آمنه بنت وهب بن عبد مناف تا آخر - همانند نسب پیامبرصلی الله علیه وآله است. بنابراین جدّ اعلای پیامبرصلی الله علیه وآله، هاشم بن عبدمناف و جدّ اعلای آمنه، وهب بن عبدمناف بوده اند و بعد از آن تا حضرت آدم یکسان بوده اند.(۲)

مؤلف گوید: اجداد پیامبرصلی الله علیه وآله در کتاب مناقب آل ابی طالب به طور تفصیل بیان شده است و ما آن را ترجمه نمودیم و نام آن را «پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله» قرار دادیم.

ایمان پدران رسول خداصلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام

اختلافی بین علمای شیعه نیست که پدران و اجداد رسول خداصلی الله علیه وآله همگی

ص: ۲۲

۱-۲) کافی: ۱ / ۴۳۹.

۲-۳) حقّ الیقین شبر / ۱۱.

مؤمن و اهل توحید بوده و از شرک و کفر و زنا و هر پلیدی پاک بوده اند؛ همان گونه که خداوند در آیه «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ * وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ» (۱) بیان نموده است، «و تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ»، یعنی «فی أصْلاب السَّاجِدِينَ». و در مورد پدر ابراهیم علیه السلام [در روایات] آمده که پدر او «آزر» نبوده، بلکه آزر عموی او بوده است و چون آن حضرت را تربیت می نموده او را پدر می نامیده اند و پدر ابراهیم - همان گونه که گذشت - «تارخ» بوده است.

طبق روایات اهل بیت علیهم السلام پدر و مادر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی عبدالله و آمنه، مسلمان و تابع دین حضرت ابراهیم علیه السلام بوده اند و این که اهل تسنن می گویند آنان مشرک بوده اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان استغفار نموده است، خلاف صریح آیه «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ...» (۲) است. بلکه عبدالمطلب و سایر پدران آن حضرت تا اسماعیل همگی از اوصیا بوده اند. و همچنین ابوطالب بعد از پدر خود عبدالمطلب، وصی او بوده و هرگز بت نپرستیده است، بلکه مؤمن بودن ابوطالب از ضروریات مذهب شیعه است و در روایات معصومین علیهم السلام آمده که فرموده اند: «هر کس اعتقاد به ایمان او نداشته باشد از شیعیان ما نیست»، و این بیت از ابوطالب است که می گوید:

و لقد علمت بأنّ دين محمد

من خير أديان البرية ديناً (۳)

حوادث هنگام ولادت

امام صادق علیه السلام فرمود: «شیطان قبلاً در آسمان های هفتگانه رفت و آمد می کرد و هنگام ولادت حضرت عیسی علیه السلام از سه آسمان ممنوع گردید و تنها در چهار آسمان رفت و آمد داشت و هنگام ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه آسمان ها ممنوع

ص: ۲۳

۱-۴) شعراء / ۲۱۸ - ۲۱۹.

۲-۵) ذیلها: «مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ». توبه / ۱۱۳.

۳-۶) شرح النهج للحمدیدی: ۳ / ۳۱۱ و ۳۱۲، حقّ اليقين للشبیر / ۱۳۴.

گردید و تیرهایی از ناحیه ستارگان به شیاطین پرتاب شد و مردم قریش با دیدن این صحنه گفتند: "این نشانه قیامت است که ما از اهل کتاب می شنیدیم." و عمرو بن امیه، کاهن بزرگ زمان جاهلیت گفت: بنگرید اگر دگرگونی مربوط به ستارگان ثابتی است که تابستان و زمستان به وسیله آنها شناخته می شود پس بدانید که عالم دگرگون خواهد شد [و قیامت برپا خواهد گردید] و گرنه این دگرگونی مربوط به حادثه ای است که روی زمین رخ داده است.»

سپس فرمود: «بامداد ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله همه بت های مشرکین سرنگون شدند و در شب ولادت آن حضرت ایوان پادشاه کسرالرزید و چهارده کنگره آن فرو ریخت و دریاچه ساوه (که مورد پرستش بود) خشکید، و در وادی سماوه (منطقه ای بین کوفه و شام) که همواره خشک بود آب جاری شد، و آتشکده فارس (که مورد پرستش بود) هزار سال بود که خاموش نشده بود خاموش گردید، و مؤبدان، یعنی فقیه فارس و حاکم مجوس، در آن شب در خواب دیدند شتران نیرومندی اسب های تازی را با خود می برند و از دجله عبور کردند و داخل شهرهای آنان شدند، و طاق کسرا شکست و آب دجله آن را فرو گرفت، و در آن شب نوری از ناحیه حجاز منتشر گردید و به همه مشرق زمین رسید، و تخت هر پادشاهی واژگون شد، و همه پادشاهان در روز ولادت آن حضرت گنگ شدند و نتوانستند سخن بگویند، و دانش اهل کهنات [کسانی که پیشگویی می کردند] گرفته شد، و سحر ساحران باطل گردید، و هر کاهنی از همتای جَنّی خود (که از او خبر می گرفت) جدا شد، و قریش بین عرب عظمت یافتند و آل الله نامیده شدند.»

امام صادق علیه السلام سپس می فرماید: «به این علّت آنان را آل الله نامیدند که در کنار کعبه می زیستند.»

آمنه مادر رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: «به خدا سوگند، هنگامی که فرزندم به دنیا آمد دست های خود را روی زمین گذارد و سپس سر به سوی آسمان بالا نمود و من دیدم نوری از او خارج شد و همه جا را روشن کرد، و در بین آن نور شنیدم که

گوینده ای می گفت: تو بهترین فرزند و آقای همه انسان ها را به دنیا آوردی پس نام او را محمد بگذار.»

سپس آن نوزاد را نزد حضرت عبدالمطلب آوردند و سخن آمنه را به او خبر دادند، عبدالمطلب او را به دامن گرفت و گفت:

الحمد لله الذي أعطاني

هذا الغلام الطيب الأردان

قد ساد في المهدي على الغلمان

عونه الإله بالأركان

حتى أراه مبلغ الفتیان

أعيده من كل ذي شأن

حتى يكون بلغه الغشيان

من حاسد ذي ناظر معيان

سپس او را به ارکان کعبه تعویذ نمود و اشعار گذشته را درباره او انشا کرد. و شیطان وحشت زده فریاد زد و فرزندان خود را جمع نمود؛ فرزندان او جمع شدند و به او گفتند: «تو را چه می شود که این گونه وحشت کرده ای؟» او گفت: «وای بر شما! امشب من وضع آسمان و زمین را دگرگون می بینم؛ چرا که در روی زمین حادثه بزرگی رخ داده که از زمان به آسمان رفتن عیسی علیه السلام تا کنون چنین حادثه ای رخ نداده است و شما باید بگردید و از آن اطلاعی برای من بیاورید.» پس آنان به جستجو رفتند و بازگشتند و گفتند: «ما چیزی نیافتیم.» ابلیس بزرگ - لعنه الله - گفت: «من خود باید حرکت کنم.» سپس به شکل گنجشگی شد و چون خواست از ناحیه کوه حراء وارد مکه شود، جبرئیل علیه السلام به او فرمود: «باز گرد! خدا تو را لعنت کند.» او گفت: «ای جبرئیل! آیا دیشب تا کنون حادثه ای در روی زمین رخ داده است؟» جبرئیل علیه السلام گفت: «آری، پیامبر رحمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آمد.» ابلیس گفت: «آیا برای من در او نصیبی هست [و من راهی برای گمراه کردن او دارم]؟» فرمود: «خیر.» ابلیس گفت: «آیا در امت او نصیبی دارم [و می توانم آنان را گمراه کنم]؟» فرمود: «آری.» ابلیس گفت: «به همین راضی هستم.» (۱)

ص: ۲۵

در این رابطه شاعر عرب می گوید:

بدا بمولده المسعود طالعه

بدر الهدى و اختفت فيه الأضاليل

یعنی، با تولد مبارک و خجسته او، طالعش، ماه هدایت بدرخشید و در پرتو آن گمراهی ها ناپدید گردید.

و زال عن رأس كسرى التاج حين علا

من فوق بهرام للإيمان إكليل

یعنی، و تاجی از ایمان اورنگ شاهی را از سر خسرو - که پس از بهرام به سلطنت رسیده بود - بینداخت.

بخاتم الرّسل قد زلّت أساوره

فعرشه بعد كرسى الملك مشلول

یعنی، با ظهور آخرین پیامبر، دستبند اقتدارش گسیخت و تخت سلطنت او به دنبال کرسی حکومتش در هم شکست.

سبحان من خصّ بالإسراء رتبه

بقربه حيث لا كيف و تمثيل

یعنی، منزّه است خدایی که با معراج او به نزد خود، مقامش را به حدّی که در وصف و تمثیل نمی گنجد بالا برد.

بالجسم أسرى به و الرّوح خادمه

له من الله تعظيم و تبجيل

یعنی، معراجش جسمانی و روح الامین خادمش بود. خدا برای او ارزش و احترام زیادی قائل شد.

له البراق جواد و السّما طرق

مسلوکه و دليل السير جبريل

یعنی، براق اسب راهوار او و آسمان راه پیموده شده اش و جبرئیل راهنمای سفرش بود.

له شريعته حقّ للهدى و له

شريعة في التّدى من دونها النيل

یعنی، او دین حقی برای هدایت داشت و در بخشندگی شیوه ای داشت که کسی به پایه او نمی رسید.

و جاءه الرّوح بالقرآن ینسخ من

شريعة الرّوح ما یحویه إنجیل

یعنی، روح الامین برای او قرآنی آورد و آنچه را در انجیل از شریعت مسیح

ص: ۲۶

بود، منسوخ و باطل گردانید.

و كل أسفار توراہ الكليم لها

من بعد أسفار صبح الذكر تعطيل

یعنی، و تمامی سفرهای تورات کلیم الله، پس از تابش انوار درخشان قرآن تعطیل گردید.

لولاہ ما کان لا علم و لا عمل

و لا کتاب و لا نصّ و تأویل

یعنی، اگر او نبود، علم و عمل و کتاب و نصّ و تأویل وجود نداشت.

و لا وجود و لا إنس و لا ملک

و لا حدیث و لا وحی و تنزیل

یعنی، و نه وجودی، و نه انسانی، و نه فرشته ای، و نه حدیثی و نه وحی و تنزیلی.

له الخوارق فالعرجون فی یدہ

مہتد من سیوف الله مسلول

یعنی، او را معجزه ها بود: [از جمله این که] خوشه خرما در دستش شمشیری از شمشیرهای آخته خداوندی می شد.

حروبہ و مغازیہ لها سیر

بہا یحدث جیل بعدہ جیل

یعنی، جنگ ها و غزوه های او را چنان شیوه ای بود که نسل به نسل زبازرد مردم خواهد بود(۱).

و قال الشیخ الأزری رحمہ الله فی وصفہ صلی الله علیہ وآلہ:

ما عسی أن أقول فی ذی معالٍ

علّہ الّکون کلّہ إحداها

نوّت باسمہ السّموات و الأرض

كما نوهت بصبح ذكائها

طربت لإسمه الثرى فاستطالت

فوق علويّه السّما سفلاها

لا تجل في صفات أحمد صلى الله عليه وآله فكراً

فهي الصّوره التي لن تراها

تلك نفس عزّت على الله قدراً

فارتضاها لنفسه و اصطفها

ما تناهت عوالم العلم إلّا

و إلى كنه أحمد منتهاها

ص: ٢٧

فاض للخلق منه علم و حلم

أخذت عنهم العقول نهاها

و سمت باسمه سفينه نوح

فاستقرت به على مجراها

و به نال خلّه الله إبراهيم

و النار باسمه أطفأها

و به سخر المقابر عيسى

فأجابت ندائه موتاها

و هو سرّ البحور في الملاء الأ

على و لولاه لم تعقر جباها

لم تكن هذه العناصر إلّا

من هيولاه حيث كان أباه

إلى آخر الأشعار(1).

و قال في وصفه صلى الله عليه وآله محمد بن سعيد البوصيري رحمه الله:

فاق النبئين في خلقٍ و في خلقٍ

و لم يدانوه في علم و لا كرم

و كلهم من رسول الله ملتمس

غرفاً من البحر أو رشفاً من الديم

فهو الذي تمّ معناه و صورته

ثم اصطفاه حبيباً بارء التسم

منزّه عن شريك في محاسنه
فجوهر الحسن فيه غير منقسم
دع ما ادعته النصارى في نبيهم
و احكم بما شئت مدحا فيه و احتكم
فانسب إلى ذاته ما شئت من شرف
و انسب إلى قدره ما شئت من عظم
فإن فضل رسول الله ليس له
حدّ فيعرب عنه ناطق بفم
و كيف يدرك في الدنيا حقيقته
قوم نيام تسلّوا منه بالحلم
فمبلغ العلم فيه أنه بشر
و أنه خير خلق الله كلّهم
و كلّ آي أتى رسل الكرام بها
فإنها اتّصلت من نوره بهم
فإنه شمس فضل هم كواكبها
يظهن أنوارها للناس في الظلم
فظلت ترقى إلى أن نلت منزله
من قاب قوسين لم تدرك و لم ترم
و قدّمك جميع الأنبياء بها
و الرّسل تقديم مخدوم على خدّم

و أنت تخترق السبع الطباق بهم

فى موكب كنت فيه صاحب العلم (٢)

ص: ٢٨

١-٩) أنوار البهية / ٦.

٢-١٠) همان / ٧.

وقال الشيخ حسين بن عبدالصمد الحارثي رحمه الله في وصفه صلى الله عليه وآله:

محمد المصطفى الهادي البشير

رسول الله أفضل خلق الله كلهم

لولا هداه لكان الناس كلهم

كأحرف ما لها معنى من الكلم

و لو تفرّق بعض من خلّائقه

في الناس لم يبق ذو جهل ولا غم

لو لم تطأ رجله فوق التراب لما

غدا طهوراً و تسهلاً على الأمم

لو لم يكن سجد البدر المنير له

ما أثر التراب في خديه بالوسم

فيا نجوم السماء طوفوا بكعبته

سعدتم إذ له صرتم من الخدم

و لو تكلف صمّ فوق طاعته

سعت إليه جبال الجلّ و الحرم

زاكي الفعال و محمود الخصال و

مبذول النوال و مختار من القدم

نصرت بالرعب حتى كاد سيفك أن

يسطو بغير اسلال في رقابهم

البدر يخبر أنّ النور مكتسب

فيه و نورك أصلي و ذو شمم

كفاك فخراً كمالات خصصت بها

أخاك حتى رعوه باري النسَم (١)

و قال الصفي الحلّي في مدحه صلى الله عليه وآله:

شخص هو العالم الكلّي في شرف

و نفسه الجوهر القدسي في عظم

هو النبي الذي آياته ظهرت

من قبل مظهره للناس في القدم

صلى عليه إله العرش ما طلعت

شمس و ما لاح نجم في دجى الظلم

و آله أمناء الله من شهدت

لقدرهم سورة الأحزاب في العظم (٢)

مقام والى رسول خدا صلى الله عليه وآله

ترديدى نيست كه خداوند مخلوقى بهتر از حضرت محمد صلى الله عليه وآله و اميرالمؤمنين و فاطمه و ائمه معصومين عليهم السلام خلق نكرده است و آنان انوار الهيّه هستند و مقامشان از انبيا و ملائكه برتر است.

ص: ٢٩

١- (١١) أنوار البهيّه / ٨ .

٢- (١٢) همان / ٩ .

حسین بن عبدالله می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین فرزند آدم بوده است؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، او آقای همه خلق خداست و خداوند مخلوقی بهتر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله خلق نفرموده است.» (۱)

ابوحمزہ ثمالی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله وحی نمود: تو چیزی نبودی و من تو را آفریدم و از روح خود در تو دمیدم و تو را گرامی داشتم و اطاعت تو را بر همه خلق خود واجب نمودم، هر که از تو اطاعت و پیروی کند از من اطاعت و پیروی نموده است، و هر که تو را نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است، و این گونه نیز اطاعت علی و فرزندان او را بر مردم واجب نمودم و آنان را از مخصوصین خویش قرار دادم.» (۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «برخی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: برای چه مقام تو از پیامبران دیگر بالا گرفت، در حالی که تو آخرین آنان و خاتم آنان هستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به این علت که من قبل از همه پیامبران به خدای خود ایمان آوردم و چون خداوند از مردم گواهی خواست و فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»، من نخستین کسی بودم که به ربوبیت پروردگار خود اعتراف نمودم. از این رو، از آنان [در مقام و منزلت] سبقت گرفتم.» (۳)

ص: ۳۰

۱-۱۳) فی الکافی ... عن الحسین بن عبدالله قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: كان رسول الله سيد ولد آدم؟ فقال: «كان والله سيد من خلق الله و ما برأ الله بريئة خيراً من محمد صلى الله عليه و آله.» کافی: ۱ / ۴۴۰.

۲-۱۴) و فيه ... عن أبي حمزة قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «أوحى الله تعالى إلى محمد صلى الله عليه و آله: إني خلقتك و لم تك شيئاً و نفخت فيك من روحى كرامة منى أكرمك بها حين أوجبت لك الطاعة على خلقى جميعاً، فمن أطاعك فقد أطاعنى و من عصاك فقد عصانى و أوجبت ذلك فى على و فى نسله، ممن اختصاصته منهم لنفسى.» المصدر.

۳-۱۵) و فيه ... عن صالح بن سهل عن أبي عبدالله عليه السلام: إن بعض قریش قال لرسول الله صلى الله عليه و آله: بأى شىء سبقت الأنبياء و أنت بعثت آخرهم و خاتمهم؟ قال: إني كنت أول من آمن بربى و أول من أجاب حين أخذ الله ميثاق النبیین «و أشهدهم على أنفسهم ألسن بر بكم قالوا: بلى»، فكنت أنا نبى قال: بلى، فسبقتهم بالإقرار بالله. المصدر / ۴۴۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: «خداوند از همان هنگامی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله از مادر جدا گردید، بزرگ ترین ملک از ملائکه خود را در کنار او قرار داد تا شبانه روز او را به مکارم اخلاق و زیبایی های عالم وابدارد، و من تنها کسی بودم که همانند فرزندی که همراه مادر حرکت می کند همراه او بودم و از او جدا نمی شدم و آن حضرت هر روز دانشی از اخلاق خود را به من می آموخت و مرا امر می نمود که به او اقتدا کنم و از او پیروی نمایم. او هر سال به کوه حرا می رفت و تنها من او را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید و در آن زمان تنها اهل یک خانواده در مکه مسلمان بودند و آنان رسول خداصلی الله علیه وآله و خدیجه بودند و من نیز سؤمین آنان بودم، و من نور وحی و رسالت را در چهره آن حضرت می دیدم و بوی آن را استشمام می کردم.» (۱)

گواهی اهل کتاب به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

قال الله سبحانه: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲).

خداوند در آیه قبل از این می فرماید: «رحمت من در دنیا همه چیز را احاطه نموده و من رحمت خود را برای پرهیزگاران مؤمن و پرداخت کنندگان زکات واجب

ص: ۳۱

۱-۱۶) فی نهج البلاغه: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «و لقد قرن الله تعالى به من لدن كان فطيماً أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم و محاسن أخلاق العالم ليله و نهاره و لقد كنت معه أتبعه أتباع الفصيل أثر أمه يرفع لي في كل يوم علماً من أخلاقه و يأمرني بالإقتداء به و لقد كان يجاور في سته بحراء فأراه و لا يراه غيري و لم يجمع بيت واحد يومئذ في الإسلام غير رسول الله و خديجه و أنا ثالثهما، أرى نور الوحي و الرسالة و أشم ريح النبوه.» أنوار البهية / ۷ عن نهج البلاغه: ۲ / ۱۵۷.

۲-۱۷) اعراف / ۱۵۸.

نمودم.» سپس آنان را چنین توصیف نموده است:

«آنان کسانی هستند که از پیامبر و رسول امّی که او را نزد خود در کتاب تورات و انجیل یافته اند پیروی می نمایند. او آنان را امر به معروف و نهی از منکر می نماید و طیبات [و خوردنی های پاکیزه] را بر آنان حلال، و چیزهای پلید و خبیث را بر آنان حرام می کند و بارهای گران و زنجیرهای جهالت را از دوش آنان بر می دارد، کسانی که به او ایمان بیاورند و او را تکریم و تعظیم و یاری نمایند و از نوری که همراه او فرود آمده [یعنی قرآن یا علی علیه السلام که قرآن ناطق است] پیروی نمایند رستگار خواهند بود.»

امام باقر علیه السلام می فرماید: «مقصود از آیه فوق، یهود و نصارا هستند که اوصاف و نام رسول خداصلی الله علیه و آله را در کتاب تورات و انجیل دیده بودند [و او را همانند فرزندان خود می شناختند؛] یعرفونه كما یعرفون آبناهم»^(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ضمن حدیثی می فرماید: «یکی از یهودیان به رسول خدا گفت: من وصف تو را در تورات چنین یافته ام: " او پیامبری است به نام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله. ولادت او در مکه، و هجرت او به مدینه است. او بد اخلاق و سخت دل نیست. او اهل فریاد و فحش و بد زبانی نیست. " سپس گفت: من شهادت به یگانگی خداوند و رسالت تو می دهم و مال خود را در اختیار تو قرار می دهم، هر چه دستور خداوند است تو مرا به آن امر کن.»^(۲)

در معنای آیه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاهُمْ»^(۳) در تفسیر قمی آمده که عمر بن خطاب به عبدالله بن سلام گفت: «آیا شما محمدصلی الله علیه و آله را در کتاب های خود یافته اید؟» عبدالله بن سلام گفت: «آری، به خدا سوگند ما او را همان گونه که خدا معرفی نموده و می بینیم در کتاب های خود یافته ایم؛ همانند این

ص: ۳۲

۱-۱۸) تفسیر صافی.

۲-۱۹) همان.

۳-۲۰) أنعام / ۲۰.

که یکی از ما اگر فرزند خود را در بین فرزندان دیگران ببیند او را می شناسد، ما نیز این چنین او را می شناسیم.» سپس گفت: ابن سلام سوگند یاد می کند که من به محمد بیشتر از فرزند خود معرفت دارم؛ [چرا که فرزند من ممکن است از نطفه دیگری باشد، لکن معرفت و شناخت من نسبت به محمد هیچ گونه تردیدی ندارد].^(۱)

امام حسن علیه السلام ضمن حدیث طولانی فرمود: «عده ای از یهودیان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند و آن که از همه آنان عالم تر و داناتر بود سؤالاتی از آن حضرت نمود و چون رسول خداصلی الله علیه وآله سؤالات او را پاسخ داد، مرد یهودی مسلمان شد و نوشته سفیدی را باز نمود که همه سخنان رسول خداصلی الله علیه وآله در آن نوشته شده بود.

سپس گفت: "یا رسول الله! سوگند به خدایی که تو را به پیامبری مبعوث نموده، آنچه من نوشته ام از الواح توراتی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل نموده است و من در تورات فضل تو را می خواندم و درباره تو شک داشتم. از این رو، چهل سال بود که نام تو را از تورات محو و نابود می کردم و هر بار به تورات باز می گشتم باز می دیدم نام تو در آن ثبت شده است، و در تورات خواندم که این مسائل را جز تو کسی پاسخ نمی دهد و در ساعتی که تو این مسائل را پاسخ می دهی، جبرئیل در طرف راست تو و میکائیل در طرف چپ تو و وصی و جانشین تو مقابل تو خواهند بود."

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: "راست می گویی؛ اکنون جبرئیل در طرف راست من و میکائیل در طرف چپ من و وصی و جانشین من علی بن ابی طالب مقابل من می باشند." پس مرد یهودی مسلمان شد و اسلام او نیکو گردید.^(۲)

حضرت ابوطالب علیه السلام گوید: من در سال هشتم ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله [به ناچار] در سفر تجارتی خود به شام او را همراه خود بردم، در آن زمان هوا بسیار گرم

ص: ۳۳

۱- (۲۱) بحار الأنوار: ۱۵ / ۱۸۰، نقل از تفسیر قمی.

۲- (۲۲) خصال: ۲ / ۹، بحار الأنوار: ۱۵ / ۱۸۱.

بود و چون آماده حرکت شدم، عدّه ای از بنی هاشم به من گفتند: «محمّد صلی الله علیه و آله را می خواهی نزد چه کسی بسپاری؟» گفتم: «او را نزد احدی نمی سپارم، بلکه همراه خود می برم.» گفتند: «فرزند خردسالی را در این هوای گرم با خود میبری؟» گفتم: «به خدا سوگند، به هر کجا بروم هرگز او را از خود جدا نخواهم نمود و برای او مرکب مناسبی فراهم می کنم.»

پس برای او مرکبی مناسب فراهم نمودم و عدّه ای را نیز بر او گماشتم، و به خدا سوگند در طول مسیر شتری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او سوار بود مقابل من حرکت می کرد و از همه قافله جلوتر بود و در طول مسیر هر کجا هوا گرم بود، ابر سفیدی مانند قطعه ای از برف بالای سر او می آمد و بر او سلام می کرد و همواره بالای سر او بود و بسا آن ابر انواع میوه ها را بر ما می بارید.

در بین راه تهیه آب برای ما سخت شد، به گونه ای که ناچار شدیم یک مشک آب را به دو دینار خریداری کنیم و به برکت وجود آن حضرت هر کجا فرود می آمدیم جوی و حوضچه ها پر از آب می شد و زمین سبز و خرم می گشت و شترهای عدّه ای از همراهان از حرکت بازماندند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر آنها کشید و آنها به راه افتادند.

و چون به روستای بصرای شام رسیدیم صومعه [راهبی] را دیدیم که به طرف ما مانند چهارپای سریع السیری حرکت می کرد و چون به ما نزدیک شد توقف نمود. ناگهان دیدم راهبی در آن قرار دارد. از سویی، ابری که بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود لحظه ای از او جدا نمی شد. پس راهب به ما نگاه می کرد و نمی دانست قافله از کجا می آید و مال التجاره آن چیست و چون نگاهش به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد، او را شناخت و من شنیدم که به او می گوید: «اگر پیامبری بین شما باشد تنها و تنها تو هستی.» پس ما کنار درخت بزرگی که نزدیک دیر راهب بود و شاخه های کمی داشت و میوه ای بر آنها نبود فرود آمدیم و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله زیر آن درخت قرار گرفت درخت به اهتزاز آمد و شاخه های خود را بالای سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله

قرار داد و سه نوع از میوه بر آن ظاهر گشت؛ دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی، و همه اهل قافله تعجب نمودند.

پس راهب [بحیرا] رفت و غذایی برای رسول خداصلی الله علیه و آله آورد که فقط او را کفایت می کرد. سپس گفت: «سرپرست این نوجوان کیست؟» گفتم: «من سرپرست او هستم.» راهب گفت: «چه نسبتی با او داری؟» گفتم: «من عموی او هستم.» راهب گفت: «او چندین عمو دارد، تو کدام یک از آنها هستی؟» گفتم: «من عموی پدر و مادری او هستم.» راهب گفت: «من گواهی می دهم که او همان پیامبر موعود است و گرنه من بحیرای عابد نخواهم بود.»

سپس به من گفت: «آیا اجازه می دهی من این غذا را نزد او گذارم؟» گفتم: «مانعی نیست.» پس من به رسول خداصلی الله علیه و آله گفتم: «فرزند عزیزم، این مرد می خواهد به تو اکرام کند، از غذای او استفاده کن.» رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «آیا غذای او فقط مربوط به من است و برای اهل قافله نیست؟» عابد گفت: «آری، مخصوص توست.» رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «من بدون اهل قافله از این غذا نخواهم خورد.» عابد گفت: «من بیش از این غذایی نداشتم که برای همه اهل قافله بیاورم.» رسول خداصلی الله علیه و آله به او فرمود:

«آیا اجازه می دهی که اهل قافله در این غذا با من شریک باشند؟» عابد گفت: «آری.» پس رسول خداصلی الله علیه و آله بسم الله گفت و آنان را دعوت به غذا نمود و همه اهل قافله از آن غذا خوردند، در حالی که جمعیت ما یکصد و هفتاد نفر بودند و همه آنان سیر شدند و بحیرای عابد بالای سر رسول خداصلی الله علیه و آله ایستاده بود و از آن حضرت حفاظت می نمود و تعجب می کرد از جمعیت زیاد ما و غذای ناچیز او و در هر لحظه سر مبارک رسول خداصلی الله علیه و آله را بوسه می زد و می گفت: «سوگند به پروردگار مسیح، این همان است! این همان است!» و مردم سخن او را نمی فهمیدند.

پس یکی از اهل قافله به بحیرای عابد گفت: «من تو را صاحب شأن و کرم می بینم و ما قبلاً در این مکان بر تو وارد می شدیم و چنین احسانی را تو به ما

نمی کردی؟» بحیرا گفت: «آری، به خدا سوگند، مرا مقام بلندی است و من چیزی را می بینم که شما نمی بینید و چیزی را می دانم که شما نمی دانید. همانا زیر این درخت جوانی است که اگر آنچه من از او می دانم شما می دانستید او را به دوش می گرفتید و به وطن باز می گردانیدید. به خدا سوگند، من به واسطه او به شما اکرام نمودم.»

سپس گفت: «او هنگامی که به طرف من آمد نوری از او بین آسمان و زمین ساطع بود و من عدّه ای را دیدم که در دست آنان بادبزن هایی از یاقوت و زبرجد بود و باد او را می زدند، و عدّه دیگری را دیدم که انواع میوه ها را نثار او می کردند و این ابر را دیدم که سایه بر او افکنده بود و از او جدا نمی شد و صومعه خود را دیدم که مانند چهارپایی به طرف او حرکت می کرد و این درخت را دیدم که مدّت زیادی بود خشک شده بود و شاخه های کمی داشت و اکنون به برکت این جوان زنده شد و شاخه ها و برگ های زیادی پیدا نمود و سه نوع از میوه پیدا کرد؛ دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی. سپس دیدم این جوی ها و حوضچه هایی که بنی اسرائیل بعد از حواریین عیسی علیه السلام در کنار آنها فساد می کردند و در کتاب شمعون الصّفا یافتیم که او بر آنان نفرین نموده بود و آب آنها خشکیده بود، به برکت این نوجوان آب در آنها جاری شد.»

سپس گفت: «آیا شما تاکنون دیده بودید که این جوی ها و حوضچه ها آب داشته باشد؟ پس بدانید که این برکات از ناحیه پیامبری است که در مکه قیام می کند و به مدینه هجرت خواهد نمود و نام او در بین اهل مکه "امین" و در آسمان ها "احمد" است و او از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم می باشد. به خدا سوگند، این جوان همان پیامبر موعود خواهد بود.»

سپس بحیرای عابد مقابل رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاد و گفت: «من به حقّ لات و عزّا تو را سوگند می دهم که به سه سؤال من پاسخ بدهی.» رسول خداصلی الله علیه وآله با شنیدن لات و عزّا [دو بت بزرگ مشرکین] خشمگین شد و فرمود: «به واسطه

این ها از من سؤال مکن؛ چرا که چیزی نزد من مبعوض تر از این ها نیست و این ها بت های قوم من می باشند.» بحیرای عابد گفت: «این یک نشانه.»

سپس گفت: «من تو را به خدا سوگند می دهم که پاسخ سؤال های مرا بدهی.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حال که با نام خدای من و خدای خود که مثل و مانندی ندارد مرا سوگند دادی، هر چه می خواهی سؤال کن.»

بحیرا گفت: «خواب و بیداری و احوال شما چگونه است؟» و چون رسول خداصلی الله علیه وآله خواب و بیداری [و شؤون دیگر] خود را برای او توصیف نمود، بحیرا خود را بر قدم های رسول خداصلی الله علیه وآله انداخت و پاهای او را بوسه زد و گفت: «عزیزم! چقدر تو خوشبو و معطر هستی؟ ای کسی که پیروان او از همه پیامبران بیشتر است! ای کسی که از نور تو دنیا منور گردیده و با نام تو مساجد آباد می گردد! گویی من می بینم که تو فرمانده لشکرهایی هستی و عرب و عجم، خواسته و ناخواسته، از تو پیروی خواهند نمود و می بینم که به دست تو لایه و عزا شکسته می شود و تو مالک کعبه خواهی شد و بزرگان عرب را خواهی کشت و کلیدهای بهشت و دوزخ به دست تو خواهد بود و ذبح اکبر [ریح اکبر] و نابودی بت ها به دست تو خواهد بود، و قیامت برپا نخواهد شد تا این که همه پادشاهان را با خواری به دین خود داخل نمایی.»

سپس پیاپی دست ها و پاهای رسول خداصلی الله علیه وآله را بوسه زد و گفت: «اگر من زمان تو را درک کنم با شمشیر از تو حمایت خواهم نمود، همانا تو آقا و سید فرزندان آدم و سید پیامبران و امام متقین و خاتم مرسلین هستی. به خدا سوگند، از هنگامی که تو به دنیا آمده ای تا قیامت زمین خندان است و معبدهای یهود و نصاری و بت های مشرکین و شیاطین تا قیامت گریانند، و تو آن کسی هستی که به دعای ابراهیم خداوند تو را آفرید و عیسی بشارت آمدن تو را به بنی اسرائیل داد، تو مقدس و مطهر از پلیدی های جاهلیت هستی.»

سپس رو به ابوطالب نمود و گفت: «این جوان چه نسبتی با تو دارد که از او جدا

نمی شوی؟» ابوطالب گفت: «او فرزند من است.» بحیرا گفت: «امکان ندارد او فرزند تو باشد و پدر و مادر او نیز زنده نیستند.» ابوطالب گفت: «او فرزند برادر من است و هنگامی که او در شکم مادر بود پدر او از دنیا رحلت نمود و شش ساله بود که مادر او نیز از دنیا رفت.»

بحیرا گفت: «اکنون راست گفتی، لکن من صلاح تو می دانم که او را به وطن خود بازگردانی؛ چرا که همه یهود و نصارا و اهل کتاب ولادت او را دانسته اند و اگر همان گونه که من او را دیدم آنان نیز او را ببینند او را خواهند کشت و این خطر از ناحیه یهودیان بیشتر است.» ابوطالب گفت: «برای چه او را می کشند؟» بحیرا گفت: «چون برادرزاده تو دارای مقام نبوت و رسالت است و ناموس اکبر که برای موسی و عیسی می آمد برای او نیز خواهد آمد.» ابوطالب فرمود: «اگر خدا اراده کرده باشد که او پیامبر باشد هرگز کسی نمی تواند به او آسیبی برساند.»

ابوطالب گوید: سپس ما به طرف شام حرکت کردیم و چون نزدیک شام رسیدیم، به خدا سوگند، من دیدم که قصرهای شامات لرزان شد و از آنها نوری بزرگ تر از نور خورشید بالا رفت و چون وارد شام شدیم از زیادی جمعیت که برای دیدن جمال رسول خداصلی الله علیه و آله آمده بودند نتوانستیم وارد بازار شام شویم تا این که خبر ورود رسول خداصلی الله علیه و آله به همه شامات رسید و هر عالم و راهبی به جستجوی او آمد. پس عالم بزرگی از آنان به نام «نسطور» مقابل رسول خداصلی الله علیه و آله نشست و به او نگاه می کرد و چیزی نمی گفت و تا سه روز کار او همین بود و چون شب سوم رسید صبر او تمام شد و برخاست و به دور او می گردید و از او چیزی می خواست. پس به او گفتم: «مثل این که در جستجوی چیزی هستی؟» او گفت: «آری، سؤالی از او دارم؛ اسم او چیست؟» گفتم: «اسم او محمّد بن عبدالله است.» و چون نام او را شنید، به خدا سوگند، رنگ صورت او تغییر کرد و سپس گفت: «آیا به او امر می کنی که پشت خود را به من نشان دهد؟» پس رسول خداصلی الله علیه و آله پیراهن خود را عقب نمود و چون آن عالم مهر نبوت را بر پشت او دید گریان شد و خود را بر قدم های رسول خداصلی الله علیه و آله

انداخت و قدم های او را می بوسید و سپس به من گفتم: «به سرعت این جوان را به زادگاه خود بازگردان و اگر تو می دانستی که در بلاد ما او دشمن زیادی دارد او را به این جا نمی آوردی.»

آن عالم هر روز به سراغ رسول خداصلی الله علیه وآله می آمد و برای او غذا می آورد، و چون خواستیم از شام خارج شویم، آن عالم، پیراهنی برای او آورد و گفت: «آیا حاضری این پیراهن را بپوشی و به یاد من باشی؟» و چون من دیدم رسول خداصلی الله علیه وآله کراهت دارد و پیراهن را از او قبول نکرد من از او گرفتم از ترس آن که اندوهی پیدا نکند و گفتم: «من آن را به او می پوشانم.» سپس با عجله به مکه بازگشتیم و چون به مکه رسیدیم، به خدا سوگند، هر که در مکه بود از پیر و جوان و صغیر و کبیر از شوق به استقبال او آمدند، مگر ابو جهل؛ چرا که او مردی خونخوار و مست و نادان بود(۱).

ابوطالب پس از این ماجرا قصیده دالیه خود را انشا نمود و فرمود:

إِنَّ ابْنَ آمَنَةَ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا

عِنْدِي بِمِثْلِ مَنَازِلِ الْأَوْلَادِ

لَمَّا تَعَلَّقَ بِالزَّمَامِ رَحْمَتَهُ

وَالْعَيْسَ قَدْ قَلَّصَنَ بِالْأَزْوَادِ

فَارْفُضْ مِنْ عَيْنِي دَمْعَ ذَارِفٍ

مِثْلَ الْجِمَانِ مَفْرَدِ الْأَفْرَادِ

رَاعِيَتْ فِيهِ قَرَابَةً مُوَصُولَةً

وَحَفِظَتْ فِيهِ وَصِيَّةَ الْأَجْدَادِ

وَأَمْرَتَهُ بِالسَّيْرِ بَيْنَ عَمُومِهِ

بِيضِ الْوَجْهِ مِصَالَتِ الْأَنْجَادِ

سَارُوا لِأَبْعَدِ طَيْبِهِ مَعْلُومِهِ

وَلَقَدْ تَبَاعَدَ طَيْبُهُ الْمَرْتَادِ

حَتَّى إِذَا مَا الْقَوْمُ بَصْرِي عَايَنُوا

لَا قُوا عَلَى شَرَفِ مِنَ الْمَرْصَادِ

حبراً فأخبرهم حديثاً صادقاً

عنه و ردّ معاشر الحساد

قوماً يهوداً قد رأوا ما قد رأى

ظلّ الغام و عزّ ذى الأكباد

ساروا لقتل محمّد فنهاهم

عنه و أجهد أحسن الإجهاد(٢)

ص: ٣٩

١-٢٣) بحار الأنوار: ١٥ / ١٩٣، كمال الدّين / ١٠٧، اعلام الورى / ١١، تاريخ ابن هاشم: ١ / ١٩٤.

٢-٢٤) بحار الأنوار: ١٠ / ٢٠٠.

مؤلف گوید: خداوند در تعدادی از آیات قرآن از قول اهل کتاب در تورات و انجیل و کتاب های دیگر آسمانی بشارت آمدن پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را داده است و آیات مربوط به آن حضرت چنین است:

۱- آیه ای که گذشت، «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...» (۱).

۲- «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۲).

۳- «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۳).

۴- «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (۴).

۵- «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ» (۵).

از آیات فوق ظاهر می شود که در تورات و انجیل و کتب دیگر پیامبران بشارت آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به طور صریح ثبت شده بوده است و علمای بنی اسرائیل از ترس این که به دنیای آنان زبانی وارد شود آن را انکار و حتی نام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را از کتب آسمانی خود محو می کرده اند و آخرت خود را به دنیا که بهره ناچیزی است فروخته و کافر شده اند.

از این رو، خداوند در آیه ۱۸۷ آل عمران می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ

ص: ۴۰

۱- (۲۵) اعراف / ۱۵۷.

۲- (۲۶) بقره / ۸۹.

۳- (۲۷) بقره / ۱۴۶.

۴- (۲۸) آل عمران / ۸۱.

۵- (۲۹) صف / ۶.

أَوْتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ».

معجزات رسول خدا صلی الله علیه وآله

نشانه پیامبری هر پیامبری ادعای نبوت و اظهار معجزات خارق العاده مطابق ادعای نبوت اوست و این دو نشانه بدون شک برای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله حاصل شده است، چرا که ادعای نبوت آن حضرت در مکه متواتر و نزد همه مردم روشن و معروف است و اظهار معجزات خارق العاده از آن بزرگوار نیز متواتر و قطعی و غیر قابل انکار است تا جایی که برای آن حضرت یک هزار معجزه ضبط شده است بلکه می توان گفت همه افعال و گفتار و احوال او معجزه روشن و بزرگ و برهان قطعی برای نبوت او بوده است و همه مردم آنها را مشاهده نموده و به طور متواتر برای ما نقل شده و هیچ پیامبری این اندازه معجزه نداشته است.

معجزه باقی و جاوید آن حضرت قرآن است که در آن زمان مقابل عرب ها تحدی نموده و فرموده است: «شما [که اهل فصاحت و بلاغت کلام هستید و اشعار بلیغ و فصیح و کلمات شیرین خود را بر کعبه آویزان می کنید و به آنها افتخار می نمایید] هرگز نمی توانید مانند این قرآن سخن بگویید؛ حتی اگر همه شما جمع شوید و به یکدیگر کمک کنید نمی توانید مانند آن را بیاورید، بلکه ده سوره و یا یک سوره آن را نیز نمی توانید بیاورید.»

به همین علت، هنگام نزول قرآن، عرب های فصیح و بلیغ عاجز شدند و مبهوت ماندند و اعتراف نمودند که قدرت مقابله با قرآن را ندارند. از این رو، خداوند با صدای بلند اعلان نمود: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (۱). و چون قدرت مقابله

ص: ۴۱

با آن را نداشتند گرفتار قتل و اسارت شدند و باز از پذیرفتن قرآن و دین خدا امتناع ورزیدند، به گونه ای که حاضر شدند به جنگ با اسلام برخیزند و حَقَّانیت آن را نپذیرند. البته آنان همان گونه که در مبارزه فرهنگی مغلوب شدند در مبارزه نظامی نیز مغلوب گردیدند.

یکی از نشانه های مغلوبیت فرهنگی آنان این بود که قرآن را سحر خواندند و پیامبر خداصلی الله علیه وآله را ساحر و مفتری نامیدند و او را استهزا نمودند و گفتند: «إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»، و یا گفتند: «سِحْرٌ مُّسَيَّمَرٌ»، و یا «إِفْكٌ افْتَرَاهُ»، و یا «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»، و نیز اعتراف به نادانی و کوری خود کردند و گفتند: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»، و یا «فِي أَكْثَرِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ»، و یا «وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ»، و یا «وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ»، و یا به مردم گفتند: «گوش به این قرآن فرانهید و چون قرآن خوانده می شود با القای سخن لغو آن را بی اثر کنید»: «لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ»، و یا ناتوانی خود را با ادعا همراه نمودند و گفتند: «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا»، و قرآن در پاسخ آنان فرمود: «وَلَنْ تَفْعَلُوا»؛ یعنی آنان هرگز توان مقابله با قرآن را ندارند.

معجزه جاوید رسول خداصلی الله علیه وآله

ولید بن مغیره هنگامی که آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» (۱) را از پیامبر خداصلی الله علیه وآله شنید گفت: «به خدا سوگند، این سخن بسیار شیرین و زیباست و مانند درختی است که از پایین تا بالای آن میوه شیرین داشته باشد و چنین سخنی را بشر نمی تواند بگوید.»

اصمعی از کنیزی شنید که این آیه را تلاوت می کند: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (۲)، به او گفت: «خدا تو را بکشد، چقدر سخن تو زیبا و فصیح است!» کنیز

ص: ۴۲

۱- (۳۱) نحل / ۹۰.

۲- (۳۲) قصص / ۷.

گفت: «مگر زیباتر از این سخن کلامی هست که در آن دو امر و دو نهی و دو خیر و دو بشارت جمع شده باشد؟ [این کلام خداست.]»

فصحای عرب از زیبایی و کوتاهی الفاظ و معانی بلند آیات ذیل بسیار سخن گفته و علوم زیادی را از آنها استخراج نموده اند و هر که در آنها نظر کند برای او نیز ایجاز الفاظ و کثرت معانی و ظرافت عبارات روشن می شود و می فهمد که در ذیل هر کلمه معانی فراوانی جمع شده است، مانند: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (۱)، و «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» (۲)، و «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَمَاذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عِدَاوَةٌ» (۳)، و «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَ يَا سَمَاءُ أَقْلَعِي وَ غِيضُ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعِدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۴)، و «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا» (۵).

علامه بزرگوار و متتبع در آثار و روایات، مرحوم سید عبدالله شبر که او را مجلسی دوّم خوانده اند می فرماید: حقّ این است که آیات قرآن از جهات مختلفی دارای اعجاز است:

۱- قرآن از حروف الفبا تألیف شده، مردم نیز با همین حروف سخن می گویند، با این وجود مردم هرگز مانند قرآن قدرت ترکیب آن حروف را با آن زیبایی شکفت آور ندارند. از این رو، در تفسیر حضرت عسکری علیه السلام به این نکته اشاره شده است و امام علیه السلام، در تفسیر «الم» می فرماید: «الم» اشاره است به این که این کتاب با همین حروف مقطعه مانند الف و لام و میم تألیف شده است و شما قدرت گفتن مثل آن را ندارید؛ اگر راست می گویند که از طرف خداوند نیست مانند آن را بیاورید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۶).

ص: ۴۳

۱- (۳۳) بقره / ۱۷۹.

۲- (۳۴) سبأ / ۵۱.

۳- (۳۵) فصلت / ۳۴.

۴- (۳۶) هود / ۴۴.

۵- (۳۷) عنکبوت / ۴۰.

۶- (۳۸) بقره / ۲۳.

۲- هیچ سخن فصیح و بلیغی قابل مقایسه با قرآن نیست، گر چه با زیور علوم بلاغت و فصاحت بیان شده باشد. مشهور و معروف است که در زمان جاهلیت هر سخن و شعر زیبایی را به کعبه می آویختند و اگر کسی بهتر از آنها را می گفت جایگزین سخنان قبلی می کردند و سبعه معلقه ای که به کعبه آویخته بودند مشهور است، و لکن چون آیه «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعِدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۱) نازل شد، از ترس رسوایی و فضیحت، آنها را از کعبه فرود آوردند.

۳- اسلوب و نظم عجیب قرآن چیزی است که همه فصیحان و بلیغان و حکما به شیرینی و ملاحظت آن اعتراف نموده اند و هیچ کلامی در بین اعراب به این اسلوب و نظم دیده نشده و در حقیقت نه کلام نثر است و نه وزن شعری دارد، بلکه وزن خاصی است که تا کنون کسی بر زبان جاری نکرده و نمی تواند جاری کند و چون جذاب و گیرا است و دل ها را به خود جذب می کند کفار آن را سحر نامیده اند.

۴- کلمات و آیات قرآن همه به طور یکسان شیرین و در نهایت فصاحت و بلاغت است و اختلافی در بین آنها دیده نمی شود، بلکه در معانی و مفاهیم آنها نیز اختلافی نیست و این معنی فقط در قرآن دیده می شود، و کلمات فصحا و نویسندگان ماهر عرب، بلکه اهل تحقیق، همواره ابتدا و انتهایشان از جهت لفظ و معنا اختلاف دارد و یکسان نیست.

۵- قرآن مشتمل بر مسائل توحید و کمال معرفت به ذات و صفات و اسماء خداوند است، به گونه ای که عقل های حکما و متکلمین را مبهور نموده و قرن هاست که مسلک اشرافین و مشائیین را بی اساس و ضایع نموده است.

ص: ۴۴

۶- قرآن مشتمل بر آداب نیکو و قوانین پایدار و محکم و مستقیم است و نظام زندگی و معاش و معاد مردم را به خوبی روشن نموده و از فساد و نزاع در معاملات و معاشرت و روابط زندگی و ازدواج مردم جلوگیری نموده و حدود و احکام حلال و حرام آن، عقول همگان را متحیر کرده است. حَقّاً اگر همه عقلا- و حکما و عرفا جمع شوند و تمام کوشش خود را به کار بندند نمی توانند چنین قوانینی را آماده کنند.

۷- قرآن مشتمل بر قصّه های عجیبی از امت های گذشته است و حقایق پنهان را آشکار نموده که برخی از آنها را جز خواصّ امت های گذشته، مانند علما و احبار و رهبانان یهود و نصارا نمی دانسته اند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از قبل با آنان معاشرتی نداشته است، مانند قصّه اصحاب کهف و قضایای موسی و خضر و ذوالقرنین و ماجرای یوسف و امثال آنها.

[از سویی، حکمت های عجیبی در الفاظ و معانی آنها به کار رفته و در ذکر قصّه های گذشتگان تنها موارد اخلاقی و تربیتی و اعتقادی آنها بیان شده و از بیان رخدادهایی که نتیجه ای نداشته خودداری شده است].

۸- قرآن در بسیاری از آیات خبر از اسرار درونی و عیوب باطنی مردم داده که احدی از آنها آگاه نبوده است، مانند اخبار به احوال کفار و منافقین و آنچه در سینه های آنان نهفته بوده است؛ و پس از بیان قرآن، آنان اعتراف به اسرار باطنی خود نموده اند.

۹- قرآن از وضعیت آینده برخی از امت ها خبر داده است؛ چنان که درباره قوم یهود می گوید: «...ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدُّلَّةُ وَ الْمَشْكَنَةُ...»(۱)، از این رو، آنان تاکنون حکومت پایداری در دنیا پیدا نکرده اند. و یا درباره مقابله با منکرین قرآن فرموده

ص: ۴۵

است: «...لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ...» (۱)، و تاکنون کسی نتوانسته با قرآن مقابله نماید. و یا درباره یهود فرموده است: «شما که گمان می کنید تنها اولیای خدا شما هستید پس باید آرزوی مرگ و ملاقات خدا را داشته باشید.» سپس فرموده است: «یهودیان هرگز آرزوی مرگ نخواهند نمود.» و تاکنون چنین بوده است و آنان بیش از همه مردم از مرگ هراس دارند چنان که خداوند می فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَيَّدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أُيْدِيَهُمْ...» (۲). یا اعلان نموده که ابولهب و جماعت دیگری همانند او ایمان نخواهند آورد و چنین بوده است. و یا به پیامبر خودصلی الله علیه و آله خبر داده است که او بعد از صلح حدیبیه باز برای عمره به مکه خواهد رفت و یا خبر داده که پیامبر خود را از شر مشرکین حفظ خواهد نمود و یا فرموده است «رومیان بعد از مغلوب شدن باز غالب خواهند شد.» و همگی محقق شده است.

۱۰- قرآن مشتمل بر بهترین و عالی ترین دستورات حقوقی و اخلاقی و اجتماعی است که در هیچ مکتبی چنین دستورات زیبایی دیده نمی شود، مانند:

توصیه نسبت به خویشان و فقرا و مستمندان در آیه «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ...» (۳)؛

و جلوگیری از اسراف و تبذیر در آیه «...وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» (۴)؛

و در برخورد با فقرا می فرماید: «وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا» (۵)؛

و در اعتدال در انفاق و دستگیری از فقرا می فرماید: «وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً

ص: ۴۶

۱- (۴۱) اِسْرَاء / ۸۸.

۲- (۴۲) جُمُعَه / ۶ - ۷.

۳- (۴۳) اِسْرَاء / ۲۶.

۴- (۴۴) اِسْرَاء / ۲۶ - ۲۷.

۵- (۴۵) اِسْرَاء / ۲۸.

إِلَىٰ عُنُقِكُمْ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِيطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا * إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» (۱)؛

و در جلوگیری از فساد اجتماعی می فرماید: «وَلَا تَقْرُبُوا الزُّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا» (۲)؛

و در پرهیز از خونریزی و حفظ جان مردم می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (۳)؛

و در حمایت و دفاع از یتیمان می فرماید: «وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ...» (۴)؛

و در حمایت از تعهدات و پیمان های مردم نسبت به یکدیگر می فرماید: «... وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (۵)؛

و در جلوگیری از خیانت در معامله و تجارت می فرماید: «وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الِّمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۶)؛

و در حفظ آبرو و حیثیات مردم می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ النُّوَادِ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (۷)؛

و در جلوگیری از سرکشی و استکبار می فرماید: «وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا * كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا * ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ...» (۸)؛

و درباره عدالت و احسان و دوری از زشتی ها می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ

ص: ۴۷

۱- (۴۶) اِسْرَاء / ۲۹ - ۳۰.

۲- (۴۷) اِسْرَاء / ۳۲.

۳- (۴۸) اِسْرَاء / ۳۳.

۴- (۴۹) اَنْعَام / ۱۵۲.

۵- (۵۰) اِسْرَاء / ۳۴.

۶- (۵۱) اِسْرَاء / ۳۵.

۷- (۵۲) اِسْرَاء / ۳۶.

۸- (۵۳) اِسْرَاء / ۳۷ - ۳۹.

۱۱- قرآن با گذشت زمان کهنه و ملالت آور نشده، بلکه همیشه با طراوت و زنده و زیباست و در هر زمان قرائت شود مانند این است که برای همان زمان نازل شده است، در حالی که کتاب های دیگر چنین نیستند.

۱۲- قرآن موعظه و شفا و رحمت و هدایت است؛ چنان که خداوند می فرماید: «...قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (۲)؛

و یا می فرماید: «...قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۳)؛

و یا می فرماید: «...وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» (۴)؛ و آیات فراوان دیگری نیز در این موضوع هست.

در سخنان معصومین علیهم السلام نیز قرآن، نور و هدایت و شفا معرفی شده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

در تفسیر عیاشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! زود است که در امیت تو فتنه ای رخ دهد. به او گفتم: راه نجات از آن چیست؟ جبرئیل گفت: توجه به کتاب خدا که در آن خبرهای گذشته و آینده و خبرهای این زمان نهفته است و آن نشان دهنده حق از باطل می باشد، و هر حاکم جبّاری بر آن ولایت پیدا کند و بر خلاف آن عمل نماید خداوند او را می شکند، و کسی که هدایت را در غیر قرآن بجوید خداوند او را گمراه خواهد نمود، و قرآن ریسمان محکم ارتباط مردم با خدا و ذکر حکیم و صراط مستقیم است که هرگز

ص: ۴۸

۱- (۵۴) نحل / ۹۰.

۲- (۵۵) یونس / ۵۷.

۳- (۵۶) مائده / ۱۵ - ۱۶.

۴- (۵۷) نحل / ۸۹.

هوس ها و زبان های مسموم مردم نمی تواند حَقَّائیت آن را از بین ببرد، و از گفته های مردم کهنه نخواهد شد، و عجایب آن تمام نخواهد گردید و دانشمندان از آن سیر نخواهند شد و این همان قرآنی است که چون جَنِّیان آن را شنیدند گفتند: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّمَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» (۱).

و در سخن دیگری رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «قرآن، هادی مردم از گمراهی و راهنمای آنان در تاریکی و لغزش است، قرآن نوری است برای مردم در ظلمت، و چراغی است برای دیدن باطل، و عصمتی است برای نجات از هلاکت، و وسیله رشدی است برای نجات از گمراهی، و بیانی است برای نجات از فتنه، و وسیله ای است برای رسیدن به سعادت آخرت و کمال دین؛ کسی از قرآن عدول نمی کند مگر آن که سوی آتش و عذاب می رود.»

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در یکی از خطبه های خود که در نهج البلاغه موجود است می فرماید: «قرآنی که خداوند بر پیامبر خودصلی الله علیه وآله نازل نمود، نوری است که هرگز خاموش نمی شود، و چراغی است که هرگز نور آن کم نمی شود، و دریایی است که هرگز کسی به قعر آن نمی رسد، و راه مستقیمی است که کسی را گمراه نمی کند، و نوری است که هرگز به تاریکی نمی گراید، و چراغ حقیقی است که خاموش نمی شود، و بنیادی است که هرگز خراب نمی گردد، و وسیله شفای است که با بودن آن هراسی از بیماری نیست، و سرمایه عزتی است که شکست ندارد، و حقیقی است که پیروان آن ذلت نخواهند دید، بنا بر این قرآن معدن و مرکز ایمان و دریای دانش و باغستان عدل و... است.»

زهرای اطهرعلیها السلام نیز درباره قرآن می فرماید: «قرآن کتاب صادق و ناطق خدا، و نور فروزان هدایت است، حقایق آن آشکار و اسرار آن روشن و ظواهر آن جَدَّاب و گیراست. قرآن پیروان خود را به سوی بهشت رهبری می نماید و مستمعین خود را

ص: ۴۹

به نجات می‌رساند. به وسیله قرآن می‌توان به حجت‌های نورانی و اسرار الهی و محارم دین و دلیل‌های نورانی و برهان‌های کافی و ارزش‌ها و حلال‌ها و دستورات واجب خدا پی برد. آن‌گاه فرمود: «کتابی که در اختیار شماست حقایق آن آشکار و احکام آن نورانی و نشانه‌های حقیقت آن استوار و محرمات آن ظاهر و امور آن واضح و آشکار است.» (۱)

معجزه ناطق و گویای رسول خداصلی الله علیه وآله

همان‌گونه که برخی از دانشمندان گفته‌اند زیباترین معجزه پیامبر خداصلی الله علیه وآله جانشینان معصوم و عترت پاک آن حضرت هستند. هر کدام آنان در هر زمانی تا قیامت معجزه روشنی برای حقیقت اسلام و پیامبر خداصلی الله علیه وآله بوده و خواهند بود؛ یعنی هر کدام آنان در هر زمانی حجت و دلیل آشکاری برای حقیقت اسلام می‌باشند و اگر کسی به احوال و آثار و فضائل و معجزات آنان بنگرد این حقیقت برای او آشکار خواهد شد، آنان کسانی هستند که اقتدا و پیروی از آنان سبب هدایت و پیروزی و رسیدن به حوائج و برطرف شدن بلاها خواهد بود، با دعای آنان رحمت خدا نازل می‌شود و به سبب وجودشان بلا و نقت برطرف می‌گردد و همان‌گونه که قرآن تا قیامت معجزه باقیه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است، عترت و جانشینان آن حضرت نیز در هر زمانی چنین خواهند بود. از این رو، پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (۲)

اعجاز اخلاق کریمه رسول الله صلی الله علیه وآله

اخلاق کریمه رسول خداصلی الله علیه وآله به قدری ارزشمند و با عظمت است که خداوند درباره آن می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۳). البته خداوند چیزی را به بزرگی یاد

ص: ۵۰

۱- (۵۹) حَقَّ الْيَقِينِ شَبْر.

۲- (۶۰) همان / ۱۱۱ - ۱۱۷.

۳- (۶۱) قلم / ۴.

نمی کند جز آن که بزرگ و با عظمت باشد و چیزی را ناچیز نمی شمارد جز آن که ناچیز و حقیر باشد؛ چنان که درباره دنیا می فرماید: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (۱)، و این نیز از معجزات آن حضرت است؛ چرا که اخلاق نیک آن حضرت عنایت الهی بوده است؛ همان گونه که خود رسول الله فرمود: «أَدَّبَنِي رَبِّي». از این رو، با عظمت یاد شده است.

برخی از دانشمندان می گویند: رسول خداصلی الله علیه وآله همواره به درگاه خداوند سؤال و تضرع می نمود که خداوند او را به محاسن آداب و مکارم اخلاق زینت بدهد و در دعای خود می فرمود: «اللَّهُمَّ حَسِّنْ خَلْقِي وَ خُلُقِي» (۲).

و یا می فرمود: «اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ» (۳)، و خداوند دعای او را مستجاب نمود و قرآن را بر او نازل کرد و او را به اخلاق نیک تربیت فرمود. از این رو خلق او مطابق با قرآن است و خداوند او را به وسیله آیه شریفه «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (۴)، و آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ...» (۵)، و آیه «...وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ...» (۶)، و آیه «...فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ...» (۷)، و آیه «...ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (۸)، او را تأدیب فرمود و چون به کمال خلق نیک و زیبایی وجود رسید او را ستود و فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۹)، و این فضل بزرگ خداوند است که نعمتی را به بنده خود بدهد و سپس او را بر آن ستایش نماید.

پس از نزول آیات فوق رسول خداصلی الله علیه وآله به مردم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَكَارِمَ

ص: ۵۱

۱- (۶۲) نساء / ۷۷.

۲- (۶۳) کشف الخفاء / ۱۸۹.

۳- (۶۴) سنن التبی / ۱۲۷.

۴- (۶۵) أعراف / ۱۹۹.

۵- (۶۶) نحل / ۹۰.

۶- (۶۷) لقمان / ۱۷.

۷- (۶۸) مائده / ۱۳.

۸- (۶۹) فصلت / ۳۴.

۹- (۷۰) قلم / ۴.

الْأَخْلَاقِ وَ يُبْغِضُ مَسَاوِيهَا»، و یا فرمود «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». و با تمام نیرو مردم را به محاسن اخلاق امر نمود، و خود نیز بین مردم از همه آنان بردبارتر و شجاع تر و عادل تر و با گذشت تر و با سخاوت تر بود، و اگر دینار یا درهمی از بیت المال نزد او بود نمی خواید تا آن را به اهلش برساند و اگر کسی را نمی یافت که به او بدهد به بستر خواب وارد نمی شد، و به قدری متواضع بود که با دست خود کفش خویش را پینه می زد و لباس خود را وصله می نمود و در مشکلات زندگی با همسران خود یکسان بود و همانند آنان کارهای خانه را انجام می داد و حیای او از همه مردم بیشتر بود.

او در چشم کسی خیره نمی شد و دعوت هر کسی را می پذیرفت و هدیه مردم را قبول می نمود، گر چه جرعه شیری بود، از آن می نوشید و از صاحب آن تشکر می نمود. او صدقه را نمی پذیرفت، لکن دعوت کنیز و مسکین را اجابت می نمود. خشم او برای خدا بود و برای خود خشم نمی نمود. حق را می پذیرفت، گر چه برای او و یا اصحاب او زیان آور بود... (۱).

معراج رسول خداصلی الله علیه وآله

اصل معراج رسول خداصلی الله علیه وآله مسلم و از ضروریات دین است و منکر آن از اسلام خارج می باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «از ما نیست کسی که چهار چیز را انکار نماید: معراج، سؤال قبر، خلقت بهشت و دوزخ و شفاعت.» (۲).

امام رضا علیه السلام نیز فرمود: «کسی که ایمان به معراج پیامبر خداصلی الله علیه وآله نداشته باشد، آن حضرت را تکذیب نموده است.»

اعتقاد امامیه [یعنی شیعیان دوازده امامی] این است که رسول خداصلی الله علیه وآله با جسم شریف خود به معراج برده شد و در بیداری بود و [معراج او] تنها به مسجد اقصی نبود، بلکه به آسمان ها معراج نمود. آیات در این بخش فراوان است [و ما در

ص: ۵۲

۱- (۷۱) حقّ الیقین شبر / ۱۲۲.

۲- (۷۲) همان / ۱۲۶.

کتاب واجبات اسلام، نظر علمای شیعه را درباره معراج بیان نمودیم، مراجعه شود.

تفصیل مسأله معراج در ذیل آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا...» (۱) در تفسیرها و کتب حدیث بیان شده است، و مشروح آن در تفسیر علی بن ابراهیم قمی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است و ما به گوشه هایی از آن برای تته و بیداری برادران و خواهران مسلمان اشاره می کنیم:

امام صادق علیه السلام می فرماید: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل براق را حاضر نمودند. یکی از آنان افسار آن را گرفت و دیگری رکاب را آماده نمود و سومی لباس و زین آن را مهیا کرد و چون پشت نمی داد جبرئیل لطمه ای بر او زد و فرمود: «ای براق! آرام بگیر که بهترین خلق عالم می خواهی بر تو سوار شود!» پس براق تسلیم شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن سوار گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: جبرئیل علیه السلام در این سفر با من همراه بود و آیات و نشانه های عظمت و قدرت خداوند را در عالم خلقت به من نشان می داد... تا به بیت المقدس رسیدیم و من وارد مسجد شدم و جبرئیل علیه السلام در کنار من بود و ابراهیم و موسی و عیسی و بسیاری از پیامبران گرد من آمدند و چون وقت نماز رسید جبرئیل مرا مقدم نمود و من بر آنان نماز خواندم. پس خازن [بهشت] ظرفی از شیر و ظرفی از آب و ظرفی از شراب برای من آماده نمود و از گوینده ای شنیدم که می گوید: «اگر آب را بگیرد امت او غرق می شوند و اگر شراب را بگیرد گمراه می شوند و اگر شیر را بگیرد هدایت می شوند.» پس من شیر را گرفتم و نوشیدم و جبرئیل گفت: «تو و امت تو هدایت شدید...»

سپس صدای وحشتناکی را شنیدم، جبرئیل علیه السلام گفت: «این سنگی بود که من چهل سال پیش آن را به دوزخ انداختم و اکنون به قعر دوزخ رسید.» - از این رو،

ص: ۵۳

سپس همراه جبرئیل به آسمان دنیا رفتیم، ملکی در آنجا بود به نام اسماعیل. او مأمور پرتاب شهاب به شیاطین بود؛ چنان که در آیه «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» (۱) به آن اشاره شده است و آن ملک به من خوش آمد گفت، و چون داخل آسمان دنیا شدیم، همه ملائکه خندان بودند و به من بشارت می دادند تا این که ملکی را دیدم که از همه ملائکه بزرگ تر و کریه المنظر و خشم آلود بود. او نیز مانند سایر ملائکه به من خوش آمد گفت، با این تفاوت که نمی خندید و در صورت او بشارت وجود نداشت. پس من به جبرئیل گفتم: «من از این ملک هراس پیدا کردم.» جبرئیل گفت: «سزاوار است از او بترسی؛ چرا که ما همگی از او می ترسیم و او مالک دوزخ است که تا کنون نخندیده است و هر روز خشم و غیظ او بر دشمنان خدا و اهل معصیت افزوده می شود و خداوند به وسیله او از دشمنان خود انتقام می گیرد و اگر در مقابل کسی می خندید در مقابل شما نیز خندان بود.»

پس من بر او سلام کردم و او مرا به بهشت بشارت داد. پس من به جبرئیل که مطاع و امین بود گفتم: «آیا او را امر نمی کنی که آتش دوزخ را به من نشان دهد.» پس جبرئیل به او گفت: «آتش را به محمدصلی الله علیه و آله نشان بده.» و چون او سرپوش را از دوزخ برداشت و دری از آتش را گشود، شعله ای از آن به آسمان بالا رفت و چنان شعله ور شد که من گمان کردم مرا فرو می گیرد، به جبرئیل گفتم: «به او امر کن آن را مهار کند.» و او امر جبرئیل را اطاعت نمود و آتش را مهار کرد.

سپس مرد بزرگ و بلند قامتی را دیدم، به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «او پدر شما آدم علیه السلام است؟...» پس من بر آدم سلام کردم و برای او استغفار نمودم، او نیز بر من سلام و استغفار کرد و گفت: «مرحبا به فرزند صالح و پیامبر صالح و مبعوث در زمان صالح.»

ص: ۵۴

سپس به ملکی از ملائکه برخورد نمودم که نشسته بود و همه دنیا مقابل او آماده بود و در دست او لوحی از نور بود و همواره در آن نگاه می کرد و صورت خود را به طرف چپ و راست نمی نمود و هیئت او حزین بود. پس به جبرئیل گفتم: «این کیست؟» جبرئیل گفت: «این ملک الموت است و همواره مشغول قبض ارواح می باشد.» گفتم: «مرا نزد او ببر.» پس جبرئیل مرا نزد او برد و من بر او سلام کردم و جبرئیل به او گفت: «این پیامبر رحمت است که خداوند او را بین مردم مبعوث نموده است.» پس عزرائیل به من خوش آمد گفت و مرا تکریم نمود و به من گفت:

«ای محمّد! بشارت باد تو را؛ چرا که من همه خیر را در امت تو می بینم.» پس من گفتم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَنَّانِ ذِي النِّعَمِ عَلَى عِبَادِهِ ذَلِكُمْ مِنْ فَضْلِ رَبِّي وَرَحْمَتِهِ عَلَيَّ.» جبرئیل گفت: «کار این ملک از همه ملائکه بیشتر و سخت تر است.»

پس من گفتم: «آیا همه کسانی که آمده و خواهند آمد را او قبض روح می کند؟ و هر کجا هستند آنان را می بیند؟» جبرئیل گفت: «آری.» پس ملک الموت گفت: «خداوند قدرتی به من داده که همه دنیا نزد من مانند درهمی است که در دست داشته باشم و هیچ خانه ای نیست مگر آن که من در هر شبانه روز پنج مرتبه به اهل آن سر می زنم و چون یکی از آنان را قبض روح می نمایم و بقیه بر او گریه می کنند، به آنان می گویم: گریه نکنید؛ چرا که من همواره به این خانه خواهم آمد و تمام شما را خواهم برد.» پس من به جبرئیل گفتم: «حقاً که مرگ مرحله سختی است برای بنی آدم.» جبرئیل گفت: «بعد از مرگ، سخت تر و سخت تر خواهد بود.»

سپس من عدّه ای از مردم را دیدم که گوشت های پاکیزه و غیر پاکیزه و خبیث مقابل آنان قرار دارد و آنان گوشت های پاکیزه و طیب را رها می کنند و از گوشت های خبیث و پلید می خورند. پس من به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که حلال را رها می کنند و از حرام استفاده می نمایند و آنها از امت تو هستند.»

سپس ملکی از ملائکه را دیدم که وضع او شگفت آور بود، نصف بدن او آتش

بود و نصف دیگر آن یخ بود، در حالی که نه آتش یخ را آب می کرد و نه یخ آتش را خاموش می کرد و با صدای بلند می گفت: «سُبْحَانَ الَّذِي كَفَّ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ فَلَا يُذِيبُ الثَّلْجَ وَ كَفَّ بَرْدَ هَذَا الثَّلْجِ فَلَا يُطْفِئُ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ، اَللّٰهُمَّ يَا مُؤَلَّفَ بَيْنِ الثَّلْجِ وَ النَّارِ اَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ». پس من به جبرئیل گفتم: «این کیست؟» جبرئیل گفت: «این ملکی است که خداوند او را به اطراف آسمان ها و زمین مأمور نموده و او خیرخواه ترین ملائکه است نسبت به مؤمنین و همان گونه که شنیدی او از زمانی که آفریده شده در حق مؤمنین دعای خیر می نماید.»

و دو ملک دیگری را دیدم که در آسمان با صدای بلند دعا می کردند، یکی از آنان می گفت: «خدایا، هر که [در راه تو] انفاق می کند عوض آن را [چند برابر] به او عطا کن.» و دیگری می گفت: «خدایا، بر هر انسان ممسک و بخیلی زیان و خسارت وارد کن». سپس به انسان هایی برخورد نمودم که مانند شتر لب های بزرگی داشتند و ملائکه گوشت جلوی بدن آنان را می بردند و در دهان آنان می انداختند. پس به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که از مردم بدگویی می کرده اند.»

سپس عده ای را دیدم که ملائکه سرهای آنان را به سنگ می کوبیدند، به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که هنگام نماز عشا در خواب بوده اند و نماز عشا را نمی خوانده اند.»

سپس کسانی را دیدم که آتش وارد دهان های آنان می شد و از پایین آنان خارج می گردید. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «این ها کسانی هستند که مال یتیم را از روی ظلم می خورده اند. چنان که خداوند می فرماید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» (۱).»

سپس مردمی را دیدم که چون یکی از آنان می خواست برخیزد از بس شکم او

ص: ۵۶

بزرگ بود نمی توانست برخیزد. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان رباخواران هستند که خداوند درباره آنان می گوید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...» (۱)».

ناگهان دیدم همانند آل فرعون هر صبح و شام به آتش برده می شوند و می گویند: «خدایا، قیامت را کی برپا می کنی؟» سپس زنانی را دیدم که به پستان های خود آویزان بودند. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که از غیر شوهران خود فرزندان پیدای می کردند و به شوهران خود نسبت می دادند و آنان را وارث اموال شوهران خود می نمودند.» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خشم و غضب خدا شدید است نسبت به زنی که فرزند دیگران را وارد خانه شوهر خود کند و آن فرزند محارم مردم را محارم خود بداند و اموال آنان را به ارث ببرد [و آگاهی از آن نداشته باشد].»

سپس به گروهی از ملائکه برخورد کردیم که خداوند خلقت و صورت های آنان را به گونه عجیبی آفریده بود و هر کدام از اعضای بدن آنان با صداهای مختلف خدا را تسبیح و تحمید می نمودند و صداهای آنان به تمجید و گریه از خوف خدا بلند بود. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «این ها همین گونه که می بینی آفریده شده اند و چنان از خوف خدا در هراس هستند که تاکنون یکی از آنان با ملکی که در کنار اوست سخن نگفته است و هرگز آنان سرهای خود را بالا و پایین نمی کنند.» پس من بر آنان سلام کردم و آنان با اشاره جواب سلام مرا گفتند و از خشوعی که داشتند به من نگاه نکردند.

پس جبرئیل به آنان گفت: «این محمّد، پیامبر رحمت است که خداوند او را به عنوان رسول و خاتم پیامبران و آقای آنان فرستاده است، آیا شما با او سخن نمی گوید؟» و چون این سخنان را از جبرئیل شنیدند روی به من کردند و بر من

ص: ۵۷

سلام و احترام نمودند و به من و امت من بشارت به خیر دادند.

سپس به آسمان دّوم صعود کردیم و من در آنجا دو مرد را دیدم که بسیار شبیه به یکدیگر بودند. از جبرئیل پرسیدم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «آنان یحیی و عیسی هستند که پسر خاله همدیگرند.» پس من بر آنان سلام و استغفار کردم و آنان نیز بر من سلام و استغفار نمودند و گفتند: «خوش آمدی ای برادر صالح و ای پیامبر صالح.» و در آنجا ملائکه ای را دیدم که دارای خشوع بودند و صورت های عجیبی داشتند و هر کدام با صداهای گوناگون مشغول تسبیح خداوند بودند.

سپس به آسمان سوّم صعود نمودیم و در آنجا مرد بسیار زیبایی را دیدم که از همه مخلوقات خدا زیباتر بود و همانند ماه شب چهاردهم در بین ستارگان می درخشید. به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «او برادرت یوسف است.» پس من بر او سلام و استغفار کردم و او نیز به من سلام و استغفار نمود و گفت: «مرحباً به پیامبر صالح و برادر صالح و مبعوث در زمان صالح.» و در آنجا نیز مانند آسمان اوّل و دّوم ملائکه ای بودند در حال خشوع و جبرئیل همان گونه با آنان سخن گفت و آنان نیز به من خوش آمد گفتند.

سپس به آسمان چهارم صعود نمودیم و در آنجا مرد با عظمتی را دیدم و جبرئیل گفت: «او ادریس پیامبر است که خداوند او را به آسمان بالا برده و در جایگاه بلندی قرار داده است [رَفَعَهُ اللَّهُ مَكَانًا عَلِيًّا]، و در این آسمان نیز ملائکه ای در حال خشوع بودند و جبرئیل مرابه آنان معرفی نمود و آنان نیز به من خوش آمد گفتند و برای من و امت من بشارت خیر دادند...»

سپس به آسمان پنجم صعود نمودیم. ناگهان من در آنجا پیرمرد بزرگ چشمی را دیدم که تاکنون کسی را بزرگ تر از او ندیده بودم. اطراف او جمعیت زیادی جمع بودند که از زیادی آنان تعجب نمودم، به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «این هارون فرزند عمران است.» پس بر او سلام کردم و استغفار نمودم و او نیز بر من سلام کرد و استغفار نمود و در این آسمان نیز ملائکه در حال خشوع بودند.

سپس به آسمان ششم صعود نمودیم. در آنجا نیز مرد گندم گون و بلند قامتی را دیدم... و از او شنیدم که می گفت: «بنی اسرائیل گمان کرده اند که من بهترین فرزند آدم هستم، در حالی که این مرد [یعنی رسول صلی الله علیه و آله] نزد خداوند از من گرامی تر است.» پس من به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «او برادر تو موسی بن عمران می باشد.» پس من بر او سلام و استغفار نمودم و او نیز بر من سلام و استغفار نمود. در این آسمان نیز مانند آسمان های دیگر ملائکه ای در حال خشوع بودند.

تا این که به آسمان هفتم صعود نمودیم و در آنجا به هر ملکی برخورد نمودم به من گفت: «ای محمد! حجامت کن و امت خود را نیز به حجامت امر کن.» و در آنجا مردی را دیدم «أَشْمَطُ الرَّأْسِ وَاللَّحْيَةِ»؛ یعنی موهای سیاه سر و محاسن او آمیخته به موهای سفید بود و بر تختی نشسته بود. به جبرئیل گفتم: «او کیست که در آسمان هفتم در جوار الهی بر باب بیت المعمور قرار گرفته است؟»

جبرئیل گفت: «ای محمد! او پدر تو ابراهیم است و این مکان و جایگاه تو و متقین از امت تو نیز هست.» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (۱). پس من به ابراهیم سلام کردم و او نیز به من سلام کرد و گفت: «مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَ الْإِبْنِ الصَّالِحِ وَ الْمُبْعُوثِ فِي الزَّمَنِ الصَّالِحِ»، در آنجا نیز ملائکه ای را در حال خضوع دیدم و آنان به من و امت من بشارت خیر دادند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: من در آسمان هفتم دریاهایی از نور را دیدم که نور آنها همواره می درخشید و نزدیک بود چشم ها را ساقط کند و دریاهایی ظلمانی را دیدم و دریاهایی از یخ را نیز دیدم و چون وحشت نمودم به جبرئیل گفتم: «این ها چیست؟» جبرئیل گفت: «ای محمد! شاد باش و نسبت به کرامات پروردگارت شاکر باش.»

ص: ۵۹

پس خداوند با قدرت و عنایت خود مرا تثبیت نمود و چون تعجب و سؤال من از جبرئیل زیاد شد، جبرئیل به من گفت: «ای محمد! آیا از آنچه دیدی به شگفت آمدی؟ در حالی که آنها مخلوق خدای تو هستند، تا چه رسد به خالق و آفریدگاری که آنان را خلق نموده است.» سپس گفت: «آنچه را تو ندیده ای بزرگتر از آنچه است که دیده ای.» سپس گفت: «بین خدا و بین خلق او نود هزار حجاب وجود داد و نزدیک ترین خلق خدا به خدا من و اسرافیل هستیم، و بین ما و خداوند چهار حجاب است: حجاب نور، حجاب ظلمت و حجاب غمام و حجاب آب.»

سپس فرمود: «و از عجایی که خداوند خلق نموده و مسخر او است خروسی است که یک پای آن در انتهای زمین و سر آن نزد عرش است و من ملکی از ملائکه خدا را دیدم که خداوند آن گونه که می خواسته او را آفریده بود؛ پاهای او در انتهای زمین بود و تا آسمان هفتم پرواز می کرد و از آنجا نیز پرواز می کرد تا نزدیک عرش می رسید و چون نزدیک عرش می رسید می گفت: "سُبْحَانَ رَبِّيَ حَيْثُ مَا كُنْتُ لَا تَدْرِي أَيْنَ رُبُّكَ مِنْ عِظَمِ شَأْنِهِ"، و بر شانه های او دو بال بود که چون باز می کرد از مشرق و مغرب می گذشت و چون وقت سحر می رسد بال های خود را می گشاید و بر هم می زند و فریاد او به تسبیح بلند می شود و می گوید: "سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ"، و چون این تسبیحات را می گوید همه خروس های روی زمین بال بر هم می زنند و شروع به خواندن می کنند و چون او ساکت می شود خروس های روی زمین نیز ساکت می شوند، و این خروس را تاجی است سبز و ریشی است بسیار سفید...»

سپس فرمود: با جبرئیل داخل بیت المعمور شدیم. پس من دو رکعت نماز خواندم و عده ای از اصحاب من با لباس نیکو و تازه و عده ای با لباس های کهنه بودند. پس آنان که لباس های نیکو و تازه پوشیده بودند با من همراه شدند و آنان که لباس های کهنه در برداشتند محبوس و ممنوع گردیدند. سپس از بیت المعمور خارج شدم و نهر کوثر و نهر رحمت همراه من بودند. آن گاه من از نهر کوثر نوشیدم و

در نهر رحمت غسل کردم و آن دو نهر همراه من آمدند تا داخل بهشت شدم و دیدم که در دو طرف آن خانه های من و خانه های همسران من است و خاک آن از مشک بود و کنیزی را دیدم که در نهرهای بهشتی فرو می رفت. به او گفتم: «تو از آن که هستی؟» او گفت: «من از آن زید بن حارثه هستم.» و چون صبح شد این بشارت را به زید بن حارثه دادم.

سپس پرنده ای را دیدم که مانند بخت [یعنی شتر بزرگ] بود. و درختی را دیدم که اگر پرنده ای از پایین آن هفتصد سال پرواز می کرد به اطراف آن نمی رسید، و هیچ خانه ای در بهشت نبود مگر آن که شاخه ای از آن درخت بر آن فرود آمده بود. پس من به جبرئیل گفتم: «این درخت چیست؟» جبرئیل گفت: «این درخت طوباست که خداوند می فرماید: «...طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأْبٍ» (۱).

رسول خداصلی الله علیه و آله می فرماید: چون من داخل بهشت شدم با خود اندیشیدم و از جبرئیل درباره آن دریاهاى بهشتی و شگفتی آنها و چیزهای عجیبی که دیده بودم سؤال نمودم. جبرئیل گفت: «آنچه دیدی سرادقات حجاب الهی بود که پروردگار تو به آنها احتجاب نموده است و اگر این حجاب ها نمی بود نور عرش و آنچه در آن بود مهتوک می گردید.»

سپس به درخت سدره المنتهی رسیدم که هر برگی از آن بر امتی سایه افکنده بود و من [و امت من] نیز یکی از آنان بودیم [و این نهایت قرب الهی بود]؛ همان گونه که خداوند می فرماید: «...قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (۲). پس خداوند مرا خطاب نمود و فرمود: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ». پس من از ناحیه خود و امت خود گفتم: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُفُّوا أَعْيُنَهُمْ عَنِ الرَّسُولِ ۗ إِنْ أَرَادُوا خِيَابَ الْمُنَافِقِينَ كَأَنَّ الْخِيَابَ مَسَاطِيرَ الْأَبْهَامِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا كُفِّرُوا وَنَسُوا لَافِيكُنَّ ۗ وَاللَّهُ يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ». پس من گفتم:

ص: ۶۱

۱- (۷۸) رعد / ۲۹.

۲- (۷۹) نجم / ۹.

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، پس خطاب آمد: «ما تو را مؤاخذه نخواهیم نمود.» پس من گفتم: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»، پس خطاب آمد: «ما بار سنگین بر دوش تو نمی گذاریم.» پس من گفتم: «رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۱)، پس خداوند فرمود: «آنچه خواستی را ما به تو و امت تو دادیم.»

امام صادق علیه السلام در پایان حدیث معراج فرمود: «احدی به درگاه خدا نرفت که عزیزتر از رسول خداصلی الله علیه وآله باشد؛ چرا که آن حضرت برای امت خود درخواست هایی نمود و فرمود: «خدایا، تو به پیامبران خود فضایلی را عطا نمودی، به من نیز آنها را عطا بفرما.» خطاب شد: «من دو کلمه از تحت عرش خود به تو عطا نمودم: "وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَلَا مُنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ"».

سپس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ملائکه نیز ذکری به من یاد دادند که من هر صبح و شام آن را می گویم و آن این است: "اللَّهُمَّ إِنَّ ظُلْمِي أَضْيَحُّ مُسْتَجِيرًا بِعَفْوِكَ وَ ذَنْبِي مُسْتَجِيرًا بِمَغْفِرَتِكَ وَ ذُلِّي مُسْتَجِيرًا بِعِزَّتِكَ وَ فَقْرِي أَضْيَحُّ مُسْتَجِيرًا بِغِنَاكَ وَ وَجْهِي الْبَالِي أَضْيَحُّ مُسْتَجِيرًا بِوَجْهِكَ الْبَاقِي الَّذِي لَا يَفْنَى"».

سپس صدای اذان را شنیدم که ملکی می گوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ»، و از طرف خداوند ندا آمد: «بنده من راست می گوید، من بزرگ تر از هر چیزی هستم.» سپس گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». پس ندا آمد: «بنده من راست می گوید، همانا پروردگاری جز من نیست.» پس آن ملک گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». پس خطاب آمد: «بنده من راست می گوید، همانا محمد بنده و رسول من است و من او را برگزیدم و مبعوث نمودم.» پس آن ملک گفت: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»، و خطاب آمد: «بنده من راست می گوید، او مردم را به واجب من دعوت می کند و هر کس با رغبت و میل و نیت خالص به طرف نماز

ص: ۶۲

برود، نماز کفّاره گناهان گذشته او خواهد بود.» تا این که آن ملک گفت: «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»، و خطاب آمد: «همانا نماز صلاح و فلاح و نجات است.»

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: سپس من بر ملائکه امامت نمودم، همان گونه که در بیت المقدس بر پیامبران امامت نمودم، و ناگهان غشوه ای بر من وارد شد و به سجده افتادم و پروردگارم مرا خطاب نمود و فرمود: «من بر هر پیامبری قبل از تو پنجاه نماز واجب نمودم و بر امت تو نیز پنجاه نماز واجب کردم.»

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: سپس من پایین آمدم و به ابراهیم علیه السلام برخورد کردم و او از من چیزی سؤال نکرد تا به موسی علیه السلام رسیدم و او به من گفت: «ای محمد! خدا با امت تو چه کرد؟» گفتم: «پروردگارم فرمود: من بر پیامبران قبل از تو پنجاه نماز واجب نمودم و بر تو و امت تو نیز پنجاه نماز واجب نمودم.»

موسی گفت: «ای محمد! امت تو امت آخرالزمان است و از همه امت ها ضعیف تر است و تو آنچه از خدا بخواهی به تو خواهد داد و امت تو طاقت پنجاه نماز را ندارد، برای آنان از خدای خود تخفیف بگیر.» پس من به سدره المنتهی بازگشتم و سجده نمودم و گفتم: «خدایا، امت من طاقت پنجاه نماز را ندارد.»

پس خداوند برای من تخفیف داد و ده نماز را کم کرد. پس نزد موسی آمدم و به او خبر دادم. موسی گفت: «بازگرد که تو و امت تو طاقت چهل نماز را نداری.» پس من بازگشتم و باز خداوند ده نماز دیگر را به من تخفیف داد و چون نزد موسی آمدم، موسی گفت: «بازگرد و از خدای خود تخفیف بگیر.» پس بازگشتم و در هر نوبت سجده نمودم و خداوند ده نماز برای من کم نمود تا ده نماز باقی ماند. و چون نزد موسی آمدم، موسی گفت: «امت تو طاقت ده نماز را ندارند.»

پس بازگشتم و خداوند پنج نماز دیگر را برای من کم نمود و تنها پنج نماز باقی ماند و چون نزد موسی آمدم، موسی گفت: «بازگرد که امت تو طاقت آن را ندارند.» پس من به موسی گفتم: «از خدای خود حیا می کنم که بازگردم و درخواست تخفیف نمایم و بر این پنج نماز صبر می کنم.»

پس از طرف خداوند ندا آمد: «حال که تو بر این پنج نماز صبر کردی ما آن را به جای پنجاه نماز از امت تو قبول نمودیم.» و سپس خطاب آمد: «هر کس از امت تو کار نیکی را اراده کند و انجام بدهد من برای او ده پاداش می نویسم و اگر انجام ندهد یک پاداش برای او می نویسم، و هر کس از امت تو اراده کار زشتی را بکند و انجام بدهد، من برای او یک گناه می نویسم و اگر انجام ندهد چیزی بر او نوشته نمی شود.» سپس امام صادق فرمود: «خداوند از ناحیه این امت به موسی علیه السلام جزای خیر بدهد.» (۱)

عبدالله عمر گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: «خداوند در شب معراج با چه لغتی با شما سخن گفت.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «با لغت علی بن ابی طالب علیه السلام، و چون من سخن علی علیه السلام را شنیدم گفتم: خدایا، تو با من سخن می گویی یا علی علیه السلام با من سخن می گوید؟» خطاب آمد: «ای احمد! من مانند چیزهای دیگر نیستم و با مردم مقایسه نمی شوم و به اوصاف مخلوق خود متصف نمی گردم، من تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو آفریدم، من بر اسرار باطن و قلب تو آگاه بودم و کسی را در قلب تو محبوب تر از علی بن ابی طالب نیافتم. از این رو، با زبان او با تو سخن گفتم تا قلب تو مطمئن گردد.» (۲)

مرحوم علامه شبّر در پایان نقل معراج می گوید: عموم علما و محدّثین و مورّخین گفته اند: معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از هجرت واقع شده است. و عدّه ای نیز گفته اند: معراج چندین مرتبه واقع شده است و مؤید آن روایتی است از امام

ص: ۶۴

۱- (۸۱) حقّ الیقین شبّر / ۱۲۶.

۲- (۸۲) روی الإربلی فی کشف الغمّه عن ابن عمر قال: سمعت رسول الله و قد سئل بأی لغه خاطبک ربک ليله المعراج؟ فقال: خاطبني بلغه علی بن ابی طالب علیه السّلام فألهمت أن قلت: یا ربی أنت خاطبتنی أم علی؟ فقال: یا أحمد أنا شیء لیس کالأشیاء و لا أقاس بالنّاس و لا أوصف بالأشیاء خلقتک من نوری و خلقت علیاً من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم أجد إلی قلبک أحبّ من علی بن ابی طالب علیه السّلام فخاطبتک بلسانه کیما یطمئنّ قلبک. الجواهر السّتیة للحزّ العاملی / ۲۵۹، حقّ الیقین للشّبّر / ۸۲۳.

صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله یکصد و بیست مرتبه به معراج رفت»، و الله العالم. (۱)

مؤلف گوید: مسأله معراج چون از معجزات رسول خداصلی الله علیه وآله بود، همانند اخلاق شریفه آن حضرت، در بخش معجزات قرار گرفت و ترجمه همه حدیث معراج نیز به دلیل اهمیت آن و به امید تأثیرگزاری تقدیم خوانندگان محترم شد.

ایمان رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از بعثت

در این که رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از بعثت دارای ایمان و تعهد بوده است تردیدی نیست، لکن برخی گفته اند تابع آیین نوح و یا ابراهیم و یا موسی و یا عیسی و یا تابع همه شرایع قبل از اسلام بوده، و حقّ این است که آن حضرت تابع هیچ آیین و شریعتی نبوده، بلکه او از هنگام تولّد، بلکه هنگامی که آدم به دنیا نیامده بوده پیامبر بوده است، جز آن که در سنّ چهل سالگی مأمور و مبعوث به رسالت و دعوت مردم شده است و بر این معنا ادلّه زیادی دلالت می کند، از جمله:

۱- اگر پیامبر خداصلی الله علیه وآله تابع شریعت پیامبر دیگری بوده باشد لازم می آید آن پیامبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است؛ چرا که او به اتفاق و اجماع همه مسلمانان [بلکه همه پیامبران] افضل از همه پیامبران است.

۲- اگر او به شریعت دیگری عمل کرده باشد، دستورات آن شریعت یا از طریق وحی به او رسیده است و یا از علمای آن شریعت تعلیم گرفته است. در صورت اول، نبوت او ثابت می شود، و در صورت دوم، لازم می آید او از غیر راه وحی چیزی یاد گرفته باشد و این خلاف قرآن و اجماع مسلمین است.

۳- رجوع افضل به فاضل و یا مفضول، عقلاً و شرعاً جایز نیست، از سویی بیشتر علمای ادیان گذشته فاسق و اهل دنیا بوده اند و امکان ندارد بهترین خلق خدا

ص: ۶۵

۱- (۸۳) روی الصّیّدوق و الصّفّار عن الصّیّدق علیه السّلام: إنّه عرج برسول الله صلّی الله علیه و آله مائة و عشرين مرّة، و الله

العالم. المصدر

به آنان رجوع نماید؛ وانگهی اگر چنین چیزی واقع شده بود قطعاً برای ما نقل می شد.

۴- پیامبر خداصلی الله علیه وآله در زمان نبوت خود، اگر چیزی از او سؤال می شد که نمی دانست، منتظر وحی می ماند و پاسخی نمی داد، در صورتی که اگر او تابع شریعت دیگری می بود، باید طبق آن شریعت پاسخ می داد و منتظر نمی ماند.

۵- در حدیث مشهور و مستفیضی از طریق شیعه و سنی آمده که آن حضرت فرموده است: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ».

۶- در اخبار صحیح و فراوانی آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام مؤید به ملک روح القدس بوده اند و او آنان را نگهداری می نموده و معالم دین را به آنان یاد می داده است و تا آخر عمر آنان را از خطا و فراموشی حفظ می کرده است.

۷- صریح قرآن و اخبار متواتر و اتفاق مسلمانان این است که آن حضرت از همه پیامبران افضل بوده و آنان اگر دارای هر فضیلتی بوده اند او دارای فضیلتی بالاتر از آنان بوده است. برای مثال، اگر عیسی بن مریم در گهواره سخن گفته و مقام نبوت و حکمت به او داده شده، و یا یحیی در کودکی به نبوت رسیده است، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز در کودکی به نبوت و رسالت رسیده [و آیات قرآن را تلاوت نموده است]، و روایات زیادی وارد شده که آن حضرت و اوصیای او از کودکی ناطق به حکمت و آیات شریفه قرآن بوده اند(۱).

معنای امی بودن رسول خداصلی الله علیه وآله

در قرآن و روایات با صراحت آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله «امی» است: «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...»(۲)، و مشهور بین اهل سنت این است که «امی» یعنی کسی که خواندن و نوشتن را نمی داند، لکن این معنا خلاف نظر اهل البیت علیهم السلام است. اختلافی نیست که آن حضرت قبل از بعثت و

ص: ۶۶

۱- (۱۴) حَقَّ الْيَقِينِ / ۱۳۵.

۲- (۸۵) أَعْرَافُ / ۱۵۷.

پیامبری از احدی خواندن و نوشتن را تعلیم نگرفته است، با این وجود، قادر به خواندن و نوشتن بوده است، همان گونه که قادر بر چیزهایی بوده که دیگران قادر بر آن نبوده اند و لکن مصلحت نبوده است که خود بنویسد و بخواند، بلکه غالباً دیگران را به نوشتن وحی و خواندن نامه ها امر می فرموده، در حالی که عاجز از آن نبوده است.

در کتاب بصائر الدّرجات از صولی نقل شده که گوید: به حضرت جواد علیه السلام گفتم: «برای چه رسول خدا صلی الله علیه و آله امی نامیده شده است؟» امام علیه السلام فرمود: «مردم چه می گویند؟» گفتم: «آنان می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله نمی نوشت و نمی خواند.»

امام علیه السلام فرمود: «دروغ می گویند، - لعنت خدا بر آنان باد - هرگز چنین نبوده است؛ چرا که خداوند در قرآن می فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» (۱). سپس فرمود: «چگونه آنان را تعلیم می داده، و خود خواندن را نیاموخته بوده است؟»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با هفتاد و دو زبان می خوانده و می نوشته است و معنای امی بودن او این است که او در "أمّ القرى" یعنی مادر قریه ها، مکه به دنیا آمده است چنان که در آیه شریفه «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» به آن اشاره شده است.» (۲)

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه می نوشت و آنچه

ص: ۶۷

۱- (۸۶) جمعه / ۲.

۲- (۸۷) بصائر الدّرجات عن الصولی قال: سألت أبا جعفر محمّد بن علی الرضا علیه السّلام و قلت له: یا بن رسول الله لم سمّی النّبی الأمّی؟ قال: ما یقول النّاس؟ قلت: یقولون: إنّما سمّی الأمّی لأنّه لم یکتب فقال: کذبوا علیهم لعنه الله أنّی یكون ذلك و الله تعالی یقول فی محکم کتابه: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» فكيف یعلمهم ما لم یحسن، و الله لقد كان رسول الله صلی الله علیه و آله یقرأ و یکتب باثنین و سبعین لساناً و إنّما سمّی الأمّی لأنّه كان من مکه و مکه من أمّهات القرى و لك قول الله فی کتابه: «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا». حقّ یقین / ۱۳۶ عن علل الشّرایع: ۱ / ۱۲۴.

نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله از نظر زمان و مکان

تردید نیست که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آخرین پیامبر خدا و خاتم پیامبران است؛ همان گونه که در آیه شریفه «ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» (۲) به آن اشاره شده است، و به طور متواتر از آن حضرت نیز نقل شده که فرمود: «پیامبری بعد از من نخواهد بود.» [چنان که در حدیث منزلت فرمود: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»] بنابراین، دین او ناسخ همه ادیان گذشته است و با آمدن اسلام هیچ دین دیگری پذیرفته نیست، «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (۳).

و نیز تردید نیست که آن حضرت مبعوث بر جنّ و انس است. و جانشینان او نیز حجت های الهی بر جمیع خلق خداوند و تا قیامت هیچ زمانی از حجت خدا خالی نیست و مردم باید به آنان مراجعه نمایند و اگر دو نفر روی زمین باشند باید یکی از آن دو یا پیامبر و یا امام باشد و گرنه عالم برقرار نخواهد ماند، [لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا]، و اعتقاد امامیه در این موضوع قطعی و روایات آن متواتر است.

همچنین تردید نیست که رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله محدود به انسان ها نیست، بلکه اجنه نیز موظف به اعتقاد به نبوت و اطاعت از او و اوصیای او می باشند و این معنا نیز در روایات با صراحت کامل وارد شده است که به برخی از روایات آن اشاره می شود.

مرحوم کلینی از ابن جبل نقل نموده که گوید: ما درب خانه امام صادق علیه السلام

ص: ۶۸

۱- ۸۸) و قال الصادق عليه السلام: إنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَقْرَأُ مَا يَكْتُبُ وَيَقْرَأُ مَا لَمْ يَكْتُب. المصدر عن الفصول المهمّة للحزب العاملي: ۱ / ۴۱۳.

۲- ۸۹) أحزاب / ۴۰.

۳- ۹۰) آل عمران / ۸۵.

بودیم. ناگهان دیدیم عده ای با لباس های مخصوص و کیسه هایی از منزل امام علیه السلام خارج شدند. از امام علیه السلام سؤال نمودیم، فرمود: «این ها برادران مؤمن شما از جنیان هستند.» (۱)

و از سعد اسکاف نیز نقل نموده که گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و گفتم: «فدای شما شوم، امروز با تأخیر به ما اجازه ورود دادید و من عده ای را دیدم عمامه بر سر داشتند و از خانه شما خارج شدند و من آنان را نشناختم؟»

امام صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می دانی آنان چه کسانی بودند؟» گفتم: «خیر.» فرمود: «آنان برادران مؤمن شما از جنیان بودند؛ آمده بودند از حرام و حلال و مسائل دین خود سؤال کنند.» (۲)

جابر از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر کوفه بود، ناگهان از درهایی از یکی از درهای مسجد کوفه وارد شد، مردم دویدند که آن را بکشند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد: «آن را رها کنید.» و چون مردم آن را رها کردند، نزد منبر آمد و سر خود را بالا نمود و به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد. پس آن حضرت به آن ازدها اشاره نمود صبر کند تا سخن او تمام شود و چون امیرالمؤمنین از منبر پایین آمد، به او فرمود: «تو کیستی؟» او گفت:

«یا امیرالمؤمنین! من عمر بن عثمان هستم نماینده شما بین جتیان، اکنون آمده ام بگویم: پدرم از دنیا رفته و وصیت نموده که من خدمت شما بیایم و کسب تکلیف نمایم. اکنون شما هر دستور و نظری دارید بفرمایید.» امیرالمؤمنین علیه السلام به او

ص: ۶۹

۱- ۹۱) الکافی عن ابن جبل عن الصّیّادق علیه السّلام قال: کُنّا ببابه فخرج علينا قوم أشباه الرّطّ علیهم أزر و أکیسه فسألنا أبا عبدالله علیه السّلام عنهم فقال: هؤلاء إخوانکم من الجنّ. کافی: ۱ / ۳۹۴.

۲- ۹۲) و عن سعد الإسکاف قال: دخلت علی أبی جعفر علیه السّلام فقلت: جعلت فداک أبطأ علیّ إذنک الیوم و رأیت قوماً خرجوا علیّ متعمّمین بالعمائم فأنکرتهم؛ فقال علیه السّلام: أو تدری من أولئک یا سعد؟ قلت: لا قال: أولئک إخوانکم من الجنّ یأتون فیسألوننا عن حرامهم و حلالهم و معالم دینهم. الفصول المهمّة للحرّ العاملی: ۱ / ۴۰۱.

فرمود: «من تو را به تقوا وصیّت می کنم، و تو باید بازگردی و به جای پدرت باشی و تو خلیفه من بر آنان هستی.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «سپس ازدها با امیرالمؤمنین علیه السلام وداع نمود و بازگشت و خلیفه آن حضرت بین جئان شد.» جابر می گوید: من به امام باقر علیه السلام گفتم: «فدای شما شوم، آیا او نزد شما نیز می آید و چنین چیزی را بر خود واجب می داند؟» فرمود، «آری.» (۱)

مؤلف گوید: موضوعات فراوان دیگری، مانند مسائل اخلاقی و معاشرت ها و جنگ ها و دعوت های آن حضرت از ملوک و احوال اصحاب و یاران و اهل بیت آن حضرت وجود دارد که خوانندگان محترم را به کتب مفصّله ارجاع می دهیم، در کتاب «پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله» که ترجمه کتاب مناقب آل ابی طالب است نیز مطالب بسیاری را در این باره بیان نموده ایم، از این رو از تکرار آنها در کتاب حاضر صرف نظر کردیم.

حجّه الوداع و ماجرای غدیر خم

علمّامه مجلسی از اعلام الوری و ارشاد مفید حوادث سال دهم هجرت و حجّه الوداع و قصّه غدیر خم را به طور تفصیل بیان نموده و ما خلاصه آن

را بیان می کنیم.

ص: ۷۰

۱- ۹۳) فی الکافی عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال: بينما امير المؤمنين عليه السلام على المنبر إذ اقبل ثعبان من ناحيه باب من ابواب المسجد، فهمّ الناس أن يقتلوه، فأرسل إليهم امير المؤمنين عليه السلام أن يكفّوا، فكفّوا و اقبل الثعبان ينساب حتّى أتى إلى المنبر، فتطاول فسلمّ على امير المؤمنين عليه السلام، فأشار إليه امير المؤمنين عليه السلام أن يقف حتّى يفرغ من خطبته و لمّا فرغ من خطبته، اقبل عليه فقال له: من أنت؟ فقال: أنا عمر بن عثمان خليفتك على الجنّ و إنّ ابي مات و أوصاني أن آتيك فاستطلع رأيك و قد أتيتك يا امير المؤمنين فما تأمرني و ماترى؟ فقال امير المؤمنين عليه السلام: أوصيك بتقوى الله و أن تنصرف فتقوم مقام أبيك في الجنّ فإنّك خليفتي عليهم. قال: فودّع عمر امير المؤمنين عليه السلام و انصرف فهو خليفته على الجنّ. فقلت: جعلت فداك فيأتيك عمر و ذلك الواجب عليه؟ قال: نعم. حقّ اليقين للشّير / ۱۳۳.

رسول خداصلی الله علیه وآله در سال دهم هجرت مردم را دعوت نمود تا با او به حج بروند و مناسک حج را از او بیاموزند. آن حضرت پنج روز به ماه ذی قعدة حرکت نمود و با سیاق هدی [یعنی همراه بردن قربانی] از میقات مدینه به نیت حج قران مُحَرَّم گردید و نامه ای نیز به یمن برای امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد که او نیز برای حج حرکت کند، لکن نوع حج را برای او بیان نمود.

از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز با لشکری که در یمن با او بودند به سوی مکه حرکت کرد و نزدیک مکه به رسول خداصلی الله علیه وآله ملحق شد. و رسول خداصلی الله علیه وآله از ملاقات او خوشنود گردید و فرمود: «چگونه محرم شدید؟ [یعنی حج را با سیاق هدی و قربانی شروع کردید و یا با لَبِیک؟]»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چون شما دستوری نداده بودید، من به همان نیتی که شما محرم شده اید محرم شدم و می گفتم: "اللَّهُمَّ إِهْلَاةَ إِهْلَالِ نَبِيِّكَ"، و با خود سی و چهار شتر برای قربانی آوردم.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ، من نیز شصت و شش قربانی آورده ام و تو در مناسک حج و قربانی با من شریک هستی...»

در آن سال، بسیاری از مسلمانان حج قران نیت نکرده بودند و قربانی همراه خود نیاورده بودند و حج آنان حج افراد بود. پس در همان مکان آیه «وَأَتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ...» (۱) نازل شد و رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داد کسانی که قربانی با خود نیاورده اند، حج تمتع انجام دهند [یعنی پس از انجام عمره تمتع از احرام خارج شوند و سپس در روز نهم ذی الحجة برای قسمت دوم حج یعنی حج تمتع از مکه محرم شوند].

پس رسول خداصلی الله علیه وآله پس از نزول آیه فوق انگلستان خود را داخل در یکدیگر نمود و فرمود: «از این پس تا قیامت عمره داخل حج گردید [و کسانی که از راه دور به حج می روند باید حج و عمره را با هم انجام دهند و بین عمره و حج از احرام

ص: ۷۱

خارج کردند.]» و فرمود: «من نیز اگر قربانی همراه خود نیاورده بودم حجّ تمتّع انجام می دادم.»

سپس دستور داد تا اعلام کنند هر که با خود قربانی نیاورده پس از انجام عمره از احرام خارج گردد و آن را عمره تمتّع قرار دهد و هر که با خود قربانی آورده بر احرام خود باقی باشد [تا حجّ او کامل گردد].

دنبال این دستور، برخی از مردم از رسول خداصلی الله علیه وآله اطاعت نمودند و برخی مخالفت کردند و نزاعی بین حجّاج رخ داد و برخی گفتند: «آیا رسول خداصلی الله علیه وآله در حال احرام باشد و غبار سفر بر او نشسته باشد و ما از احرام خارج گردیم و با همسران خود آمیزش کنیم؟!» برخی دیگر گفتند: «آیا حیا نمی کنید که از سرهای شما آب غسل بریزد و رسول خداصلی الله علیه وآله بر احرام خود باقی باشد؟»

پس رسول خداصلی الله علیه وآله مخالفین را نکوهش نمود و فرمود: «من نیز اگر قربانی با خود نیاورده بودم از احرام خارج می شدم و آن را عمره تمتّع قرار می دادم. بنابراین [طبق امر خدا]، هر که با خود قربانی نیاورده باید از احرام خارج شود.»

پس از این سخن عده ای به دستور آن حضرت عمل کردند و عده ای نیز بر مخالفت خود باقی ماندند و عمر بن خطاب یکی از آنان بود. پس رسول خداصلی الله علیه وآله او را خواست و به او فرمود: «برای چه به حال احرام باقی مانده ای؟ آیا تو قربانی با خود آورده ای؟» او گفت: «خیر.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «پس برای چه به حال احرام باقی مانده ای؟ مگر نشنیدی که من [از طرف خدا] گفتم: هر که با خود قربانی نیاورده از احرام خارج شود؟» عمر گفت: «به خدا سوگند، تا شما در حال احرام هستی من از احرام خارج نخواهم شد.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «تو به این حکم خدا ایمان نخواهی آورد تا از دنیا بروی.»

از این رو، عمر حجّ تمتّع را انکار نمود و در دوران حکومت خود نیز بالای منبر رسول خداصلی الله علیه وآله رفت و از آن نهی کرد و گفت: «هر که حجّ تمتّع انجام دهد من او را

کیفر خواهم نمود.» [و در کلام معروف خود که شیعه و سنی نقل کرده اند] گفت: «متعتان کانتا محللتان زمن رسول الله صلی الله علیه وآله و أنا أحزّمهما و أعاقب علیهما؛ متعه الحجاج و متعه النساء»؛ یعنی: رسول خداصلی الله علیه وآله حجّ تمتّع و عقد موقت را حلال نمود و من حرام می نمایم و هر که انجام دهد او را کیفر خواهم کرد.»

رسول خداصلی الله علیه وآله مناسک حجّ را انجام داد و علی علیه السلام را در قربانی های خود شریک نمود و به طرف مدینه آمد تا به غدیر خم رسید و توقف نمود، و در آن زمان آنجا محلّ اقامت نبود و آب و علفی در آنجا یافت نمی شد و علت نزول آن حضرت در آن مکان این بود که آیه شریفه «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» (۱) بر ایشان نازل شد و مأمور گردید که در این مکان که همه مسلمانان جمع شده اند و پس از آن چنین اجتماعی نخواهند داشت خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام را از طرف خداوند به مردم ابلاغ نماید و برای چندمین بار حجّت را بر آنان کامل کند؛ چرا که در این آیه خداوند با تأکید فراوان امر به ابلاغ این رسالت نموده و اجازه تأخیر آن را نداده و از خطر منافقین نیز آن حضرت را در امان قرار داده است.

در آن روز هوا بسیار گرم بود و چون مردم جمع شدند از جهاز شتران منبری تهیّه نمودند و رسول خداصلی الله علیه وآله بر بالای آن رفت و علی علیه السلام را در کنار خود قرار داد و فرمود: «ای مردم! مرگ من فرا رسیده است»، سپس حمد و ثنای خداوند را انجام داد و مردم را نصیحت نمود و فرمود: «من دو چیز بزرگ را به جای خود بین شما باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیت خود را و آنان از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر مرا ملاقات نمایند.»

سپس با صدای بلند فرمود: «آیا من سزاوارتر به شما از خود شما نیستم؟» گفتند: «آری.» پس رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی علیه السلام را با دست خود بلند کرد به گونه ای که زیر بغل او دیده شد، سپس فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً. اَللّٰهُمَّ

ص: ۷۳

وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.»

سپس پایین آمد و چون وقت ظهر بود، مؤذن اذان گفت و رسول خداصلی الله علیه وآله نماز ظهر را شکسته خواند و در خیمه خود نشست و دستور داد علی علیه السلام نیز در خیمه ای مقابل او بنشیند و مسلمانان گروه گروه بیایند و با او به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کنند و سلام نمایند. پس همه مردم با او بیعت کردند و به همسران خود و زن های دیگر نیز فرمود تا با او به عنوان امیرالمؤمنین سلام دهند و بیعت نمایند و یکی از کسانی که با احترام و اقرار به مقام ولایت و اظهار سرور با آن حضرت بیعت نمود عمر بن خطاب بود که در آن حال گفت: «بِحُّ بَحِّ لَكَ يَا عَلِيُّ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.»

سپس شاعر رسول خداصلی الله علیه وآله حسان بن ثابت از آن حضرت اجازه گرفت و این حادثه را به صورت شعر بیان کرد و گفت:

يناديهم يوم الغدير نبيهم

بحمٍّ و أسمع بالرسول مناديا

و قال: فمن مولاكم و وليكم؟

فقالوا و لم يبدوا هناك التعاديا

إلهك مولانا و أنت ولينا

و لن تجدن منا لك اليوم عاصيا

فقال له قم يا علي فإئني

رضيتك من بعدى إماماً و هاديا

فمن كنت مولاه فهذا وليه

فكونوا له أتباع صدق مواليا

هناك دعا اللهم وال وليه

و كن للذي عادى علياً معاديا

رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «ای حسیان! تا زمانی که تو ما را با زبان خود یاری می کنی از ناحیه روح القدس تأیید می شوی.» و چون آن حضرت می دانست که حسیان در نهایت از ولایت علی علیه السلام جدا خواهد شد، به همین دلیل، فرمود: «تا زمانی که با زبان خود ما را یاری کنی.» مؤلف گوید: ما حوادث بعد از رحلت پیامبر خداصلی الله علیه وآله

را به طور تفصیل در کتاب «أسوه النساء» بیان کرده ایم. خوانندگان محترم می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

ص: ۷۴

آخرین لحظات زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله

مرحوم صدوق در کتاب خصال از امّ سلمه همسر رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده و در چندین روایت دیگر نیز از شیعه و سنی نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در ساعات آخر عمر شریف خود و در آخرین بیماری که منتهی به رحلت او از دنیا شد فرمود: «خلیل و دوست مرا خبر کنید تا نزد من بیاید.» پس عایشه پدر خود را خبر نمود و چون آمد رسول خداصلی الله علیه وآله صورت خود را از او برگرداند.

باز رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خلیل و دوست مرا بگویید بیاید.» پس حفصه پدر خود عمر را خبر نمود و چون آمد رسول خداصلی الله علیه وآله صورت خود را از او برگردانید.

باز رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خلیل و دوست مرا بگویید بیاید.» پس فاطمه علیها السلام کسی را نزد علی علیه السلام فرستاد و چون علی علیه السلام آمد، رسول خداصلی الله علیه وآله مقابل او برخاست تا او وارد شد. سپس علی علیه السلام را زیر بستر خود برد و با او راز نمود به گونه ای که بدن علی و بدن رسول خداصلی الله علیه وآله با یکدیگر مخلوط گردید و علی علیه السلام فرمود: «پیامبر خداصلی الله علیه وآله در آن حال هزار حدیث از علم را به من آموخت که از هر حدیثی هزار حدیث برای من گشوده شد.»(۱)

صاحب مناقب گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله در آخرین بیماری خود که منتهی به رحلت او از دنیا شد - و آن روز شبانه و یا روز یکشنبه از ماه صفر بود - دست علی علیه السلام را گرفت و با اصحاب خود وارد بقیع گردید و فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ أَهْلَ الْقُبُورِ».

سپس فرمودند: «مرگ بر شما گوارا باد، اکنون شما از فتنه ای که مردم در آن واقع شده اند نجات یافتید. همانا فتنه های کوری همانند شب تاریک پیاپی به آنها رو آورده است.» سپس فرمود: «جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می نمود و در این سال او دو مرتبه قرآن را بر من عرضه نموده است و این نشانه رسیدن اجل من است.»

ص: ۷۵

و چون روز چهارشنبه رسید، در حالی که سر مبارک خود را بسته بود و بر علی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه نموده بود، وارد مسجد گردید و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم! مرگ من نزدیک شده، پس هر کدام از شما چیزی نزد من دارد و یا من وعده ای به او داده ام بیاید تا به او ردّ نمایم و اگر کسی طلبی از من دارد به من خبر دهد...» [و قصّه عصای ممشوق که در باب وفات آن حضرت بیان شده است رخ داد].

صاحب مناقب سپس از ابن بطّه و طبری و مسلم و بخاری نقل نموده و عبارت بخاری چنین است: از ابن عباس شنیده شد که گفت: «روز پنج شنبه و چه روز پنج شنبه ای!» و سپس به قدری گریه کرد که اشک او روی زمین ریخت و گفت: «روز پنج شنبه بیماری رسول خداصلی الله علیه و آله سخت شد و فرمود: "برای من قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی را برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید." پس مردم در کنار رسول خداصلی الله علیه و آله به نزاع و جدال پرداختند و سزاوار نبود که در کنار پیامبر خداصلی الله علیه و آله نزاع و جدال انجام شود و سپس برخی از آنان گفتند: رسول خداصلی الله علیه و آله هذیان می گوید.»(۱)

در صحیح بخاری و مسلم آمده که در آن جلسه عمر گفت: «بیماری بر پیامبر خداصلی الله علیه و آله غلبه کرده و قرآن نزد ما موجود است و کتاب خدا برای ما کافی است.» و با گفتن این سخن در کنار رسول خداصلی الله علیه و آله بین مردم اختلاف افتاد؛ و برخی گفتند: «باید دستور رسول خداصلی الله علیه و آله انجام شود.» و برخی گفتند: «سخن عمر صحیح است.» و چون اختلاف و نزاع آنان شدید شد، رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «از من دور شوید.» و ابن عباس پس از آن همواره می گفت: «همه مصیبت وقتی رخ داد که نگذارند رسول خداصلی الله علیه و آله چیزی برای آنان بنویسد که هرگز گمراه نشوند.»(۲)

در کشف الغمّه آمده است: ابو ثابت غلام ابوذرّ می گوید: از امّ سلمه، همسر

ص: ۷۶

۱- ۹۷) بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۷۲.

۲- ۹۸) بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۷۳.

رسول خداصلی الله علیه وآله، شنیدم که می گفت: در بیماری رسول خداصلی الله علیه وآله که به رحلت آن حضرت منتهی شد، حجره او از اصحاب پر بود و من از او شنیدم که به اصحاب خود می فرمود: «ای مردم! نزدیک است که من از دنیا بروم و من آنچه وظیفه داشته ام نسبت به شما انجام داده ام و برای کسی عذری باقی نمانده است.»

سپس فرمود: «آگاه باشید که من پس از خود کتاب خدا و عترت و اهل بیت خود را بین شما باقی می گذارم.» و دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: «این علی با قرآن است و قرآن نیز با علی است و اینان دو خلیفه و جانشین و دو یاور من در این امت می باشند و از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض کوثر مرا ملاقات نمایند و من از آنان سؤال خواهم نمود که مردم با آنان چگونه برخورد نموده اند.»^(۱)

مرحوم سید بن طاووس در کتاب طُرف، از کتاب الوصیه عیسی بن مستفاد، از امام کاظم علیه السلام نقل نموده که فرمود: پدرم امام صادق از علی بن ابی طالب نقل نمود که آن حضرت فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله این گونه به من وصیت نمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم این وصیت نامه ای است که محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله به امر الهی به وصی خود علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین می نماید...» و در پایان آن وصیت نامه آمده بود: «جبرئیل و میکائیل و اسرافیل گواهان وصیت رسول خداصلی الله علیه وآله به علی بن ابی طالب علیه السلام هستند.» و علی علیه السلام آن وصیت نامه را گرفت و همانند یوشع بن نون که وصی موسی بن عمران بود و همانند وصی عیسی بن مریم و اوصیای دیگر پیامبران، ضامن و متعهد گردید که محمدصلی الله علیه وآله افضل پیامبران و علی بن

ص: ۷۷

۱- ۹۹) البحار عن كشف الغمّة: قال أبو ثابت مولى أبي ذرّ: سمعت أم سلمه رضی الله عنها قالت: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله في مرضه الذي قبض فيه يقول - وقد امتلئت الحجره من أصحابه -: «أيها الناس يوشك أن أقبض قبضاً سريعاً، فينطلق بي، وقد قدمت إليكم القول معذرةً إليكم، ألا إني مخلف فيكم كتاب الله، ربّي عزّوجلّ، وعترتي أهل بيتي» ثم أخذ بيد عليّ عليه السلام فرفعها فقال: هذا عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ، خليفتان نصيران، لا يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض فأسألها ماذا خلّفت فيهما. بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۷۶.

ابی طالب افضل اوصیا می باشند و این وصیت نامه را محمدصلی الله علیه و آله تحویل علی بن ابی طالب نمود و علی علیه السلام آن را دریافت کرد؛ همانند وصیت هایی که [در این باره] پیامبران به اوصیای خود نمودند. و محمدصلی الله علیه و آله [ائمه] خود را به دستور خداوند به علی بن ابی طالب واگذار کرد و ولایت امر را به او تحویل داد و فرمود: «بعد از محمدصلی الله علیه و آله پیامبری و نبوت نیست، نه برای علی و نه برای غیر علی.» و خدا را بر آن گواه گرفت.

در کتاب خصایص الأئمه سید رضی نیز از امام کاظم، از پدرش امام صادق علیهما السلام نقل شده که رسول خداصلی الله علیه و آله هنگام تحویل وصیت نامه خویش به علی علیه السلام فرمود:

«تو باید برای این وصیت نامه در پیشگاه پروردگار پاسخ صحیح آماده کنی؛ چرا که من در روز قیامت درباره آن از تو نسبت به کتاب خدا و حلال و حرام و محکم و متشابه آن طبق آنچه از طرف خداوند نازل شده و من به تو امر کرده ام سؤال خواهم نمود. [و تو باید نسبت به تبلیغ آنچه به تو گفته ام پاسخ گو باشی]، و نیز تو باید نسبت به فرایض الهی، همان گونه که نازل شده و احکام دیگر خدا از امر به معروف و نهی از منکر و پرهیز از منکرات و اقامه حدود الهی و شرایط آنها و همه اوامر و نواهی الهی و اقامه نماز در اوقات خود و پرداخت زکات به اهل آن و حج خانه خدا و جهاد در راه خدا متعهد و جوابگو باشی. پس بگو بدانم چه خواهی کرد؟»

علی علیه السلام در پاسخ رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «پدر و مادرم فدای شما باد! من امیدوارم که خداوند با کرامتی که بر شما دارد و منزلتی که نزد او دارید و عنایتی که خدا به شما دارد، مرا یاری کند و بر انجام وظیفه ای که بر عهده گرفته ام مرا پایدار نماید و چون در قیامت شما را ملاقات می کنم مقصیر و مفرط نباشم. و در امر خدا کوتاهی نکرده باشم و شما و پدران و مادرانم روی خود را از من نگردانند، بلکه شما مرا تا زنده هستم نسبت به وصیت و سنت و طریقه خود پابرجا و کوشا بیابید تا من و فرزندانم یکایک بر شما وارد شویم، در حالی که تقصیر و افراطی در انجام وظایف خود نکرده باشیم.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «[سپس رسول خداصلی الله علیه وآله بی هوش گردید و] من خود را روی صورت و سینه او انداختم و گفتم: یا رسول الله! چقدر زندگی من بعد از تو وحشتناک است. پدر و مادرم فدای تو باد! چقدر زندگی برای دخترت و فرزندان بعد از تو سخت و وحشتناک است. و چقدر غم و اندوه من بعد از تو طولانی خواهد بود؛ چرا که اخبار آسمان از ما قطع شد و جبرئیل و میکائیل از ما جدا شدند و ما اثری از آنان نمی بینیم و نمی شنویم.»

امام کاظم علیه السلام می فرماید: به پدرم امام صادق گفتم: «پس از به هوش آمدن پیامبر خداصلی الله علیه وآله چه شد؟» پدرم فرمود: «زن ها وارد شدند و صدای آنان به گریه بلند گردید و مردم نیز از مهاجرین و انصار درب خانه صدا به گریه و ناله بلند کرده بودند. ناگهان ندا رسید: علی علیه السلام کجاست؟ پس علی علیه السلام وارد حجره رسول خداصلی الله علیه وآله شد و خود را بر روی رسول خداصلی الله علیه وآله انداخت. رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: ای برادر! خدا تو را فهمیم و دانا و رشید و قوی نماید و توفیق و کمک دهد و تو را ببخشد و نام تو را بلند نماید. بدان ای برادر که زود است این مردم به سبب دنیا از من غافل شوند [و وصیت های مرا فراموش کنند].»

آنان بر من وارد خواهند شد [و به کیفر اعمال خود خواهند رسید]، مبادا تو مانند آنان غافل شوی و به دنیا روی آوری. همانا مثل تو در این امت مثل کعبه است که خداوند آن را برای مردم نشانه حقّ قرار داده است. آنان وظیفه دارند از هر ناحیه و از راه دور به طرف تو بیایند و تو وظیفه نداری که به طرف آنان بروی. تو نشانه هدایت و نور دین، یعنی نور خدا هستی.

ای برادر! سوگند به خدایی که مرا به حقّ به رسالت مبعوث نمود، من همه خطرها و کیفرها را به آنان گفتم و یکایک آنان را نسبت به حقّ واجب تو بر آنان آگاه ساختم و اطاعت تو را بر آنان واجب نمودم و همه آنان سخن مرا پذیرفتند و تسلیم امر تو گردیدند، و من می دانم که آنان به گفته خود عمل نخواهند نمود [و بیعت خود را نسبت به امارت و ولایت تو خواهند شکست]. پس هنگامی که من از دنیا

رحلت نمودم و تو به وصیت های من عمل کردی و مرا به خاک سپردی، در خانه خود بنشین و قرآن را جمع آوری کن و فرایض و احکام آن را مطابق تنزیل مرتب کن و عزائم آن را، همان گونه که به تو امر نمودم، قرار ده و بر تو باد به صبر و شکیبایی نسبت به آنچه از آنان خواهی دید تا مرا ملاقات نمایی.» (۱)

رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ...» (۲) می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه وآله قبل از مرگ مسموم گردید و به وسیله سم از دنیا رفت و آن دو زن او را مسموم نمودند.» (۳)

در تفسیر آیه «إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا...» (۴) نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله را قبل از رحلت از دنیا مسموم نمودند...» (۵)

امام حسین علیه السلام می فرماید: سه روز قبل از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله جبرئیل علیه السلام نزد او آمد و گفت: «ای محمد! خداوند از اکرام و تفضیل و عنایت خاصی که به تو دارد مرا نزد تو فرستاده تا از تو سؤال کنم - اگر چه او داناتر به احوال تو است - که تو حال خود را چگونه می یابی؟»

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ای جبرئیل! من خود را اندوهگین و مصیبت زده

ص: ۸۰

۱- (۱۰۰) بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۸۲، به نقل از: الطَّرْف / ۲۵ - ۲۷.

۲- (۱۰۱) آل عمران / ۱۴۴.

۳- (۱۰۲) تفسیر العیاشی عن عبد الصّمد بن بشیر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: تدرّون مات النبي صلی الله علیه وآله أو قتل؟ إن الله يقول: «أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم» فسم قبل الموت إنهما سقتاه [سمّته] قبل الموت فقلنا: إنهما أبوهما شرّ من خلق الله. تفسیر عیاشی: ۱ / ۲۰۰، و رواه فی البحار: ۳۱ / ۶۴۱، و فی تفسیر الصافی: ۱ / ۳۰۵.

۴- (۱۰۳) تحریم / ۳.

۵- (۱۰۴) فی البحار عن الصادق علیه السلام فی قوله تعالى: «وإذ أسرّ النبي إلى بعض أزواجه حديثاً...» قال: هی حفصه کفرت فی قولها: «من أنبأك هذا» و قال الله فیها و فی أختها: «إن تتوبا إلى الله فقد صغت قلوبكما» أي زاغت، و الزیغ: الکفر.

می یابم.» تا این که روز سوّم جبرئیل علیه السلام با ملک الموت و ملک دیگری به نام اسماعیل با هفتاد هزار از ملائکه در هوا آماده شدند و جبرئیل علیه السلام بر همه آنان سبقت گرفت و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و گفت: «ای محمد! خداوند از آن عنایت خاصی که به تو دارد مرا نزد تو فرستاده که از تو سؤال کنم: در چه حالی هستی؟ گر چه او به حال تو آگاه تر از تو است.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای جبرئیل! من خود را اندوهگین و مصیبت زده می بینم.»

پس ملک الموت اجازه ورود خواست و جبرئیل به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: «این ملک الموت است و از شما اجازه ورود می طلبد، در حالی که تاکنون از کسی اجازه ورود نخواست و نخواهد خواست.»

پس رسول خداصلی الله علیه وآله به او اجازه داد و ملک الموت مقابل آن حضرت حاضر گردید و گفت: «ای محمد! خداوند مرا نزد تو فرستاده و به من دستور داده که از تو اطاعت نمایم. پس اگر به من دستور بدهی که تو را قبض روح کنم چنین خواهم نمود و اگر از آن کراهت داشته باشی خود داری خواهم کرد.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای ملک الموت! آیا به چنین چیزی مأموری و مرا آزاد می گذاری؟» ملک الموت گفت: «آری، خداوند به من امر فرموده که از تو اطاعت نمایم.» در این هنگام، جبرئیل علیه السلام گفت: «یا رسول الله! خداوند مشتاق لقای تو است.» رسول خداصلی الله علیه وآله چون این سخن را شنید به ملک الموت فرمود: «به آنچه مأمور شده ای عمل کن.» (۱)

ص: ۸۱

۱- ۱۰۵) فی امالی الصدوق عن علی بن الحسین علیه السلام قال: سمعت ابي عليه السلام يقول: لما كان قبل وفات رسول الله صلى الله عليه وآله بثلاثة أيام هبط عليه جبرئيل عليه السلام، فقال: يا أحمد إن الله أرسلني إليك إكراماً و تفضيلاً لك و خاصّةً يسألك عما هو أعلم به منك يقول: كيف تجدك يا محمد! قال النبي صلى الله عليه وآله: أجدني يا جبرئيل مغموماً و أجدني يا جبرئيل مكروباً. فلما كان اليوم الثالث هبط جبرئيل و ملك الموت و معهما ملك يقال له: إسماعيل في الهواء على سبعين ألف ملك، فسبقهم جبرئيل فقال: يا أحمد إن الله عزّوجلّ أرسلني إليك إكراماً لك و تفضيلاً لك و خاصّةً يسألك عما هو أعلم به منك، فقال: كيف تجدك يا محمد؟ قال: أجدني يا جبرئيل مغموماً و أجدني يا جبرئيل مكروباً. فاستأذن ملك الموت فقال جبرئيل: يا أحمد هذا ملك الموت يستأذن عليك لم يستأذن على أحد قبلك و لا يستأذن على أحد بعدك؛ قال صلى الله عليه وآله: إذن له. فأذن له جبرئيل فأقبل حتى وقف بين يديه، فقال: يا أحمد إن الله تعالى أرسلني إليك و أمرني أن أطيعك فيما تأمرني، إن أمرتني بقبض نفسك قبضتها و إن كرهت تركتها. فقال النبي صلى الله عليه وآله: أتفعل ذلك يا ملك الموت؟ فقال: نعم بذلك أمرت أن أطيعك فيما تأمرني. فقال له جبرئيل: يا أحمد إن الله تبارك و تعالى قد اشتاق إلى لقائك. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا ملك الموت إمض لما أمرت به. امالی صدوق / ۲۴۷، و رواه في أنوار البهيّة ۸ /

در مناقب از ابن عباس نقل شده که گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز آخر عمر شریف خود بی هوش بود، ناگهان شخصی درب خانه او را کوبید. پس فاطمه علیها السلام از داخل خانه فرمود: «تو کیستی؟» کوبنده گفت: «من مرد غریبی هستم، آمده ام از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کنم، آیا به من اجازه دخول می دهید؟»

فاطمه علیها السلام فرمود: «خدا تو را رحمت کند، بازگرد که رسول خداصلی الله علیه وآله ملاقات ندارد.» پس او بازگشت و پس از ساعتی باز درب را کوبید و گفت: «غریبی هستم می خواهم بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شوم، آیا شما غریبان را راه نمی دهید؟»

پس رسول خدا به هوش آمد و فرمود: «ای فاطمه! آیا می دانی کوبنده درب خانه کیست؟» فاطمه علیها السلام عرض کرد: «من او را نمی شناسم.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «این ملک الموت است که اجتماعات را دگرگون می کند و لذت ها را درهم می شکنند. به خدا سوگند، او قبل از من و بعد از من از کسی اجازه ورود نخواسته و نخواهد خواست و به احترام من اجازه ورود می خواهد.»

پس فاطمه علیها السلام به او اجازه داد و او مانند نسیم پاکی وارد شد و گفت: «سلام بر اهل بیت رسول خدا.»

پس رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را سفارش به صبر و حفظ فاطمه علیها السلام و جمع آوری قرآن و پرداخت دیون و مباشرت در غسل آن حضرت نمود و فرمود دیواری اطراف

قبر او قرار دهد و از امام حسن و امام حسین علیهما السلام نگهداری نماید(۱).

علی و فاطمه علیهما السلام در لحظات آخر زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله

امام باقرعلیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ»(۲) فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: «هنگامی که من از دنیا می روم صورت مخراش و گیسوان خود را پریشان مکن و فریاد و اوایلا بلند مکن و اقامه ماتم مکن.»

سپس امام باقرعلیه السلام فرمود: «این همان معنای معروف است که خداوند در آیه «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» بیان نموده است.»

مرحوم شیخ مفید در ارشاد می گوید: چون حال رسول خداصلی الله علیه وآله سخت شد و مرگ او فرا رسید امیرالمؤمنین علیه السلام نزد او حاضر بود و چون نزدیک جان دادن رسید، به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! سر من را به دامن بگیر. همانا امر خدا رسیده است. و چون روح از بدن من خارج گردید، تو آن را با دست خود بگیر و بر صورت خود مسح کن و سپس مرا به طرف قبله قرار ده و خودت مرا تجهیز کن و قبل از همه مردم بر من نماز بخوان و از من جدا مشو تا مرا به خاک بسپاری و از خدای خود استمداد کن.» و چون علی علیه السلام سر رسول خداصلی الله علیه وآله را به دامن گرفت، رسول خداصلی الله علیه وآله بی هوش شد و در آن حال فاطمه علیها السلام به صورت پدر نگاه می کرد و گریه می نمود و به اشعار ابوطالب تمثّل می جست و می فرمود:

وَ أَيْضُ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ

ثِمَالُ الْيَتَامَى عِضْمَهُ لِلْأَرَامِلِ

پس رسول خداصلی الله علیه وآله چشمان خود را باز نمود و با صدای ضعیفی فرمود: «فاطمه جان! این شعر عمویت ابوطالب است و اکنون وقت خواندن آن نیست و تو سخن خدا را بخوان که می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ.» پس فاطمه علیها السلام فراوان گریه کرد و رسول خداصلی الله علیه وآله او را نزد خود خواند و سخنی در گوش او گفت که فاطمه علیها السلام شاد شد و آرام گرفت.

ص: ۸۳

۱-۱۰۶ (۱۰۶) مناقب: ۳ / ۱۱۶.

۲-۱۰۷ (۱۰۷) ممتحنه / ۱۲.

روایت شده که از فاطمه علیها السلام سؤال شد: «پدرت در آن حال چه گفت که تو خشنود گردیدی؟» فاطمه علیها السلام فرمود: «پدرم نخست خبر رحلت خود را به من داد [و من پریشان گردیدم] و سپس به من فرمود: تو نخستین کسی هستی که به من ملحق خواهی شد، از این رو خشنود گردیدم.»

مرحوم صدوق از ابن عباس نقل نموده که گوید: در آن هنگام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام با ناله و گریه آمدند و خود را بر روی رسول خداصلی الله علیه و آله انداختند. علی علیه السلام خواست که آنان را جدا کند، رسول خداصلی الله علیه و آله به هوش آمد و فرمود: «یا علی! بگذار آنان را ببویم و از آنان توشه بگیریم و آنان نیز از من توشه بگیرند و شما بدانید که آنان پس از من مظلوم خواهند شد و این امت آنان را از روی ظلم خواهند کشت.» پس سه مرتبه فرمود: «خدا کشتگان آنان را لعنت کند.»

سپس رسول خداصلی الله علیه و آله با دست مبارک خود علی علیه السلام را به طرف خود کشید و دهان مبارک خود را بر دهان او گذارد و در مدّت طولانی با او راز گفت تا روح پاک آن حضرت از بدن او خارج گردید. پس امیرالمؤمنین علیه السلام پیراهن رسول خداصلی الله علیه و آله را از پایین بیرون آورد و فرمود: «خدا پاداش شما را در مصیبت رحلت رسول خداصلی الله علیه و آله زیاد گرداند.» پس صدای گریه و ناله بلند شد و همه مردم در رحلت رسول خداصلی الله علیه و آله پریشان و گریان شدند(۱).

خلاصه آنچه مرحوم طبرسی و دیگران درباره رحلت رسول خداصلی الله علیه و آله گفته اند این است که در آن ساعت رسول خداصلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: «نزد من بیا.» پس جبرئیل علیه السلام در طرف راست رسول خداصلی الله علیه و آله قرار گرفت و میکائیل در طرف چپ و ملک الموت شروع به قبض روح آن حضرت نمود، در حالی که سر مبارک آن حضرت بر دامن امیرالمؤمنین علیه السلام بود و امیرالمؤمنین دست خود را زیر چانه رسول خداصلی الله علیه و آله گرفت و جان آن حضرت در دست او قرار گرفت و امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: ۸۴

دست های خود را به صورت کشید و سپس چشمان رسول خداصلی الله علیه وآله را بست و دست های او را کشید و پارچه ای بر روی او قرار داد و مشغول تجهیز او گردید. در آن هنگام صدای ناله فاطمه علیها السلام بلند شد و مسلمانان نیز ناله می زدند و بر سر خود خاک می ریختند(۱).

تاریخ رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله

شیخ طوسی در کتاب تهذیب گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجرت مسموم از دنیا رحلت نمود.

صاحب مناقب گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله ده سال در مدینه بود و در [۲۸] ماه صفر سال یازدهم [روز دوشنبه] هنگام غروب خورشید در سنّ شصت و سه سالگی از دنیا رحلت نمود صلوات الله علیه و آله(۲).

ثعلبی می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام غروب آفتاب از دنیا رفت و چون از دنیا رحلت نمود، خضر بر در خانه آن حضرت - که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن بودند و جنازه رسول خداصلی الله علیه وآله هنوز به جای مانده بود - آمد و گفت: «السلام علیکم یا أهل البيت... یعنی سلام بر شما ای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله.» سپس گفت: «هر کسی طعم مرگ را می چشد و شما در قیامت به پاداش خود می رسید، هر چه از دست برود خدا جایگزین می کند و بر هر مصیبتی خدا تسلیت و جبرانی دارد. پس بر خدای خود توکل و اعتماد کنید و من برای خود و برای شما خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله استغفار می نمایم.»

صدای خضر را همه شنیدند و او را نمی دیدند، تا این که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «این کوبنده برادرم خضر است؛ او آمده تا شما را نسبت به رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله تسلیت دهد.»(۳)

ص: ۸۵

۱- (۱۰۹) أنوار البهیة / ۱۱.

۲- (۱۱۰) همان.

۳- (۱۱۱) و عن الثعلبی: إنه [صلی الله علیه و آله] قبض حین زاغت الشمس، فلما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله جاء الخضر فوقف علی باب البيت و فيه علی و فاطمه و الحسن و الحسين [علیهم السلام] و رسول الله [صلی الله علیه و آله] قد سجی بثوب، فقال: «السلام علیکم یا أهل البيت "کل نفس ذائقة الموت و إنما توفون أجورکم يوم القيامة"، إن فی الله خلفاً من کل هالك و عزاء من کل مصیبه و درکاً من کل فائت، فتوکلوا علیه و ثقوا به، و أستغفر الله لی و لکم.» و أهل البيت یسمعون کلامه و لا یرونه، فقال امیرالمؤمنین [علیه السلام]: هذا أخی الخضر جاء یعزیکم بنبیکم. أنوار البهیة / ۱۲، البحار: ۱۳ / ۲۹۹، کمال الدین / ۲۱۹.

سنگینی رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بر اهل بیت آن حضرت علیهم السلام

تردیدی نیست که رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بر اهل بیت آن حضرت بسیار سخت و ناگوار بوده است و مقصود از اهل بیت همان کسانی هستند که در زیر کسا با آن حضرت جمع شدند و آنها یعنی حضرت فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در فقدان رسول خداصلی الله علیه وآله بیش از دیگران می سوختند. دیگران نیز در این مسأله یکسان نبودند. برخی از آنان هیچ گونه تأثر و تألمی پیدا نکردند، مانند: عایشه و حفصه و ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و عمرو بن عاص و منافقین دیگر که تاریخ، هیچ گونه اظهار تأثر و تألمی از آنان نقل نکرده است. البته آشکار است که تأثر و تألم و گریه اهل بیت علیهم السلام به دلیل محبت و علاقه ای بوده که نسبت به آن حضرت داشته اند و کسی که محبت رسول خداصلی الله علیه وآله را در دل نداشته، نمی توانسته در فقدان آن حضرت پریشان و گریان باشد و این خود دلیل روشنی است برای شناخته شدن مؤمن از منافق و صادق از کاذب و دوست از دشمن و

آری، ارادتمندان واقعی رسول خداصلی الله علیه وآله از فراق محبوب خود بسیار متأثر و نالان بودند. این حقیقت از سخنان امیرالمؤمنین و فاطمه زهراعلیها السلام روشن و آشکار است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله مصیبتی بر من وارد شد که گمان نمی کنم کوه ها طاقت آن را می داشتند. از این رو، خویشان و اهل بیت خود را دیدم که بی تاب بودند و نمی توانستند چنین مصیبتی را تحمل نمایند و صبر آنان

تمام گردیده بود و عقل از سرهایشان پریده و نمی دانستند چه می کنند و چه می گویند، و بقیه مردم که از بنی هاشم نبودند برخی ما را تسلیم می دادند و برخی نیز همانند ما گریان و پریشان بودند و من بار سنگین صبر و بردباری را به دوش گرفتم و سکوت را بر خود لازم دانستم و مشغول انجام وصیت های رسول خداصلی الله علیه وآله و مراسم غسل و حنوط و تکفین و نماز بر او شدم تا این که بدن مبارک آن حضرت را به خاک سپردم و سپس مشغول جمع آوری قرآن گردیدم و هرگز این حادثه بزرگ و مصیبت جانگداز مرا از این وظیفه باز نداشت تا این که حق واجب خدا و رسول اوصالی الله علیه وآله را انجام دادم و صبر و بردباری را در این راه برای خدا تحمّل نمودم.»(۱)

مؤلف گوید: ما گریه ها و ناله های حضرت زهراعلیها السلام را در مصیبت رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله در کتاب «أسوه النساء» بیان نموده ایم. خوانندگان عزیز می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند، و در این کتاب به مختصری از آن ها اشاره می کنیم.

امام باقرعلیه السلام می فرماید: «هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود آل محمدعلیهم السلام طولانی ترین شب را گذراندند، به گونه ای که گمان می کردند آسمانی بالای سر آنان نیست و زمینی زیر قدم آنان قرار ندارد؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه وآله [با آن اخلاق و محبتی که به مردم داشت]، دور و نزدیک را با فقدان خود عزادار و بی پناه نموده بود. و در آن هنگام که اهل بیت آن حضرت پریشان و گریان بودند، گوینده ای

ص: ۸۷

۱- ۱۱۲) فی الخصال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: فنزل بي من وفاه رسول الله صلى الله عليه وآله ما لم أكن أظنّ الجبال لو حملته عنوة كانت تنهض به، فرأيت الناس من أهل بيتي ما بين جازع لا يملك جزعه و لا يضبط نفسه و لا يقوى على حمل فادح ما نزل به، قد أذهب الجزع صبره و أذهل عقله و حال بينه و بين الفهم و الإفهام و القول و الإستماع و سائر الناس من غير بني عبدالمطلب بين معزّ يأمر بالصبر و بين مساعدٍ باك لبكائهم جازع لجزعهم و حملت نفسي على الصبر عند وفاته بلزوم الصّمت و الإشتغال بما أمرني به من تجهيزه و تغسيله و تحنيطه و تكفينه و الصّلاه عليه و وضعه في حفرته و جمع كتاب الله و عهده إلى خلقه لا يشغلني عن ذلك بادر دمعٍ و لا هايح زمزه و لا لادغ حرقه و لا جزيل مصيبه، حتى أدت في ذلك الحق الواجب لله عزّوجلّ و لرسوله عليّ و بلغت منه الهدى أمرني به و احتملته صابراً محتسباً. الخصال / ۳۷۰، و رواه في البحار: ۲۲ / ۵۱۲.

آمد - که او را نمی دیدند، ولی سخن او را می شنیدند [و بر درب خانه فاطمه علیها السلام ایستاد] - و گفت: «السلام علیکم یا أهل البيت و رحمه الله و برکاته.» سپس گفت: «در راه خدا، به دنبال هر مصیبتی تسلیتی است و به دنبال هر هلاکتی نجاتی است و به دنبال هر فقدانی جبرانی است، و هر کسی مرگ را خواهد چشید و شما در قیامت پاداش خود را خواهید گرفت، و کسی که از دوزخ نجات یابد و داخل بهشت شود حَقّاً رستگار شده است و دنیا جز بهره ناچیز فریبنده ای نیست. خداوند شما را برگزید و بر همه عالمیان فضیلت داد و از هر پلیدی پاکیزه نمود و اهل بیت پیامبر خود قرار داد، و دانش خود را نزد شما سپرد و شما را وارث کتاب خویش نمود.»(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هنگامی که پیامبر خداصلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود، اندوهی بر فاطمه علیها السلام وارد شد که جز خداوند کسی مقدار آن را نمی دانست. از این رو، خداوند ملکی را نزد فاطمه علیها السلام فرستاد تا او را تسلیت دهد و با او سخن بگوید، و چون فاطمه علیها السلام این خبر را به امیرالمؤمنین داد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مرا خبر کن.» از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام گفته های آن ملک را مکتوب نمود تا این که مصحف و کتاب بزرگی شد و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«در این مصحف احکام حلال و حرام نبود، بلکه حوادث و علمی از آینده بود.»(۲) و در روایتی آمده که آن ملک جبرئیل علیه السلام بوده و او همواره بعد از رحلت

ص: ۸۸

۱- (۱۱۳) روی فی الکافی عن ابي جعفر عليه السلام قال: لما قبض رسول الله صلى الله عليه و آله، بات آل محمد عليهم السلام بأطول ليلة حتى ظنوا أن لا- سماء تظلمهم و لا- أرض تقلهم لأن رسول الله صلى الله عليه و آله وتر الأقرين و الأبعدين في الله فيناهم كذلك إذ أتاهم آتٍ لا- يرونه و يسمعون كلامه، فقال: «السلام عليكم يا أهل البيت و رحمه الله و برکاته إن في الله عزاء من كل هلكه و دركاً لما فات، "كل نفس ذائقة الموت و إنما توفون أجوركم يوم القيامة، فمن زحزح عن النار و أدخل الجنة فقد فاز و ما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور"، إن الله اختاركم و فضلكم و طهرکم و جعلکم أهل بيت نبیه و استودکم علمه و أورثکم کتابه. الکافی: ۱ / ۴۴۵.

۲- (۱۱۴) و فی الکافی أيضاً عن ابي عبد الله عليه السلام إن الله لما قبض نبیه دخل علی فاطمه علیها السلام من الحزن ما لا يعلمه إلا الله عزوجل فأرسل إليها ملكاً يسلى غمها و يحدثها، فشكت ذلك إلى أميرالمؤمنين عليه السلام فقال لها: إذا أحسست بذلك و سمعت الصوت قولي لي، فأعلمته ذلك و جعل أميرالمؤمنين عليه السلام يكتب كل ما سمع حتى أثبت من ذلك مصحفاً. و قال عليه السلام: أما أنه ليس فيه شيء من الحلال و الحرام و لكن فيه علم ما يكون. الکافی: ۱ / ۲۴۰. و فی روايه أخرى إنه كان جبرئيل عليه السلام يأتيها فيحسن عزائها على أبيها و يطيب نفسها. الخرايج و الجرايح: ۲ / ۵۲۶.

رسول خداصلی الله علیه وآله حضرت زهراعلیها السلام را تسلیت می داده و با بشارت هایی او را مسرور می نموده است.

مراسم غسل و نماز و دفن رسول خداصلی الله علیه وآله

محدث بزرگوار، مرحوم علامه حاج شیخ عباس قمی می فرماید: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام می خواست رسول خداصلی الله علیه وآله را غسل بدهد، به فضل بن عباس فرمود چشم های خود را ببندد و سپس پیراهن آن حضرت را پاره نمود و تا ناف پایین آورد و مشغول غسل دادن شد، و فضل بن عباس به او کمک می کرد و ملائکه نیز اعوان او بودند تا این که رسول خداصلی الله علیه وآله را در لباس او غسل داد.

شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تهذیب از یعلی بن مژه نقل نموده که گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود، پارچه ای روی بدن آن حضرت انداختند و امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار جنازه آن حضرت نشست و صورت خود را بر کف دست رسول خداصلی الله علیه وآله گذارد در حالی که باد پارچه را بر صورت علی علیه السلام می زد و مردم درب مسجد و مقابل درب خانه آن حضرت گریه می کردند. ناگهان صدایی در خانه آن حضرت شنیدیم که گوینده ای می گوید: «پیامبران پاک و پاکیزه است، بدون غسل او را دفن کنید.»

پس من دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام، در همان حال فرع و ناراحتی، فرمود: «دور شو ای دشمن خدا! این سنت دین ماست و رسول خداصلی الله علیه وآله خود به من فرموده که او را غسل بدهم و کفن کنم و دفن نمایم.» تا این که گوینده دیگری گفت: «یا علی! عورت

پیامبر خود را بپوشان و پیراهن از بدن او خارج مکن» (۱).

قطب راوندی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله به من دستور داد که چون از دنیا رحلت می نماید، من هفت مشک آب از چاه غرس بیاورم و با آن او را غسل بدهم و هنگامی که او را غسل می دهم دیگران را از خانه خارج کنم و دهان خود را بر دهان او گذارم و آنچه را می خواهم از فتنه ها و اخبار آینده تا قیامت از او سؤال نمایم، و من چنین کردم و آن حضرت مرا از اخبار آینده و فتنه ها خبر داد و اکنون من همه اهل حق و اهل باطل را تا قیامت می شناسم» (۲).

مرحوم کلینی در کتاب کافی از ابو مریم انصاری نقل نموده که گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: «نماز مردم بر بدن مبارک رسول خداصلی الله علیه وآله چگونه بوده است؟»

امام باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام بدن آن حضرت را غسل داد و کفن نمود، به مردم اجازه داد تا ده نفر ده نفر وارد شدند و اطراف جنازه ایستادند و امیرالمؤمنین علیه السلام در وسط آنان ایستاد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصِيبُونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۳)، مردم نیز به عنوان نماز، همین آیه را تلاوت می نمودند تا این که همه اهل مدینه و عوالی به این صورت بر آن حضرت نماز خواندند» (۴).

امام باقر علیه السلام در سخن دیگری می فرماید: «مردم روز دوشنبه و شب سه شنبه تا صبح و روز سه شنبه بر بدن رسول خداصلی الله علیه وآله [همان گونه] نماز خواندند تا این که

ص: ۹۰

۱- (۱۱۵) أنوار البهیة / ۱۳.

۲- (۱۱۶) روی القطب الراوندی عن علی علیه السلام إنه قال: أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله إذا توفی أن أستسقی سبع قرب من بئر غرس فأغسیله بها، فإذا غسیلته و فرغت من غسله أخرجت من فی البیت قال: «فإذا أخرجتهم فضع فاک علی فی ثم سلنی عمًا هو کائن إلی أن تقوم الساعة من أمر الفتن.» قال علی علیه السلام: ففعلت ذلك فأنبأنی بما یكون إلی أن تقوم الساعة و ما من فئه تكون إلاً و أنا أعرف أهل صلاحها من أهل حقها. أنوار البهیة / ۱۴، الخرائج و الجرائح: ۲ / ۸۰۱.

۳- (۱۱۷) أحزاب / ۵۶.

۴- (۱۱۸) أنوار البهیة / ۱۵.

خویشان و خواص آن حضرت نیز بر بدن مبارک او نماز خواندند، لکن اهل سقیفه [مشغول نزاع و انتخاب خلیفه بودند و برای مراسم رسول خداصلی الله علیه وآله] نیامدند تا این که علی علیه السلام بریده را نزد آنان فرستاد و آنان مشغول بیعت با ابوبکر بودند و بیعت آنان هنگامی تمام شد که بدن پیامبر خداصلی الله علیه وآله دفن گردیده بود. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود جبرئیل و ملائکه و روح که در شب های قدر فرود می آمدند، فرود آمدند و پرده از چشم مبارک علی علیه السلام برداشتند و آن حضرت آنان را از منتهای آسمان ها تا زمین مشاهده نمود که در غسل دادن و نماز بر پیامبر خداصلی الله علیه وآله با او شرکت دارند و به خدا سوگند، آنان قبر پیامبرصلی الله علیه وآله را حفر نمودند و آنان بدن پیامبرصلی الله علیه وآله را در قبر گذاردند و در آن هنگام رسول خداصلی الله علیه وآله سخن گفت و امیرالمؤمنین علیه السلام شنید که آن حضرت سفارش او را به ملائکه می فرماید. از این رو، گریان شد و از آنان شنید که می گویند: هرگز کسی نمی تواند به او آسیبی برساند و او بعد از شما صاحب و همنشین ما خواهد بود جز آن که پس از این به چشم خود ما را نخواهد دید. (۲)

انس بن مالک می گوید: هنگامی که ما از دفن رسول خداصلی الله علیه وآله فارغ شدیم، حضرت فاطمه علیها السلام نزد من آمد و فرمود: «ای انس! چگونه توانستید خاک بر روی صورت رسول خداصلی الله علیه وآله بریزید؟!» سپس گریان شد و گفت:

يا أَبَتَاهُ أَجَابَ رَبًّا دَعَاهُ

يا أَبَتَاهُ مِنْ رَبِّهِ مَا أَدْنَاهُ (۳)

رسول خداصلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! هر کس مصیبتی پیدا کند باید به یاد مصیبت من بیفتد؛ چرا که مصیبت من از همه مصایب بزرگ تر است. (۴)

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

الْمَوْتُ لَا وَالِدًا يُبْقِي وَلَا وُلْدًا

هَذَا السَّبِيلُ إِلَى أَنْ لَا تَرَى أَحَدًا

هَذَا النَّبِيُّ وَ لَمْ يُخَلِّدْ لِأُمَّتِهِ

لَوْ خَلَّدَ اللَّهُ خَلْقًا قَبْلَهُ خَلِّدَا

ص: ۹۱

٢-١٢٠) همان / ١٦٠.

٣-١٢١) بحار الأنوار: ٢٢ / ٥٢٢، أنوار البهية / ١٧.

٤-١٢٢) بحار الأنوار: ٢٢ / ٥٢٢.

لِلْمَوْتِ فِينَا سِهَامٌ غَيْرُ خَاطِئِهِ

مَنْ فَاتَهُ الْيَوْمَ سَهْمٌ لَمْ يَفْتَهُ غَدًا

زهراى اطهرعليها السلام نيز فرمود:

إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ

وَ ذِكْرُ أَبِي مُدِّ مَاتَ وَ اللَّهُ أَزِيدُ

تَذَكَّرْتُ لِمَا فَرَّقَ الْمَوْتَ بَيْنَنَا

فَعَزَّيْتُ نَفْسِي بِالنَّبِيِّ مُحَمَّدٍ

فَقُلْتُ لَهَا: إِنَّ الْمَمَاتَ سَيَلِينَا

وَ مَنْ لَمْ يَمُتْ فِي يَوْمِهِ مَاتَ فِي غَدٍ

يکى از جنیان نيز در مصيبت و رحلت رسول الله صلى الله عليه وآله گفت:

تأمل إذا الأحزان فيك تكاثرت

أعاش رسول الله أم ضممه القبر؟

ابراهيم بن مهدي نيز چنين گفت:

اصبر لكل مصيبه و تجلّد

و اعلم بأن المرأ غير مخلّد

أو ما ترى أن الحوادث جمّه

و ترى المتيه للرجال بمرصد

فإذا ذكرت مصيبه تشبّحى لها

فاذكر مصابك بالنبي محمد

و ديگرى نيز گفت:

مؤلف گوید: ما اوصاف و خصلت ها و عادات و سایر احوال رسول خدا صلی الله علیه و آله را از کتاب مناقب آل ابی طالب ترجمه نموده و به نام «پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله» در دسترس علاقه مندان قرار داده ایم. خوانندگان می توانند به آن کتاب که در زمره بهترین کتاب ها در این موضوع است مراجعه نمایند.

توسل به محمد و آل محمد علیهم السلام

شفاعت محمد و آل محمد علیهم السلام برای این امت و امت های پیشین و پیامبران آنان ثابت و مسلم بوده و هست، در قیامت نیز شفاعت آنان برای همه امت ها و پیامبران آنان ثابت است، و بر اساس روایات صحیحه و کلماتی که در آیه «وَلَوْ أَنَّمَا

ص: ۹۲

فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرِهِ أَقْلَامٌ وَ الْبُحْرُ يَمِيدُهُ مِنْ بَعِيدِهِ سَبَّعَهُ أَبْحُرٍ مَا نَفَقَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ...» (۱) آمده آنان هستند، و نیز «أسماء الحسنی» که در آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا...» (۲) آمده آنان می باشند، و هر گرفتار و صاحب حاجت و مبتلایی باید آنان را به درگاه خداوند واسطه قرار دهد.

کلماتی که آدم علیه السلام خدای خود را به وسیله آن ها خواند و در آیه شریفه «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۳) به آن اشاره شده است آنان هستند. و بر اساس روایاتی که در کتب معتبره نقل شده، خداوند متعال بر خود حتم نموده است که اگر کسی به آنان توسل پیدا کند و آنان را به درگاه او واسطه نماید، و یا خدا را به حق آنان سوگند دهد، دعای او را مستجاب نماید، و ما در این کتاب به مختصری از روایات این موضوع اشاره می کنیم به امید آن که دوستانشان از این روایات استفاده کنند، و ارتباط خود را با آنان محکم تر نمایند همان گونه که خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۴).

امام باقر علیه السلام می فرماید: بنده [گنهکاری] هفتاد خریف - که هر خریفی هفتاد سال است - در آتش دوزخ می ماند و سپس خدا را به حق محمد و اهل بیت او علیهم السلام سوگند می دهد که به او ترحم نماید، پس خداوند جبرئیل علیه السلام را امر می کند که وارد آتش شود و این بنده گنهکار را نجات دهد، جبرئیل عرض می کند: «خدایا چگونه من وارد آتش شوم؟» خطاب می رسد: «من آتش را امر کردم که برای تو سرد و سلامت شود.» جبرئیل می گوید: «من محلّ او را در آتش نمی دانم؟» خطاب می رسد: «او در چاهی از سجّین است.» پس جبرئیل وارد دوزخ می شود و می بیند که او به صورت در آتش بسته شده است و چون او را خارج می کند خداوند به او می فرماید:

ص: ۹۳

۱- (۱۲۴) لقمان / ۲۷.

۲- (۱۲۵) أعراف / ۱۸۰.

۳- (۱۲۶) بقره / ۳۷.

۴- (۱۲۷) توبه / ۱۱۹.

«بنده من چند سال می گذرد که تو در آتش مرا سوگند می دهی؟ و به من استغاثه می کنی؟» او می گوید: «خدایا مقدار آن را نمی دانم.» خطاب می رسد: «به عزّت و جلالم سوگند، اگر مرا به حقّ محمّد و آل او سوگند نمی دادی من تو را با خواری در آتش باقی می گذاردم، و لکن من بر خود حتم نموده ام که هر کس مرا به حقّ محمّد و اهل بیت او سوگند دهد، او را بیخشم و از خطاهای او بگذرم، از این رو اکنون من تو را بخشیدم.» (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: «هر کس خدا را با نام ما بخواند رستگار می شود و هر کس خدا را با غیر نام ما بخواند هلاک خواهد شد.» (۲)

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج از محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری نقل نموده که گوید: توقیعی از ناحیه مقدّسه امام زمان علیه السلام به دست ما رسید و متن آن چنین است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، شما نه به امر خدا تعقل می کنید و نه سخن اولیای او را می پذیرید، در حالی که سخن خدا و اولیای او حکمت بالغه الهی است، [جز آن که] پند و اندرز خدا و اولیای او برای کسانی که ایمان در قلب آنان وارد نشده است سودی نخواهد داشت. السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ. [سپس فرمود:] اگر شما بخواهید با نام ما به خدای خود توجه نمایید، باید این گونه بگویید: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَس، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّنَايَ آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دِيَانَ دِينِهِ...» (۳)

سلمان فارسی می گوید: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم ناگهان دیدم یک عرب بادیه نشین که بر شتری سوار بود نزد آن حضرت آمد و سلام کرد و سپس گفت: «کدامیک از شما محمّد صلی الله علیه و آله هستید؟» و چون به رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره شد اعرابی گفت: «ای محمّد! به من بگو در شکم این شتر چیست؟ تا من بدانم که تو

ص: ۹۴

۱- (۱۲۸) معانی الأخبار: / ۲۲۶، ثواب الأعمال / ۱۳۹، مجالس مفید / ۱۳۶، بحار الأنوار: / ۲ / ۱۴۰.

۲- (۱۲۹) امام طوسی: / ۱ / ۱۷۵.

۳- (۱۳۰) احتجاج / ۲۷۵.

پیامبری و به تو و خدای تو ایمان بیاورم و از تو پیروی نمایم؟» پس رسول خداصلی الله علیه وآله روی مبارک خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و فرمود: «این آقا که حبیب من است پاسخ تو را خواهد داد.»

پس علی علیه السلام افسر شتر را گرفت و دستی به گلوی او کشید و سپس سر به سوی آسمان نمود و فرمود: «خدایا من تو را به حقّ محمّد و اهل بیت او و اسماء الحسنی و کلمات تامّه ات سوگند می دهم که این شتر را به زبان درآوری تا بگویم در شکم او چیست؟» ناگهان شتر به زبان درآمد و روی خود را به علی علیه السلام کرد و گفت:

«یا امیرالمؤمنین! این اعرابی روزی برای زیارت پسر عمّ خود بر من سوار شد و با من مجامعت کرد و فرزندی که در شکم من است از او می باشد.» اعرابی گفت: «آیا این آقا پیامبر است و یا او؟» به او گفته شد: «همان آقا پیامبر است و این پسر عمّ و برادر اوست.» ناگهان اعرابی شهادتین گفت و مسلمان شد و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ.» (۱).

حضرت رضاعلیه السلام می فرماید: «هنگامی که مشکلی برای شما رخ می دهد، خدا را با نام ما بخوانید چنان که خداوند می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» (۲)».

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند مائیم "أَسْمَاءُ الْحُسْنَى" ، و خداوند عمل احدی را بدون معرفت ما نمی پذیرد، پس شما در هنگام دعا ما را به درگاه خداوند واسطه نمایید [تا دعای شما مستجاب شود].» (۳)

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده که چون فرعونیان حضرت موسی علیه السلام و اصحاب او را تعقیب کردند تا به رود نیل رسیدند [و راه فراری نداشتند]، خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود: «به بنی اسرائیل بگو: مرا به یگانگی یاد

ص: ۹۵

۱- (۱۳۱) بحار الأنوار: ۹۴ / ۵ از قصص الأنبياء.

۲- (۱۳۲) أعراف / ۱۸۰.

۳- (۱۳۳) تفسیر عیاشی: ۲ / ۴۲.

کنید و از محمدصلی الله علیه و آله نیز که بهترین بنده من است یاد کنید و ولایت برادر او علی و آل طیبین او را نیز به یاد بیاورید و بگویید: "خدایا به آبروی آنان ما را از روی این آب عبور ده." و اگر چنین کنید آب نیل برای شما متحوّل به زمین می شود [و از روی آن عبور خواهید نمود]. و چون موسی علیه السلام این سخن را به آنان گفت، بنی اسرائیل گفتند: «ما تازه از ترس کشته شدن از فرعونیان فرار کرده ایم، اکنون تو می خواهی با این کلمات ما را در این آب خطرناک غرق کنی؟!»

پس یکی از آنان به نام «کالب بن یوحنا» که بر چهارپایی سوار بود به حضرت موسی علیه السلام گفت: «آیا شما مرا امر به این کار می نمایی؟» فرمود: «آری.» پس مقابل آب ایستاد و یگانگی خدا و نبوت حضرت محمدصلی الله علیه و آله و ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان پاک او را به یاد آورد و گفت: «خدایا به آبروی آنان مرا از روی این آب عبور ده.» سپس با اسب خود وارد آب شد و از روی آب همانند زمین حرکت نمود و بازگشت و به بنی اسرائیل گفت: «از موسی اطاعت کنید که این دعا [و این کلمات]، کلید درهای بهشت و نجات از دوزخ و نزول رحمت، و فرود آمدن روزی بندگان خدا، و خشنودی خداوند مهیمن خلاق است.»

بنی اسرائیل این سخنان را نپذیرفتند و گفتند: «ما جز بر روی زمین حرکت نخواهیم نمود.» تا این که خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود: «عصای خود را به دریا بزن و بگو: "اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ لَمَّا فَلَقْتَهُ"». و چون موسی چنین کرد، آب نیل شکافی پیدا کرد و زمین نمایان شد و موسی علیه السلام به بنی اسرائیل فرمود: «حرکت کنید.» بنی اسرائیل گفتند: «این زمین گل آلود است و ما ترس آن داریم که در آن فرو برویم.» پس خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «بگو: اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ جَفَّفْهَا.» و چون چنین گفت، خداوند بادی را فرستاد و بر کف دریا وزید و کف دریا خشک شد و موسی به بنی اسرائیل فرمود: «حرکت کنید.»

بنی اسرائیل گفتند: «ما دوازده قبیله هستیم و ترس آن داریم که اختلافی بین ما رخ دهد و اگر برای هر قبیله ای راه مستقلی باشد، از اختلاف ایمن خواهیم بود.»

پس خداوند موسی علیه السلام را امر نمود تا با عصای خود دوازده راه آماده کند و بگوید: «اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ بَيْنَ الْأَرْضِ لَنَا وَ أَمِطْ أَلَمَنَا عَنَّا.» پس دوازده راه آماده شد و به وسیله باد کف دریا خشکید و موسی به بنی اسرائیل فرمود: «حرکت کنید.» باز بنی اسرائیل گفتند: «اگر هر قبیله ای از ما از راهی برود ما از همدیگر اطلاعی نداریم و امکان دارد بر یکی از ما حادثه ای رخ دهد و دیگران از او اطلاعی نداشته باشند.»

پس خداوند به موسی فرمود: «با عصای خود بین این آب ها روزنه هایی قرار ده تا هر قبیله ای قبیله دیگر را به بیند و این گونه بگو: اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ لَمَّا جَعَلْتَ هَذَا الْمَاءَ طَبَقَاتٍ وَاسِعَةً يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا مِنْهَا.»

پس آب ها طبقات وسیعی پیدا کرد و بنی اسرائیل همدیگر را مشاهده کردند. و چون وارد نیل شدند و فرعونیان نیز به همراه آنان وارد نیل گردیدند، هنگامی که آخرین نفر قوم موسی علیه السلام از رود نیل خارج شد و آخرین نفر قوم فرعون وارد نیل شد، خداوند آب نیل را امر نمود تا پیوسته شود و فرعون و قومش هلاک شدند و اصحاب موسی علیه السلام به آنان نگاه می کردند، از این رو خداوند به بنی اسرائیلی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند می فرماید: «آن خدایی که پدران شما را به برکت محمد و آل محمد علیهم السلام از هلاکت نجات داد و پیامبر شما موسی علیه السلام خدا را به حق آنان سوگند داد تا شما نجات یافتید، اکنون که او را مشاهده می کنید چگونه به یاد آن سوگندهای خود نیستید؟ مگر شما نگفتید: به خدا سوگند اگر آن پیامبر [آخر الزمان] را یافتیم به او ایمان خواهیم آورد؟!» (۱)

در تفسیر امام عسکری علیه السلام نیز آمده که آن حضرت در تفسیر آیه «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ فَتُوبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۲) و قصه توبه

ص: ۹۷

۱- (۱۳۴) تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۱۱۷.

۲- (۱۳۵) بقره / ۵۴.

کسانی که از اصحاب موسی علیه السلام گوساله پرست شدند فرمود: «ششصد هزار نفر از قوم موسی گوساله پرستیدند و دوازده هزار نفر آنان گوساله پرستیدند و خداوند به عَلمت این که این دوازده هزار نفر، از گوساله پرستان کناره گیری نکردند، به آنان دستور داد باید با شمشیرهای برهنه حرکت کنند و گوساله پرستان را بکشند تا توبه آنان قبول شود. و منادی از طرف موسی علیه السلام ندا کرد: "لعنت خدا بر کسی که با دست و یا پای خود از آنان جلوگیری کند، و لعنت خدا بر کسی که از کشتن گوساله پرستی خودداری کند گر چه خویش و یا دوست او باشد." پس گوساله پرستان خود را تسلیم نمودند تا کشته شوند [و توبه آنان قبول شود].

از سویی کسانی که گوساله پرستیده بودند گفتند: "مصیبت ما بزرگ تر می باشد چرا که ما به دست خود پدران و مادران و برادران و خویشان خود را می کشیم در حالی که ما گوساله پرستیده ایم." پس خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود: "من به این عَلمت آنان را گرفتار این مصیبت نمودم که از گوساله پرستان کناره گیری و قطع رابطه نکردند، اکنون به آنان بگو: هر کس خدا را به حقّ محمّد و آل طیبین او بخواند، خداوند کشتن گوساله پرستان را برای او آسان خواهد نمود."

و چون چنین کردند خداوند کشتن گوساله پرستان را برای آنان آسان نمود و چون کشتن گوساله پرستان ادامه یافت، خداوند به فکر برخی از گوساله پرستان انداخت و به یکدیگر گفتند: "مگر خداوند توّسل به محمّد و آل پاک او را وسیله استجاب دعا قرار نداده و مگر پیامبران گذشته به آنان توّسل پیدا نکردند؟ پس چه مانع است که ما نیز برای نجات خود، آنان را به درگاه خداوند واسطه قرار دهیم و به آنان توّسل پیدا کنیم؟"

پس اجتماع نمودند و به درگاه خداوند ناله زدند و گفتند: "خدایا به آبروی محمّد اکرم، و علیّ افضل و اعظم، و فاطمه صاحب فضل و عصمت، و حسن و حسین دو سبط آقای پیامبران و آقای جوانان اهل بهشت، و به آبروی ذریه پاک و طاهر از آل طه و یس گناه ما را ببخش و از خطای ما بگذر و این آدمکشی را از ما

بردار." و چون این دعا را کردند، به موسی علیه السلام ندا شد:

"از کشته شدن بنی اسرائیل جلوگیری کن؛ چرا که برخی از آنان مرا به کسانی سوگند دادند که اگر گوساله پرستان از اوّل مرا به حقّ آنان سوگند می دادند من آنان را از این عمل دور می کردم، و اگر شیطان نیز قبل از خطای خود مرا به حقّ آنان سوگند می داد من او را هدایت می نمودم، و اگر نمرود و یا فرعون نیز مرا به حقّ آنان سوگند می دادند من آنان را نجات می دادم." پس کشتار از بین بنی اسرائیل برطرف گردید و حسرت خوردند که ای کاش ما قبل از این به یاد دعا افتاده بودیم و خدا را به حقّ محمّد و آل طاهرین او می خواندیم تا خداوند ما را از این فتنه حفظ نماید و گرفتار چنین مصیبتی نشویم!!» (۱)

مؤلف گوید: قضایای مفصّله دیگری نیز در این رابطه نقل شده که به علت اختصار از نقل آن ها خودداری شد، طالبین می توانند به جلد ۹۴ بحار الأنوار مرحوم علامه مجلسی مراجعه نمایند.

با توجه به آنچه گذشت لازم دیدم که در پایان احوال هر معصومی به طور اختصار، توسّلات و نمازها و احراز و صلوات مخصوصه و فضیلت زیارت آن معصوم را نیز بیان نمایم، به امید آن که شیعیان و دوستانشان بهره بیشتری ببرند و این حقیر را نیز از دعای خیرشان بهره مند نمایند.

دعاها و تعویذات و توسّلات رسول خداصلی الله علیه وآله

ربیع بن کعب می گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «هیچ بنده ای نیست که هر روز هفت مرتبه بگوید: "أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِهِ مِنَ النَّارِ"، جز آن که آتش دوزخ می گوید: خدایا او را از من دور گردان.» (۲)

و نیز روایت شده که چون بنده ای می گوید: «اللَّهُمَّ اغْتِنِي مِنَ النَّارِ وَ ادْخِلْنِي

ص: ۹۹

۱- (۱۳۶) تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۱۲۰، بحار الأنوار: ۷ / ۹۴.

۲- (۱۳۷) بحار الأنوار: ۹۴ / ۱۹۷.

الْجَنَّةَ وَزَوْجِنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ» (۱)، دوزخ و بهشت و حورالعین دعای او را آمین می گویند.

سید بن طاوس در مهج الدعوات از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر گاه از چیزی ترسیدی و یا مشکل سختی برای تو رخ داد، بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُنَجِّنِي مِنْ هَذَا الْعَمِّ» (۲).

تعویذ جبرئیل نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که مرد یهودی قصد سویی به آن حضرت نمود، و آن تعویذ کلماتی است که خداوند برای او فرستاده است:

«أُعِيدُكَ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ وَ أَسْمَائِهِ كُلِّهَا، مِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ، وَ مِنْ شَرِّ أَبِي قَتْرَةَ [أبي قتره كنيه شيطان است] وَ أَبِي عُرْوَةَ، وَ دَنْهَشَ وَ مَا وَلَدُوا، وَ مِنْ شَرِّ الطَّيَّارَاتِ الْمَرْدَةِ، وَ مِنْ شَرِّ مَنْ يَعْمَلُ الْخَطِيئَةَ وَ يَهُمُّ بِهَا، وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ وَ مِنْ شَرِّ الْخَفِيَّاتِ فِي الرِّصَدِ اللَّاتِي يُحِطْنَ [يجعلن] الْإِنْسَانَ كَالْبَلْدِ بَعْدَ مَا كَانَ كَالْأَسَدِ» (۳).

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هنگامی که در جنگ احد، مردم از گرد رسول خدا متفرق شدند، آن حضرت با خدای خود چنین گفت: "اللَّهُمَّ لِمَكَ الْحَمْدُ وَ إِلَيْكَ الْمُسْتَكِي وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ". پس جبرئیل نازل شد و گفت: "ای محمد! این دعایی است که ابراهیم علیه السلام هنگامی که در آتش انداخته شد خواند، و این دعای یونس است هنگامی که در شکم ماهی قرار گرفت."»

سپس گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را عادت این بود که در دعای خود [در سختی ها] چنین می خواند: "اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْنِي صَبُورًا، وَ اجْعَلْنِي شُكُورًا وَ اجْعَلْنِي فِي أَمَانِكَ."» (۴).

عبدالله بن مسعود می گوید: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و پس از

ص: ۱۰۰

۱- (۱۳۸) کافی: ۳ / ۳۴۴.

۲- (۱۳۹) مهج الدعوات / ۴، بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۰۹.

۳- (۱۴۰) مهج الدعوات / ۸۷، بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۱۲.

۴- (۱۴۱) همان.

سلام به آن حضرت عرضه داشتیم: «یا رسول الله! حق را به من نشان دهید، به گونه ای که من آشکار آن را بینم.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «داخل مخدع [یعنی اتاق پسین] شو تا آن را بینی.» پس من وارد پس اتاق شدم و علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که در حال رکوع و سجده بود و با حال خشوع می فرمود:

«اللَّهُمَّ بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ إِلَّا مَا غَفَرْتَ لِلْمُذْنِبِينَ مِنْ شَيْعَتِي.» پس من خارج شدم تا این خبر را به رسول خداصلی الله علیه وآله برسانم، ناگهان رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم که در حال رکوع و سجده بود و با حال خشوع می فرمود: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ عَلِيٍّ وَلِيِّكَ إِلَّا مَا غَفَرْتَ لِلْمُذْنِبِينَ مِنْ أُمَّتِي.» پس ترس و هراس مرا گرفت [و به حال غشوه افتادم] و رسول خداصلی الله علیه وآله نماز خود را کوتاه نمود و به من فرمود: «ای ابن مسعود! آیا پس از ایمان به خدا کافر شدی؟» گفتم: «کافر نشدم و لکن [متحیر ماندم]؛ چرا که دیدم علی علیه السلام خدا را می خواند و او را به حق شما سوگند می دهد، و شما را دیدم که خدا را می خوانید و او را به حق علی سوگند می دهید و ندانستم کدام یک از شما نزد خدا آبرومندتر و عزیزتر هستید؟»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای ابن مسعود! خداوند متعال، من و علی و حسن و حسین را از نور قدس خویش آفرید و چون خواست خلق را بیافریند، از نور من آسمان ها و زمین را آفرید، و به خدا سوگند من از آسمان ها و زمین عزیزتر هستم، و از نور علی نیز عرش و کرسی را آفرید، و به خدا سوگند علی از عرش و کرسی عزیزتر است، و از نور حسن ملائکه و حورالعین را آفرید و به خدا سوگند حسن از ملائکه و حورالعین عزیزتر است، و از نور حسین لوح و قلم را آفرید، و به خدا سوگند حسین از لوح و قلم عزیزتر است، و چون عالم تاریک بود ملائکه به درگاه خدا ناله کردند و صدا زدند: "خدایا به حق این اشباحی که خلق نمودی ما را از این ظلمت و تاریکی نجات ده." پس خداوند روح را آفرید و از آن نور آفریده شد و فاطمه زهرا علیه السلام را از آن نور آفرید و او را مقابل عرش قرار داد و با نور او شرق و غرب عالم روشن گردید، از این رو او را زهرا نامیدند.»

سپس فرمود: «ای ابن مسعود! روز قیامت خداوند به من و علی می فرماید: "هر که را دوست می دارید داخل بهشت کنید و هر که را دشمن می دارید داخل دوزخ نمایید، همان گونه که خداوند می فرماید: «أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (۱)». ابن مسعود می گوید: گفتم: «مقصود از کفار عنید کیست؟» فرمود: «کفار "کسی است که به نبوت من کافر باشد و "عنید" کسی است که با علی عناد کند.» (۲)

دعای رسول خداصلی الله علیه وآله برای نجات از شرّ جنّ

عبداللّه بن مسعود می گوید: من خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله بودم هنگامی که جبرئیل علیه السلام با او بود، پس رسول خداصلی الله علیه وآله شروع به خواندن [قرآن] نمود، ناگهان عفریتی از مرده جنّ - که در دست او شعله ای از آتش بود - به آن حضرت نزدیک شد، و جبرئیل علیه السلام به او فرمود: «ای محمّد! آیا می خواهی کلماتی را به تو یاد بدهم که چون بخوانی شیطان مقابل تو به رو بیفتد و آتش او خاموش شود؟»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حیبی جبرئیل! آری.» جبرئیل فرمود: «این کلمات را بخوان: أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِ اللَّهِ، وَ كَلِمَاتِهِ التَّامَّاتِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ، مِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ فِي الْأَرْضِ، وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ مِنْ شَرِّ فِتَنِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مِنْ شَرِّ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَنُ.» و چون رسول خداصلی الله علیه وآله این کلمات را خواند، آن عفریت [و شیطان جنّی] به رو افتاد و شعله او خاموش شد. (۳)

حرز حضرت خدیجه، همسر رسول خداصلی الله علیه وآله

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ فَأَغْنِنِيْ وَلَا تَكِلْنِيْ إِلَى نَفْسِيْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، وَ أَصْلِحْ لِيْ شَأْنِيْ كُلَّهُ.»
این حرز به حضرت فاطمه زهراعلیها السلام نیز

ص: ۱۰۲

۱- (۱۴۲) ق / ۲۴.

۲- (۱۴۳) بحار الأنوار: ۳۶ / ۷۳.

۳- (۱۴۴) مهج الدعوات / ۹۰.

حرز دیگری از حضرت خدیجه علیها السلام

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا اللَّهُ، يَا حَافِظُ، يَا حَفِيفُ، يَا رَقِيبُ.» (۲)

حرز آمنه مادر رسول خداصلی الله علیه وآله

حضرت آمنه علیها السلام چون به رسول خداصلی الله علیه وآله باردار شد، در خواب به او گفته شد: «تو بهترین انسان ها را حمل نموده ای؛ نام او را "محمد" قرار ده و در تورات نام او "احمد" است، و این حرز را به او بیاویز.» و چون آمنه از خواب بیدار شد، کنار سر او این حرز آماده شده بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَسْتَرْعِيكَ رَبِّكَ، وَ أَعُوذُ بِالْوَاحِدِ مِنْ شَرِّ كُلِّ حَاسِدٍ قَائِمٍ أَوْ قَاعِدٍ وَ كُلِّ خَلْقٍ رَائِدٍ فِي طُرُقِ الْمَوَارِدِ لَا تُضَرُّوهُ فِي يَقْظِهِ وَ لَا- مَنَامٍ وَ لَا- فِي ظَلْعِنٍ وَ لَا- فِي مُقَامِ سَيِّجِسِ اللَّيَالِي وَ أَوَاخِرِ الْمَآئِمِ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَ حِجَابُ اللَّهِ فَوْقَ عَادِيَتِهِمْ.» (۳)

ص: ۱۰۳

۱- (۱۴۵) مهج الدعوات / ۶، بحار الأنوار: ۹۴ / ۲۲۴.

۲- (۱۴۶) همان.

۳- (۱۴۷) بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۱۴، مهج الدعوات / ۴.

اشعار مدح و مرثیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

اشاره

ص: ۱۰۵

ولادت رسول خدا صلی الله علیه وآله

امشب وجود را شرف دیگر آمده
در جلوه آن جمال خدا منظر آمده
در شام تیره مهر جهان گستر آمده
دوران تیرگی و ستم بر سر آمده
بر جنّ و انس و حور و ملک رهبر آمده
عید امام صادق و پیغمبر آمده
ای آفتاب، جلوه نمایی مبارک است
ای حسن غیب، پرده گشایی مبارک است
ای بزم شب، فروغ خدایی مبارک است
ای برده گان، طلوع رهایی مبارک است
خوبان روزگار، حقیر محمّدند
خورشید و ماه، هر دو اسیر محمّدند
پیغمبران تمام، بشیر محمّدند
یک جلوه از جمال منیر محمّدند
او آفتاب و خیل رسل اختر آمده
عید امام صادق و پیغمبر آمده
این است آن که بتکده زیر و زبر کند
زانگشت خویش، معجز شقّ القمر کند
خود را تمام عمر، چراغ بشر کند

شام سیاه عالمیان را سحر کند

در دامن تو، مهر جهان پرور آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

ص: ۱۰۶

ای مکه بر تو نور محمدصلی الله علیه وآله خجسته باد

بت های شرک، با تبر او شکسته باد

پیوند کفر با نفس او گسسته باد

دست ستمگران جهان خوار بسته باد

دستی که داد عدل ستاند بر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

پیدایش دو آیت سرمد مبارک است

یک صبح را دو عید مؤید مبارک است

در تیرگی تجلی احمد مبارک است

میلاذ جعفر بن محمدصلی الله علیه وآله مبارک است

دری الهی از صدف دیگر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

ما را بود همواره ره و رسم جعفری

مشی و مرام جعفری و عشق حیدری

داریم بر تمام ملل مجد و سروری

با چارده چراغ نمودیم رهبری

«میثم» در این مسیر ثناگستر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده(۱)

ولادت حضرت رسول صلی الله علیه وآله

امشب زمین کند به سماوات سروری

امشب نسیم مگه کند روح پروری

امشب به دور مگه مه و مهر و اختران

از زهره تا زحل همه گشتند مشتری

ص: ۱۰۷

۱-۱۴۸) نخل میثم.

امشب زخاک رفته بر افلاک موج نور
امشب به عرش، فرش زند کوس برتری
آمد خلیل بت شکنِ دهر با تبر
افتاده لرزه بر تن بت های آذری
بت های کعبه نغمه تهلیلشان به لب
احجار مکه کرده به تقدیس گوهری
نوشیروان! ز کنگره قصر خویشتن
بشنو سرود معدلت و داد گستری
دریای ساوه، رود سماوه شدند خشک
حیرت برند هر دو به اسرار دیگری
تاج شرف نهاده خدا بر سر بشر
افتاده شور در ملک و حوری و پری
مسدود شد به روی شیاطین، ره سپهر
از کاهنان گرفته شده علم ساحری
آتشکده خموش و بتان سرنگون به خاک
افتاده نطق پادشهان از سخنوری
مرد و زن و فقیر و غنی کوچک و بزرگ
خوانند عاشقانه سرود برابری
باور کنید نور عدالت دمیده است
باور کنید طی شده دور ستمگری

باور کنید مژده میلاد احمد است

باور کنید عید بزرگ محمد صلی الله علیه وآله است (۱)

ص: ۱۰۸

۱- ۱۴۹) نخل میثم: ۴ / ۳۳.

ثنای رسول الله صلی الله علیه وآله

ملک وجود تحت لوای محمدصلی الله علیه وآله است

بحر بقا نمی ز عطای محمدصلی الله علیه وآله است

توحید زنده از نفس روح بخش او

قرآن کتاب مدح و ثنای محمدصلی الله علیه وآله است

عیسی که بر سپهر چهارم عروج کرد

طول حیات او به دعای محمدصلی الله علیه وآله است

هر آیه ای که وجه خدا را نشان دهد

آئینه تمام نمای محمدصلی الله علیه وآله است

گوشی که بشنود سخن وحی را کجاست؟

عالم پر از صدای رسای محمدصلی الله علیه وآله است

قرب خدا، دعای ملائک، صفای دل

در خواندن حدیث کسای محمدصلی الله علیه وآله است

مفتاح رمز وحدت اسلام و مسلمین

در دست های عقده گشای محمدصلی الله علیه وآله است

شاگرد ابتدایی او کیست، جبرئیل

مرهون درس روح فزای محمدصلی الله علیه وآله است

نور ولایتش همه جا موج می زند

ظرف وجود، جام ولای محمدصلی الله علیه وآله است

عالم اگر که حاتم طایی شوند، باز

بر هر که بنگرند گدای محمدصلی الله علیه وآله است

تنها مزار و تربت پاکش مدینه نیست

ملک وجود صحن و سرای محمدصلی الله علیه وآله است

ص: ۱۰۹

حصن خدا، بهشت خدا، رحمت خداست

هر جا که سایه ای ز لوای محمدصلی الله علیه وآله است

عالم بود به ظلّ لوای علی ولی

حتّی علی به ظلّ لوای محمدصلی الله علیه وآله است

باور کنید جز مدد جبرئیل نیست

«میثم» اگر مدیحه سرای محمدصلی الله علیه وآله است (۱)

رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله

ای مدینه آفتاب حسن سرمد را چه کردی؟

آن خدایی عبد آن عبد مؤید را چه کردی؟

جانِ جانِ عالم ایجاد، احمد را چه کردی؟

از چه خاموشی بگو آخر محمدصلی الله علیه وآله را چه کردی؟

جا به زیر خاک دادی روحِ روحِ انبیا را؟

آن که بار خلق را بر دوش می برد چون شد؟

آن که بهر عزّت ما خون دل می خورد چون شد؟

آن که خندید و لبش از سنگ کین آزرده چون شد؟

آن که گُل گفت و گُل رویش زغم پژمرد چون شد؟

در کجا کردی تو پنهان آفتابِ جان ما را؟

قلب آدم در غم پیغمبر خاتم گرفته

بغض مانده در گلوی عترت و عالم گرفته

منبر و محراب و مسجد را غبارِ غم گرفته

حضرت زهرا سیه پوشیده و ماتم گرفته

ص: ۱۱۰

۱- ۱۵۰) نخل میثم: ۴ / ۳۶.

اشک غربت کرده پر، چشم علی مرتضی را
ای مدینه ای مدینه جامه نیلی به تن کن
یا امیرالمؤمنین جان دو عالم را کفن کن
گوهر اشک از دو چشم خود نثار آن بدن کن
پاک با دست محبت اشک از چشم حسن کن
کن نوازش از ره رأفت شهید کربلا را
زینب و کلثوم با مادر عزا دارند هر دو
با علی در گریه و اندوه و غم یارند هر دو
در کنار فاطمه با چشم خونبارند هر دو
دیده گریان، دست بر دل، سر به دیوارند هر دو
هر دو می بینند اشک غربت شیر خدا را
فاطمه یکدم نیفتد نام بابا از زبانش
جان رسیده بر لب و از دست رفته جان جانش
تیره تر از گوشه بیت الحزن شد آشیانش
هیزم آوردند جای دسته گل در آستانش
سوختند از شعله آتش در بیت الولا را
باغبانا بعد عمری خون دل، حقت ادا شد
غنچه از گل، گل ز بلبل، بلبل از گلشن جدا شد
با تن تنها اسیر روبهان شیر خدا شد
فاطمه از پا فتاد و طفل معصومش فدا شد

تسلیت دادند با ضرب لگد خیرالنسا را

اولین تیغی که دشمن بعد پیغمبر کشیده

پیش چشم فاطمه بر کشتن حیدر کشیده

ص: ۱۱۱

نالہ آنجا از جگر صدیقہ اطہر کشیدہ

زین جنایت، نالہ ہم محراب و ہم منبر کشیدہ

در غم حیدر کشیدہ نالہ واغربتا را

یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ بعد تو شیر خدا خانہ نشین شد

چون کتاب آسمانی دخترت نقش زمین شد

لالہ باران پیکر پاک حسن از تیر کین شد

کشته فرزندات حسین از خنجر شمر لعین شد

شرح، «میثم» می دهد بر امتت این غصہ ہا را

شہر پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ

ای زائرین بہ شہر پیامبر خوش آمدید

در خانہ بتول مطہر خوش آمدید

این است آن مدینہ کہ بود آرزویتان

گرد و غبارِ اوست بہ رخ آبرویتان

این است آن مدینہ کہ انوار کبریا

تا بد بہ دیدہ از حرم ختم انبیا

این است آن مدینہ کہ خاکش سرشت ماست

این است آن مدینہ کہ رشک بہشت ماست

این است آن مدینہ کہ بر حضرت رسول

آیات وحی کردہ ز سوی خدا نزول

این است آن مدینہ کہ از بام و از درش

خیزد صدای زمزمه های پیمبرش

این جا طنین زمزمه های محمدصلی الله علیه وآله است

این جا مزار روح فرای محمدصلی الله علیه وآله است

ص: ۱۱۲

این شهر زادگاه دو سبط پیمبر است

این جا مقام حضرت زهرا و حیدر است

این جا به گوش، ناله و فریاد و زمزمه است

گویی صدای گریه زهرا و فاطمه است

دیوار و در کشد ز جگر دمبدم خروش

گویی صدای یا ابتا می رسد به گوش

این جا تمام هستی و بود و نبود ماست

این جا بهشت دامن یاس کبود ماست

این جا شرر ز خانه مولا زبانه زد

این جا مغیره فاطمه را تازیانه زد

این جا ز کینه ضربه به پهلوی او زدند

این جا غلاف تیغ به بازوی او زدند

این جا اگر چه نیست نجف، تربت علی است

هر گوشه گوشه اش سند غربت علی است (۱)

ص: ۱۱۳

رهبران

معصوم

امامت ائمه معصومين عليهم السلام

اشاره

ص: ۱۱۵

نصب امام برای هدایت مردم، همانند ارسال رسول بر خداوند لازم و واجب است و گرنه مردم دچار حیرت و گمراهی و انحراف از مسیر حق خواهند شد و اگر امامان و اوصیای پیامبران علیهم السلام حقایق ادیان الهی را بیان نکنند، اختلاف و تشّت بین مردم فراوان خواهد شد و فرقه‌گرایی - همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند و یک فرقه آنان اهل نجات هستند و بقیه اهل آتش اند.» - به وجود خواهد آمد که اکنون مشاهده می‌کنیم.

از این رو، دانشمندان شیعه نصب امام را همانند ارسال رسول، عقلاً و نقلاً واجب می‌دانند و ادله عقلیه و نقلیه‌ای برای آن بیان نموده‌اند که به صورت اجمال به آنها اشاره می‌شود. ادله عقلیه آنان در پنج دلیل خلاصه می‌شود:

۱- به همان دلیل که اضطرار و نیاز به وجود پیامبر احساس می‌شود، اضطرار و نیاز به وجود امام نیز احساس می‌شود، و کتاب‌های آسمانی و احکام ادیان نمی‌تواند جایگزین امام باشد؛ چرا که گروه‌ها و فرقه‌های گوناگون و صاحبان مذاهب مختلف هر کدام برای مذهب خود به کتاب خدا استدلال می‌نمایند؛ از این رو باید هر پیامبری برای خود جانشینی قرار دهد تا مردم را به حقایق دین آشنا سازد و از گمراهی برهاند. به عنوان مثال، کسانی که خدا را جسم می‌دانند، به آیه

شریفه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۱) و آیه «يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (۲) استدلال می کنند، قائلین به جبر نیز به آیه «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۳) استدلال می نمایند، و قائلین به این که کارها همه توسط خدا انجام می گیرد و مردم دخالتی در آنها ندارند به آیه «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (۴) استدلال می نمایند، و کسانی که می گویند: خدا در قیامت دیده می شود به آیه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (۵) استدلال می نمایند، و کسانی که خدا را عادل می دانند و قائل به جبر نیستند به آیات دیگری [مانند آیه «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۶) و آیه «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۷) و امثال آن] استدلال می کنند.

خلاصه این که هر فرقه و صاحب مذهبی به کتاب خدا و سنت رسول اوصلی الله علیه و آله تکیه می نماید؛ چرا که آیات قرآن محکم و متشابه و مجمل و مؤول و ناسخ و منسوخ دارد و در سنت نیز، روایات مجعول و ساختگی [از زمان خلفا و امویین] بسیار یافت می شود.

افزون بر آن بیشتر مردم نسبت به معنای آیات و روایات آگاهی ندارند و [یا] هواهای نفسانی و اغراض دنیوی آنان سبب می شود که آیات و روایات را مطابق میل خود تفسیر نمایند. از این رو، بر هر پیامبر مرسلی واجب است برای خود وصی و جانشینی تعیین نماید که به اسرار کتاب خدا [و حقایق دین] آگاه باشد تا مردم در حیرت و گمراهی واقع نشوند و از همین راه نیز مردم حجت خدا و وصی پیامبر خود را در هر زمان بشناسند و اختلاف و فرقه گرایی در بین مردم ایجاد نشود.

خداوند این خطر را در آیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ

ص: ۱۱۸

۱- (۱۵۲) طه / ۵.

۲- (۱۵۳) فتح / ۱۰.

۳- (۱۵۴) نساء / ۷۸.

۴- (۱۵۵) نحل / ۹۳.

۵- (۱۵۶) قیامه / ۲۲ - ۲۳.

۶- (۱۵۷) انسان / ۳.

۷- (۱۵۸) بلد / ۱۰.

وَ اِئْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» (۱) بیان نموده است. و از این آیه به خوبی روشن می شود که افراد ناآگاه و کسانی که اهداف دنیایی دارند، آن دسته از آیات قرآن را که قابل تأویل است به نفع خودشان تأویل می نمایند. از این رو برای روشن شدن و شناسایی امام و حجت خدا [همان گونه که در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده]، خداوند آیات قرآن را یکسان قرار نداده و آنها را مجمل و متشابه و قابل تأویل و ناسخ و منسوخ قرار داده تا مردم امام و حجت خدا را به این وسیله شناسایی نمایند.

۲- لطف و ترحم خداوند نسبت به هدایت مردم عقلاً واجب است و تعیین امام معصوم از طرف خداوند لطفی است به مردم؛ چرا که با بودن او اختلاف ها برطرف می شود و بین مردم اتحاد برقرار می گردد و حق ضعیف از قوی و حق فقیر از غنی گرفته می شود و اگر چنین امام معصومی از ناحیه خدا و رسول اوصلی الله علیه و آله تعیین نشود، دین خدا دگرگون و واجبات آن مختل می ماند [و حق ضعیف از قوی و مظلوم از ظالم گرفته نمی شود] و این خلاف هدف ادیان آسمانی و ارسال رسل خواهد بود.

۳- عقل سالم و فهم صحیح محال می داند خدای حکیم و رسول کریم - که مبعوث برای هدایت همه انسان ها است و دین و شریعت او تا قیامت باید هادی مردم باشد - با توجه به نهایت رأفت و مهربانی او به مردم - آنان را سرگردان و بدون راهنما رها کند و برای کتابی که دارای آیات متشابه و مجمل و ناسخ و منسوخ است مفسر و مبین و معلمی که همه اسرار آن را بداند قرار ندهد و مردم را در معرض اشتباه و انحراف از دین قرار دهد.

آری، این عمل نسبت به رب العالمین و رسول او سید المرسلین بسیار قبیح و دور از تدبیر می باشد و چگونه می توان پذیرفت که خداوند انسان ها را امر به

ص: ۱۱۹

وصیت کند تا اطفال آنان پس از پدران خود ضایع و بدون قیم و سرپرست نشوند، و لکن بر پیامبر خدا واجب نکند که امام و جانشینی برای خود تعیین نماید تا ائمت او سرگردان نباشند و راه دیانت و صراط مستقیم دین را بدانند؟ با این تفاوت که رأفت و مهربانی خدا و رسول او صلی الله علیه و آله نسبت به ائمت با مهر و محبت مردم نسبت به یکدیگر قابل مقایسه نیست.

۴- مخالفین ما یعنی اهل تسنن معترف اند که عادت خداوند از آدم تا خاتم این بوده که هیچ پیامبری را از بین مردم نبرده جز آن که برای او خلیفه و جانشینی تعیین نموده است و عادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز این بوده که هر زمان به مسافرت می رفته در مدینه کسی را جایگزین خود می نموده است و این عادت بین رؤسا و حکام و ولات نیز جاری بوده است و چگونه می توان پذیرفت که پیامبر اسلام چنین عملی را انجام نداده باشد و مردم را سرگردان رها کرده باشد؟ با توجه به این که - برخلاف پیامبران گذشته - آیین او تا قیامت ادامه خواهد داشت.

۵- همان گونه که گذشت، مقام امامت نیز مانند مقام نبوت و پیامبری است و همان طور که پیامبر باید از طرف خدا تعیین شود، امام نیز باید از ناحیه خداوند تعیین شود. از سویی، چنان که گذشت، عقول مردم از تشخیص کسی که صلاحیت این منصب بزرگ و مسئولیت سنگین را داشته باشد عاجز و ناتوان است، و وجدان هر انسانی نیز این معنا را درک می کند، چرا که ما فراوان دیده ایم افراد عاقل و دانا و صاحب تدبیر، شخصی را برای ولایت و سرپرستی محلی و یا شهری و یا کشوری معرفی کردند و سپس به خطای خود پی بردند و دیگری را به جای او معرفی کردند و همواره این مشکل وجود داشته است، با این وضعیت، عقول ناقص مردم چگونه می تواند رهبر صالحی برای مردم تعیین کند که مصالح دنیا و آخرت آنان را تأمین نماید؟

گذشته از آنچه گفته شد، عصمت برای امام و رهبر شرط مسلم است و عصمت یک امر باطنی است که احدی جز خداوند از آن آگاه نیست.

و امّا دلیل نقلی برای اثبات این مسأله از قرآن بسیار زیاد است و ما در کتاب «آیات الفضائل» آن ها را جمع آوری نمودیم و اکنون به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- آیه شریفه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱).

از آیه فوق و احادیث فراوانی در کتب شیعه و اهل تسنن استفاده می شود که این آیه پس از انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام به امامت در غدیر خم نازل شده است.

۲- آیه شریفه «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (۲).

از این آیه نیز استفاده می شود که اختیار امور دین و دنیای مردم مربوط به خداوند است و همان گونه که گذشت انتخاب امام همانند انتخاب پیامبر در اختیار خداوند است و اوست که از مصالح واقعیته و اسرار درونی مردم آگاه است و جز او کسی توانایی و حق انتخاب امام و یا پیامبر را ندارد. مؤید این معنا این است که بسیاری از مفسرین اهل سنت گفته اند: این آیه در پاسخ کسانی نازل شده که می گفته اند: برای چه خداوند پیامبر دیگری را جز این پیامبر برای مردم نفرستاده است؟

۳- آیات قرآن و اخبار متواتر می گوید: حکم هر چیزی در قرآن بیان شده است. مانند آیه شریفه «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۳) و آیه شریفه «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۴) و آیه شریفه «وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۵) و آیه شریفه «وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (۶).

و معلوم است که عقول مردم قادر نیست که همه چیز را بدانند و یا از قرآن استفاده کنند و خداوند باید کسی را که دانای به همه چیز باشد و حقایق قرآن را بدانند بین مردم قرار بدهد تا مردم برای فهم حقایق دین و قرآن به او مراجعه نمایند.

ص: ۱۲۱

۱- (۱۶۰) مائده / ۳.

۲- (۱۶۱) قصص / ۶۸.

۳- (۱۶۲) أنعام / ۳۸.

۴- (۱۶۳) نحل / ۸۹.

۵- (۱۶۴) یس / ۱۲.

۶- (۱۶۵) أنعام / ۵۹.

از سویی، اگر حکم همه چیزها در قرآن آمده، چگونه مسأله امامت امت که بزرگ ترین مسأله اسلام است در قرآن نیامده باشد؟

۴- آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱).

این آیه اطاعت اولی الامر را همانند اطاعت از رسول خداصلی الله علیه وآله واجب دانسته است. و شکی نیست که خداوند امر به اطاعت هر صاحب امری نمی کند؛ چرا که برخی از صاحبان امر [و حکام]، فاسد و فاسق هستند و مردم را به معصیت امر می نمایند و امکان ندارد خداوند مؤمنین را موظف به اطاعت از آنان نماید. بنابر این، خداوند امر به اطاعت کسی می نماید که همانند رسول خدا از ناحیه او منصوب باشد و گرنه نقض غرض خواهد شد.

۵- آیه شریفه «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (۲).

اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند که گوید: ما زمان رسول خداصلی الله علیه وآله این آیه را، «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ» قرائت می کردیم. (۳) و دیگران از اهل سنت نیز گفته اند: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

مؤلف گوید: تفصیل این آیات را در کتاب آیات الفضائل بیان نموده ایم. خوانندگان می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

۶- از آیه «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (۴)، و آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (۵) ظاهر می شود که مردم به هوا و هوس های خود واگذار نشده اند و اگر در چیزی اختلاف و نزاع پیدا کنند باید آن را به خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله ارجاع دهند، و هیچ نزاعی مهم تر از نزاع در امامت نبوده و مردم باید در این مسأله به

ص: ۱۲۲

۱- (۱۶۶) نساء / ۵۹ .

۲- (۱۶۷) مائده / ۶۷ .

۳- (۱۶۸) الدر المنثور: ۳ / ۳۱۸ .

۴- (۱۶۹) قیامه / ۳۶ .

۵- (۱۷۰) نساء / ۵۹ .

خدا و رسول او مراجعه می کردند و از پیش خود کسی را برای امامت انتخاب نمی نمودند.

۷- از آیه شریفه «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۱) به روشنی استفاده می شود که خداوند امامی را برای مردم برگزیده که به همه امور و حقایق، عالم است [و چنین امامانی جز ائمه معصومین علیهم السلام نخواهند بود].

شرایط لازم امام و رهبر

همان گونه که پیش از این در شرایط مشترک بین پیامبر و امام بیان شد، چند شرط برای امام علیه السلام لازم است:

۱- عصمت: دلیل لازم بودن عصمت این است که امامت برای آن است که حقّ مظلوم از ظالم گرفته شود و فساد و فتنه بین مردم رخ ندهد، و امام باید مردم را به انجام واجبات و ترک محرمات و ابدارد و حدود و فرائض الهی را اقامه کند و متخلفین و فسّاق را مجازات نماید، و اگر او معصوم نباشد و امکان داشته باشد که خطایی از او سر بزنند نمی تواند چنین وظایفی را انجام بدهد، از سویی، وجوب نصب او برای جلوگیری از خطاهای مکلفین است و اگر او نیز جایز الخطا باشد نیاز به امام دیگری پیدا می کند (۲) و نقض غرض خواهد بود.

۲- امام باید از جمیع مردم در جمیع خصلت های نیک افضل باشد. بنابر این تقدیم مفضول بر فاضل و بالا بردن مرتبه مفضول و پایین آوردن مرتبه فاضل عقلاً قبیح است و قرآن نیز می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۳)، و در آیه دیگری می فرماید: «هَلْ يَشْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۴)، و در آیه دیگری می فرماید:

ص: ۱۲۳

۱- (۱۷۱) یس / ۱۲.

۲- (۱۷۲) و تسلسل به وجود می آید و آن محال و باطل خواهد بود.

۳- (۱۷۳) یونس / ۳۵.

۴- (۱۷۴) زمر / ۹.

«فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱)، و اهل ذکر اهل قرآن و دانش دین هستند. و آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۲)، و آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (۳) نیز به همین معنا اشاره دارند. توضیح این آیات در موضوعات پیشین گذشت.

۳- امامت امام باید از ناحیه خدا و رسول او باشد تا عصمت که شرط اول آن است و از امور باطنی و پنهان است و مردم نمی توانند از آن اطلاع پیدا کنند تأمین شود.

خواجه نصیر الدین طوسی به طور خلاصه برای امام علیه السلام هشت شرط بیان نموده است:

۱ - عصمت.

۲ - علم به جمیع آنچه مردم برای دنیا و دین خود به آن نیاز دارند؛ چرا که بدون آن غرض از امامت حاصل نخواهد شد [امام باید همه لغات و زبان های مردم جهان، بلکه زبان حیوانات را نیز بداند تا بتواند جوابگوی نیازهای آنان باشد].

۳ - شجاعت: امام برای جلوگیری از فتنه و از بین بردن اهل باطل و دفاع از حقّ مظلومین باید شجاع باشد؛ چرا که اگر رئیس فرار کند، زیان او بیشتر از مردم دیگر خواهد بود و سبب شکست مسلمین و سلطه اجانب خواهد شد.

۴ - امام باید در تمام صفات نیک، مانند شجاعت، سخاوت، مروّت، احسان، علم و... افضل از همه مردم باشد تا این که تقدیم مفضول بر فاضل نشود.

۵ - امام باید از عیوب و نواقص خلقی و خُلُقِی که مردم از آنها نفرت پیدا می کنند سالم باشد، یعنی کور و جذامی و بخیل و حربص به دنیا و بد اخلاق و زنازاده و... نباشد.

ص: ۱۲۴

۱- (۱۷۵) نحل / ۴۳.

۲- (۱۷۶) بقره / ۳۰.

۳- (۱۷۷) بقره / ۲۴۷.

۶- زهد و عبادت امام باید از همه مردم بیشتر باشد.

۷- امام باید دارای معجزاتی باشد که امامت او را اثبات نماید.

۸- امامت امام باید بر همه مردم باشد تا فسادى بین مردم رخ ندهد. (۱)

مؤلف گوید: آنچه گفته شد جز بر ائمه اهل البیت علیهم السلام تطبیق نمی شود و تاریخ و روایات شیعه و اهل سنت نیز شاهد بر آن است. تفصیل این مطلب در مباحث آینده خواهد آمد.

خلاصه ای از ادله معرفت و شناخت امام علیه السلام

امام را از سه راه می توان شناخت؛ گر چه نشانه های امامت او بیش از این هاست، لکن مهم ترین نشانه های امام سه چیز است:

۱- تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت امام و خلیفه بعد از خود و تصریح هر امامی بر امامت امام بعد از خود. و این آسان ترین و روشن ترین راه شناخت امام و انبب به لطف خداوند نسبت به بندگان خود می باشد.

۲- معجزات امام علیه السلام که باید همراه با ادعای امامت او باشد.

۳- افضلیت امام علیه السلام نسبت به همه امت و یا کسانی که ادعای امامت کرده اند باید ثابت باشد؛ از این رو آنچه اهل سنت برای اثبات خلافت و امامت ابوبکر و عمر و عثمان گفته اند: مانند این که برخی از خبرگان و اهل حل و عقد آنان را انتخاب نموده اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «امت من بر خطا اجتماع نمی کنند»، سخن سست و بی پایه است، زیرا این انتخاب اولاً سبب فتنه و فساد و اختلاف و دشمنی و ریخته شدن خون ها و هتک نوامیس و قتل و غارت گردیده و در همان نشست شوم سقیفه نیز بین آن چند نفر که خود را قیّم مردم قرار داده بودند اتّفاقی نبوده و اختلاف رخ داده است، و ثانیاً نتیجه این انتخاب متابعت و پیروی افضل از مفضول و ارجح از مرجوح و معصیت خالق و اطاعت از مخلوق شده و بر

ص: ۱۲۵

مردم واجب نموده که از کسی مثل یزید برای کشتن امام حسین علیه السلام پیروی کنند و از مثل معاویه نیز برای جنگ با علی علیه السلام اطاعت نمایند و یزید و معاویه را ولی امر مسلمین بدانند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»، و یا فرمود: «الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، و یا فرمود: «إِنَّهُمَا إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا» و... .

و از عجایب این استدلال آن است که اهل سنت برای خلافت و امامت ابوبکر به اجماع امت استدلال کرده اند، در حالی که خودشان معترفند که تنها عمر با او بیعت نمود و ابو عبیده و سالم غلام حذیفه و بشر بن سعد و اسید بن حصین از آن بیعت راضی بودند و عجیب تر این که برای حَقَّائِیت این بیعت به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله استدلال کرده اند که فرمود: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَا»، و اتفاق این چند نفر را اجتماع امت پیامبر صلی الله علیه و آله در شرق و غرب عالم قلمداد کرده اند.

اهل سنت اتفاق نظر دارند که اجتماع و اتّفاقی برای خلافت ابوبکر حاصل نشد [و عمر که اولین بیعت کننده با او بود گفت: «کانت بیعه أبی بکر فلتة وقى الله المسلمين شرّها»؛ یعنی بیعت با ابوبکر به صورت دفعی و عجله انجام گرفت. خدا مردم را از شرّ او حفظ نماید].

بنابر این، اجماع اگر دلیل باشد، دلیل صحیح نبودن خلافت ابوبکر است، نه دلیل اثبات خلافت او؛ چرا که علمای آنان، مانند قاضی و جوینی و غزالی و دیگران می گویند: «اجماع به معنای اتّفاق امت محمّد صلی الله علیه و آله است بر امری از امور دین.» و اکثر علمای آنها اتّفاق دارند که عدّه زیادی از بزرگان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند عبّاس و فرزندان او و اسامه بن زید و زبیر و سلمان و ابوذرّ و مقداد و عمّار و حذیفه و ابو برده اسلمی و ابی بن کعب و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابو هیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و برادر او عثمان بن حنیف و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبد الله انصاری و خالد بن سعید و سعد بن عباد و قیس بن سعد و بسیاری دیگر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابوبکر بیعت نکردند و ابن قتیبّه در کتاب خود آنان را

هیجده نفر دانسته و می گوید: آنها رافضی بوده اند.^(۱)

اثبات امامت ائمه اهل البیت از قرآن

مؤلف گوید: همان گونه که گذشت ما آیات مربوط به ائمه اهل البیت علیهم السلام را در کتاب آیات الفضائل جمع آوری نمودیم و آنها حدود پانصد آیه است که با تفاسیر شیعه و سنی امامت و عصمت ائمه علیهم السلام و فضائل دیگر آنان را اثبات می نماید، و در این جا نیز برخی از آنها را با تفاسیر شیعه و اهل سنت ذکر می نمایم.

۱- «إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^(۲).

مفسران و محدثان شیعه و سنی اتفاق دارند که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده، هنگامی که او در حال رکوع مقابل چشم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتر خود را به فقیر داد، و روایات آن در صحاح سته اهل سنت نقل شده و علمای آنان، مانند سیوطی و دیگران با سندهای فراوان این معنا را نقل نموده اند.

امام فخر رازی این روایات را با دو سند نقل کرده و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن بتیع و واحدی و سمانی و بیهقی و نثری و صاحب مشکاه و مؤلف مصباح و سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکم و غالب بن عبدالله و قیس بن ربیع و عبایه بن ربیع و ابن عباس و ابوذرّ و جابر بن انصاری و دیگران از عامه و خاصه این روایات را نقل کرده اند.^(۳) و عدّه ای از شعرا، مانند حسان و غیره نیز آن را به نظم آورده اند.

ص: ۱۲۷

۱- (۱۷۹) حقّ الیقین شبر / ۱۴۱، کتاب عمر بن خطاب / ۲۸۶.

۲- (۱۸۰) مائده / ۵۵.

۳- (۱۸۱) فخر رازی در تفسیر: ۲ / ۲۹۳، زمخشری در کشاف: ۳ / ۶۱۸، بیضاوی در تفسیر: ۱ / ۲۴۴، نیشابوری / ۱۵۴، مجمع

البیان: ۶ / ۱۶۵، نور الأبصار شبلنجی / ۶۹، کنز العمال: ۶ / ۳۹۱.

استدلال به آیه فوق این گونه است که: کلمه «إِنَّمَا» به اتفاق اهل لغت برای حصر است و کلمه «وَلِيِّ» نیز به معنای صاحب ولایت و اولویت در تصرف است که مصداق آن مرادف با امام و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. این معنا بین اهل لغت و شرع معروف و مشهور است؛ چنان که در اخبار آمده «أَيُّمَا إِمْرَأَةٍ نَكَحَتْ نَفْسَهَا بِغَيْرِ إِذْنِ وَلِيِّهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ». و یا گفته می شود: «السَّيِّدُ لَطَانٌ وَلِيُّ الرَّعِيَّةِ»، و یا «فَلَانٌ وَلِيُّ الْمَيْتِ». و معنای دیگری برای «وَلِيِّ» در این جا مناسب نیست؛ چرا که معنای محبّ و ناصر در غیر مورد آیه نیز استعمال می شود و آن شامل همه مؤمنین می باشد و چنین معنایی در مورد آیه هرگز صحیح نیست.

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۱).

یعنی: «ای مؤمنین از خدا بترسید و همواره با صادقین باشید.» و همواره با صادقین بودن، به معنای پیروی از آنان در گفتار و کردار است، نه این که فقط در کنار آنان قرار بگیرید؛ چرا که تنها در کنار بدن آنان قرار گرفتن فایده ای ندارد، و این آیه خطاب به همه مؤمنین و برای همه زمان ها و مکان هاست. بنابر این، در هر زمانی باید صادق معینی باشد که مردم از او پیروی کنند و صادق در جمیع افعال و اقوال جز معصوم نخواهد بود. و لازم است در هر زمانی معصوم وجود داشته باشد تا مردم از او پیروی کنند و بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معصومی جز علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او نبوده است و آنان امام مردم بوده اند.

علمای عامّه، مانند سیوطی (۲) و ثعلبی، از ابن عباس نقل کرده اند که مراد از «صادقین» محمّد و علی علیهما السلام هستند. و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «مقصود از صادقین عترت رسول الله صلی الله علیه و آله است.» و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «صادقین، آل محمّد علیهم السلام هستند.»

ص: ۱۲۸

۱- (۱۸۲) توبه / ۱۱۹.

۲- (۱۸۳) در درّ المثثور: ۳ / ۲۹۰، و ابن حجر در صواعق / ۷۴.

امام فخر رازی در تفسیر این آیه می گوید: «خداوند در این آیه مؤمنین را امر کرده که همواره با صادقین باشند. بنابر این، باید در هر زمانی صادقین وجود داشته باشند و لازمه آن این است که ائمت اجتماع بر خطا نکنند و این دلیل حجیت اجماع است و پیروی از صادقین اختصاص به زمان رسول خداصلی الله علیه و آله ندارد؛ چرا که به طور متواتر و مسلّم ثابت شده که خطابات قرآن متوجّه همه مکلفین است تا قیامت و آیه فوق شامل همه مکان ها و زمان ها می شود و نمی توان گفت مربوط به برخی از زمان هاست؛ چرا که لازم می آید در برخی از زمان ها پیروی از صادقین لازم نباشد. با توجّه به این که امر به پیروی از صادقین به قرینه کلمه «اتَّقُوا اللَّهَ» مربوط به هر کسی است که امکان خطا در او وجود داشته باشد [مانند همه مردم جز معصومین علیهما السلام].»

سپس گوید: «آیه دلالت می کند که هر کسی که معصوم نباشد و امکان انجام معصیت درباره او وجود داشته باشد، باید از کسانی که معصوم از معصیت هستند پیروی کند. بنابر این، در هر زمانی باید معصوم وجود داشته باشد تا مردم از او پیروی کنند.»

امام فخر رازی سپس می گوید: «آنچه گفته شد صحیح است، جز آن که ما می گوئیم مقصود از صادقین و معصومین همه ائمت هستند، و شیعه ها می گویند در هر زمانی یک نفر معصوم وجود دارد و این قول باطل است؛ چرا که اگر چنین باشد باید ما آن صادق معصوم را بشناسیم تا از او پیروی کنیم، در حالی که ما چنین شخصی را بین ائمت نمی شناسیم.»

آنچه ذکر شد خلاصه سخن این عالم سنی است. و بر هر کسی آشکار است که چگونه خدا حق را بر زبان او جاری نموده، لکن وی با بهانه ای خنده آور از آن عدول کرده است. آری، برای کور چگونه می توان چراغ را توصیف نمود، و چقدر حرف او به حرف یهود و نصارا شباهت دارد که می گفتند: «اگر نبوت و پیامبری محمدصلی الله علیه و آله حق بود ما باید می دانستیم و او را به پیامبری می شناختیم.» این عالم سنی و مفسر قرآن نیز می گوید: «اگر مقصود از صادقین، اشخاص معصومی می بودند ما باید آنان

را می شناختیم، بنابر این مقصود از صادقین که خداوند امر به پیروی از آنان نموده اجماع مسلمین است.» در حالی که اجماع همه امت در شرق و غرب عالم با اختلافات و تشّت آراییی که دارند در همه مسائل حاصل نمی شود، جز در ضروریات.

از سویی، آیه فوق می فرماید: «غیر صادقین باید از صادقین پیروی کنند.» در حالی که اگر مقصود از صادقین اجماع امت باشد، همه امت باید از امت و یا از اجماع پیروی کنند، و يقول المؤلف: لكن إنهم عموا عن الحق فأعماهم الله فعموا و صمّوا و لم يهتدوا فضلوا و أضلوا كثيراً.

۳- «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» (۱).

ثعلبی که از مفسران بزرگ اهل سنت است در شأن نزول این آیه می گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه و آله در غدیر خم مردم را جمع نمود و دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ»، این خبر در شهرها منتشر شد. حارث بن نعمان فهري چون این خبر را شنید سوار بر شتر خود شد و نزد رسول خداصلی الله علیه و آله آمد و شتر خود را خواباند و عقاب کرد و در حالی که اصحاب رسول خداصلی الله علیه و آله گرد آن حضرت جمع بودند صدا زد: «ای محمّد! تو از طرف خدا گفتی که ما شهادت به یگانگی او و رسالت تو بدهیم و ما پذیرفتیم. سپس ما را به نمازهای پنجگانه دعوت کردی و ما پذیرفتیم، و گفتی که در ماه رمضان روزه بگیریم و ما پذیرفتیم، و گفتی که به حج برویم و ما پذیرفتیم، و به این ها راضی نشدی تا این که دست پسر عم خود علی بن ابی طالب را گرفتی و او را بالا بردی و بر ما فضیلت دادی و گفتی: "هر که من مولای اویم علی نیز مولای اوست." آیا این عمل را از پیش خود انجام دادی و یا از طرف خداوند به تو گفته شد؟»

ص: ۱۳۰

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، این عمل از ناحیه خداوند بود.» پس حارث فهری به طرف شتر خود باز گشت و گفت: «خدایا، اگر آنچه محمّد می گوید حقّ است، تو سنگی را از آسمان بر ما فرو فرست و یا ما را به عذاب دردناکی بگیر.» و چون این سخن را گفت، قبل از رسیدن به شتر خود سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد و از پایین او خارج گردید و او را به هلاکت رساند و پس از آن این آیه نازل شد: «سَيَأْتِلُ بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ» (۱).

۴- «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۲).

عده ای از علمای اهل سنت، مانند سیوطی در درّ المنثور، و ابونعیم اصفهانی از ابوسعید خدری نقل کرده اند که گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله در غدیر خم برای علی علیه السلام از مردم بیعت گرفت، هنوز مردم متفرق نشده بودند که این آیه نازل شد و رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَ رِضَاءِ الرَّبِّ وَ بَرِسَاتِي وَ بِالْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِي.» سپس فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» (۳).

۵- «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ» (۴).

فقیه اهل سنت، ابن مغزلی شافعی، از ابن عباس نقل کرده که گوید: من با

ص: ۱۳۱

۱- (۱۸۵) در پاورقی تفسیر فخررازی: ۸ / ۲۹۲ این قصه از ابن مسعود نقل شده و در سیره حلبیه: ۳ / ۳۰۲، و نور الأبصار / ۴۹، بلکه در تمام تفاسیر شیعه و اهل سنت نیز نقل شده است. حقّ الیقین شبر / ۱۴۶.

۲- (۱۸۶) مائده / ۳.

۳- (۱۸۷) درّ المنثور سیوطی: ۶ / ۲۵۹ و ج ۵ / ۳۲۸، تفسیر فخر: ۷ / ۲۶۲.

۴- (۱۸۸) نجم / ۱ - ۲.

عده ای از بنی هاشم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، ناگهان ستاره ای از آسمان فرود آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این ستاره در خانه هر کس فرود آید، او وصی و جانشین بعد از من خواهد بود.» پس گروهی از بنی هاشم برخاستند و دیدند آن ستاره در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آمده است و چون چنین دیدند به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «شما در علاقه و محبت خود نسبت به علی علیه السلام گرفتار اشتباه شده ای.» پس این آیه نازل شد: «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ...» (۱).

۶- «أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» (۲).

فخر رازی در تفسیر خود، جلد ۵ / ۶۸ و طبری نیز در تفسیر خود، جلد ۱۲ / ۱۰، و سیوطی در درّ المنثور، در تفسیر سوره هود، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، جلد ۲ / ۲۳۶، و دیگران از اهل سنت و شیعه بالاتفاق در تفسیر آیه فوق گفته اند: مقصود از «عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ» رسول الله صلی الله علیه و آله است، و مقصود از «وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. و خداوند به دلیل شرافت و منزلت علی علیه السلام او را تالی رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعضی از بدن شریف او دانسته است و تالی بودن او یا به معنای خلافت آن حضرت است و یا در فضیلت تالی و همتای او می باشد و هر کدام باشد دلیل تقدّم او بر دیگران است؛ چرا که تقدّم مفضول بر فاضل، بلکه بر افضل قبیح است و این آیه دلالت بر عصمت او نیز می کند؛ زیرا شاهد واحد اگر معصوم نباشد دلیل اثبات دعوا نخواهد بود. بنابر این آیه از ناحیه عصمت نیز دلیل بر امامت او خواهد بود.

۷- «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۳).

قصه اصحاب کسا و نزول این آیه درباره طهارت و پاکی اهل بیت علیهم السلام از هر

ص: ۱۳۲

۱- (۱۸۹) عمده ابن بطریق / ۷۸، شواهد التنزیل: ۲ / ۲۷۸، نهج الإیمان ابن جبر / ۱۹۸.

۲- (۱۹۰) هود / ۱۷.

۳- (۱۹۱) احزاب / ۳۳.

پلیدی، به عبارات گوناگون در کتب شیعه و سنی نقل شده است. ابن بطریق در کتاب عمده با سند خود از ام سلمه نقل کرده که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: «همسر و فرزندان خود حسن و حسین را بگو بیایند.» چون آمدند رسول خداصلی الله علیه وآله همه آنان را زیر کسا برد و دست مبارک خود را بالا نمود و فرمود:

«اللَّهُمَّ هُوَ لَآءِ آلِ مُحَمَّدٍ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، قَالَتْ [أم سلمه] : فَرَفَعْتُ الْكِسَاءَ لِأَدْخُلَ مَعَهُمْ، فَاجْتَذَبَهُ وَقَالَ: إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ.» (۱)

ابن بطریق سپس از ابوهریره نقل کرده که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله به علی و فاطمه و حسن و حسین نگاه کرد و فرمود: «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ وَ سَلَامٌ لِمَنْ سَالَمْتُمْ.» یعنی: «من با کسانی که با شما بجنگند در جنگ خواهم بود و با کسانی که با شما دوستی و مسالمت داشته باشند دوست و مسالم خواهم بود.»

در تفسیر این آیه، شیعه و سنی با سندهای فراوان [به طور متواتر] نقل کرده اند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است (۲) و خداوند این بزرگواران را از هر رجس و پلیدی ظاهری و باطنی از ابتدای خلقت تا پایان خلقت پاک نموده است، [و از جمله «يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً» ظاهر می شود که این پاکی از نظر مفهوم کامل، و از نظر زمان و مکان همیشه و همه جا و در همه چیز می باشد]. این آیه دلیل روشنی برای عصمت آنان از هر پلیدی و گناه و خطا است و از کلمه «إنما» برای حصر، و «یطهرکم» برای استمرار، و لام «لیذهب» و مصدر «تطهیراً» برای تأکید ظاهر می شود که عصمت و پاکی از هر پلیدی منحصر به آنان است و دیگران چنین نخواهند بود و اتفاق و اجماع نیز بر آن ثابت است. بنابر این، امامت نیز منحصر در آنان خواهد بود؛ چرا که غیر معصوم نمی تواند بر معصوم امام باشد.

از سویی، امیرالمؤمنین علیه السلام در مواقع مختلفی ادعای امامت نمود و در خطبه

ص: ۱۳۳

۱- (۱۹۲) العمده لابن بطریق / ۵۱، الدر المنثور: ۵ / ۱۹۸.

۲- (۱۹۳) تفسیر فخر رازی: ۶ / ۷۸۳، در المنثور: ۵ / ۱۹۹، تفسیر نیشابوری ج ۳ در تفسیر سوره احزاب، صحیح مسلم: ۲ / ۳۳۱، شرف المؤبد / ۱۰، مصابیح السنه: ۲ / ۲۰۰، اصابه ابن حجر: ۴ / ۳۰۷.

شقیقتیه که شیعه و سنی نقل کرده اند فرمود: «أما و الله لقد تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلَّيْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى.» و با توجه به عصمت و طهارت و صدق او در گفتار معلوم است که او امام و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و ابوبکر و عمر و عثمان غاصب بوده اند.

۸- «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۱).

علمای شیعه و اهل سنت (۲) با سندهای متعدّد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «من منذر هستم و علی هادی است.» سپس به علی علیه السلام فرمود: «بک یا علی یهدی المهتدون.» یعنی: «یا علی! به وسیله تو مردم هدایت می یابند.» به همین دلیل، او امام است.

از سویی، خداوند می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۳)؛ یعنی: «آیا هادی به حقّ سزاوارتر است که از او پیروی شود و یا کسی که گمراه است و نیاز به هدایت دارد؟ برای چه شما [درباره امام خود] به ناحق حکم می کنید؟»

۹- «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (۴).

اهل سنت روایات [مستفیضه] زیادی را نقل کرده اند (۵) که این آیه درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده و مقصود از «أبناءنا» امام حسن و امام حسین علیهما السلام اند، و مقصود از

ص: ۱۳۴

۱- (۱۹۴) رعد / ۷.

۲- (۱۹۵) تفسیر روح البیان: ۳ / ۲۳۰، تفسیر فخر: ۵ / ۲۷۲، ینابیع المودّه: ۱ / ۹۹، نور الأبصار / ۶۹.

۳- (۱۹۶) یونس / ۳۵.

۴- (۱۹۷) آل عمران / ۶۱.

۵- (۱۹۸) درّ المنثور: ۲ / ۳۹، تفسیر جلالین: ۱ / ۳۵، تفسیر روح البیان: ۱ / ۴۵۷، تفسیر کشاف: ۱ / ۱۴۹، تفسیر رازی: ۲ / ۶۹۹، تفسیر بیضاوی / ۷۶، تاریخ الخلفاء سیوطی / ۶۵، مصابیح السنّه: ۲ / ۲۰۱، صواعق ابن حجر / ۹۳.

«نساءنا» فاطمه عليها السلام است، و مقصود از «أنفسنا» علی بن ابی طالب علیه السلام است. و این دلیل بر ثبوت امامت علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد؛ چرا که خداوند او را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده و چون اتحاد خارجی محال است، مراد مساوات در ولایت عامه [و فضائل و مناقب] است، جز نبوت و پیامبری که مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله است و درباره آن نیز فرمود: «و لو كانت لکنت.»

۱۰- «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱).

این آیه می فرماید: امامت به ظالم و ستمگر نمی رسد و هیچ ظلمی بالاتر و بزرگ تر از شرک به خدا و بت پرستی نیست؛ چنان که خداوند می فرماید: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۲)، و تردیدی نیست که غاصبین خلافت سابقه بت پرستی داشته اند و امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز بت پرستیده است.

ابن مغازلی شافعی، فقیه معروف اهل سنت، با سند خود از عبدالله بن مسعود نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انْتَهتِ الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَ إِلَىٰ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَسْجُدْ أَحَدُنَا لِنَصْنَمٍ قَطُّ فَاتَّخَذَنِي نَبِيًّا وَ اتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا.» (۳)

۱۱- «وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْتُولُونَ» (۴).

اهل سنت باسندهای متعدد (۵) از ابن عباس و ابی سعید خدری نقل کرده اند که گویند: مقصود از آیه فوق این است که روز قیامت مردم نسبت به ولایت و امامت علی علیه السلام مورد سؤال واقع خواهند شد. (۶)

ص: ۱۳۵

۱- (۱۹۹) بقره / ۱۲۴.

۲- (۲۰۰) لقمان / ۱۳.

۳- (۲۰۱) العمده / ۳۵۵، نهج الإیمان ابن جبر / ۱۵۳.

۴- (۲۰۲) صافات / ۲۴.

۵- (۲۰۳) صواعق ابن حجر / ۸۹، ینابیع الموده: ۱ / ۱۱۲.

۶- (۲۰۴) عمده ابن بطریق / ۳۰۱، نظم درر السمطين زرندي حنفي / ۱۰۹، خصائص الوحي المبين / ۶۴.

۱۲- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (۱).

اهل سنت روایت کرده اند (۲) که این آیه درباره علی بن ابی طالب و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است؛ همان گونه که در روایات شیعه چنین نقل شده است.

۱۳- «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۳).

علمای شیعه و سنی نقل کرده اند که مراد از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» علی علیه السلام است. از سویی، خداوند در آیه دیگری می فرماید: «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۴)، و یا می فرماید: «مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۵)، بنابراین، علی علیه السلام عالم به همه قرآن و همه علوم و افضل از همه امت خواهد بود و او امام و رهبر مردم می باشد، و خداوند در این آیه او را در شهادت، قرین خود قرار داده است و این دلیل عصمت او نیز می باشد.

۱۴- «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» (۶).

مقصود از «حبل الله» یا اهل البیت علیهم السلام اند؛ همان گونه که در روایات فراوان در کتب شیعه و اهل سنت وارد شده است (۷)، و یا قرآن است که جدای از آنان نیست [و آنان نیز جدای از قرآن نیستند] و هر کس تمسک به قرآن بکند به آنان تمسک نموده است. بنابر این، آیه فوق دلالت بر وجوب تمسک و وجوب اطاعت از آنان می کند و این معنای امامت آنان است. از سویی، روایات متواتری از [شیعه و] اهل سنت وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ حَبْلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلُ

ص: ۱۳۶

۱- (۲۰۵) بینه / ۷.

۲- (۲۰۶) الدر المنثور: ۶ / ۳۷۹، صواعق بن حجر، نور الأبصار شبلنجی / ۶۹.

۳- (۲۰۷) رعد / ۴۳.

۴- (۲۰۸) أنعام / ۵۹.

۵- (۲۰۹) أنعام / ۳۸.

۶- (۲۱۰) آل عمران / ۱۰۳.

۷- (۲۱۱) صواعق محرقة ابن حجر / ۹۰، نور الأبصار شبلنجی / ۹۹، تفسیر ابی حمزه الثمالی / ۱۳۸، الدر المنثور: ۲ / ۶۰.

بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (۱)

از این روایات ظاهر می شود که قرآن و عترت هر دو جبل الله هستند.

۱۵- «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۲).

جمهور اهل سنت در کتاب های خود، مانند صحیح مسلم و بخاری و مسند احمد بن حنبل و تفسیر ثعلبی و... (۳) از ابن عباس نقل کرده اند که گوید: هنگامی که این آیه نازل شد مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «یا رسول الله! خویشان شما کیانند که خداوند ما را به دوستی آنان امر کرده است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی و فاطمه و حسن و حسین».

و معلوم است که وجوب مودت و دوستی مستلزم عصمت است و عصمت مستلزم وجوب اطاعت است؛ چرا که اگر خطا و گناهی رخ دهد ترک مودت لازم می آید؛ همان گونه که خداوند در آیه «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (۴) بیان نموده است، و شکی نیست که غیر از اهل بیت علیهم السلام، بالاتفاق دیگران معصوم نیستند و معصومین علیهم السلام به دلیل عصمت، محبت شان واجب است. از این رو، ابن حجر عسقلانی ناصبی در کتاب صواعق از شافعی که امام اوست، - در باب دهم کتاب خود - اشعاری در وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است که گوید:

يا أهل بيت رسول الله حبكم

فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر إنكم

من لم يصلّ عليكم لا صلاه له

[الله عظم في الكتاب جليل قدركم

بتوصيف و تعظيم لا مزيد له (۵)]

ص: ۱۳۷

۱- (۲۱۲) مجمع البيان: ۲ / ۴۸۲، كنز الدقائق ميرزا محمد مهدی: ۲ / ۱۸۵.

۲- (۲۱۳) شوری / ۲۳.

۳- (۲۱۴) در المنثور: ۶ / ۷، تفسیر فخر رازی: ۷ / ۴۰۶، تفسیر کشاف: ۲ / ۳۳۹، تفسیر نیشابوری: ج ۳، سوره شوری، تفسیر

بیضاوی / ۶۴۲، نور الأبصار / ۱۰۰ و ۹۹، اسعاف الرّاغبین در پاورقی / ۸۱.

٢٢ / ٢١٥-٤ مجادلہ

٢١٦-٥ مؤلف.

۱۶- «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۱).

علمای شیعه کلاً و برخی از علمای سنی، مانند امام فخر رازی و نیشابوری و ثعلبی (۲) و دیگران از بزرگان اهل سنت گفته اند: این آیه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شد، و آن هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب آزار مشرکین از مکه به طرف غار ثور فرار کرد و علی علیه السلام را برای ادای دیون و امانات مردم به جای خود گماشت و آن حضرت در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و مشرکین نیمه شب اطراف خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را احاطه کردند تا او را به قتل برسانند و خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی نمود: «من شما را برادر یکدیگر قرار دادم و عمر یکی از شما را بیش از دیگری مقدر کردم، اکنون کدام یک حاضرید زودتر بمیرید؟» پس هیچ کدام از آنان حاضر نشدند جان خود را فدای دیگری نمایند و خداوند به آنان امر نمود:

«چرا شما مانند علی بن ابی طالب که من بین او و بین رسول خود برادری قرار دادم و او به جای برادر خود خوابید تا جان خویش را فدای او کند نیستید؟ اکنون باید به زمین هیوط نمایید و او را از شر دشمنان محافظت کنید.»

پس جبرئیل و میکائیل به اطراف بستر او آمدند و جبرئیل به او گفت: «بَخِّ بَخٍّ مَن مِّثْلِكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَا هِيَ اللَّهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ.» یعنی: آفرین بر تو ای پسر ابوطالب که خداوند به تو بر ملائکه افتخار می نماید.

۱۷- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۳).

علمای اهل سنت، مانند امام فخر رازی و نیشابوری (۴) و دیگران روایت کرده اند که این آیه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است و مقصود از «وُدًّا» محبتی

ص: ۱۳۸

۱- (۲۱۷) بقره / ۲۰۷.

۲- (۲۱۸) تفسیر فخر رازی: ۲ / ۲۸۳، نیشابوری: ۱ / ۲۲۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۳ / ۲۷۰.

۳- (۲۱۹) مریم / ۹۶.

۴- (۲۲۰) الدر المنثور: ۴ / ۲۸۷، نیشابوری: ج ۲ / ۲ / ۳۴۲، صواعق / ۱۰۲، حاشیه نور الأبصار /

است که خداوند از او در قلوب مؤمنین قرار داده است.

ابن حجر در صواعق صفحه ۱۰۳، طبع مصر، در روایت صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «ما بال أقوام يتخيدون فإذا رأوا الرّجل من أهيل بيتي قطعوا حديثهم، و الله لا يدخل قلب رجل الإيمان حتى يحبهم لله ولقرباتهم مني» (۱). البته معلوم است که اگر خداوند محبت کسی را در دل های مؤمنین قرار دهد و در مقام امتنان، نامی از او ببرد، چنین کسی معصوم [و مورد عنایت خداوند] خواهد بود.

۱۸- «و تعيها أذن واعية» (۲).

عده فراوانی از اهل سنت حتی برخی از ناصبی ها و دشمنان اهل بیت، مانند فضل بن روزبهان و ابن حجر روایت کرده اند که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است و چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«من از خدا خواسته ام که "أذن واعية" و گوش شنوا و نگهدار، تو باشی و خداوند هرگز به تو فراموشی ندهد.» از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «پس از دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله من هرگز چیزی را فراموش نکردم.» (۳)

مرحوم علامه شبّر می گوید: این فضیلتی است مخصوص به امیرالمؤمنین علیه السلام و احدی در آن با او شریک نیست و این دلیل امامت آن حضرت است. (۴)

۱۹- «و سئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا» (۵).

برخی از علمای اهل سنت، مانند ابن عبد البرّ می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به معراج رفت، خداوند پیامبران علیهم السلام را گرد او جمع نمود، سپس فرمود: «ای محمّد! از آنان سؤال کن: اساس بعثت شما چه بود؟» پس آنان گفتند: «خداوند

ص: ۱۳۹

۱- (۲۲۱) سنن ابن ماجه: ۱ / ۵۰، کنز العمال: ۱۲ / ۱۰۲، تاریخ دمشق: ۲۶ / ۳۰۲.

۲- (۲۲۲) الحاقه / ۱۲.

۳- (۲۲۳) در المنثور: ۶ / ۲۶۰، تفسیر فخر: ۸ / ۲۸۲، تفسیر طبری: ۲۹ / ۳۱، تفسیر روح البیان: ۶ / ۴۷۲.

۴- (۲۲۴) حقّ اليقين شبّر / ۱۵۱.

۵- (۲۲۵) زخرف / ۴۵.

ما را مبعوث بر اقرار و شهادت به یگانگی خداوند و اقرار و شهادت به نبوت تو و ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام نموده است.»

نیشابوری در تفسیر خود، از ثعلبی، از ابن مسعود نقل کرده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در معراج ملکی نزد من آمد و گفت: ای محمد! از پیامبران قبل از خود، سؤال کن آنان برای چه مبعوث به رسالت شده اند؟ و آنان در پاسخ او گفتند: ما بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب مبعوث گردیده ایم.»

۲۰- در تفسیر سوره «هل أتی» شیعیان و جمهور علمای اهل سنت گویند: حسن و حسین مریض شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با عده ای از اصحاب خود به عیادت آنان آمد و علی علیه السلام نذر کرد برای شفای آنان سه روز روزه بگیرد و فاطمه و فضا خادمه نیز نذر کردند که اگر آنان بهبود یافتند سه روز روزه بگیرند و این در حالی بود که در خانه فاطمه علیها السلام غذایی یافت نمی شد. تا این که علی علیه السلام سه صاع [معادل نه کیلو] جو قرض گرفت و فاطمه علیها السلام از یک صاع آن پنج قرصه نان تهیه نمود و علی علیه السلام نماز مغرب خود را خواند و چون به خانه آمد و سفره غذا آماده شد فقیری درب خانه را کوبید و آنان قرصه های نان خود را به او دادند.

روز دوم نیز چون وقت افطار شد و فاطمه از یک صاع دیگر پنج قرص نان آماده نمود، یتیمی به درب خانه آمد و چون درخواست طعام نمود آنان باز قرصه های نان خود را به او دادند و روز سوم نیز هنگام افطار اسیری آمد و آنان باز قرصه های نان خود را به او دادند و در آن سه روز هنگام افطار چیزی جز آب نخوردند.

و چون روز چهارم رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را دید که از گرسنگی می لرزند و شکم فاطمه از گرسنگی به پشت او چسبیده و چشم هایش به گودی رفته فرمود: «ای وای! اهل بیت محمد از گرسنگی می میرند.» پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره را به آن حضرت اهدا نمود.

علامه شبّر می گوید: این فضیلتی است که احدی با آنان در آن شریک نبوده

است و چنین فضائلی برای احدی رخ نداده است و چگونه ممکن است دیگران در امامت مقدم بر آنان باشند.

۲۱- «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۱).

جمهور از علمای اهل سنت می گویند: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است و مقصود از «مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» آن حضرت است، [و خداوند می فرماید: ای پیامبر! خدا و علی برای حمایت از تو کافی هستند.] و برای اهل بصیرت روشن است که مقرون شدن نام علی علیه السلام با نام خداوند در یاری رسول خداصلی الله علیه وآله مقامی بسیار عالی و بزرگ است.

۲۲- «هُوَ الَّذِي آتَىكَ بِنُصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (۲).

این آیه نیز مانند آیه قبل به نظر جمهور از اهل سنت، حتی فضل بن روزبهان ناصبی (۳) و دیگران، درباره علی علیه السلام نازل شده است. مفاد این آیه نیز مانند آیه قبل است. فضل بن روزبهان از ابوهریره نقل کرده که گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«بر عرش نوشته شده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَ رَسُولِي أُيِّدْتُهُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [علیه السلام]».

مرحوم علامه شبّر می گوید: «کسی که فضیلت او بر عرش اعظم نوشته شده باشد - به دلیل عقل و نقل - محال است پیرو کسی باشد که اکثر عمر خود را در پرستش بت گذرانده است.»

۲۳- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (۴).

عده ای از علمای اهل سنت (۵) مانند صاحب صواعق و صاحب کشف الغمه از ابن

ص: ۱۴۱

۱- (۲۲۶) أنفال / ۶۴.

۲- (۲۲۷) أنفال / ۶۲.

۳- (۲۲۸) درّ المنثور: ۳ / ۱۹۹، ينابيع الموده: ۱ / ۹۴.

۴- (۲۲۹) بيّنه / ۷.

۵- (۲۳۰) درّ المنثور: ۶ / ۳۷۹، فصول المهمه ابن صباغ / ۱۳۰۳، صواعق محرقة / ۹۶، كشف الغمه / ۹۲.

عبّاس نقل کرده اند که چون این آیه نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی! خیر البریه» تو و شیعیانت هستید و چون در قیامت حاضر می شوید، شادمان و مرضی خدا هستید، و دشمنان شما چون به قیامت وارد می شوند خشمناک و مورد خشم خداوند می باشند.»

۲۴- «وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» (۱).

اهل سنت روایت کرده اند که مقصود از «صالح المؤمنین» امیرالمؤمنین علیه السلام است و مقصود از «تظاهرا علیه» عایشه و حفصه دختران ابوبکر و عمر هستند (۲). در این آیه نیز همانند آیه شماره ۲۱ و ۲۲، خداوند علی علیه السلام را پس از خود و ملائکه، یاور رسول خداصلی الله علیه وآله معرفی نموده و چقدر فرق است بین این آیات و آیاتی که در مقام مذمت و کفر و نفاق خلفای غاصب وارد شده است. (۳)

۲۵- آیاتی که درباره صدق و تصدیق امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، مانند آیه «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (۴).

ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الأولیاء و سیوطی در کتاب در المنثور (۵) و دیگران از ابن عبّاس و مجاهد نقل کرده اند که مقصود از «جاء بالصّدق» رسول خداصلی الله علیه وآله است و مقصود از «صدّق به» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

و در تفسیر آیه «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (۶) نیز احمد بن حنبل و عدّه دیگری از اهل سنت از ابن عبّاس نقل کرده اند: که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

ص: ۱۴۲

۱- (۲۳۱) تحریم / ۴.

۲- (۲۳۲) در المنثور: ۶ / ۲۲۴، ینابیع الموده: ۱ / ۹۳، کشف الغمه / ۹۲.

۳- (۲۳۳) مانند آیه ۶۲ تا ۶۸ سوره توبه «یحلفون بالله لکم لیرضوکم... لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم...».

۴- (۲۳۴) زمر / ۳۳.

۵- (۲۳۵) الدر المنثور: ۵ / ۳۲۸، تفسیر فخر رازی: ۷ / ۲۶۲.

۶- (۲۳۶) حدید / ۱۹.

و نیز علمای شیعه و سنی به طور متواتر و قطعی نقل کرده اند که علی علیه السلام صدیق این امت است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «صدیقین [در قرآن] سه نفرند: ۱- حیب نجار، یعنی مؤمن آل یس؛ ۲- حزقیل، یعنی مؤمن آل فرعون؛ ۳- علی بن ابی طالب علیه السلام. و علی علیه السلام از آن دو افضل است.» (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من صدیق اکبر هستم و پس از من هر کس مدعی این لقب شود کذاب و دروغگوست.» و صدیق لغاً مرادف با معصوم است. جوهری گفته است: صدیق به معنای دائم التصدیق و کسی است که عمل او گفته او را تصدیق کند. و تردیدی نیست که صاحب چنین اوصافی سزاوارتر به امامت و خلافت است از کسی که بیش از چهل سال بت پرستیده است. (۲)

همان گونه که در آغاز این بحث گفته شد، آیات مربوط به ولایت و امامت و مقام والای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندان معصوم آن حضرت علیهم السلام فراوان است، و در برخی از روایات آمده که ثلث قرآن و یا ربع قرآن مربوط به آن بزرگواران است، و ما در کتاب «آیات الفضایل» برخی از آنها را با تفاسیر شیعه و اهل سنت ذکر کردیم و برای فارسی زبان ها ترجمه نمودیم و اگر کسی بخواهد در این میدان با تفصیل کامل وارد شود باید به کتاب های علامه حلی، سید طاووس و علامه مجلسی و علامه امینی و امثال این ها مراجعه کند و کامل ترین سخن در این باب، حدیث غدیر است که در آن چیزی فروگذار نشده است، و حدیث غدیر به طور کامل در کتاب احتجاج طبرسی و کتب دیگر شیعه موجود است و در کتاب های اهل سنت نیز مضامین آن فراوان نقل شده که به برخی از آنها در پاورقی اشاره می شود. (۳)

ص: ۱۴۳

۱- (۲۳۷) العمده لابن البطریق / ۲۲۱، فضائل الصحابه، احمد بن حنبل: ۲ / ۶۲۷، حدیث ۱۷۰۲.

۲- (۲۳۸) حقّ الیقین شبر / ۱۴۴ - ۱۵۲.

۳- (۲۳۹) صواعق ابن حجر / ۲۵، در شبهه یازدهم؛ مستدرک حاکم: ۳ / ۱۰۹، کنز العمال: ۶ / ۳۹۰ و ۳۷۹ و ۴۰۳ و ۴۰۷، مسند احمد بن حنبل، ج ۱ / فی مسند علی، ص ۱۱۹ و ج ۴ / ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۲۸۱؛ خصایص نسایی / ۱۵ و ۱۶، مواقف و شرح مواقف و شرح تجرید قوشجی؛ سیره حلبیه: ۳ / ۳۰۲، در المنثور سیوطی / ۲ / ۲۵۹، نور الأبصار شبلنجی / ۶۹، تاریخ الخلفای سیوطی / ۶۵، العقد الفرید: ۲ / ۱۹۴، استیعاب: ۲ / ۴۷۳، محاضرات راغب: ۲ / ۲۱۳، العقد الفرید، ج ۲، در بحث احوالات عمر و اعترافات او به حقانیت علی بن ابی طالب علیه السلام، مرحوم سید بن طاوس در کتاب اقبال در اعمال روز غدیر، ص ۶۶۳، اسامی ناقلین حدیث غدیر را به طور تفصیل ذکر نموده است.

مؤلف گوید: ما متن خطبه غدیر را در کتاب «مژده های رحمت در قرآن» همراه با ترجمه فارسی در ده بخش نقل کرده ایم. و اخیراً نیز به طور مستقل به صورت کتاب کوچکی منتشر گردید.

اعترافات اهل سنت به مقام اهل بیت علیهم السلام

۱- احمد بن حنبل، امام فرقه حنبلی ها، در کتاب مسند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده که فرمود: «من و علی بن ابی طالب یک نور بودیم که خداوند چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم ما را آفرید و چون آدم را خلق نمود آن را دو قسمت کرد: یک قسمت آن من هستم و یک قسمت دیگر علی است.»

و در نقل دیگری از ابن مغازلی شافعی آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «چون خداوند آدم را خلق نمود آن نور را در صلب او قرار داد و آن در صلب یکایک پیامبران قرار گرفت و چون به عبدالمطلب رسید دو قسمت شد: یک قسمت در صلب عبدالله قرار گرفت و قسمت دیگر در صلب ابوطالب. از این رو، پیامبری در من قرار گرفت و خلافت در علی.»^(۱)

۲- احمد بن حنبل در کتاب مسند خود گوید: روایت شده که چون آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^(۲) نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله از اهل بیت و خویشان خود سی نفر را جمع کرد و سه روز آنان را ضیافت نمود و سپس به آنان فرمود: «کدام یک از شما

ص: ۱۴۴

۱- (۲۴۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲ / ۴۵۰، تذکره الخواص / ۲۸.

۲- (۲۴۱) شعراء / ۲۱۴.

ضمانت دیون و مواعید مرا می کنید تا در دنیا خلیفه من و در بهشت همنشین من باشید؟»

ثعلبی در تفسیر خود گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله سه مرتبه سخن خود را تکرار نمود و جز علی علیه السلام کسی پاسخ او را نداد. (۱)

۳- علامه حلی در کتاب نهج الحق در مناظره خود با ابن روزبهان ناصبی از مسند احمد بن حنبل نقل نموده که سلمان رضوان الله علیه به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: «وصی شما کیست؟» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «وصی برادرم موسی علیه السلام که بود؟» سلمان گفت: «یوشع بن نون.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «وصی و وارث و قاضی دیون و وعده های من علی بن ابی طالب است.» (۲)

۴- علامه حلی نیز در کتاب نهج الحق - با اعتراف ابن روزبهان ناصبی - از کتاب ابن مغازلی شافعی نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَاِثْرٌ، وَ اِنْ وَصِيٍّ وَ وَاِثْرٌ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام.» (۳)

۵- علامه نیز در کتاب نهج الحق از کتاب مسند احمد بن حنبل و کتاب الجمع بین الصحاح الستة بر ابن روزبهان ناصبی اثبات نموده که رسول خداصلی الله علیه وآله سوره براءت را به ابوبکر داد تا به مکه رود و بر مشرکین بخواند و چون ابوبکر به ذوالحلیفه (مسجد شجره) رسید، پیامبرصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را فرستاد و او آیات را از ابوبکر گرفت و

ص: ۱۴۵

۱- (۲۴۲) مسند احمد: ۱ / ۱۱۱، کنز العمال: ۶ / ۳۷۹، تاریخ طبری: ۲ / ۲۱۷، کامل ابن اثیر: ۲ / ۲۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۳ / ۲۶۳.

۲- (۲۴۳) احادیث وصیت فراوان و متواتر است و در باب پانزدهم ینابیع الموده بسیاری از آنها ذکر شده و ابن ابی الحدید در اوایل جزء اول شرح نهج البلاغه، اشعاری را از شعرای بزرگ صدر اسلام نقل کرده و مسأله وصیت در آنها بیان شده است.

۳- (۲۴۴) این روایت را ذهبی در «میزان الاعتدال» در شرح حال شریک بن عبدالله، و نیز سیوطی در کتاب «الثالی»، و قندوزی در کتاب «ینابیع الموده» در باب ۱۵ و ۵۶ نقل کرده اند.

خود مأمور شد که در مکه برای مشرکین بخواند. از این رو، ابوبکر به مدینه بازگشت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «آیا درباره من چیزی نازل شده است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر، لکن جبرئیل نزد من آمد و گفت: این آیات را کسی جز تو و یا دیگری که اهل تو باشد نباید برای مشرکین بخواند.» (۱)

۶- علامه نیز در کتاب نهج الحق، حدیث منزلت را که در صحیح مسلم و بخاری و ترمذی و کتب دیگر اهل سنت نقل شده و ناصبی های آنان، مانند ابن حجر و دیگران به آن اعتراف نموده اند نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.» (۲) و خلافت علی علیه السلام را بر منکرین اثبات کرده است.

آری دلالت این حدیث متواتر با این صراحت و فصاحت و زیبایی بر خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام با توجه به سخن حضرت موسی علیه السلام در آیه «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي * هَارُونَ اَخِي * اَشْدُدْ بِهٖ اَزْرِي * وَ اَشْرِكْهُ فِي اَمْرِي» (۳)، بر عموم منزلت هارون برای علی علیه السلام قابل انکار نیست، و گر نه استثناء صحیح نخواهد بود و از منزلت های هارون یکی این بوده که اگر بعد از موسی علیه السلام زنده می بود خلیفه او بود؛ همان گونه که در آیه دیگر آمده که موسی به هارون می گوید: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» (۴). و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در ذیل حدیث منزلت فرمود: «و لو كان لکنت».

۷- علامه نیز حدیث مواخات [و برادری] را از کتاب مسند احمد با طرق مختلف نقل نموده و ناصبی معروف، ابن روزبهان به آن اعتراف کرده که رسول

ص: ۱۴۶

۱- (۲۴۵) مسند احمد: ۱ / ۱۵۱ و ج ۳ / ۲۸۳ و ج ۴ / ۱۶۴ و ۱۶۵، و کنز العمال در تفسیر سوره توبه، ج ۱ / ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ج ۶ در فصل فضائل علی علیه السلام، ص ۱۵۳، و سنن ترمذی در فصل فضائل علی علیه السلام، و در تفسیر سوره توبه، و مستدرک حاکم: ۲ / ۵۱، و در تفسیر سوره توبه، ص ۳۳۱، و ابن حجر در کتاب صواعق / ۱۹، و خصائص / ۴، و اصابه: ۲ / ۵۰۹.

۲- (۲۴۶) صحیح بخاری: ۲/۱۸۵، صحیح مسلم: ۲/۲۳۶ و ۲۳۷، مسند احمد: ۱/۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹، صواعق / ۳۰ و ۷۴.

۳- (۲۴۷) طه / ۲۹ - ۳۲.

۴- (۲۴۸) أعراف / ۴۲.

خداصلی الله علیه وآله بین اصحاب خود اخوت برقرار نمود و هر کدام آنان را برادر دیگری قرار داد و برای علی علیه السلام برادری تعیین نفرمود تا این که علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله! شما بین اصحاب، اخوت و برادری تعیین نمودید و برای من برادری تعیین نکردید؟» رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود:

«إِنَّمَا تَرَكْتُكَ لِنَفْسِي أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فَإِنْ ذَكَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ لَا يَدْعِيهَا بَعْدَكَ إِلَّا كَذَابٌ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا أَخْرَجْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي وَ أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَارِثِي.» (۱) و قال صلى الله عليه وآله: «مَكْتُوبٌ عَلَيَّ بَابِ الْجَنَّةِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْفَيْ عَامٍ.» (۲)

یعنی: «من تو را برای خود نگه داشتم؛ چرا که تو برادر منی و من نیز برادر تو هستم. پس اگر کسی از نام تو سؤال کرد به او بگو: من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم.» سپس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «کسی بعد از تو چنین چیزی را ادعا نمی کند مگر این که کذاب و دروغگو باشد. سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری مبعوث نمود، من تو را با کسی برادر قرار ندادم مگر این که می خواستم تو برادر من باشی. همانا تو برای من همانند هارون هستی برای موسی، جز آن که بعد از من پیامبری نیست و تو برادر و وراث من هستی.»

و در کتاب الجمع بین الصیحات السیئة از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «بر درب بهشت نوشته شده "محمد رسول الله، علی اخو رسول الله قبل أن... " یعنی: محمد رسول خدا و علی برادر رسول خداصلی الله علیه وآله بوده دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان ها و زمین.»

ص: ۱۴۷

۱- (۲۴۹) ینابیع المودة، باب نهم؛ ترمذی در بخش فضائل علی علیه السلام؛ استیعاب در ترجمه علی علیه السلام: ۲ / ۴۷۳، صواعق / ۷۵، نور الأبصار / ۷۰، تاریخ الخلفاء / ۶۶.

۲- (۲۵۰) عمده ابن بطریق / ۲۳۷، ذخائر العقبی طبری / ۶۶، المعجم الأوسط للطبرانی: ۵ / ۳۴۳، بحار: ۸ / ۱۳۱.

۸- علامه نیز از کتاب مسند ابن حنبل، از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: الثَّقَلَيْنِ وَ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (۱)

۹- خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مکه و مدینه و تکرار حدیث ثقلین که در مسند احمد و صحیح مسلم از زید بن ارقم نقل شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مکه و مدینه برای ما خطبه خواند و بعد از نصایح و مواعظ خود فرمود:

«ای مردم! من جز بشری نیستم [و مرگ برای هر انسانی خواهد بود] و نزدیک است که فرستاده خداوند برای قبض روح من بیاید و من دو چیز بزرگ را بین شما باقی می گذارم: اول کتاب خدا که دارای نور است و شما باید به آن تمسک و توسل جوید.» سپس مردم را ترغیب به قرآن و عمل به آن فرمود. تا این که فرمود:

«و اهل بیت خود را نیز همانند قرآن جایگزین خود می نمایم.» سپس دو مرتبه فرمود: «به یاد خدا باشید [و از خدا بترسید] درباره اهل بیت من! به یاد خدا باشید [و از خدا بترسید] درباره اهل بیت من!» (۲)

زمخسری نیز که سخت ترین دشمن اهل بیت علیهم السلام است و نزد اهل سنت مورد اعتماد می باشد، در کتاب مناقب خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «فَاطِمَةُ مَهْجَةُ قَلْبِي وَ ابْنَاهَا ثَمَرَةُ فُوَادِي وَ بَعْلُهَا نُورُ بَصِيرِي، وَ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أَحْبَاءُ رَبِّي، وَ حَبْلٌ

ص: ۱۴۸

۱- (۲۵۱) مسند احمد: ۳ / ۱۷ و ۵۹ و ج ۴ / ۳۶۷ و ج ۵ / ۱۸۲ و ۱۸۹، و صحیح مسلم فی فضائل علی علیه السلام: ۲ / ۲۳۸، و صواعق ابن حجر / ۹۱ در آیه چهارم از آیات وارده درباره اهل بیت علیهم السلام، و حاکم در مستدرک: ۳ / ۱۰۹، و تفسیر فخررازی سوره آل عمران، ج ۳ / ۲۴.

۲- (۲۵۲) أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبُ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ النُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ وَ رَغَبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلَ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. حَقَّ الْيَقِينِ شَبْر / ۱۵۷.

مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، مَنْ اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَى، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى. (۱)

یعنی: «فاطمه حیات قلب من است و دو فرزند او میوه دل من هستند و همسر او نور چشم من است و امامان دیگر از فرزندان او دوستان پروردگار منند و آنان ریسمان بین خدا و خلق اویند. هر کس از آنان پیروی کند نجات می یابد و هر کس با آنان مخالفت کند هلاک خواهد شد.»

ثعلبی نیز در تفسیر آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا» (۲) روایتی را با سندهای متعدّد نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (۳)

یعنی: «ای مردم! من دو چیز بزرگ را جانشین خود قرار دادم که اگر به آنها تمسک جوئید و از آنها پیروی نمایید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد و یکی از آن دو [که قرآن است] بزرگ تر از دیگری است و آن ریسمانی است بین آسمان و زمین [و وسیله ارتباطی است بین خدا و مردم]، و آن دیگری عترت و اهل بیت من می باشند.» آن گاه فرمود: «این دو چیز هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر مرا ملاقات نمایند.»

در کتاب الجمع بین الصّحیحین از رسول خداصلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ وَ أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوْلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَ النُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي، أَدَّكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»

ص: ۱۴۹

۱- (۲۵۳) بحار الأنوار: ۲۹ / ۶۴۹ عن الزّمخشرى فى المناقب، نهج الإيمان ابن جبر / ۲۰۵ از زمخشرى نقل کرده، ملحقات احقاق الحق: ۱۳ / ۷۹ از زمخشرى، فرائد السمطين: ۲ / ۶۶ .

۲- (۲۵۴) آل عمران / ۱۰۳ .

۳- (۲۵۵) خصائص الوحي المبين لابن بطريق عن الثعلبي بسنده عن أبي سعيد الخدرى / ۱۹۴، نهج الإيمان جبر / ۲۰۲، طرائف لابن طاووس / ۱۱۴ عن مسند احمد بن حنبل: ۵ / ۱۸۱، بحار: ۲۳ / ۱۰۷ .

یعنی: «من همانند شما انسانی هستم و نزدیک است مأمور الهی برای قبض روح من بیاید و من او را اجابت نمایم. اکنون من دو چیز بزرگ را بین شما باقی می گذارم: نخستین آنها کتاب خداست و در آن هدایت و نور نهفته است. پس شما کتاب خدا را رها نکنید و به آن تمسک کنید، و اهل بیت خود را نیز جایگزین خویش می نمایم. پس شما خدا را درباره اهل بیت من به یاد بیاورید و به خوبی با آنان برخورد نمایید.»

مؤلف گوید: برای هر انسان منصفی روشن است که سخنان فوق با فصاحت و صراحت تمام می گوید: اهل البیت علیهم السلام خلفا و جانشینان پیامبر خداصلی الله علیه و آله هستند و در همه امور و مسائل دین باید به آنان مراجعه شود و مردم باید تسلیم آنان بوده باشند تا گمراه نشوند. پس چه خوب است در این سخنان دقت کامل و تدبّر منصفانه بشود، و تردیدی نیست که عامل به این سخنان و وصیت های رسول خداصلی الله علیه و آله جز شیعیان امامیه نیستند؛ چرا که اهل سنت از زمان رحلت رسول خداصلی الله علیه و آله از اهل بیت آن حضرت روی گرداندند تا جایی که احدی جرأت نداشت فضیلت و ستایشی از آنان بکند. مایه شگفتی است که فضل بن روزبهان ناصبی بعد از نقل این اخبار می گوید: (۲)

«این اخبار بعضاً در صحاح موجود است و برخی از آنها از نظر معنی نزدیک به یکدیگر است و حاصل این اخبار این است که رسول خداصلی الله علیه و آله سفارش به حفظ احکام کتاب خدا و گرفتن احکام از آن و از اهل البیت نموده و امر به تعظیم و محبت و موالات آنان کرده است و شکی نیست که همه این امور بر مسلمانان واجب است و کسی نمی تواند جز این بگوید، لکن در این اخبار تصریح به خلافت علی بن

ص: ۱۵۰

۱- (۲۵۶) عمده ابن بطریق / ۶۹، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۱۴، صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۲.

۲- (۲۵۷) سخنان فضل بن روزبهان ناصبی در پایان حدیث ۲۵ از کتاب «نهج الحق» علامه حلی بیان شده است.

أقول: اللهم أنت الحاكم بيننا وبينهم، فاحكم بيننا بالعدل، إنك أحكم الحاكمين.

۱۰- حدیث کسا و آیه تطهیر درباره اهل بیت علیهم السلام.

همان گونه که در کتب شیعه از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده، اهل سنت نیز با طرق مختلفی آن را نقل کرده اند و علامه حلّی نیز در کتاب کشف الحقّ و نهج الصّدق از مسند احمد بن حنبل از جمع بین صحاح سته از امّ سلمه نقل نموده و ناصبی معروف، یعنی فضل بن روزبهان نیز نتوانسته آن را انکار نماید. امّ سلمه می گوید: رسول خداصلی الله علیه و آله در خانه من بود و فاطمه علیها السلام بر او وارد شد، رسول خداصلی الله علیه و آله به او فرمود: «فاطمه جان! علی و فرزندان خود حسن و حسین علیهم السلام را خبر کن.» پس علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و با رسول خداصلی الله علیه و آله در زیر کسای خیبری قرار گرفتند و سپس آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» نازل شد. (۱)

در ذیل حدیث فوق آمده که رسول خداصلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در زیر کسا برد و اطراف کسا را گرفت و سپس دست مبارک خود را خارج نمود و به طرف آسمان اشاره کرد و فرمود: «این ها اهل بیت و خواصّ و نزدیکان من هستند. خدایا، تو رجس و پلیدی را از آنان برطرف کن و آنان را به طهارت و پاکی کامل برسان.»

ص: ۱۵۱

۱- ۲۵۸) این حدیث را مسلم در «صحیح» خود در باب فضائل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله: ۲ / ۲۴۲، و در باب فضائل علی علیه السلام نیز در صفحه ۲۳۷ نقل نموده، و در مسند احمد: ۳ / ۲۵۹ و ۲۸۵ و ج ۴ / ۱۰۷ و ج ۶ / ۲۹۲ و ۳۰۴ و ۲۹۶ و ۲۲۳ نقل شده، و در مستدرک حاکم نیشابوری در تفسیر سوره احزاب، ج ۲ / ۴۱۶ و ج ۳ / ۱۴۷ و ۱۵۸ نیز نقل شده است. زمخشری نیز در تفسیر کشاف سوره آل عمران، ج ۱ / ۱۴۹ نقل نموده، و در نور الأبصار شبلنجی ص ۹۹، و کتاب عقد الفرید: ۲ / ۱۹۴، و خصایص نسائی ص ۳ و ۷، و استیعاب در احوالات امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۲ / ۴۷۴ نیز نقل شده است.

امّ سلمه می گوید: من سر خود را داخل اتاق کردم و گفتم: «یا رسول الله! آیا من هم از شما خواهم بود؟» فرمود: «تو از ما نیستی، اما در راه خیر و سعادت خواهی بود.»

اخبار اهل سنت درباره ائمه دوازده گانه شیعه

احادیثی را اهل سنت در صحاح خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آن حضرت فرموده است «خلفای من دوازده نفر هستند.» در برخی از آنها آمده: «همه آنان از بنی هاشم می باشند.» اکنون به برخی از آن اخبار توجه می کنیم.

۱- در صحیح بخاری و صحیح مسلم و الجمع بین الصحیحین و الجمع بین الصحاح السنّه و صحیح ابی داود و مسند احمد بن حنبل و غیر این ها از کتب اهل سنت با طرق متعدّد و متون صریح آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خلفا و جانشینان من دوازده نفر هستند.»(۱)

۲- بخاری در صحیح خود از جابر بن مسعود نقل کرده که گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.»

۳- مسلم در صحیح خود و در جمع بین صحیحین از جابر بن سمره از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده که فرمود: «يَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.» ثمّ تكلم بكلمه خفيّه، ثمّ قال: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.»

این حدیث را مسلم در صحیح خود با هشت طریق روایت کرده، و حمیدی نیز در کتاب جمع بین صحیحین با شش طریق نقل کرده، و ثعلبی نیز در تفسیر خود با سه طریق نقل کرده است.

۴- در صحیح مسلم نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «لا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا

ص: ۱۵۲

۱- (۲۵۹) صحیح مسلم در اوّل کتاب الإِمَارَة ج ۲ / ۷۹، مسند احمدی: ۱ / ۳۹۸ و ۴۰۶ و ج ۲۹۲ و ج ۵ / ۸۹، صحیح بخاری در اوّل کتاب الأحكام در باب امرای قریش ج ۴ / ۱۴۴، و در آخر کتاب الأحكام ص ۱۵۳، ابن حجر در صواعق در فصل سوّم از باب اوّل ص ۱۲، كنز العمال: ۶ / ۱۶۰.

حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ يَكُونَ عَلَيْهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. یعنی: «دین اسلام همواره تا قیامت برقرار خواهد بود و دوازده خلیفه بر مردم امامت خواهند نمود و همه آنان از قریش می باشند.»

و در جمع بین صحاح سته در دو موضع از آن حضرت نقل شده که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمْضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.»

۵- در صحیح بخاری و صحیح ابی داود و جمع بین صحیحین از ابن عباس نقل شده که گوید: هنگام وفات رسول الله صلی الله علیه و آله من به آن حضرت گفتم: «اگر نعوذ بالله مرگ شما فرا رسیده باشد، ما باید به چه کسی پناه ببریم؟» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست خود به علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: «هَذَا فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا.»

و از عایشه نقل کرده اند که او نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرده است: «چند خلیفه برای شما خواهد بود؟» «فَقَالَتْ: أَخْبِرْنِي أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.» و قالت: «إِنَّ أَسْمَاءَ هُم مَكْتُوبَةٌ عِنْدِي بِأَمَلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.» فقيل لها: فأعرضيه، فأبت. یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود.» عایشه سپس می گوید: «نام آنان با املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من موجود است.» به او گفته شد: «نام آنان را بگو.» عایشه خودداری نمود. و در این معنا بیش از شصت حدیث از اهل سنت نقل شده و در همه آنها کلمه دوازده خلیفه ذکر شده است.

در برخی از روایات نیز نام آنان ذکر شده است؛ چنان که صدر الأئمه اخطب خوارزمی با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود:

«لَيْلَمَهُ أُسَيْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِي الْجَلِيلُ حَيْلٌ جَلَالُهُ: «أَمَنْ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»، فَقُلْتُ: «وَالْمُؤْمِنُونَ»، فَقَالَ لِي: صَدَقْتُ، مَنْ خَلَّفْتُ فِي أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: خَيْرُهَا. قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ.»

قَالَ تَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَهُ اخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَشَقَقْتُ لَكَ اسْمًا

مِنْ أَسْمَاءِ فَلَا أَدْرِكُ فِي مَوْضِعِ الْإِمَامِ ذِكْرَتِ مَعِي، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطْلَعْتُ ثَانِيَةً وَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْمَائِمَةَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِي، وَ عَرَضْتُ لِأَيَّتِكُمْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَنْ جَحَدَهَا كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَيْدًا مِنْ عِبَادِي عَيْدَنِي حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَنَانِي جَاهِدًا لَوْلَايَتِكُمْ مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُقَرَّرَ بَوْلَايَتِكُمْ، يَا مُحَمَّدُ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: اَلْتَفْتُ إِلَى يَمِينِ الْعَرْشِ؛

فَالْتَفْتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْمَهْدِيَّ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نُورٍ قِيَامٍ يُصَلُّونَ وَ هُوَ (يعني المهدي) فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ الْحُجَّجُ وَ هَذَا هُوَ النَّائِبُ مِنْ عَثْرَتِكَ، وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي أَنَّهُ الْحُجَّةُ الْوَاجِبَةُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْمُتَّقِيَّةِ مِنْ أَعْدَائِي» (١)

٧- از حضرت ابوطالب عليه السلام نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای عمو! از نسل تو دوازده خلیفه خارج خواهد شد و از آنان مهدی علیه السلام خواهد بود که زمین به وسیله او از فساد به صلاح خواهد رسید و خداوند زمین را به واسطه او پر از عدل و داد خواهد کرد پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.» (٢)

٨- از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: «اوصیای بعد از من به عدد اوصیای موسی و یا به عدد حواریین عیسی علیهم السلام می باشند و آنان دوازده نفر بوده اند.»

و از ابن مسعود نیز نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَوْصِيَاءِي مِنْ بَعْدِي

ص: ١٥٤

١- (٢٦٠) حَقِّ الْيَقِينِ شَبْر / ١٩٧.

٢- (٢٦١) رَوَا عَنْ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: «يَا عَمَّ! يَخْرُجُ مِنْ وَلَدِكَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً مِنْهُمْ يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِكَ بِه تَصْلُحُ الْأَرْضُ وَ يَمْلَأُهَا اللَّهُ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.» كَشَفَ الْغَطَاءَ لِكَاشِفِ الْغَطَاءِ: ١ / ٨.

عَدَدَ نُبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَانُوا اثْنِي عَشَرَ. (۱) و این اشاره به آیه شریفه «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا» (۲) می باشد.

این اخبار صریح در حَقَائِیت اعتقادات امامیه است؛ چرا که امکان حمل بر خلفای جور را ندارد و عدد خلفای حاکم از قریش بیش از این است. عجیب این است که علامه حلی در کتاب کشف الحَقِّ و نهج الصِّدق این روایات را نقل نموده و فضل بن روزبهان ناصبی آنها را پذیرفته، لکن می گوید: این روایات گر چه صحیح است و در کتب صحاح ثبت شده، لکن در معنای دوازده خلیفه بین علما اختلاف است و برخی گفته اند: معنای این احادیث این است که تا سیصد سال دوازده خلیفه حاکم خواهند بود و پس از آن فتنه ها برپا خواهد شد و تنها در مدّت دوازده خلیفه دین خدا بین مردم عزیز خواهد بود، برخی نیز گفته اند: مقصود از دوازده خلیفه: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و عبدالله زبیر و عمر بن عبدالعزیز و پنج نفر از خلفای بنی عباس می باشند.

سپس می گوید: و اگر مراد رسول خداصلی الله علیه و آله ائمه دوازده گانه شیعه امامی باشد، مقصود از خلافت آنان، وراثت در علم و معرفت و اتمام حجت و قیام به اتمام منصب نبوت است و به معنای دعامت کبری و زعامت و رهبری مسلمین نیست؛ چرا که از ائمه شیعیان امامیه، بیش از دو نفر آنان مانند علی و حسن علیهما السلام صاحب خلافت و زعامت مسلمین نشدند و بقیه آنان اصلاً در مقام گرفتن کرسی خلافت و زعامت مسلمین برنیامدند و اگر آنان خلفای بالقوه نیز بوده اند، بالفعل بر مسند خلافت قرار نگرفتند و مراد از این احادیث خلفای بالفعل است، نه بالقوه؛ چرا که خلفای بالقوه برای مردم فایده ای نخواهند داشت. (۳)

مرحوم علامه سید عبدالله شبّر پس از نقل آنچه گذشت می گوید: هر آدم کم

ص: ۱۵۵

۱- (۲۶۲) تاریخ مدینه دمشق: ۱۶ / ۲۸۶، ینابیع الموده: ۲ / ۳۱۵.

۲- (۲۶۳) مائده / ۱۲.

۳- (۲۶۴) حقّ الیقین / ۱۹۸.

فهمی به این سخنان بنگرد به بی اساسی و نامفهومی و تضاد و تناقض و عصبیت و عناد و لجاج و فساد آن از جهات مختلف پی می برد، چه رسد به دانشمندان منصف و آگاه. سپس گوید:

اولاً: آنان حَقَّائِیت خلفای خود را مستند نموده اند به روایتی که از رسول خداصلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرموده است: «الخلافة ثلاثون سنة و بعد ذلك ملک عضوض.» و برخی از آنان گفته اند: «تا پایان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سی سال تمام می شود.» و برخی گفته اند: «تا پایان زمان خلافت امام حسن علیه السلام سی سال تمام می شود.» و با این وصف می گویند خلفا بیش از این ها بوده اند، از سویی، در کتاب های خود تصریح و اعتراف نموده اند که معاویه از خلفا نبوده، بلکه از ملوک بوده است.

و ثانیاً: به نظر عدّه ای از علمای منصف و محقق آنان، معاویه مسلمان نبوده، چه رسد خلیفه پیامبرصلی الله علیه و آله باشد، و معاویه همان کسی است که با امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ برخاست و پیامبرصلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «جنگ با تو جنگ با من خواهد بود.» از سویی، معاویه سال ها به علی علیه السلام سب و دشنام می داد و در منابر و خطبه های جمعه و همه بلاد دستور داده بود علی علیه السلام را سب کنند و پیروان او را می کشت و او بود که امام حسن علیه السلام را مسموم نمود، فرزند او یزید نیز مشهور به فسق و شرابخوار بود و فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را به شهادت رساند و ذریه رسول خداصلی الله علیه و آله را اسیر نمود و حرمت پیامبرصلی الله علیه و آله و مکه و مدینه و حرمین شریفین را شکست و سه روز در مدینه نوامیس مسلمانان را بر لشکریان خود مباح نمود تا این که چهار هزار فرزند زنا به وجود آمد و خلیفه دیگر آنان ولید بن عبدالملک بود که او نیز اهل گناه و فجور و مشهور به اعمال زشت بود و روزی به قرآن تفأل نمود و چون آیه «وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (۱) آمد، قرآن را تیر باران کرد تا پاره پاره شد و

ص: ۱۵۶

این شعر را خواند:

تَهْدُدُنِي بِجَبَّارٍ عَنِيدٍ

فَهَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ

إِذَا مَا جِئْتَ رَبَّكَ يَوْمَ حَشْرِ

فَقُلْ يَا رَبِّ مَزَقْنِي الْوَلِيدُ

همه این ها در کتاب های آنان ثبت شده است و با این وصف امثال معاویه و یزید و ولید را خلفای رسول خداصلی الله علیه وآله می دانند [و فرزندان پاک و معصوم و عالم به علوم قرآن یعنی ائمه معصومین علیهم السلام را با کثرت روایات در کتب شیعه و کتب خودشان - همان گونه که گذشت - جانشینان آن حضرت نمی دانند] و قد عجب العجب من أفعالهم و أقوالهم. اکنون باید گفت:

لِيُنْكَرَ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ مَنْ كَانَ بَاكِياً

فَقَدْ هُدِمَتْ أَرْكَانُهُ وَ دَعَائِمُهُ

و ثالثاً: فضل بن روزبهان برای تطبیق روایات گذشته با خلفای مورد عقیده خود گفت: مقصود صالحین از آنها هستند و لازمه این سخن این است که معاویه و یزید و ابن زبیر که از رؤسای جنگ جمل بوده و با اهل بیت علیهم السلام اظهار دشمنی می کرده و حتی در خطبه نماز جمعه صلوات نمی فرستاده اند، از خلفا نباشند، و این سبب فاصله زیادی می شود و در این فاصله باید خلیفه ای برای رسول خداصلی الله علیه وآله وجود نداشته باشد و بعد از تکمیل دوازده خلیفه نیز به گمان آنان باید حجتی از خدا روی زمین نباشد با این که روایت کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «زمین خالی از حجت نخواهد شد.»

و رابعاً: ظاهر اخبار گذشته، بلکه صریح آنها این است که این دوازده خلیفه متصل به آخر الزمان می باشند؛ چراکه در برخی از آنها آمده بود: «آخرین آنان حضرت مهدی علیه السلام است.» و در بعضی دیگر آمده بود: «لا يزال الدين قائماً.» و یا «إِذَا مَضَوْا مَا جَتِ أَوْ سَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا.» و آنان از انس بن مالک نقل کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«لا يزال هذا الدين قائماً إلى اثني عشر خليفة من قریش فإذا ذهبوا ماجت

و خامساً: ابن ناصبی، یعنی فضل بن روزبهان، خلافت را مردّد بین دو معنا کرد و گفت: «خلافت به معنای وراثت در علم و معرفت و اثبات حقایق اسلام و اتمام منصب نبوت برای اهل البیت طبق روایات گذشته صحیح است و اما خلافت به معنای زعامت کبری و ولایت عظمی و امامت عملی بر مردم صحیح نیست؛ چرا که برخی از ائمه دوازده گانه اهل البیت علیهم السلام از منصب امامت کناره گیری کردند.»

در حالی که خلافت و امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله یک ریاست عامه در امور دین و دنیای مردم است و این بر اساس نصّ و تعیین و قابلیت و شرایط لازمی است که در امام و خلیفه وجود دارد، نه بر اساس فعلیت خارجی و فعلیت آن به نصّ و تعیین است، نه به تصرف و تظاهر و عمل خارجی و حکومت بر مردم، و اگر خلافت به حاکمیت و سلطه بر مردم و یا تعیین مردم باشد باید هنگامی که مردم از پرداخت زکات به ابوبکر امتناع کردند، ابوبکر نسبت به آنان خلیفه نباشد، و یا هنگامی که به جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام برخاستند او نسبت به آنان خلیفه نباشد، و یا هنگامی که مردم پیامبران را تکذیب کردند نبوت آنان از بین برود.

بنابر این، خلیفه کسی است که مورد نصّ و تعیین خدا و رسول او باشد و قابلیت های لازم در او وجود داشته باشد؛ خواه عملاً حکومت و رهبری را به دست گرفته باشد و یا از آن جدا باشد؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «إِنِّي هَذَا إِمَامٍ قَامَا أَوْ قَعِيدَا.» یعنی: «این دو فرزند من حسن و حسین امام شما هستند؛ خواه قیام به امامت و تصدّی امامت بکنند و یا نکنند.»

و از حکایات شیرین این قصه این است که برخی از پادشاهان و وزرای آنان در گذشته چون به این اخبار برخورد نمودند که اهل سنت در کتب خود نقل کرده اند، آنان را جمع کردند و گفتند: «اگر مقصود مطلق قریش است سلاطین آنان بیش از

دوازده نفر هستند و اگر عده خاصی از قریش هستند باید تعیین کنید.» و ده روز به آنان مهلت دادند و چون ده روز گذشت اهل سنت جوابی نداشتند و متحیر مانده بودند تا این که یکی از آنان درخواست امان کرد و گفت:

«این اخبار فقط بر مذهب شیعیان دوازده امامی تطبیق می شود جز این که این اخبار آحاد است و قابل عمل نیست.» و نجات یافتند، در حالی که این اخبار متواتر و قطعی است و شیعه و سنی در کتب خود ثبت نموده اند و ادلّ دلیل صحت این اخبار این است که اهل سنت این اخبار را تاکنون پنهان کرده اند.

در این بحث جای این سؤال می ماند که ای کاش اهل سنت یک خبر و روایت [واحد] برای خلافت خلفای خود می آوردند، در حالی که احمد بن حنبل در مسند خود، و دیگران از علمای اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت به امام حسین علیه السلام فرمود: «أَنْتَ السَّيِّدُ ابْنُ السَّيِّدِ أَخُو السَّيِّدِ أَبُو السَّادَةِ، أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ أَخُو الْإِمَامِ أَبُو الْأَيْمَةِ، أَنْتَ الْحُجَّةُ ابْنُ الْحُجَّةِ أَخُو الْحُجَّةِ أَبُو الْحُجَجِ التَّسَعَةِ مِنْ صُلْبِكَ تَسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ.» (۱)

شخصیت علی علیه السلام در کتب اهل سنت

اهل سنت در کتاب های خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ.» (۲) یعنی: «خدا علی علیه السلام را رحمت کند. خدایا علی هر کجا باشد حق را از علی جدا مساز.»

و به عمّار فرمود: «زود باشد بعد از من در این امت اختلاف و تشاجر رخ دهد تا جایی که شمشیر به روی یکدیگر بکشند و برخی خون دیگران را بریزند و از یکدیگر بیزاری بجویند. ای عمّار! گروه سرکش و طاغی این امت تو را خواهند

ص: ۱۵۹

۱- (۲۶۷) مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۲۲۶، الصّراط المستقیم: ۲ / ۱۳۰، بحار الأنوار: ۳۶ / ۳۴۴.

۲- (۲۶۸) صحیح ترمذی در بخش فضائل علی علیه السلام؛ مستدرک حاکم: ۶ / ۱۲۴، صواعق ابن حجر در شبهه یازدهم، ص

۲۵، کنز العمال: ۶ / ۱۵۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۱۲ و ج ۲ / ۴۲۲.

کشت و تو در آن حال با حق هستی و حق با تو است. ای عمار! بدان که علی علیه السلام تو را به باطل دعوت نمی کند و از هدایت و حق جدا نخواهد ساخت. ای عمار! کسی که شمشیر به دوش بگیرد تا با دشمن علی علیه السلام بجنگد، خداوند در روز قیامت دو زنجیر از درّ به گردن او می آویزد، و کسی که شمشیر به دوش بگیرد و با علی علیه السلام بجنگد خداوند در روز قیامت دو زنجیر از آتش به گردن او می آویزد. و هنگامی که تو دیدی مسلمانان شمشیر به روی یکدیگر کشیده اند بر تو باد که از علی علیه السلام جدا نشوی و اگر همه مردم از علی جدا شدند تو هرگز از علی علیه السلام جدا مشو و مردم را رها کن. ای عمار! علی علیه السلام همواره بر طریق هدایت است و پیروی از او پیروی از من است و پیروی از من پیروی از خداست. (۱)

ابن مردویه با سند خود از عایشه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَيْثِي يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». یعنی: «حق با علی است و علی با حق است و آنان از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» (۲)

احمد بن حنبل در کتاب مسند خود گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود: «هر کس مرا و این دو فرزندم حسن و حسین و پدر و مادر آنان علی و فاطمه علیهما السلام را دوست بدارد روز قیامت با من همنشین خواهد بود و در درجه من قرار خواهد داشت.» (۳)

در همان کتاب از جابر نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله در عرفات به علی علیه السلام فرمود: «نزد من بیا.» و سپس فرمود: «یا علی! من و تو از یک درخت هستیم. من اصل آن درخت هستم و تو فرع آن هستی و حسن و حسین شاخه های آن هستند. پس هر کس به یکی از شاخه های آن بیاویزد خداوند او را داخل بهشت

ص: ۱۶۰

-
- ۱- (۲۶۹) تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۸۸، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۷۲، البدایه و النهایه / ۳۴۰، حقّ الیقین / ۱۶۰.
 - ۲- (۲۷۰) الصّراط المستقیم: ۱ / ۲۷۵، بحار: ۳۸ / ۳۸، مجمع الزّوائد: ۷ / ۲۳۵، حقّ الیقین / ۱۶۰.
 - ۳- (۲۷۱) مسند احمد: ۱ / ۷۷، صحیح ترمذی، بخش مناقب علی علیه السلام؛ تفسیر فخر رازی: ۷ / ۴۰۵.

در مسند احمد و صحیح مسلم نقل شده که احدی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله به مردم نگفت: «سلونی قبل أن تفقدونی»، جز علی بن ابی طالب علیه السلام.(۲)

در مستدرک حاکم و کتب دیگر به طور متواتر نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَيْهَا».(۳) و در مسند احمد و جمع بین صحاح سته از انس بن مالک نقل شده که گوید: روزی مرغی برای رسول خداصلی الله علیه وآله طبخ شد و چون مقابل آن حضرت گذارده شد فرمود: «خدایا، بهترین خلق خود را نزد من بفرست تا با من در خوردن این مرغ شریک باشد.» پس علی علیه السلام وارد شد و با او هم غذا گردید.(۴)

در مسند احمد با طرق متعدّد نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس علی را بیازارد من را آزرده است.» سپس فرمود: «ای مردم! هر کس علی را بیازارد روز قیامت یهودی یا نصرانی محشور خواهد شد.»(۵)

مؤلف گوید: این اخبار وضعیّت حال غاصبین خلافت و معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و... که به علی علیه السلام ظلم کرده اند را روشن می نماید.

جمهور اهل سنت حتّی ناصبی های آنان اعتراف کرده اند که هنگامی که علی علیه السلام برای جنگ با عمرو بن عبدود عامری در خندق آماده شد و هیچ کدام از مسلمانان جرأت مقابله با او را نداشتند، رسول خداصلی الله علیه وآله دست به دعا برداشت و فرمود: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ».(۶) یعنی: «تمام ایمان در مقابل تمام کفر

ص: ۱۶۱

۱- (۲۷۲) حَقَّ الْيَقِينِ / ۱۶۱.

۲- (۲۷۳) استیعاب: ۲/۴۷۵، شرح فضائل علی علیه السلام؛ صواعق ابن حجر، فصل سوّم ص ۷۸، کنز العمال: ۶/۳۹۷.

۳- (۲۷۴) مستدرک حاکم: ۳/۱۲۶، کنز العمال: ۶/ ۱۵۲-۶ و ۴۰۱، صواعق / ۷۵، تاریخ الخلفا / ۶۶، استیعاب: ۲/۴۷۴.

۴- (۲۷۵) خصائص نسائی / ۴، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۲۰، کنز العمال: ۶ / ۴۰۶، تذکره الخواص / ۲۳، ینابیع المودّه، باب هشتم.

۵- (۲۷۶) مسند احمد: ۳ / ۴۸۳، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۲۲، کنز العمال: ۶ / ۱۵۲، استیعاب: ۲ / ۴۷۴، صواعق / ۷۶.

۶- (۲۷۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۳۴۴، و رواه السّید فی اقبال الأعمال: ۲ / ۲۶۷. سپس گوید: چه گمان می بری به مردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تمام ایمان و اسلام می داند؟

فضل بن روزبهان ناصبی با شنیدن این حدیث می گوید: این حدیث صحیح است و جزء مناقب و فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام است و جز افراد سقیم الزّای و ضعیف الإیمان نمی تواند آن را انکار کند.

در مسند ابن حنبل و کتب دیگر اهل سنّت نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله همه درهای خانه های مردم را به مسجدالنبی صلی الله علیه وآله به امر خداوند بست، جز در خانه علی علیه السلام را، و در این مورد اعتراض هایی شد و رسول خداصلی الله علیه وآله به مسجد آمد و خطبه ای خواند و فرمود: «من درب های مردم را به مسجد به امر خدا بستم و درب خانه علی علیه السلام را به امر خدا باز گذاردم.»^(۱)

و در مسند احمد و صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحاح سنّه از عبدالله بن زبیر نقل شده که گوید: از پدرم زبیر شنیدم که گفت: ما خیبر را محاصره کردیم و ابوبکر پرچم را گرفت و با شکست بازگشت و سپس فردای آن روز عمر پرچم را گرفت و همانند ابوبکر با شکست بازگشت و در آن روز مردم سخت ناتوان شده بودند. تا این که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که او خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند. او مردی کزّار است و هرگز فرار نمی کند تا خداوند پیروزی را به دست او قرار دهد.»

پس مردم در آن شب متحیر بودند که رسول خداصلی الله علیه وآله فردا پرچم را به دست که خواهد داد؟ و چون صبح شد همه آنان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند و امید داشتند که پرچم به دست آنان داده شود تا این که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» مردم گفتند: «او مبتلای به بیماری چشم است.» پس علی علیه السلام را خبر کردند و چون خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد، آن حضرت آب دهان خود را در چشم او

ص: ۱۶۲

۱- (۲۷۸) مسند احمدی: ۱ / ۱۷۵ و ۳۳۱ و ج ۲ / ۲۶، صواعق ابن حجر / ۷۸، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۲۵، کنز العمال: ۶ / ۱۵۲، ۳۹۱ و ۳۹۳ و ۴۰۸، ترمذی، بخش فضائل علی علیه السلام، و اصابه ابن حجر، بخش فضائل علی علیه السلام: ۲ / ۵۰۹.

قرار داد و دعا کرد و در همان ساعت چشم او سالم گردید. پس رسول خداصلی الله علیه وآله پرچم را به دست او داد و قلعه خبیر به دست او فتح گردید.

فضل بن روزبهان ناصبی پس از نقل این حدیث گوید: حدیث خبیر صحیح است و این از فضائل بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام است و کسی با او شریک نمی باشد و آن حضرت از این گونه فضائل فراوان دارد. (۱)

و در صحیح بخاری و مسلم نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام مباحله با نصارای نجران، امام حسین علیه السلام را در آغوش و دست امام حسن را گرفت و فاطمه علیها السلام را پشت سر خود قرار داد و علی علیه السلام را پشت سر فاطمه و به آنان فرمود: «هنگامی که من دعا می کنم شما آمین بگویید.» (۲)

فضل بن روزبهان ناصبی پس از نقل قصه مباحله می گوید: «قصه مباحله مشهور است و آن فضیلت بزرگی است.»

در تفسیر آیه شریفه «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ» (۳)، علمای اهل سنت از سدی نقل کرده اند که گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «مردم از ولایت علی علیه السلام در قبرهای خود سؤال خواهند شد و هر که از مردم در شرق و غرب عالم از دنیا برود، دو ملک منکر و نکیر نسبت به ولایت علی علیه السلام از او سؤال خواهند نمود و به او می گویند: من ربک و ما دینک و من نبیک و من امامک؟» (۴)

در تفسیر آیه شریفه «وَقَفُّوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۵) نیز علمای اهل سنت گفته اند: «مردم نسبت به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال خواهند شد.» (۶)

ص: ۱۶۳

-
- ۱- (۲۷۹) حقّ الیقین / ۱۶۲.
 - ۲- (۲۸۰) صواعق ابن حجر، بخش فضائل علی علیه السلام / ۷۴، و بخش آیات مربوط به اهل بیت / ۹۵، صحیح مسلم، بخش فضائل علی علیه السلام: ۲ / ۱۳۷، سنن ترمذی، فضائل علی علیه السلام، تاریخ الخلفای سیوطی / ۶۵.
 - ۳- (۲۸۱) نبأ / ۱ و ۲.
 - ۴- (۲۸۲) حقّ الیقین شبر / ۱۶۴.
 - ۵- (۲۸۳) صافات / ۲۴.
 - ۶- (۲۸۴) صواعق ابن حجر / ۱۹، طبع مصر، سال ۱۳۱۲؛ تذکره ابن جوزی / ۱۰.

و در تفسیر آیه «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» (۱) نیز از ابن عباس نقل کرده اند که مقصود از اهل ذکر: محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند و آنان اهل ذکر و علم و عقل و بیان و اهل بیت نبوت و معدن رسالت و مختلف ملائکه می باشند. ابن عباس سپس می گوید: به خدا سوگند، مؤمن، مؤمن نامیده نمی شود مگر برای کرامت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام. (۲)

اخطب خوارزمی از علمای اهل سنت با سند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ أَنَّ الرِّيَاضَ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرَ مِثْدَادٌ وَ الْجَنِّ حُسَابٌ وَ الْإِنْسَ كُتَابٌ مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (۳) یعنی: «اگر درخت ها قلم شود و دریاها مرکب شود و جنیان حسابگر شوند و انسان ها نویسندگان شوند، نمی توانند فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام را شماره نمایند.»

اخطب خوارزمی نیز روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند برای برادرم علی علیه السلام فضائل بی شماری قرار داده است و کسی که فضیلتی از فضائل او را ذکر کند و اعتقاد به او داشته باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد، و کسی که فضیلتی از فضائل او را بنویسد، تا آن نوشته موجود باشد ملائکه برای او استغفار می کنند، و کسی که به فضیلتی از فضائل او گوش فرا دهد خداوند گناهانی که او با شنیدن انجام داده است را می آمرزد، و کسی که به فضیلتی از فضائل او بنگرد [و مطالعه کند] خداوند گناهانی که او به وسیله دیدن انجام داده است را می آمرزد.» سپس فرمود: «نگاه به علی علیه السلام عبادت است و یاد او نیز عبادت است و خداوند ایمان هیچ بنده ای را بدون ولایت او و بیزاری از دشمنان او نمی پذیرد.» (۴)

ص: ۱۶۴

۱- (۲۸۵) نحل / ۴۳.

۲- (۲۸۶) و رواه ابن طاووس عن الجمهور فی الطرائف / ۹۴، حقّ الیقین شبر / ۱۶۴، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۸۶.

۳- (۲۸۷) تذکره الخواصّ ابن جوزی / ۸، ینایع المودّه، باب ۵۶ و ۴۰.

۴- (۲۸۸) مستدرک حاکم نیشابوری: ۳ / ۱۴۱، روضه الواعظین / ۱۱۴، بحار الأنوار: ۲۶ / ۲۲۹، لسان المیزان ابن حجر / ۲۴۳،

مناقب خوارزمی / ۳۶۲، ینایع المودّه: ۱ / ۲۶۷، میزان الاعتدال: ۴ / ۳۸۱، حقّ الیقین / ۱۶۶.

مؤلف گوید: فضائل و خصایص امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار است و در این کتاب گنجایش بیش از این نیست و ما مسأله امامت و خلافت و فضائل آن حضرت را در کتاب «آیات الفضائل» و کتاب «میزان الحق» به اختصار بیان کرده ایم.

از عجایب روزگار این است که ابن حجر عسقلانی کتابی در ردّ شیعه نوشته و آنان را تکفیر نموده، لکن خداوند به زبان او فضائل امیرالمؤمنین و ائمه اهل البیت علیهم السلام را جاری کرده است. او در پایان سخن خود از طبرانی نقل کرده (۱) که علی علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! تو و شیعیان تو بر خداوند وارد می شوید در حالی که راضی و مرضی خدا هستید و دشمنان تو چون وارد می شوند خشمگین و معذّب خواهند بود.» سپس می گوید: «شیعیان علی علیه السلام اهل سنت هستند!» و عجب این است که او کسانی را شیعه علی علیه السلام می داند که خلفای غاصب و معاویه و یزید و طلحه و زبیر و امثال آنان - از دشمنان اهل بیت علیهم السلام - را دوست می دارند. (۲)

ص: ۱۶۵

-
- ۱- (۲۸۹) مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۱، المعجم الأوسط للطبرانی: ۴ / ۱۸۷، نظم درر السمطين / ۹۲، کنز العمال: ۱۳ / ۱۵۶، شواهد التنزیل: ۲ / ۴۶۵، ینابیع المودّه: ۲ / ۳۵۷، نهایه فی غریب الحدیث: ۴ / ۱۰۶ و ج ۳۵ / ۳۴۶.
- ۲- (۲۹۰) حقّ الیقین / ۱۶۶ - ۱۷۲.

رهبران

معصوم

امام امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

اشاره

ص: ١٦٧

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روز جمعه سیزدهم رجب، سی سال بعد از عام الفیل در مکه داخل بیت الله الحرام به دنیا آمد. مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است. پدر او نیز ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است. بنابراین، علی علیه السلام و برادران او نخستین فرزندان هستند که از ناحیه پدر و مادر به هاشم بن عبد مناف منسوب می شوند و او تنها کسی است که در کعبه متولد گردیده و قبل از او و بعد از او احدی در کعبه و بیت الله الحرام به دنیا نیامده [و نخواهد آمد]، و این فضیلت ویژه ای است که خداوند برای تعظیم و تجلیل و اعلائی مقام و شخصیت به او اختصاص داده است.

مرحوم صدوق از یزید بن قعب نقل کرده که گوید: من با عباس بن عبدالمطلب و عده ای از قبیله عبدالعزی مقابل کعبه نشسته بودیم ناگهان دیدیم فاطمه بنت اسد - مادر امیر المؤمنین علیهما السلام - وارد مطاف شد و چون باردار به فرزند نه ماهه خود بود، درد زایمان پیدا کرد و گفت:

«رَبِّ إِنِّي مُؤْمِنَةٌ بِحُكِّكَ وَ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ مِنْ رُسُلٍ وَ كُتُبٍ وَ إِنِّي مُصِئِدَةٌ بِكَلَامِ خِدِّي إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنَّهُ بَنَى الْعَيْتَ الْعَيْتِيقَ فَبِحَقِّ الَّذِي بَنَى هَذَا الْعَيْتَ وَ بِحَقِّ الْمُؤَلُّودِ الَّذِي فِي بَطْنِي لَمَّا يَسَّرْتَ عَلَيَّ وَ لَادَتِي.» یعنی: «خدایا، من به تو و به پیامبران تو و کتاب های آسمانی ایمان دارم و به کلام جدّم ابراهیم خلیل که این خانه را بنا نمود ایمان دارم و من تو را به حقّ بنا کننده این کعبه و فرزندی که در رحم دارم سوگند

می دهم که این ولادت را بر من آسان گردانی.»

یزید بن قعب می گوید: پس از دعای فاطمه بنت اسد ما دیدیم کعبه از پشت گشوده شد و فاطمه داخل گردید و از مقابل چشمان ما ناپدید شد و دیوار کعبه به هم پیوست و هر چه کردیم درب کعبه باز نشد و دانستیم که این امر الهی بوده، و چون روز چهارم شد فاطمه بنت اسد فرزند خود را روی دست داشت و از کعبه خارج شد و گفت: «خداوند مرا بر زنان پیشین فضیلت داد؛ چرا که آسیه خدا را در جایی عبادت کرد که جز در حال ضرورت شایسته عبادت نبود. مریم نیز در بیابان زایمان نمود و درخت خرماى خشکیده برای او سبز شد و از خرماى تازه آن خورد، در حالی که من داخل بیت الله شدم و از میوه های بهشتی خوردم و چون خارج گردیدم هاتفی به من گفت:

ای فاطمه! فرزند خود را علی نام گذار و خدای علیّی می فرماید: من نام این فرزند را از نام خود گرفتم و او را تأدیب نمودم و اسرار علم خود را به او آموختم و اوست که بت های اطراف خانه من را خواهد شکست و بر بالای خانه من اذان خواهد گفت و مرا تقدیس و تمجید خواهد نمود. خوشا به حال کسانی که او را دوست بدارند و از او اطاعت کنند و او بر کسانی که او را دشمن بدارند و از او نافرمانی کنند.»

و امّیا فضائل او به قدری است که قلم ها قدرت بیان و عقل ها قدرت فهم و کتاب ها گنجایش کتابت آن را ندارد. ابن ابی الحدید معتزلی در ابتدای شرح نهج البلاغه گوید: فضائل او از جهت عظمت و جلال و وسعت و انتشار به قدری است که جمع آوری آنها امکان پذیر نیست؛ چنان که ابوالعینا به وزیر متوکل و معتمد گفت:

شخصیت علیّ بن ابی طالب به قدری آشکار و عالم گیر است که خبر دادن از آن مانند خبر دادن از نور خورشید و ماه منیر است که بر احدی پوشیده نیست، و هر چه گوینده از فضائل او بگوید، باز در ادای شخصیت او مقصّر خواهد بود. از این رو، بهتر است از بیان فضل او خودداری شود و به درود بر او بسنده گردد.

ص: ۱۷۰

ابن ابی الحدید سپس می گوید: من چه گویم درباره مردی که دشمنان او نتوانستند فضائل او را کتمان نمایند و به ناچار فضائل و مناقب او را بیان نمودند. و تو می دانی که بنی امیه مسلط بر شرق و غرب ممالک اسلامی شدند و با تمام حيله کوشیدند که نور او را خاموش و شخصیت او را با احادیث مجعول تحریف و تخریب کنند تا جایی که او را در جمیع بلاد بر سر منبرها لعنت کردند و به دوستان او اعلام خطر نمودند که احدی از او ستایش نکند، بلکه آنان را به زندان انداختند و کشتند و اجازه ندادند حدیثی که متضمن فضیلتی از فضائل او باشد را کسی نقل کند، حتی ممنوع نمودند کسی فرزند خود را به نام علی نام گذاری کند و این ممنوعیت ها نتیجه ای جز عظمت و رفعت برای او نداشت، همانند مشکي که هر چه پنهان شود، بوی او آشکارتر خواهد شد، و مانند خورشید که با دست نمی توان از نور او جلوگیری نمود، و مانند روشنی روز که اگر کسی چشم خود را ببندد که نور آن را نبیند چشم هایی باز است و شاهد نور آن خواهد بود.

تا این که گوید: من چه گویم درباره مردی که هر فضیلت و ارزشی به او نسبت داده می شود، و هر فرقه و گروهی خود را به او منتسب می دانند و به او افتخار می کنند. بنابر این، او رئیس فضائل و منبع ارزش ها و پیشتاز خوبی هاست و هر که کمالی یافته به او اقتدا نموده و از او گرفته است...

مؤلف گوید: فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام همان گونه که در بخش های پیشین گذشت قابل شماره نیست؛ چرا که او و فرزندان او مظاهر صفات جمال خداوندی و کلمات الله می باشند و خداوند در قرآن می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمِيْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبِغَهُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۱)، و از معصومین علیهم السلام نقل شده که می فرماید: «نَحْنُ كَلِمَاتُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَنْفَدُ وَلَا تُدْرَكُ فَضَائِلُنَا» (۲)

ص: ۱۷۱

۱- (۲۹۱) لقمان / ۲۷.

۲- (۲۹۲) تحف العقول / ۴۷۹.

از این رو، کسی را نمی رسد که بگوید: من فضائل آنان را جمع آوری نمودم و یا به کنه مقام آنان پی بردم.

از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «لَوْ أَنَّ الْغِيَاضَ [الْأَشْجَارَ] أَقْلَامٌ، وَ الْبَحْرَ مِدَادٌ، وَ الْجَنَّ حُسَابٌ، وَ الْإِنْسَ كُتَّابٌ، مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» (۱)

این حدیث را جوینی نیز در کتاب فرائد السمطين (ج ۱/۱۶) نقل کرده، لکن برخی از متعصبین آنان می گویند: «چنین حدیثی صحیح نیست.» و آن را کذب می دانند و این به علت عدم درک آنان است و خوب بود می گفتند: ما نمی فهمیم و تکذیب نمی کردند.

و چه نیکو سروده مادح اهل البيت عليهم السلام الشيخ الأزرى رحمه الله:

لا فتى فى الجود إلا على

ذاك شخص بمثل الله باها

لا ترم وصفه ففيه معان

لم يصفها إلا الذى سواها

ما حوى الخافقان إنس و جن

قصبات السبق التى قد حواها

إنما المصطفى مدینه علم

و هو الباب من أتاه أتاها

و هما مقلتا العوالم يسراً

ها على و أحمد يمناها

هل أتى هل أتى بمدح سواه

لا و مولاً بذكره حلأها

فتأمل بعم تنبئك عنه

نبأ كل فرقه أعيها

و بمعنى أَحَبَّ خَلْقَكَ فَانظُرْ

تَجِدُ الشَّمْسَ قَدْ أَزَاحَتْ دِجَاهَهَا

و تَفَكَّرَ بِأَنَّ مَنِيَّ تَجَدَّهَا

حِكْمَهُ تَوَرَّثَ الرُّقُودَ انْتِبَاهَهَا

أَوْ مَا كَانَ بَعْدَ مُوسَى أَخُوهُ

خَيْرَ أَصْحَابِهِ وَ أَعْظَمَ جَاهَهَا

لَيْسَ تَخْلُو إِلَّا النَّبُوَّةَ مِنْهُ

و لِهَذَا خَيْرَ الْوَرَى اسْتِثْنَاهَا

و هِيَ فِي آيَةِ التَّبَاهِلِ نَفْسُ

الْمِصْطَفَى لَيْسَ غَيْرَهُ إِيَّاهَا

ثُمَّ سَلَّ إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ

تَرَى الْإِعْتِبَارَ فِي مَعْنَاهَا

ص: ١٧٢

آیه خَصَّتِ الْوَلَايَةَ لِلَّهِ

و لِلطَّهْرِ حَيْدَرَ بَعْدَ طَه

لَكَ فِي مَرْتَقَى الْعَلِيِّ وَالْمَعَالِي

دَرَجَاتٍ لَا يَرْتَقِي أَدْنَاهَا

يَا أَخَا الْمُصْطَفَى لَدَى ذُنُوبٍ

هِيَ عَيْنُ الْقُدِيِّ وَأَنْتَ جَلَاهَا

كَيْفَ تَخْشَى الْعَصَاهُ بَلْوَى الْمَعَاصِي

و بِكَ اللَّهُ مُنْقِذٌ مَبْتَلَاهَا

سبط بن جوزی در کتاب تذکره می گوید: از جدّم شنیدم که در مجالس وعظ خود در سال ۵۹۶ هـ . ق در بغداد از کتاب تبصره المبتدی این دو بیت را می خواند:

أَهْوَى عَلِيًّا وَ إِيْمَانِي مُحِبَّتِهِ

كَمْ مَشْرُكٍ دَمَهُ مِنْ سَيْفِهِ وَ كَفَا(۱)

إِنْ كُنْتَ وَيْحَكَ لَمْ تَسْمَعْ فِضَائِلَهُ

فَاسْمَعْ مَنَاقِبَهُ مِنْ هَلْ أَتَى وَ كَفَا

و دیگری در فضائل او گوید: (و هو الناشی)

بِأَلِ مُحَمَّدٍ عَرَفَ الصُّوَابَ

وَ فِي آيَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابَ

وَ هُمْ حَجَّجَ الْإِلَهَ عَلَى الْبَرَايَا

بِهِمْ وَ بَجَدَّهُمْ لَا يُسْتَرَابَ

وَ لَا سَيِّمًا أَبُو حَسَنِ عَلِيٍّ

له في الحرب مرتبه تهاب

طعام سيوفه مهج الأعداى

و فيض دم الرقاب له شراب

و ضربته كبيعته بخم

معافدها من القوم الرقاب

على الدر و الذهب المصفا

و باقى الناس كلهم تراب (٢)

بعضى اين اشعار را با تغييراتى از عمرو بن العاص مى دانند و مى گويند براى معاويه بدره اى از طلا آوردند و معاويه گفت: «هر كس درباره على عليه السلام اشعارى مطابق با شخصيت او بگويد، اين بدره از آن او باشد.» پس عده اى كه فكر مى كردند بدگوئى از على مطابق نظر معاويه است، اشعارى در مذمت على عليه السلام گفتند و معاويه به آنان چيزى نداد تا اين كه عمرو بن العاص اين اشعار را كه مطابق عقیده او بود - گر چه برخلاف عمل او بود - گفت و بدره طلا را گرفت و اشعار چنين است:

ص: ١٧٣

١- (٢٩٤) اى: سال دمه من سيفه.

٢- (٢٩٥) أنوار البهيّه / ٢٧ و ٢٨.

بآل محمد عرف الثواب
و في أبياتهم نزل الكتاب
و هم حجج الإله على البرايا
بهم و بجدّهم لا يستراب
و لا سيّما أبو حسن عليّ
له في المجد مرتبه تحاب
إذا طلبت صوارمه نفوساً
فليس بها سوى نعم جواب
طعام حسامه مهج الأعدى
و فيض دم الرقاب له شراب
و ضربته كييعته بخم
معاقدها من الناس الرقاب
إذا لم تبرأ من أعدا عليّ
فما لك في محبته ثواب
هو البكاء في المحراب ليلاً
هو الضحك إن آن الضراب
هو النبا العظيم و فلك نوح
و باب الله و انقطع الخطاب

معاويه با شنیدن این اشعار، بدره و کیسه طلا را به عمرو بن عاص داد و دیگران را محروم نمود. علامه امینی در کتاب «الغدیر» می گوید: صحیح تر این است که این قصیده مربوط به ناشی باشد؛ همان گونه که ابن شهر آشوب در مناقب آورده است. (۱)

هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از فتنه بزرگ امت خود خبر داد، امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله! مگر شما در جنگ احد - که عده ای به شهادت رسیدند و من از آن محروم ماندم و برای من گران آمد - به من نفرمودید: «الشَّهاده من ورائک؟»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «آری، شهادت در انتظار توست، لکن صبر تو چگونه خواهد بود؟» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من گفتم: «یا رسول الله! لیس هذا من مواطن الصبر، و لکن من مواطن البشرى و الشکر.» یعنی: «ای رسول خدا! شهادت برای من محلّ صبر نیست، بلکه محلّ شکر و بشارت است.» (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از ماه رمضان برای ما خطبه

ص: ۱۷۴

۱- (۲۹۶) الغدير: ۴ / ۲۷.

۲- (۲۹۷) نهج البلاغه: ۲ / ۵۰ خطبه ۱۵۶.

خواند و فرمود: «ای مردم! ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش به شما روی آورده.» سپس برکات این ماه را بیان نمود و مردم را به اعمال نیک در آن ماه سفارش کرد و من در بین سخنان او برخاستم و گفتم: «یا رسول الله! بهترین اعمال این ماه چیست؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین اعمال این ماه پرهیز از محرّمات خداوند است.» سپس گریان شد، من گفتم: «یا رسول الله! برای چه گریه می کنی؟»

فرمود: «یا علی! برای این گریه می کنم که در این ماه خون تو حلال شمرده می شود. گویی می بینم تو در حال نماز هستی و شقی ترین اولین و آخرین که همتای پی کننده ناقه صالح است، برمی خیزد و ضربتی بر فرق تو می زند و محاسن تو را به خون سرت خضاب می نماید.» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: «آیا آنچه واقع می شود در حال سلامت دین من است؟» فرمود: «آری، در حال سلامت دین تو است.» سپس فرمود: «یا علی! مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي لِأَنَّكَ مِنِّي كَنْفُسِي رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَ...» (۱)

در کتاب سلیم بن قیس آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «روزی من با رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین باغات مدینه راه می رفتیم و چون به باغی رسیدیم، من گفتم: "یا رسول الله! چه باغ زیبایی است!" رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "آری، لکن در بهشت بهتر از آن برای تو هست." تا این که به باغ دیگری رسیدیم و من گفتم: "یا رسول الله! چه باغ زیبایی است!" و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "آری، لکن در بهشت برای تو زیباتر از آن هست." تا به هفت باغستان رسیدیم و من گفتم: "چه باغ زیبایی است!" و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "زیباتر از آن در بهشت برای تو خواهد بود." و چون در بین راه به جای خلوتی رسیدیم و کسی در آن جا دیده نمی شد، رسول خدا مرا در آغوش گرفت و صدا به گریه بلند کرد و فرمود: "پدرم فدای شهیدی که تنها و بی پناه است." پس من گفتم: "یا رسول الله! برای چه گریه می کنید؟" فرمود: "کینه هایی از

ص: ۱۷۵

بدر و احد در سینه های این مردم از تو هست که اظهار نمی کنند، مگر بعد از من [و به همان علت تو را خواهند کشت].
پس من گفتم: "آیا من در حال شهادت بر دین خود باقی هستم؟" فرمود: "آری، در آن حال دین تو سالم است."

سپس فرمود: "باید صابر باشی و از آنان هراس کنی؛ چرا که تو نسبت به من همانند هارون هستی نسبت به موسی، و این مردم نیز به منزله گوساله سامری و پیروان او هستند، و موسی به هارون گفت: اگر یآوری پیدا کردی با آنان جهاد کن و گرنه دست نگه دار و خون خود را حفظ کن. و مگذار بین امت اختلاف ایجاد شود." (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام در شب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان در محراب مسجد کوفه نزدیک اذان صبح به وسیله شمشیر مسموم ابن ملجم ملعون فرقتش شکافته شد و دو روز در بستر ماند و در شب بیست و یکم آن ماه مظلومانه به شهادت رسید و سن او هنگام شهادت شصت و سه سال بود.

مسعودی در مروج الذهب می گوید: در سال چهلیم هجرت عده ای از خوارج در مکه جمع شدند و پس از گفت و گو درباره درگیری ها و فتنه های بین معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام سه نفر آنان پیمان بستند که امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه و عمرو بن عاص را بکشند و در این پیمان با یکدیگر چنین گفتند که هر کدام برای کشتن شخص مورد نظر خود بکوشند تا این که یا او را بکشند و یا کشته شوند. و آن سه نفر عبدالرحمن بن ملجم ملعون و حجاج بن عبدالله ملقب به برک، و زادویه غلام بنی عنبر بودند. ابن ملجم گفت: «من علی را خواهم کشت.» و برک گفت: «من معاویه را می کشم.» و زادویه گفت: «من عمرو بن العاص را می کشم.» و همگی پیمان بستند که این عمل در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان واقع شود، و برخی گفته اند پیمان آنان در شب بیست و یکم آن ماه بوده است.

ص: ۱۷۶

پس عبدالرحمن بن ملجم به طرف کوفه رفت و چون وارد کوفه شد نزد دختر عموی خود قطام رفت - که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ با خوارج نهروان پدر و برادر او را کشته بود - و چون او زیباترین زن کوفه بود ابن ملجم به او پیشنهاد ازدواج نمود.

قطام گفت: «با تو ازدواج نمی کنم تا مهر من را معین کنی.» ابن ملجم گفت: «هر چه بخواهی می دهم.» قطام گفت: «مهر من سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و کشتن علی بن ابی طالب است.» ابن ملجم گفت: «همه آنچه گفتی پذیرفته است، جز کشتن علی علیه السلام؛ چرا که گمان ندارم بتوانی به آن برسی.»

قطام گفت: «او را غافلگیر کن. پس اگر به مراد خود رسیدی قلب مرا شفا داده ای و زندگی با من برای تو فراهم خواهد شد و اگر کشته شدی پاداش تو بهتر از دنیا خواهد بود.» ابن ملجم گفت: «به خدا سوگند، من به این شهر نیامدم جز برای همین مقصود و گرنه من از این شهر فراری بودم. بنابر این، من همه خواسته تو را پذیرفتم.» و چون ابن ملجم از نزد قطام خارج شد گفت:

ثَلَاثَةٌ آلَافٍ وَعَبْدٌ وَقَيْنَةٌ

وَقَتْلٌ عَلَيَّ بِالْحُسَامِ الْمُصَّمِّمِ

فَلَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَإِنْ عَلِيٌّ

وَلَا فَتَكَ إِلَّا دُونَ فَتَكَ ابْنِ مُلْجَمٍ

تا این که با مردی از خوارج از قبیله اشجع به نام شیب بن بجره برخورد نمود و به او گفت: «آیا مایلی کاری را انجام دهی که شرف دنیا و آخرت تو باشد؟» او گفت: «چه کاری؟» ابن ملجم گفت: «در کشتن علی مرا یاری دهی.» شیب گفت: «مادرت به عزایت بنشیند! کار خطرناکی را می خواهی انجام بدهی. مگر تو خدمات و سوابق علی علیه السلام را در اسلام با رسول خداصلی الله علیه وآله نمی دانی؟» ابن ملجم گفت: «مگر تو نمی دانی که او در مقابل حکم قرآن حکم حکمین را پذیرفت و برادران ما را که اهل نماز بودند کشت؟ ما او را به جای بعضی از آنان می کشیم.»

پس با او نزد قطام آمدند و قطام در مسجد کوفه خیمه کوچکی برای خود زده بود و اعتکاف کرده بود و آن روز، روز جمعه سیزدهم ماه مبارک رمضان بود، پس قطام به آنان گفت: «مجاشع بن وردان بن علقمه نیز اعلان همکاری با شما را نموده.»

و حریری بر سینه های آنان بست و آنان با شمشیرهای خود مقابل باب سده مسجد کوفه نشستند تا چون امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد شود با شمشیر به او حمله کنند، و عادت امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که هر روز اول اذان صبح برای نماز وارد مسجد کوفه می شد. پس ابن ملجم اشعث را در مسجد کوفه دید و به او گفت: «اکنون صبح می شود و تو رسوا خواهی شد.» و چون این سخن را حجر بن عدی شنید به او گفت: «ای اعور! علی را کشتی، خدا تو را بکشد.»

در آن هنگام، علی علیه السلام وارد مسجد کوفه شد و صدا زد: «أَيُّهَا النَّاسُ! الصَّلَاةُ»، پس ابن ملجم و یاران او به او حمله کردند و گفتند: «الحکم لله لا لک»، و ابن ملجم با شمشیر خود بر سر او زد و شمشیر شیب به ستون درب مسجد اصابت نمود و ابن وردان فرار کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم فرمود: «ابن ملجم را بگیرید.» پس مردم به دنبال او دویدند و سنگ به او پرتاب می کردند و فریاد می زدند تا این که مردی از همدان، سنگی به پای او زد و مغیره بن نوفل بن عبدالمطلب نیز سنگی به صورت او زد و او به زمین خورد و مردم او را تحویل امام حسن علیه السلام دادند، و شیب بین مردم رفت و خود را نجات داد و فرار کرد و چون داخل خانه خود شد عبدالله بن بحر - یکی از خویشانش - او را دید که حریر از سینه خود باز می کند. از او سؤال کرد: «مگر چه می کرده ای؟» او گفت: «برای کشتن علی رفته بودم.» پس عبدالله به خانه خود رفت و شمشیر خود را آورد و با شمشیر به او زد تا کشته شد. (۱)

و روایت شده که آن شب امیرالمؤمنین علیه السلام به خواب نرفت و همواره از اتاق خارج می شد و به آسمان نظر می کرد و می فرمود: «به خدا سوگند، دروغ نمی گویم و به من دروغ گفته نشده و این همان شبی است که به من وعده داده شده است.» و چون فجر طلوع نمود [و اذان صبح رسید] کمر خود را محکم بست و فرمود:

اشدُّ حَيَاةِيَمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا يَكِيَا

و لَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَا

ص: ۱۷۸

و چون به صحن خانه رسید مرغ ها اطراف او را گرفتند و فریاد زدند و چون اهل خانه آنها را دور کردند فرمود: «آنها را رها کنید، این ها فریادهایی است که به دنبال آن ناله ها خواهد بود.» و این چنین نیز بود. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام در شب های قبل از شهادت

شیخ مفید در ارشاد می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در ماه رمضان [سال آخر عمر خود] شبی نزد امام حسن علیه السلام افطار می کرد و شبی نزد امام حسین علیه السلام و شبی نزد عبدالله بن عباس [عبدالله بن جعفر] و در شب های [نزدیک شهادت]، بیش از سه لقمه نمی خورد و چون از آن حضرت سؤال شد، فرمود: «یک شب یا دو شب بیش نمانده که وعده خدا فرا خواهد رسید و باید شکم من خالی باشد و در آخر همان شب با ضربت ابن ملجم به شهادت رسید.» (۲)

امّ موسی خادمه امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: از آن حضرت شنیدم که به دختر خود امّ کلثوم می فرمود: «دخترم! چیزی از زندگی من با شما نمانده و زود است من از شما جدا شوم.» امّ کلثوم عرض کرد: «پدرجان! برای چه؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من رسول خداصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که غبار از صورت من برطرف می نمود و می فرمود: "یا علی! باکی بر تو نیست، تو وظیفه خود را انجام دادی."»

امّ موسی می گوید: سه روز پیش نگذشت که ضربت ابن ملجم بر سر مولی وارد شد و امّ کلثوم چون این سخنان را از پدر خود شنید، صدای ناله اش بلند شد. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «فریاد مکن، من رسول خداصلی الله علیه وآله را می بینم که با دست خود به من اشاره می کند و می فرماید: "یا علی! به طرف ما بیا که برای تو بهتر خواهد بود."» (۳)

ص: ۱۷۹

۱- (۳۰۱) روضه الواعظین نیشابوری / ۱۳۶.

۲- (۳۰۲) ارشاد مفید / ۱۴، إعلام الوری / ۱۶۰، مناقب خوارزمی / ۳۹۲ - ۴۱۰.

۳- (۳۰۳) همان، شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی: ۲ / ۵۹۳، بحار الأنوار: ۴۲ / ۲۲۵.

عیادت اصْبَغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام

عَلَّامه مجلسی، از فضل بن شاذان، از اصْبَغ بن نباته نقل کرده که گوید: هنگامی که ضربت بر سر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و از آن ضربت به شهادت رسید، مردم بر در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شدند و هدف آنان درخواست کشتن ابن ملجم بود. پس امام حسن علیه السلام از خانه خارج شد و فرمود:

«ای مردم! پدرم به من وصیت نموده که در مجازات ابن ملجم شتاب نکنم، و فرموده است: اگر من زنده بمانم خود می دانم با او چه کنم و اگر از این ضربت از دنیا رحلت نمودم تو می توانی او را قصاص نمایی. پس شما متفرق شوید، خدا شما را رحمت کند.» اصْبَغ می گوید: پس از شنیدن این پیام، همه مردم متفرق شدند، لکن من ماندم تا این که باز امام حسن علیه السلام از خانه خارج شد و به من فرمود:

«ای اصْبَغ! مگر پیام پدرم را نشنیدی؟» گفتم: «آری، لکن چون حال او را دیدیم دوست می دارم یک بار دیگر او را ببینم و حدیثی از او بشنوم. خدا شما را رحمت کند، برای من از او اجازه ورود بگیری.»

پس امام حسن علیه السلام داخل شد و چیزی نگذشت که باز خارج گردید و به من فرمود: «وارد شو.» پس من وارد شدم و دیدم دستمال زردی به پیشانی آن حضرت بسته اند و صورت او زردتر از آن دستمال بود و بیایی از شدت ضربت ابن ملجم و مسمومیت آن، زانو به زانو می شد و چون مرا دید فرمود: «ای اصْبَغ! مگر پیام من را از فرزندم نشنیدی؟» گفتم: «یا امیرالمؤمنین! آری، پیام شما را شنیدم، و لکن دوست داشتم در چنین حالی شما را ببینم و حدیثی از شما بشنوم.» فرمود: «بنشین که بعد از این حدیثی از من نخواهی شنید.»

سپس فرمود: «ای اصْبَغ! همان گونه که تو به عیادت من آمده ای، من نیز روزی به عیادت رسول خداصلی الله علیه وآله رفتم و آن حضرت به من فرمود: برخیز به مسجد برو و به مردم بگو: "الصَّيْلَةَ جَامِعَهُ"، و چون مردم جمع شدند بر بالای منبر یک درجه

پایین تر از جایی که من می نشینم بنشین و به مردم بگو: "آگاه باشید! هر کس عاق پدر و مادر خود شود لعنت خدا بر او باد. آگاه باشید هر غلامی از اطاعت آقای خود فرار کند لعنت خدا بر او باد. آگاه باشید هر کس در اجرت اجیر خود ظلم کند لعنت خدا بر او باد." ای اصبح! من نیز همان گونه که حبیب رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده بود پیام او را به مردم رساندم. پس مردی از انتهای مسجد برخاست و گفت:

"یا اباالحسن! سه جمله کوتاه گفتم، پس شرح آنها را بیان کن." و من پاسخی به او ندادم تا این که نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدم و گفتم: "پیام شما را رساندم و مردی از آخر مجلس چنین گفت." فرمود: "او را نشناختی؟" گفتم: "خیر." فرمود: "او برادر من خضر بود."

اصبح می گوید: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود: «دست خود را باز کن.» و چون باز کردم یکی از انگشتان مرا گرفت و فرمود: «ای اصبح! رسول خداصلی الله علیه وآله نیز این چنین انگشت مرا گرفت و فرمود: "ای اباالحسن! آگاه باش که من و تو دو پدر این امت هستیم و هر کس در حق ما ظلم کند عاق ما می شود و لعنت خدا بر او باد. آگاه باش که من و تو دو مولا- و آقای این امت هستیم و هر کس از فرمان ما فرار کند لعنت خدا بر او باد. و آگاه باش که من و تو دو اجیر این امت هستیم و هر کس در اجرت ما ظلم کند لعنت خدا بر او باد." سپس فرمود: "آمین"، من نیز گفتم: آمین.»

اصبح می گوید: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام [از شدت ضربت] بیهوش شد و چون به هوش آمد فرمود: «ای اصبح! هنوز نشسته ای؟» عرض کردم: «آری، ای مولای من!» فرمود: «می خواهی حدیث دیگری را برای تو بگویم؟» گفتم: «آری، خدا خیر شما را افزون نماید.»

فرمود: «ای اصبح! روزی رسول خداصلی الله علیه وآله مرا در یکی از کوچه های مدینه مغموم و اندوهگین دید، به گونه ای که اندوه از صورت من آشکار بود. پس به من فرمود: "یا اباالحسن! تو را غصه مند می بینم، آیا می خواهی حدیثی برای تو بگویم که پس از آن هرگز اندوهی نداشته باشی؟" گفتم: "آری." فرمود: "چون روز قیامت شود خداوند

منبری برای من نصب می کند که از منبرهای پیامبران و شهدا بلندتر است. سپس مرا امر می کند که بر بالای آن بروم و تو را نیز امر می کند که یک درجه پایین تر از من قرار بگیری و سپس دو ملک دیگر را امر می کند که پایین تر از تو بنشینند و چون همه ما بر آن منبر قرار گرفتیم، اولین و آخرین گرد ما حاضر می شوند. پس آن ملکی که یک درجه از تو پایین تر است ندا می کند:

ای مردم! آگاه باشید هر کس مرا نمی شناسد بداند که من رضوان، خازن بهشت می باشم و خداوند از منت و کرم و فضل و لطفی که بر پیامبر خود دارد مرا امر نموده که کلیدهای بهشت را به محمدصلی الله علیه و آله بدهم و محمدصلی الله علیه و آله مرا امر کرده که آنها را به علی بن ابی طالب علیه السلام بدهم. پس شما گواه باشید که من امر خدا و رسول اوصلی الله علیه و آله را اطاعت نمودم. و کلیدهای بهشت را به تو خواهد داد.

سپس ملکی که یک درجه پایین تر از اوست برمی خیزد و ندایی می کند که همه اهل محشر صدای او را می شنوند و می گوید:

ای مردم! هر کس مرا نمی شناسد بداند که من مالک و خازن دوزخ و آتش هستم. آگاه باشید که خداوند از منت و فضل و کرم و لطفی که بر پیامبر خود دارد مرا امر کرده کلیدهای دوزخ را به محمدصلی الله علیه و آله بدهم و او نیز مرا امر کرده که آنها را به علی بن ابی طالب علیه السلام بدهم. پس شما شاهد باشید که او کلیدهای دوزخ را گرفت."

سپس فرمود: "یا علی! پس از آن تو به من توسل می جویی و اهل بیت تو به تو توسل می جویند و شیعیان تو به اهل بیت تو توسل می جویند." [امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:] پس من دو دست خود را بر هم زدم و گفتم: "یا رسول الله! از آن پس به بهشت خواهیم رفت؟" فرمود: "به خدای کعبه سوگند، چنین خواهد بود." (۱)

اصبغ می گوید: پس از آن من سخنی از مولای خود نشنیدم تا او از دار دنیا

ص: ۱۸۲

۱- (۳۰۴) این حدیث با اختلاف عبارات در أمالی صدوق / ۱۷۸، و در روضه الواعظین / ۱۱۳، و تفسیر قمی: ۲ / ۳۲۶، و بشاره المصطفی / ۴۷، و بحار: ۴۰ / ۴۶ و ج ۷ / ۳۳۶، و معانی الأخبار / ۱۱۷، و علل الشرایع: ۱ / ۱۶۶، و بصائر الدرجات / ۴۳۷ نقل شده است.

رحلت نمود. صلوات الله عليه.

نظر طبیب و وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین می گوید: هنگامی که علی علیه السلام ضربت خورد، اطبای کوفه را برای معالجه او جمع کردند و کسی در بین آنان مانند اثیر بن عمرو بن هانی سلولی نبود. او صاحب کرسی طبابت و معالجه جراحات بود و از آن چهل نفر غلامی بود که ابن الولید آنان را در «عین التمر» به اسارت گرفته بود.

او چون به زخم سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کرد دستور داد ریه گوسفندی را که تازه ذبح کرده اند بیاورند. سپس رگی از آن خارج کرد و در داخل زخم گذارد و در آن دمید و چون بیرون آورد و دید سفیدی مغز سر آن حضرت در آن دیده می شود به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «یا امیرالمؤمنین! وصیت های خود را بکنید که شمشیر مسموم این دشمن خدا به مغز سر شما رسیده است.» پس امیرالمؤمنین علیه السلام در همان ساعت قلم و کاغذ طلب کرد و این گونه وصیت نمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: أَوْصَى بِأَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، صَلَوَاتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْهِ «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِعَدْلِكَ أَمُوتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ». أَوْصِيكَ يَا حَسَنُ وَجَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي بَيْتِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا بِتَقْوَى اللَّهِ رَبَّنَا، «وَلَا تَمُوتَنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»، [وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ] فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِضْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ، وَإِنَّ الْمُبِيرَةَ الْحَالِقَةَ لِلدِّينِ، فَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

أَنْظُرُوا إِلَى ذَوَى أَرْحَامِكُمْ فَصَلُّوهُمْ يَهَيِّوْنَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الْحِسَابَ، اللَّهُ اللَّهُ فِي الْأَيْتَامِ فَلَا تَعْبُوا أَفْوَاهَهُمْ بِجَفْوَتِكُمْ، وَاللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهَا وَصِيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا زَالَ يُوصِينَا

بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورُتُهُمْ.

وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ فَلَا- يَسْبِقُكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عِمَادُ دِينِكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ فَلَا يَحْلُونَ مِنْكُمْ مَا بَقِيْتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تُنَاطِرُوا، وَ إِنَّهُ إِنْ خَلَا- مِنْكُمْ لَمْ تَنْظُرُوا، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي صِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي زَكَاةِ أَمْوَالِكُمْ فَإِنَّهَا تُطْفِئُ غَضَبَ رَبِّكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي أُمَّةِ نَبِيِّكُمْ فَلَا- يُظْلَمَنَّ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَوْصَى بِهِمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ فَأَشْرَكَوهُمْ فِي مَعَايِشِكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَإِنَّهَا كَانَتْ آخِرَ وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذْ قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِالضَّعِيفِينَ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.»

ثُمَّ قَالَ: «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ، لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً فَإِنَّهُ يَكْفِيكُمْ مَنْ بَغَى عَلَيْكُمْ وَ أَرَادَكُمْ بِسُوءٍ، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا كَمَا أَمَرَكُمْ اللَّهُ، وَ لَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيُؤَلِّي الْأَمْرَ عَنْكُمْ، وَ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ، عَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاضِعِ وَ التَّبَادُلِ وَ التَّبَارُّ، وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّقَاتُحَ وَ التَّفَرُّقَ وَ التَّدَابُرَ، «وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا- تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعِدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»، حَفِظَكُمْ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ حَفِظَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ، أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ خَيْرَ مُسْتَوْدِعٍ وَ أَقْرَأَ عَلَيْكُمْ سَلَامَ اللَّهِ وَ رَحْمَتَهُ.» (1)

مؤلف گوید: ما بخش شهادت و وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام را در کتاب میزان الحق ذکر نموده ایم. خوانندگان گرامی می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

مراسم دفن بدن مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ طوسی در تهذیب از امام صادق علیه السلام نقل نموده که چون ضربت بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و هنگام وفات آن حضرت رسید، به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «مرا غسل بدهید و کفن کنید و حنوط بر من بریزید و مرا بر

ص: ۱۸۴

۱- ۳۰۵) مقاتل الطالبيين / ۲۳، بحار الأنوار: ۴۲ / ۲۳۴، نهج البلاغه: ۳ / ۷۷، کافی: ۷ / ۵۱، ذکر فيها نفس الوصية مع اختلاف يسير في العبارات.

سریری حمل نمایند و شما آخر آن سریر را بگیرید و مقدم آن را رها کنید و سریر خود می آید کنار قبری آماده که لحد آن باز شده و خشت های آن در جای خود قرار گرفته، پس مرا در آن قبر دفن کنید. و گوش فرا دهید تا ببینید چه می شنوید.»

پس آنان بدن مبارک پدر را در قبر گذاردند و چون خشت های لحد را چیدند، ناگهان دیدند چیزی در قبر نیست و هاتفی ندا داد: «امیرالمؤمنین علیه السلام بنده صالح و شایسته خدا بود و خداوند او را به پیامبرش ملحق نمود و او نسبت به هر وصی پیامبری این چنین می کند، حتی اگر پیامبری در مشرق از دنیا برود و وصی او در مغرب از دنیا برود، خداوند وصی او را به او ملحق خواهد نمود.» (۱)

در کتاب روضه الواعظین نیشابوری نقل شده که چون ابن ملجم ملعون ضربت بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام زد آن حضرت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

«أوصيكم بتقوى الله، وأن لا تبغوا الدنيا ولا تأسوا على شيءٍ منها زوى عنكما وقولا بالحق واعملا للآخرة وكونا للظالم خصما وللمظلوم عوناً، أوصيكم وجميع ولدي وأهلي ومن بلغه كتابي بتقوى الله، ونظم أمركم وصيلاح ذات بينكم فإنني سمعت جدكم صلى الله عليه وآله يقول: صلاح ذات البين أفضل من عامة الصلاة والصيام، الله الله في الأيتام فلا تعبوا أفواههم ولا تضيعوا بحضرتكم، الله الله في جيرانكم فإنه وصيه نبيكم ما زال يوصي بهم حتى ظننت أنه سيورثهم، الله الله في القرآن لا يسبقكم بالعميل به غيركم، الله الله في الصلاة فإنها عمود دينكم، الله الله في بيت ربكم لا تخسوه ما بقيتم فإنه إن ترككم لم تناظروا، الله الله في الجهاد بأموالكم وأنفسكم وألسنتكم في سبيل الله، وعليكم بالتواضع والتبادل وإياكم والتدابير والتقاطع، لا تتركوا الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فيؤلى عليكم شراركم، ثم تدعون فلا يستجاب لكم، يا بني عبدالمطلب لا أفيئكم تخوضون دماء المسلمين خوفاً تقولون: قتل أمير المؤمنين، ألا لا يقتلن بي إلا قاتلي، انظروا إذا أنا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربته بضربه، ولا يمثل بالرجل فإنني

ص: ۱۸۵

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ الْمَثَلَةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ.^(۱)

روایت شده که چون ابن ملجم را دستگیر کردند امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندانشان خود فرمود: «به او آب و غذا بدهید و جای او را نیکو قرار دهید و اگر من شفا یافتم خود می دانم که او را یا عفو کنم و یا قصاص نمایم، و اگر از ضربت او جان سپردم و شما خواستید او را قصاص کنید او را مثله نکنید [یعنی بدن او را تکه تکه نکنید]».^(۲)

شیخ مفید در کتاب ارشاد از یکی از موالی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام رحلت از دنیا به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

«هنگامی که من از دنیا رحلت نمودم، مرا بر سریری حمل کنید و شما انتهای آن را به دوش بگیرید و جلوی آن را رها کنید، خود حرکت خواهد نمود. پس مرا به نجف کوفه ببرید و در آنجا صخره ای از نور را مشاهده خواهید نمود و چون محلّ نور را حفر نمایید در آن نوشته ای خواهید دید، پس مرا در آن محلّ دفن نمایید.»

امام حسن علیه السلام می فرماید: «هنگامی که پدرم - صلوات الله علیه - از دنیا رحلت نمود، ما آخر سریر او را بلند کردیم و جلوی آن سریر خود بلند شد و ما صدایی مانند صدایی که در هنگام وزش باد از درخت شنیده می شود از آن می شنیدیم تا این که به بیابان نجف رسیدیم و سنگ سفید و نورانی را دیدیم و چون آن محلّ را حفر کردیم نوشته ای را یافتیم که بر آن نوشته شده بود: "این قبری است که نوح برای علی بن ابی طالب آماده کرده است." پس آن حضرت را دفن کردیم و با خوشحالی بازگشتیم که خداوند پدرمان را گرامی داشته است. پس به عدّه ای از شیعیان برخورد کردیم که آنان به تشییع جنازه و نماز بر پدرم موفّق نشده بودند. پس ما قصّه دفن او را به آنان خبر دادیم و آنان رفتند و چیزی نیافتند و باز گشتند.»

شیخ مفید رحمه الله نیز از جابر نقل نموده که گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: «امیرالمؤمنین علیه السلام کجا دفن شد؟» امام علیه السلام فرمود: «او قبل از طلوع فجر در آن

ص: ۱۸۶

۱- (۳۰۷) روضه الواعظین / ۱۳۷.

۲- (۳۰۸) همان.

بلندی نورانی نجف [بناحیه الغزین] دفن شد و حسن و حسین و محمّد فرزندان علی علیه السلام و عبدالله جعفر او را دفن کردند. (۱)

شیخ مفید نیز می فرماید: قبر امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان امام صادق علیه السلام پنهان بود تا این که آن حضرت در زمان دولت عباسی که برای ملاقات با منصور دوانیقی در حیره رفته بود او را زیارت نمود و پس از آن شیعیان قبر او را شناختند و به زیارت او شتافتند. صلوات الله و سلامه علیه و علی ذرّیته الطاهیرین... (۲)

یاداش زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ بزرگوار محمّد بن قولویه در کتاب کامل الزیارات از حضرت رضا، از پدرانش علیهم السلام نقل نموده که حضرت زین العابدین علیه السلام قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت نمود و مقابل آن قبر ایستاد و گریه کرد و گفت: «السّلام علیک یا أمیرالمؤمنین و رحمہ اللّٰه و برکاتہ، السّلام علیک یا أمین اللّٰه...» إلى قوله علیه السلام «أنت إلهی و سیدی و مولای اغفر... إنک علی کلّ شیءٍ قدير.» ثم ذکر متون الزیارات. (۳)

محمّد بن قولویه سپس روایاتی را درباره ثواب زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر نموده که به برخی از آنها اشاره می شود:

ابووهب بصری می گوید: وارد مدینه شدم و خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم: «فدای شما شوم! قبل از زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام به زیارت شما آمدم.» امام علیه السلام فرمود: «بدکاری کردی! اگر از شیعیان ما نبودی من به تو نگاه نمی کردم. آیا زیارت نمی کنی کسی را که خدا و ملائکه و انبیا و مؤمنین او را زیارت می کنند؟» گفتم: «فدای شما شوم! چنین چیزی را نمی دانستم.» فرمود: «پس بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خداوند از همه ائمه افضل است و ثواب اعمال آنان برای او خواهد بود و هر کدام آنان به اندازه اعمالشان فضیلت داده شده اند.»

ص: ۱۸۷

۱- (۳۰۹) ارشاد مفید: ۱ / ۲۴.

۲- (۳۱۰) همان: ۱ / ۱۰.

۳- (۳۱۱) کامل الزیارات / ۹۴.

مفضل بن عمر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «من مشتاق زیارت نجف هستم.» فرمود: «برای چه؟» گفتم: «دوست دارم قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کنم [و من او را دوست می دارم].» فرمود: «آیا فضیلت زیارت او را می دانی؟» گفتم: «خیر، شما مرا راهنمایی کنید.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که تو امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت می کنی بدان که تو زائر استخوان های آدم و بدن نوح و جسم علی بن ابی طالب علیهم السلام هستی.»

گفتم: «آدم به جزیره سرانندیب در مطلع الشمس و دریای هند هبوط نمود و مردم می گویند: استخوان های او در بیت الله الحرام است، و چگونه می شود که استخوان های او در کوفه [یعنی نجف] بوده باشد؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند زمانی که نوح در کشتی بود به او وحی نمود که هفت دور کعبه را طواف کند و او چنین کرد، سپس نوح از کشتی خارج شد و آب تا زانوی او بود. پس تابوتی که استخوان های آدم علیه السلام در آن بود را برداشت و داخل کشتی برد و سپس هر چه خدا می خواست دور کعبه طواف نمود.»

سپس کشتی او در وسط مسجد کوفه به زمین نشست و خداوند به زمین امر نمود که آب خود را ببلعد [ابلی ماءك] و زمین در مسجد کوفه آب خود را بلعید؛ همان گونه که شروع آب از مسجد کوفه بود و چون زمین آب خود را بلعید جمعیتی که با نوح در کشتی بودند متفرق شدند و حضرت نوح آن تابوت را در نجف دفن نمود، و نجف پاره کوهی است که خداوند با موسی بر آن تکلم نمود و عیسی را تقدیس کرد و ابراهیم را خلیل خود قرار داد و محمدصلی الله علیه و آله را حبیب خود برگزید و آن را مسکن پیامبران قرار داد، و به خدا سوگند، احدی بعد از آدم و نوح در آن ساکن نشده که گرامی تر از امیرالمؤمنین علیه السلام بوده باشد.»

سپس فرمود: «هنگامی که وارد نجف می شوی، آدم و نوح و علی بن ابی طالب را زیارت کن و در آن صورت تو زائر پدران پیشین خود از پیامبران و محمدصلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و علی سید اوصیا خواهی بود و بدان که برای زائر امیرالمؤمنین علیه السلام درهای

آسمان در هنگام دعا گشوده می شود، پس خود را از خیر محروم مکن و در خواب غفلت مباش.»^(۱)

شیخ طوسی در تهذیب از ابن مارد نقل کرده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «پاداش کسی که جدّ شما امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کند چیست؟»

امام علیه السلام فرمود: «هر کس جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام را با معرفت به حقّ او زیارت کند، خداوند به هر گامی که برای زیارت او بر می دارد پاداش حجّ مقبول و عمره مقبوله به او می دهد.» سپس فرمود: «ای فرزند مارد! به خدا سوگند، قدمی که در زیارت جدّم غبارآلود شود، خواه پیاده به زیارت برود یا سواره، خداوند آن قدم را به آتش نخواهد سوزاند. تو این حدیث را با آب طلا بنویس.»^(۲)

شیخ طوسی نیز با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «به خدا سوگند، تو در سرزمین عراق کشته خواهی شد و در آن دیار مدفون می شوی.» امیرالمؤمنین می فرماید: «به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتم: "پاداش کسی که قبور ما را زیارت کند و آنها را احیا و آباد نماید و از آنها نگه داری کند چیست؟"»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «یا اباالحسن! خداوند قبر تو و قبر فرزندان تو را از زمین های بهشت و عرصه های آن قرار داده است و قلب های نیکان و برگزیدگان از بندگان خود را عاشق زیارت شما نموده است، آنان درباره شما از هر آزار و ذلّت و مشکلی استقبال می کنند و قبور شما را آباد می نمایند و برای تقرب به خدا و دوستی رسول خداصلی الله علیه وآله فراوان به زیارت قبور شما می روند. یا علی! این گروه از شیعیان مخصوص به شفاعت من می باشند و در قیامت وارد بر حوض من می شوند و آنان فردای قیامت در بهشت زوّار من خواهند بود.»

سپس فرمود: «یا علی! هر کس قبور شما را تعمیر کند و از آنها نگه داری نماید،

ص: ۱۸۹

۱- (۳۱۲) کامل الزیارات / ۹۰، بحار الأنوار: ۱۰۰ / ۲۵۸، وسائل: ۱۴ / ۳۸۴.

۲- (۳۱۳) تهذیب: ۶ / ۲۲.

مانند این است که در بنای بیت المقدس به سلیمان بن داود کمک کرده باشد، و کسی که قبور شما را زیارت کند پاداشی معادل هفتاد حج بعد از حج الإسلام خواهد داشت و از گناهان خود خارج می شود همانند روزی که از مادر متولد شده است. پس من تو را بشارت می دهم و تو نیز به دوستان خود بشارت به نعمت های بهشتی و شادمانی آن را بده؛ آن نعمت هایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است.»

سپس فرمود: «لکن عدّه ای از حثاله، [یعنی افراد بی ارزش و فرومایه] از این مردم، به زائران قبور شما ملامت می کنند، همانند ملامتی که به زن زناکار می کنند. خدا آنان را به شفاعت و حوض من نرساند.»^(۱)

ص: ۱۹۰

حکایات و قضایای مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

ص: ۱۹۱

انس بن مالک می گوید: هر روز یکی از فرزندان انصار کارهای پیامبر صلی الله علیه وآله را انجام می داد. روزی نوبت من بود؛ ام ایمن غذائی را به حضور پیغمبر صلی الله علیه وآله آورد و عرض کرد: «یا رسول الله، این غذا را خودم طبخ نموده و به خاطر شما آورده ام.»

حضرت فرمود: «خدایا محبوب ترین بندگان را برسان که با من در خوردن این طعام شرکت کند.» در همان هنگام درب منزل کوبیده شد. پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: «ای انس! درب را باز کن.»

انس می گوید: پیش خود گفتم: «خدا کند که مردی از انصار باشد.» و چون علی علیه السلام را پشت در دیدم، گفتم: «پیامبر صلی الله علیه وآله مشغول کاری است.» و به جای خود برگشتم. بار دیگر در کوبیده شد، حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «درب را باز کن.» باز آرزو کردم که ای کاش مردی از انصار باشد، و چون در را باز کردم و دیدم علی علیه السلام است، گفتم: «پیامبر صلی الله علیه وآله به کاری مشغول است.» و به جای خود باز گشتم. برای دفعه سوم که در کوبیده شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ای انس در را باز کن و او را به خانه بیاور. تو اول کسی نیستی که قوم خود را دوست می داری؛ او از انصار نیست.» من رفتم و علی علیه السلام را به خانه آوردم و او با پیامبر صلی الله علیه وآله از آن غذا که مرغ بریانی بود تناول فرمود. (۱)

ص: ۱۹۲

نکته قابل توجه این است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در موقعیت ها و مناسبت های گوناگون در صدد شناسایی و معرفی شخصیت حضرت امیر علیه السلام بوده و در این قضیه نیز آن حضرت را به عنوان محبوب ترین بندگان خدا معرفی می فرماید. و جالب این جاست که این روایت با کیفیت های مختلف و متجاوز از ۱۸ نقل در کتب معتبر اهل سنت آمده است و همگان به محبوبیت بی نظیر امیرالمؤمنین علیه السلام نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اعتراف و اقرار دارند و این اقرار قطعاً لوازم و پیآمدهایی دارد که اهل بصیرت به آن آگاهند. چگونه ممکن است کسی محبوب ترین انسان ها نزد خدا و رسول باشد ولی دستورات دینی و موضع گیری های سیاسی و فرامین او در هر بُعدی از ابعاد مطاع نباشد؟ آیا محبوب حق جز به فرمان و رضای وی سخنی می گوید و اقدامی می کند؟!

منطق امام علی علیه السلام در معرفی حق و باطل

مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در جریان جنگ جمل به حیرت و تردید افتاد که آیا حق با کدام دسته از آنهاست؟ زیرا از یک سو شخصیت بزرگی چون علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر سرداران بزرگ اسلام را می دید، و از سوی دیگر طلحه و زبیر که از فداکاران در صحنه های نبرد حق بودند را می دید، و نیز عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را که اکنون رو در روی علی علیه السلام به جنگ پرداخته می دید. و لذا به محضر مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: «أَيُّمَكِنُ أَنْ تَجْتَمِعَ زُبَيْرٌ وَ طَلْحَةُ وَ عَائِشَةُ عَلَى بَاطِلٍ؟ أَيَا مَمَكِنُ اسْتِ كِهْ زُبَيْرٌ وَ طَلْحَةُ بَا آن سَوَابِقْ دَرخشان و عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بر راه باطل گام بگذارند؟»

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «إِنَّكَ لَمَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِنَّ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرَّجَالِ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ وَ اعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ أَهْلَهُ. امر بر تو مشتبه گردیده است، زیرا حق و باطل با شخصیت افراد شناخته نمی شوند، بلکه حق را بشناس تا

اهل آن را بشناسی و باطل را بشناس تا اهل باطل را بشناسی» (۱).

به راستی چه کلام متین و منطق حکیمانه ای از آن امیر بیان صادر شده است که در استحکام و عظمت، تالی تلو وحی است و باید حقّ و باطل را از آن شناخت و بر اساس آن طرفداران آن دو را شناسایی نمود؟ اگر کسی چنین معیاری را در اختیار داشته باشد به سادگی می تواند راه خود را انتخاب نموده و از حیرت نجات یابد. چه بسیارند کسانی که امروز نیز وقتی شکوه ظاهری و سحر کلام برخی از مهاجمین علیه معارف دینی و سنگرداران و مرزبانان راستین آن را می بینند بدان سو گرایش پیدا کرده و یا لاقبل به تردید و حیرت می افتند که اگر آن سو بر باطل است چگونه، و اگر این سو، باز چگونه؟ اما راه روشن، همان دستور امیرالمؤمنین علیه السلام است که حقّ را بشناسید تا شناخت اهلش آسان گردد و باطل را بشناسید تا شناخت اهلش میسر گردد.

پاسخ علی علیه السلام در حال نماز

روزی علی علیه السلام به نماز ایستاده بود و جمعی از مردم نیز به آن حضرت اقتدا کرده بودند. ناگاه شخصی به نام ابن کوّاء آیه «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۲) را قرائت کرد و قصد داشت که بگوید: اعمال و سوابق درخشان حضرت علی علیه السلام از قبیل: سبقت در اسلام، برادری با پیامبر صلی الله علیه و آله، فداکاری در ليله المبيت، و خدمات بزرگ دیگر آن حضرت باطل گردیده است. و لکن آن حضرت به محض شنیدن این آیه سکوت کرد و از ادامه قرائت خودداری فرمود، و چون آیه به پایان رسید نماز را ادامه داد، و چون بار دیگر آن فرد آیه را تکرار کرد،

ص: ۱۹۴

۱- (۳۱۶) علی و بنوه، نوشته دکتر طاها حسین مصری، صفحه ۴۰.

۲- (۳۱۷) زمر / ۶۵.

حضرت نیز به حکم قرآن که دستور سکوت را هنگام قرائت قرآن داده است سکوت فرموده و دوباره ادامه داد، و بعد از چند مرتبه تکرار، حضرت نیز این آیه را قرائت فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخْفِنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» (۱) و دیگر اعتنا نکرد و نماز خود را به پایان رسانید. (۲)

امام علی علیه السلام و تفسیر صحیح از استغفار

شخصی در حضور مبارک حضرت امیرعلیه السلام استغفار می نمود. حضرت متوجه شد که او از امیدوارانی است که دل به ذکر توبه و استغفار خوش کرده و اهل عمل نیست و حقیقت استغفار را درک نمی کند و لذا به وی فرمود:

«تَكَلُّكَ أُمَّكَ، أَتَدْرِي مَا الْأَسِيَّةُ تَغْفَارُ؟ مادرت به عزایت بنشیند، آیا میدانی که استغفار چیست؟ استغفار درجه علیین و مردمی است که در مقام قرب قرار گرفته اند. استغفار کلمه ای است که بر شش پایه استوار است: ۱- پشیمانی از گذشته، ۲- تصمیم بر ترک گناه، ۳- ادای حق الناس، ۴- ادای حق الله، ۵- ذوب کردن گوشت بدن که از مال حرام روئیده است، با رنج عبادت، ۶- چشاندن رنج عبادت در مقابل لذت هایی که از معصیت برده است.» (۳)

بر اساس استنباط دانشمندان دو شرط از این شرایط شش گانه، شرط تحقق توبه، و دو شرط دیگر شرط قبولی توبه، و دو شرط دیگر شرط کامل شدن آن است. دو شرط تحقق توبه عبارتند از: ۱- آتش درونی بر آنچه که گذشت و تأسّف از آنچه که رخ داده است. ۲- تصمیم جدی بر ترک عمل ناشایسته ای که از او سر زده است.

و اما دو شرط قبولی توبه عبارتند از: ۱- برگرداندن حق مردم، زیرا خداوند عادل است و از حق بندگان خویش نمی گذرد. ۲- ادای حقوق الهی یعنی آنچه که از واجبات ترک شده است جبران و تدارک شود.

و اما دو شرط تکمیل شدن توبه عبارتند از: ۱- آب کردن گوشت های بدن که از راه حرام روئیده شده است تا به جای آن از راه حلال بروید. ۲- چشاندن رنج عبادت

ص: ۱۹۵

۱- (۳۱۸) روم / ۶۰.

۲- (۳۱۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، معتزلی: ۲ / ۳۱۱.

۳- (۳۲۰) نهج البلاغه، حکمت ۴۰۹، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۴۶۰.

و طاعت به بدن همان گونه که شیرینی و لذت معصیت را چشیده است.

امام علی علیه السلام و خواجه ربیع

یکی از زهاد یعنی زاهد های هشتگانه معروف جهان اسلام، «خواجه ربیع» است که از اصحاب حضرت امیر علیه السلام بوده است، و اکنون در مشهد قبری منسوب به وی می باشد. وی در دوران آخر عمر خویش قبری کنده بود و در آنجا می رفت و خود را نصیحت می کرد و هیچ سخنی غیر از ذکر خدا از او شنیده نمی شد و تنها جمله ای که از او شنیدند پس از شهادت حضرت حسین علیه السلام بود که گفت: «وای بر این امت که فرزند پیغمبرشان را شهید کردند.» ولی بعدها از گفتن این جمله نیز استغفار کرد که چرا به جای ذکر خدا، چنین جمله ای را گفتم!

وی جزو سپاهیان حضرت امیر علیه السلام بود و در یکی از جنگ ها به حضور آن حضرت آمد و عرض کرد: «یا امیر المؤمنین، إنا شككنا في هذا القتال؛ ما در این جنگ تردید داریم و چون با اهل قبله می جنگیم، من می ترسم که این جنگ از نظر شرعی جایز نباشد.» آن گاه درخواست نمود (و یا حضرت تصمیم گرفتند) که او را برای مرزبانی به یکی از سرحدات اعزام نماید. (۱)

در این باره استاد شهید مطهری (ره) تعابیری دارند که خلاصه ای از آن نقل می شود. این زهد و عبادت چه ارزشی دارد؟ آیا عبادت شخصی که در رکاب حضرت علی علیه السلام است ولی در راهی که علی علیه السلام راهنما و فرمانده آن است شک می کند و عمل به احتیاط می نماید چه ارزشی دارد؟ اسلام بصیرت می خواهد و این شخص محروم از آن است. وی در دوران ستمگری مثل معاویه و ظالم تر از او یعنی یزید زندگی نموده که بزرگ ترین جنایت ها در تاریخ اسلام انجام گرفته و تمام زحمات پیامبر صلی الله علیه و آله را به باد داده اند و او فریادی بر آنان نزد. و لکن از یک جمله ای که به عنوان اظهار تأسف از شهادت حسین بن علی علیه السلام می گوید پشیمان می شود که

ص: ۱۹۶

۱- (۳۲۱) گفتارهای معنوی، نوشته استاد شهید مطهری (ره) صفحه ۵۸، با اندکی تلخیص.

چرا حرف دنیایی زدم و به جای آن ذکر و تسیح و تکبیر نگفتم، لا- يُرَى الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا. جاهل یا تند می رود و افراط می کند و یا کند می رود و تفریط می کند. یک دسته مانند خواجه ربیع فکر می کنند که اسلام عبارت از ذکر و نافله و زیارت عاشورا و امثال این هاست و یک دسته فقط به مسائل اجتماعی اسلام اهمیّت می دهند و به عبادت خدا توجّهی ندارند.

دفاع علی علیه السلام از پدرش ابوطالب

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در صحن منزل نشسته بود و مردم بر گرد آن حضرت جمع بودند. ناگهان مردی بلند شد و در مقابل آن حضرت ایستاد و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین تو در جایگاه و منزلتی هستی که خدا به تو داده است در حالی که پدرت ابوطالب در آتش جهنّم گرفتار شعله های عذاب است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ساکت باش خداوند دهانت را بشکند. قسم به آن خدایی که محمّدصلی الله علیه وآله را به رسالت مبعوث نمود اگر پدرم ابوطالب هر گنهکاری را شفاعت کند پذیرفته می شود. آیا پدرم در آتش باشد و فرزندش تقسیم کننده بهشت و جهنّم؟ به خدا قسم که نور ابوطالب بر همه انوار غلبه دارد مگر نور پیامبر و فاطمه و حسن و حسین و اولادش که امامان معصوم هستند. نور او از نور ماست که قبل از خلقت آدم به مدّت دو هزار سال خلق شده است.»^(۱)

بدون شکّ ایمان ابوطالب به نبوّت پیامبرصلی الله علیه وآله و امامت فرزندش حضرت امیرعلیه السلام از محکم ترین و استوارترین ایمان ها بوده است. آنچه که باعث رواج شایعه عدم ایمان ابوطالب گردید قصد ضربه وارد کردن به شخصیت حضرت علی علیه السلام بوده است. زیرا وقتی که در زندگانی خود آن حضرت هیچ گونه نقطه ضعفی نیافتند به پدر بزرگوارش که از حامیان و پشتیبانان پیامبرصلی الله علیه وآله در دوران غربت اسلام و عسرت مسلمین بود و رحلت او غمی جانکاه بر قلب رسول خدا به جای گذارد،

ص: ۱۹۷

۱- (۳۲۲) کنز الفوائد کراچکی / ۸۰، امالی ابن شیخ / ۱۹۲، تفسیر ابوالفتوح: ۴ / ۲۱۱.

تاخته اند تا به خیال باطل خویش چهره نورانی فرزند برومندش را مخدوش نمایند.

ما معتقدیم، همان گونه که پدر ابراهیم علیه السلام بت پرست نبوده است و «آزر» سرپرستی آن حضرت را عهده دار بوده و اگر حضرت ابراهیم علیه السلام او را پدر خطاب نموده به همین دلیل است، پدر حضرت امیر علیه السلام نیز با ایمان بوده است. و لذا ما در زیارت وارث به فرزند برومند علی علیه السلام عرض می کنیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ؛ تُوْنُورِي دَرِ پِشْتِ پِدرَانِ وَ رَحْمِ مَادِرَانِ بُوْدِه اِي.» پس نه ابوطالب مشرک بوده و نه ابراهیم علیه السلام فرزند مشرک، زیرا صلب مشرک شامخ نیست تا بتواند نور ولایت را حمل کند.

امام علی علیه السلام و ليله المبیت

در ذیل آیات ۱۹۱ تا ۱۹۴ سوره آل عمران از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده است که این آیات درباره حضرت علی علیه السلام و جماعتی از اصحاب و یاران او نازل گردیده است. زیرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از مرگ عموی خود ابوطالب مأمور به هجرت به سوی مدینه گردید، قریش در دارالندوه برای از بین بردن او با همدیگر پیمان بستند که نیمه شب بر آن حضرت صلی الله علیه و آله حمله آورند و او را بکشند تا قاتل او معلوم نگشته و بنی هاشم به خون بهای پیامبر صلی الله علیه و آله راضی گردند.

و خداوند امر فرمود که علی علیه السلام در آن شب به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و رسول خدا صلی الله علیه و آله به سمت مدینه هجرت فرمود و مشرکین در توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله شکست خوردند. سپس حضرت علی علیه السلام به دستور پیامبر همسران آن حضرت را به سمت مدینه حرکت داد.

وقتی که ابوسفیان از جریان مطلع گردید، غلام نیرومند خود به نام اسود را مأمور پیدا کردن حضرت علی علیه السلام و جلوگیری از هجرت او از مکه نمود. اسود با عجله خود را به آن حضرت رسانید و او را تهدید به مرگ نمود، حضرت علی علیه السلام

هم پس از برحذر داشتن او از این کار، او را کشته و به راه خویش ادامه داد تا این که ابوسفیان رسید و با حضرت علی علیه السلام به مشاجره پرداخت که چرا همسران پیامبر صلی الله علیه وآله را که از بستگان ما هستند به مدینه می بری در حالی که غلام مرا نیز به قتل رسانده ای؟

حضرت فرمود: «با اجازه کسی می برم که اجازه من به دست اوست، و بهتر است تو برگردی.» و لکن ابوسفیان به جنگ پرداخت ولی سودی نبرده و با نومیذی برگشت و حضرت علی علیه السلام و همراهان به سلامت به مدینه رسیدند و به شکرانه سلامت به ذکر خدا مشغول شدند که این آیات درباره او و همراهانش نازل شد: (۱) «الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ... إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۲).

یکی از برگ های زرین دفتر زندگانی این امام عظیم الشان، در حادثه عظیم هجرت و «لیله المیمت» یعنی شب خوابیدن حضرت امیر علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه وآله ورق خورده است. آن گاه که آن بزرگوار با کمال شجاعت و از جان گذشتگی در میان حلقه محاصره دشمنان مسلح، جان خود را به خطر می اندازد تا جان پیامبر صلی الله علیه وآله از گزند مشرکین محفوظ بماند و دشمن به گمان این که آن حضرت در بستر خود خوابیده است از تصور آن که از میان آنها خارج شده غافل بماند و همچنان انتظار ساعت معین را داشته باشد و بدین ترتیب حضرت محمد صلی الله علیه وآله از دسترس آنها دور و به غاری پناهنده گردد.

سید ابن طاووس در کتاب طرائف می فرماید: وَ لَوْلَا نَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ فَرَاشَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُفَدِيهِ بِمُهْجَتِهِ مَا تَمَكَّنَ مَنُ هِجْرَتِهِ وَلَا إِتْمَامَ رِسَالَتِهِ. یعنی اگر آن حضرت به جای پیامبر صلی الله علیه وآله در آن شب نمی خوابید هرگز هجرت انجام نمی گرفت و امر رسالت به اتمام نمی رسید.

ص: ۱۹۹

۱- (۳۲۳) امالی شیخ صدوق / ۳۰۳ - ۳۰۱، نهج البیان شیبانی، تفسیر برهان.

۲- (۳۲۴) آل عمران / ۱۹۱ - ۱۹۴.

در مسافرتی که حضرت امیرعلیه السلام برای جنگ با اصحاب جمل و دفع فتنه ناکثین یعنی طلحه و زبیر و عایشه و پیروان آنان به سمت بصره رفته بود، در سرزمینی فرود آمد و این مکان درست همان جایی بود که حجاج بیت الله الحرام نیز در همان جا فرود آمده بودند. آنان در نزدیکی خیمه حضرت اجتماع کردند تا از سخنان گهربارش استفاده کنند ولی آن حضرت از خیمه بیرون نیامد. و ابن عباس برای اطلاع دادن از اجتماع مردم به درون خیمه رفت و دید که آن حضرت مشغول وصله کردن کفش های خویش می باشد، عرض کرد: «احتیاج ما به اصلاح امور به دست شما بیشتر از وصله کردن این کفش پاره است.»

حضرت پاسخی نداد تا وقتی که اصلاح کفش خویش را به پایان رسانید. آن گاه دو لنگه کفش را کنار هم گذارده و فرمود: «این کفش مرا قیمت کن.» ابن عباس می گوید: گفتم: «از کثرت اندراس و شدت کهنگی هیچ ارزش و بهایی ندارد.»

فرمود: «مع الوصف چقدر ارزش دارد؟» گفتم: «یک درهم یا نصف درهم.» فرمود: «به خدا سوگند که این کفش در نزد من محبوب تر از حکومت و امارت بر شماست مگر این که بتوانم احقاق حقّ و یا دفع باطلی بنمایم.»^(۱)

پیشوای عارفان و امام وارستگان و زاهدان به همه صاحب منصبان و حاکمان به خصوص پیروان خویش می آموزد که حکومت طعمه ای نیست که در اختیار آنان قرار گرفته باشد بلکه وسیله ای برای اقامه حقّ و ابطال باطل و دفاع از مظلوم و تاختن بر ظالم است و خلاصه، آزمونی است تا معلوم شود چگونه ادعای خود را مبنی بر خدمت به بندگان خدا به اثبات می رسانند، که در قرآن کریم آمده است:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.»^(۲) «شما را

ص: ۲۰۰

۱- (۳۲۵) ارشاد شیخ مفید.

۲- (۳۲۶) یونس / ۱۴.

جانشین حکومت های پیشین و حاکمان گذشته روی زمین قرار دادیم تا ببینیم چه می کنید.» و این لحن گرچه به ظاهر اخبار از گذشته است ولی در حقیقت هشدار به آینده است که اگر شما نیز به وظیفه خویش عمل نکنید حکومت را از دست شما نیز خواهیم گرفت و به دیگران خواهیم داد.

امام علی علیه السلام و حدیث منزلت

به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر رسید که رومیان سپاه انبوهی در «بلقا» فراهم آورده اند و می خواهند به مسلمین حمله کنند. تابستانی سخت گرم و هنگام رسیدن میوه ها بود و مردم می خواستند در خانه ها به آسایش بسر ببرند، در بیت المال نیز چندان مالی دیده نمی شد. پیامبر در این لشکرکشی که به جنگ تبوک مشهور است اعلام فرمود که قصد جنگ با رومیان را داریم. شمار سپاهیان اسلام در این جنگ ۳۰ هزار تن بود. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در این لشکرکشی حضرت علی بن ابی طالب را در مدینه نهاد و همین امر سبب زبان درازی منافقین گردید و گفتند: «پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را دوست نداشته و لذا او را همراه خود نبرده است.» حضرت امیر علیه السلام در این باره به پیامبر صلی الله علیه و آله شکوه ای نمود، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «من تو را خلیفه خود قرار دادم؛ چرا که تو برای من به منزله هارون نسبت به موسی علیهما السلام هستی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.»

و این حدیث که مورد قبول عام و خاص است به حدیث منزلت اشتهار یافت؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی؟» یعنی، آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی؟ (۱)

ص: ۲۰۱

صالح، پسر میثم تمار می گوید: پدرم برای من نقل کرد که یک روز در بازار نشسته بودم که اصیغ بن نباته نزد من آمد و گفت: «از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که فرمود: سخن ما سخت و دشوار است و کسی جز فرشته مقرب یا پیامبر مرسل و یا مؤمن آزموده نمی تواند آن را تحمّل کند.» پدرم گفت: «من از جای خود برخاسته و به نزد حضرت امیرعلیه السلام آمدم و گفتم: جانم فدای شما باد، اصیغ بن نباته چیزی گفت و من اندوهگین شدم.»

امام علی علیه السلام فرمود: «ای میثم! بنشین، آیا هر علمی را دانشمندان می توانند تحمّل کنند؟ مگر نمی بینی که وقتی خداوند به فرشتگان می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، فرشتگان می گویند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (۱)، آیا فرشتگان توانستند آن علم را تحمّل کنند؟»

پدرم گفت: «این گفتار شما از آنچه که ابن نباته نقل کرد به خدا قسم مهم تر بود.» حضرت فرمود: «پس از نزول تورات، حضرت موسی گمان کرد که در زیر آسمان کیود کسی بالاتر و داناتر از او نیست و لذا خداوند برای این که موسی علیه السلام گرفتار عجب نشود به او خبر داد که در میان مخلوقات داناتر از او هم وجود دارد.»

حضرت موسی علیه السلام برای کسب فیض از پیشگاه آن مرد با فضیلت از خداوند خواست که او را به خدمت آن دانشمند هدایت کند؛ و خداوند او را به نزد حضرت خضرعلیه السلام هدایت فرمود. در این سفر خضرعلیه السلام سه کار انجام داد که برای موسی علیه السلام قابل تحمّل نبود: ۱- کشتی را سوراخ کرد، ۲- جوانی را کشت، ۳- دیوار مخروبه ای را تجدید بنا کرد. حضرت موسی علیه السلام که از راز آنها آگاه نبود نتوانست آنها را تحمّل کند و لذا لب به اعتراض گشود.

ص: ۲۰۲

در این امت اسلامی نیز، پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در روز غدیر بر روی دست گرفت و فرمود: "من کنت مولاه فهذا علی مولاه." هر کس را که من مولی باشم علی مولای اوست." سپس فرمود: «میثم! مگر امت اسلامی می توانست آن را تحمّل کند؟ به جز آنها که خداوند دستشان را گرفت و نگه داشت.»

سپس فرمود: «ای میثم! مژده باد بر شما؛ باز هم مژده باد بر شما؛ باز هم مژده باد بر شما که خداوند به شما مقامی داده است که به فرشتگان و پیامبران و دیگر امت ها نداده است؛ چرا که شما توانستید فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تحمّل کنید.» (۱)

میثم تمار آن شهید بزرگ راه ولایت، آن آشنای به منطق وحی و رسالت، آن مدافع سرسخت مسیر امامت، آن شاگرد بزرگ مکتب مصطفی و آن تربیت یافته دامن مرتضی، کسی که عمری را به عشق امام زیست و سرانجام جان در طبق اخلاص نهاد، او که حتی مرگ نتوانست صدای حق طلبانه او را خاموش کند؛ آن خریدار سر دار که فارغ از خویش بود و زندگی را جز عقیده و پیکار در راه آن نمی دانست؛ میثم که همه امامان و پیشوایان معصوم علیهم السلام از او به نیکی یاد می کردند، او حامل اسرار ولایت بود و امتحان داده و سرافراز در آزمون بزرگ الهی بود. میثم خرمافروشی ساده بود و امیرالمؤمنین علیه السلام همواره به مغازه اش می آمد و به او حکمت می آموخت، و گاهی به جای خرمای فروخت. میثم نه عنوان بزرگی داشت و نه خاندان سرشناسی، پس چه شده است که رهبر جهان اسلام و قدرتمندترین رئیس دین و دولت به جای او پشت ترازو می ایستد و خرما می فروشد؟ او در پیشگاه خدا منزلتی رفیع داشت. مژده باد بر میثم و مژده باد بر رهپویان راه میثم.

ص: ۲۰۳

پیامی از سوی دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام

مردی از اهل کوفه موقع برگشتن از صفین در حالی که سوار بر شتر نری بود وارد شام شد. مردی از اهل شام زمام شتر او را گرفت و گفت: «ای کوفی! این شتر ماده مال من است که در جنگ صفین از من گرفته بودی.» نزاع در گرفت و طرفین نزد معاویه رفتند. مرد شامی پنجاه شاهد اقامه کرد که این شتر ماده متعلق به مرد شامی است. معاویه حکم کرد که شتر ماده را به شامی بدهند. کوفی گفت: «اصلحك الله، این شتر نر است نه ماده!» معاویه گفت: «حکم من قاطعیت دارد و همین که حکم کردم به حق است.» آن گاه به وی اشاره ای کرد که بعداً نزد او برود.

وقتی که حاضران متفرق شدند مرد کوفی نزد معاویه آمد. معاویه دو برابر قیمت شتر را به همراه بذل و بخشش های فراوان دیگر به کوفی پرداخت و گفت: «از جانب من به علی بگو: من با ۱۰۰ هزار نفر در برابر وی صف آرای می گردم که یک نفر از آنان نمی تواند شتر نر را از شتر ماده تشخیص دهد.» (۱)

در این حقیقت نمی توان شک نمود که مردم نادان، کورکورانه مورد بهره برداری قرار می گرفتند. مردم شام آنچنان کورکورانه از معاویه اطاعت می کردند که معاویه در راه صفین با آنان در روز چهارشنبه نماز جمعه خواند و هیچ کس اعتراضی ننمود. از این دردناک تر این که از یک شامی که به درایت و عقل معروف بود پرسیدند: «این ابوتراب کیست که امام و خطیب در منبر نسبت به او لعنت می فرستد؟» در پاسخ گفت: «به نظر من او از گروه دزدانی است که فتنه به پا می کنند.»

شفاعت علی علیه السلام برای ملاقات با زهرا علیها السلام

فاطمه علیها السلام مانند سایه حرکت نمود و با قدم های لرزان، اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد و ناله اش بلند شد، باران اشک می ریخت و با سوز جگر پی در پی

ص: ۲۰۴

پدر را صدا می زد و با گفتن: «یا ابتاه یا رسول الله، یا ابتاه یا رسول الله» رفت تا به آن تربت پاک روی آورد و استغاثه نمود و گفت: «بابا! ای رسول خدا! پس از تو از دست پسر خطاب و فرزند ابی قحافه چه بر سر ما آمد؟ دیگر دلی نماند که نلرزد و اشکی نماند که نریزد.»

همین که داستان شکایت زهرا به گوش ابابکر رسید گریست و به رفیقش پیشنهاد کرد که بیا با هم به نزد حبیبه رسول خداصلی الله علیه وآله برویم شاید او را از خود راضی کنیم. پس با هم به سوی خانه فاطمه راه افتادند و از او اذن خواستند، ولی نپذیرفت، و آنان چاره ای ندیدند جز آن که رو به علی علیه السلام بیاورند و آن امام پذیرفت و وساطت فرمود و آن دو وارد شدند و سلام کردند ولی آن حضرت جواب آنها را نداد. روبه روی او نشستند ولی او روی خود را به سوی دیوار نمود؛ التماس کردند تا با آنها سخن بگویند. پس او آن دو را مخاطب ساخت و فرمود: «اگر حدیثی از رسول خدا بگویم باور می کنید؟»

هر دو گفتند: «آری.» فرمود: «شما را به خدا نشنیدید که پدرم فرمود: "خشنودی فاطمه خشنودی من و خشم فاطمه خشم من است، هر کس فاطمه را خشنود کند مرا خشنود نموده، و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا به خشم آورده، و هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته؟"»

آنان گفتند: «ما از رسول خداصلی الله علیه وآله این سخن را شنیده ایم.» آن گاه فاطمه علیها السلام صورت و دو دست خود را به جانب آسمان بلند کرد و با سوز دل گفت: «من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما مرا به خشم آوردید و خشنودم ننمودید. اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را به او خواهم کرد.»^(۱)

ص: ۲۰۵

۱- (۳۳۱) امام علی بن ابی طالب، عبدالفتاح، عبدالمقصود، صفحه ۱۱۸ و ۱۱۹ و صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳.

در جنگ خندق که عمرو بن عبدود توانسته بود خود را به این سوی خندق برساند، با صدای تکان دهنده ای مانند غرّش شیر فریاد برآورد: «ای مردان محمّد! آیا در میان شما کسی هست که به مبارزه برخیزد؟» پیامبر ایستاده و دست به دعا برداشته بود و منتظر بود که یکی از مسلمین پا به میدان بگذارد. بار دیگر فریاد زد: «آیا کسی نیست که به مبارزه برخیزد؟»

پس حضرت علی علیه السلام قدم جلو نهاد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله او را باز داشت و علی علیه السلام اطاعت نمود. و عمرو برای بار سوّم با زبان سرزنش گفت: «کجاست بهشتی که گمان می کنید اگر کشته شوید به آن وارد می شوید؟ آیا مردی از شما خواهان آن نیست؟ آیا کسی قدم به میدان نمی گذارد؟»

علی علیه السلام برخاست و باز رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه نداد. چند بار این مبارزطلبی تکرار شد تا سرانجام علی علیه السلام به اذن پیامبر صلی الله علیه و آله قدم به پیش گذارد. عمرو از این جسارت که جوانی به میدان او آمده با تعجب پرسید: «کیستی؟» فرمود: «علی.» گفت: «از عبد مناف؟» فرمود: «از فرزندان ابی طالب.» عمرو گفت: «پدرت ابوطالب با من دوست بود و من نمی خواهم تو را بکشم.»

حضرت فرمود: «ای عمرو! تو با قوم خود عهد کرده ای که هر مردی از قریش اگر سه پیشنهاد به تو بنماید یکی از آنها را بپذیری.» گفت: «آری چنین است.»

فرمود: «پس پیشنهاد اوّل من این است که اسلام را بپذیر.» خنده ای کرد و گفت: «از این پیشنهاد در گذر.» علی علیه السلام فرمود: «پس برگرد و جنگ مکن و گرنه تو را می کشم.» عمرو از این سخن به شدت عصبانی و خشمگین گردید که جوانی تازه رسیده او را که قهرمان عرب است به کشتن تهدید می کند، ولی به ظاهر آرامش خود را حفظ کرد و گفت: «عرب از فرار من سخن ها می سازد.»

علی علیه السلام فرمود: «پس من تو را به جنگ می خوانم؛ از اسب خویش فرود آی و

پیاده شو تا با یکدیگر بجنگیم.» عمرو از اسب پیاده شد و با شمشیر خود پای اسب خود را برید و این عمل به این معنی بود که یا باید کشته شوم و یا نام اسلام را از صفحه تاریخ محو کنم. در این حال بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بارز الإیمان کلّه إلى الشّرك کلّه.» یعنی تمامی ایمان با تمامی کفر به مبارزه برخاسته است.

عمرو شمشیری به سپر حضرت زد که آن را دو نیمه ساخته و بر سر آن حضرت نیز آسیبی رسانید و متقابلاً حضرت علی علیه السلام شمشیری به عمرو فرود آورد که آن پهلوان را به خاک افکند و بانگ تکبیر از جمعیت مسلمین برخاست. چون آن حضرت به عزم بریدن سر او بر سینه اش نشست، آب دهان خود را به صورت مبارک آن حضرت انداخت. حضرت به پا خاست و دور میدان گردشی نمود و مجدداً بر سینه اش نشست. عمرو با تعجب پرسید: «چرا در همان وهله اول سرم را نبریدی؟»

حضرت فرمود: «چون از حرکت خلاف نزاکت و ادب تو در خشم شدم و اگر در آن حال تو را می کشتم، غضب من نیز دخالت پیدا می کرد و من می خواستم که فقط برای خدا باشد.» وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله سر دشمن را در دست علی علیه السلام دید فرمود: «ضربه علیّ یوم الخندق أفضل من عباده الثقلین؛ ثواب این شمشیر از عبادت جنّ و انس بالاتر است.» (۱)

در این جنگ که به جنگ احزاب نیز مشهور است کلیه گروه های وابسته به کفر و شرک و کانون بت پرستی با وجود اختلافات قبیله ای با هم پیمان بستند و در یک جبهه صف کشیدند. در جنگ خندق مشعل پیروزی به دست قدرتی افتاد که پایه های آن بر یک حقیقت روشن و استوار بود و شکست و فرار نصیب جبهه متکی بر کفر گردید. و لذا وجود مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله دو جبهه را تمامی ایمان و تمامی کفر معزّفی نمود و برای پیروزی حقّ دعا فرمود و سرانجام ارزش ضربت فرود آمده بر

ص: ۲۰۷

عمر و را از عبادت ثقلین یعنی جنّ و انس بالاتر بیان نمود. راستی راز آن چیست؟ مگر شمشیرهای فراوانی تاکنون در جبهه اسلام زده نشده بود؟ پس چرا دارای چنان ارجی نبوده است؟ رمز آن را در نیت و سرشت امام علیه السلام باید جستجو کرد نه بالا رفتن و پایین آمدن شمشیر. به راستی اگر در آن روز دشمن پیروز گشته و جبهه اسلام شکست می خورد آیا دیگر دین و آئینی باقی می ماند تا جنّ و انس بر اساس آن عبادت کنند؟ خوشا به حال پیروان علی علیه السلام که این گرانبهارترین سرمایه را در اختیار دارند.

توبیخ فرماندار بصره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن نامه ای از عثمان بن حنیف گلایه کرده و او را نکوهش نموده است. وی از طرف آن حضرت به عنوان حاکم و فرماندار بصره منصوب شده بود که به واسطه رفتن به یک میهمانی، مورد توبیخ و سرزنش آن حضرت قرار گرفت و امیرالمؤمنین علیه السلام به او چنین نوشت:

«اما بعد: ای پسر حنیف! شنیده ام که یکی از جوانان بصره تو را به طعام عروسی خوانده است و تو شتابان آن دعوت را پذیرفته ای و غذاهای رنگارنگ و متنوع همراه با ظروف مخصوص برایت آورده اند. من گمان نداشتم که تو به میهمانی بروی که نیازمندان و فقیران حضور نداشته و فقط ثروتمندان و اغنیا دعوت شده باشند.

پس بنگر به آنچه می خوری و از آنچه شبیه ناک است صرف نظر کن و از آنچه یقین به حلیت آن داری استفاده کن. بدان که هر کسی پیشوایی دارد که از او پیروی نموده و از نور دانش او بهره می گیرد. بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو کهنه جامه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است. البته شما نمی توانید چنین راهی را بیمایید ولی با رعایت تقوی و کوشش و پاکدامنی و درستکاری مرا یاری کنید. به خدا قسم من از دنیای شما طلا و زری نیندوخته و مال چندانی گرد نکرده ام

و با جامه کهنه ای که در بر دارم لباس دیگری هر چند کهنه فراهم نکرده ام.

بله، از آنچه که زیر آسمان کبود است فدک در دست ما بود که مورد طمع و بخل عدّه ای قرار گرفت و ما نیز از آن چشم پوشیدیم و خداوند بهترین داور است. فدک و غیر فدک را برای چه می خواهیم؟ در حالی که فردا جایگاه انسان در قبر و گور است که در آن حفره وحشتناک و تاریک هیچ اثر و خبری از انسان باقی نخواهد ماند. گودالی که اگر دست گورکن آن را اندکی بگشاید، سنگ و کلوخ آن انسان را در تنگنا و فشار قرار می دهد...

من اگر بخواهم از غسل مصفّی و مغز نان گندم و لباس های حریر و ابریشم استفاده کنم می توانم ولی هیئات که هوای نفس بر من غالب شود و به چنین طعامی روی آورم در حالی که شاید در اطراف حجاز و یمامه کسی باشد که گرسنه سر بر بالین بگذارد و هرگز غذای سیری نخورده باشد... آیا به همین اکتفا کنم که اسم من امیرالمؤمنین و پیشوای مسلمین باشد ولی در اندوه و پریشانی آنان شریک نباشم؟» (۱)

برای پیروان و ارادتمندان آن امام جای بسی دقت و تأمل است که چرا حضرت امیرعلیه السلام از حضور سفیر خود بر سر یک سفره در بصره آزرده خاطر گشته و بدون هیچ ملاحظه ای از او گلایه نموده است. در مجلسی که مطمئناً میگساری و قماربازی و آنچه که ما آن را گناه می دانیم به خفا یا به علن صورت نگرفته ولی مع الوصف آن حضرت را برآشفته نموده است. مگر چه شده بود که آن بزرگوار را وادار کرد تا چنین نامه ای بنویسد و حاکم منصوب از طرف خویش را سرزنش کند و بگوید: «من انتظار نداشتم و گمان نمی کردم که تو در چنین میهمانی شرکت کنی؟» اندک دقت در مضمون نامه، جواب را روشن می کند که:

ثروتمندان و اغنیا دعوت شده بودند ولی از فقرا و محرومین خبری نبوده

ص: ۲۰۹

۱- (۳۳۳) تلخیص از شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۴۵ حضرت امیرعلیه السلام.

است. آری آنچه که امام را رنج می دهد این است که نماینده تفکر او که در سرلوحه کارش جنگ فقر و غنا و مبارزه کاخ و کوخ است این را نادیده بگیرد و در چنان مجلسی حضور یابد. و اگر رفاه طلبان بی درد بگویند: «ما کجا و علی علیه السلام کجا؟» خود پاسخ می دهد که: درست است که نمی توانید مثل من باشید و این راه را طی کنید ولی لااقل در خط من باشید و به ادعا اکتفا نکنید، العاقل تکفیه الاشاره.

امام علی علیه السلام در محکمه قاضی

حضرت علی علیه السلام زره خود را نزد مردی مسیحی دید. نزد او رفت و فرمود: «این زره از من است.» و چون او انکار کرد فرمود: «بیا نزد قاضی برویم.» و لذا او را به نزد قاضی آورد تا با او مرافعه و محاکمه کند. چون وارد محکمه قضاوت شدند امام علیه السلام ادعای خود را به این شرح بیان فرمود: «این زره که در تصرف این مرد است از من می باشد و تاکنون آن را به کسی نفروخته و نبخشیده ام.»

قاضی از نصرانی پرسید: «راجع به گفته امیرالمؤمنین چه می گویی؟» نصرانی گفت: «این زره از من است و در عین حال امیرالمؤمنین را دروغگو نمی دانم.» قاضی از امام علیه السلام پرسید که آیا شاهد دارید؟ حضرت تبسم نموده و فرمود: «قاضی راست می گوید، من شاهد ندارم.»

در این حال قاضی مطابق موازین دینی و شرع اسلام حکم به نفع نصرانی داد و آن مرد زره را برداشته و راه افتاد و امام از دنبال او نگاه می کرد نصرانی چند قدم که رفت برگشت و گفت: «شهادت می دهم که این حکم از احکام پیغمبران است...» و مسلمان گردید و گفت: «یا امیرالمؤمنین به خدا قسم این زره مال توست و من دنبال قشون شما که به صفین می رفت بودم؛ این زره از شتر شما به زمین افتاد و من آن را برداشتم.»

امام فرمود: «حال که اسلام آوردی زره مال تو باشد.» و در نهایت وی در جنگ

نهروان در رکاب حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید. (۱)

معجزه ای از مرقد مطهر امام علی علیه السلام

به دستور حضرت امیرعلیه السلام جنازه مطهر آن بزرگوار را در زمین مرتفعی که عرب به آن نجف می گوید به خاک سپردند. و مردم از محلّ دفن آن حضرت اطلاعی نداشتند و سالیان دراز جزائمه علیهم السلام و نزدیکان آنها نمی دانستند که قبر مطهر آن حضرت کجاست، تا این که هارون الرّشید، خلیفه عباسی در بیرون کوفه که دشت وسیعی داشت به شکار آهو رفت. به فرمان وی اطراف دشت را قرق نموده و از هر سو آهوان را رم می دادند تا در تیررس هارون قرار گیرند. ناگاه چشم هارون به دسته ای از آهوان افتاد و دستور تعقیب آنها را داد و سگان شکاری و بازها را رها نمود تا مانع از فرار آهوها گردند. آهوان از تپه ای بالا رفته و در آنجا خوابیدند ولی سگ ها و بازهای شکاری از تپه بالا نرفته و متفرّق گردیدند. و لذا آهوان دو مرتبه از بلندی به پایین آمدند و به محض این که آنها را تعقیب نمودند بار دیگر به تپه مذکور رفته و سگ ها و بازها قادر به رفتن بالای آن تپه نبوده و هر کدام به سویی سقوط می کردند.

هارون الرّشید تا سه مرتبه شاهد این صحنه شگفت آور بود. سپس دستور داد که از کوفه پیرمرد سالخورده ای که از اوضاع آن محلّ اطلاعاتی داشت و از قبیله بنی اسد بود حاضر کنند. پیرمرد پس از امان خواستن از هارون و اطمینان از عدم خطر جانی به وی گفت: «پدرم نقل کرد که شیعیان این محلّ را موضع دفن حضرت امیرعلیه السلام می دانستند و چون حرم امن خداست هر کس که به آن پناه ببرد در امان است، و این آهوان در پناه آن حضرت از آسیب محفوظ ماندند.» پس هارون دستور داد که گنبدی بر آن تربت پاک و مرقد مطهر بنا کنند. (۲)

ص: ۲۱۱

۱- (۳۳۴) عبقریه الإمام علی علیه السلام، نوشته محمود عقّاد نویسنده مصری / ۴۶.

۲- (۳۳۵) سید ابن طاووس در کتاب فرحه الغری / ۱۰۰، و شیخ طوسی در تهذیب شیخ طوسی: ۶ / ۱۱۱.

در دوران های قبل از هارون نیز قبر مبارک آن حضرت توسط امام سجاده علیه السلام و امام صادق علیه السلام به شیعیان معرفی گردیده و مورد زیارت قرار می گرفت ولی ساختمان تپه از طرف هارون بوده و هجوم زوار به زیارت قبر آن حضرت از آن زمان آزاد گردیده است.

دعاها و توسلات امیرالمؤمنین علیه السلام

از دعاهاى امیرالمؤمنین علیه السلام دعایی است که سید رضی در نهج البلاغه از آن حضرت نقل نموده است و آن دعا این است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ تُحَسِّنَ فِي لَاحِمِهِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي، وَ تُفَبِّحَ فِيمَا أَبْطُنُ لَكَ سِرِّيَّتِي، مُحَافِظًا عَلَي رِثَاءِ النَّاسِ مِن نَفْسِي، بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي، فَأُبْدِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَ أَفْضَى إِلَيْكَ بِشِوَاءِ عَمَلِي، تَقَرُّبًا إِلَى عِبَادِكَ، وَ تَبَاعُودًا مِنْ مَرَضَاتِكَ.» (۱)

مؤلف گوید: جملات دعای فوق علاوه بر نیایش، دارای درس هایی از اخلاق و عرفان است که باید به آن ها توجه نمود.

ابن عباس می گوید: در شب صفین به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتم: «آیا می بینید چگونه دشمن ما را احاطه نموده است؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آیا ترسیدی؟» گفتم: «آری.» پس دست به دعا بلند نمود و فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُضَامَ فِي سُلْطَانِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُضِلَّ فِي هُدَاكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُفْتَقَرَ فِي غِنَاكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُضَيَّعَ فِي سَلَامَتِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُغْلَبَ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ.» (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را دید که از روی دفتر خود دعای طولانی را می خواند، پس به او فرمود: «ای مرد! آن خدایی که دعای طولانی را مستجاب می کند دعای

ص: ۲۱۲

۱- (۳۳۶) بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۳۱، نهج البلاغه، الحکمه ۲۷۶.

۲- (۳۳۷) بحار الأنوار: ۹۴ / ۲۴۲ عن مهج الدعوات / ۱۲۹.

کوتاه را نیز مستجاب می نماید.» آن مرد عرض کرد: «مولای من! چگونه بخوانم؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بگو: **الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ، وَ أَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ، وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ، وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ.**» (۱)

مؤلف گوید: از دعاهایی که بسیار نافع و موثر است، دعای صباح امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد، مرحوم علامه مجلسی متن آن را با شرح عبارات و لغات در جلد ۹۴ بحار الأنوار صفحه ۲۴۳ بیان نموده است. محدث قمی نیز در مفاتیح الجنان متن آن را آورده است.

حِرْزِ امیرالمؤمنین علیه السلام

این حرز برای محفوظ ماندن از شرّ شیاطین و خطرهای دیگر مانند سحر و سمّ و آزار سلطان و دزد و درّنده و گزنده و هر آزار دهنده دیگر است و باید نوشته شود و به بازوی دست راست بسته شود، و متن آن طبق نسخه سید بن طاوس در مهج الدعوات چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَي كُنُوشِ أَي كُنُوشِ أَرِهْ شَشْ عَطِيطَسْفِيخِ يَاطِيطِرُونِ قِرْبَالِسيونِ مَا وَ مَاسَامَا سوما طِيسْطَالوسِ] طِيسْطَالوسِ [حَنْطوسِ مَسْفَقْلَسِ مَسَاصَعوسِ اقرطِيعوسِ] اَفطِيعوشِ [لَطْفِيكسِ] لَطْفِيكسِ [هَذَا وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الْعَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرِ وَ مَا كُنْتُ مِنَ الشَّاهِدِينَ أَخْرَجَ بِقُدْرَةِ اللَّهِ مِنْهَا أَيُّهَا اللَّعِينُ بِقُوَّةِ [بَعِزِّهِ] رَبِّ الْعَالَمِينَ أَخْرَجَ مِنْهَا وَ إِلَّا كُنْتُ مِنَ الْمَسْجُونِينَ أَخْرَجَ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لِمَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ أَخْرَجَ مِنْهَا مَيْدُومًا مَيْدُورًا مَلْعُونًا كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا- أَخْرُجْ يَا ذَا الْمَخْزُونِ أَخْرُجْ يَا سَيُورَا يَا سُوْرَاسِيُورُ بِالْإِسْمِ الْمَخْزُونِ يَا طَطْرُونَ طَرَعُونَ مَرَاعُونَ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ يَا هِيَا يَا هِيَا شَرَاهِيًا حَيًّا قَيُومًا بِالْإِسْمِ الْمَكْتُوبِ عَلَى جَنْبِهِ إِسْرَافِيلَ اطْرُدُوا عَن صَاحِبِ هَذَا الْكِتَابِ كُلِّ جِنِّيٍّ وَ جِنِّيَّةٍ وَ شَيْطَانٍ وَ

ص: ۲۱۳

شَيْطَانِهِ وَ تَابِعِ وَ تَابِعِهِ وَ سَاجِرٍ وَ سَاجِرِهِ وَ غُولٍ وَ غُولِهِ وَ كَلِّ مَتَعَبْتِ وَ عَابْتِ يَعْثُ بِأَيْنِ آدَمَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ.» (١)

ص: ٢١٤

١- (٣٣٩) بحار الأنوار: ٩٤ / ١٩٣ نقل از مكارم الأخلاق، و ص ٢٢٨ نقل از مهج الدعوات / ١٠.

شب ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام

توحید نهد در دل کعبه قدم امشب

بت ها همه گشتند به تعظیم، خَم امشب

ارکان حرم دور حرم ذکر گرفتند

در کعبه فتاده است به سجده صنم امشب

بر گوش رسد زمزمه چشمه زمزم

تا صبح زند از اسدالله دم امشب

تبریک بگویند به کعبه که دوباره

گردیده به میلاد علی محترم امشب

تا فاطمه بنت اسد در حرم آید

ای اهل حرم دور شوید از حرم امشب

پیدایش سیمای خداوند، مبارک

بر کعبه تماشای خداوند، مبارک

امشب حرم از عرش سرفرازتر آمد

در بیت خدا روی خدا جلوه گر آمد

شمشیر خدا شیر خدا حیدر کزار

یا حامی جان بر کف پیغامبر آمد

یا آمنه بنت وهب زاده محمدصلی الله علیه وآله

یا فاطمه بنت اسد را پسر آمد

یا فاتح بدر و احد و خیبر و احزاب

یا شیر حق از بیشه فتح و ظفر آمد
ای بیت خدا روی خداوند مبارک
ای ختم رسل جان عزیزت به بر آمد

* * *

در کعبه ندا می رسد از خالق سرمد
میلاذ علی باد مبارک به محمّد صلی الله علیه و آله
بت های حرم سوره توحید بخوانید
در مقدم مولا در تهلیل فشانید
میلاذ علی را همه تبریک بگویید
از بنت اسد عیدی خود را بستانید
با دست علی تا به روی خاک بیفتید
در کعبه بمانید بمانید بمانید
امشب همه دور اسد الله به در آید
با مدح علی آتش دل را بنشانید

ص: ۲۱۶

با دیدن آن قامت و آن طلعت نیکو

فریاد بر آرید و عیدی بستانید

[میثم به رخ و طلعت زیبای علی گفت:

ای عالمیان جمع شوید عیدی خود را بستانید(۱)]

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

ولایت چیست مهر مرتضی و حبّ اولادش

ندارد بهره از دین هر که نبود مهر مولایش

مرا غیر از علی بعد از پیمبر نیست مولایی

که در قرآن ولی الله خوانده حقّ تعالایش

الا یا اهل عالم من کسی را دست حقّ دانم

که شد مهر نبوت در حرم جای کف پایش

اگر در حشر با ذکر علی آیند خلق الله

عجب نبود جهنّم بسته گردد جمله درهائش

بیان اوست توحیدی که توحید است تفسیرش

جمال اوست قرآنی که قرآن است معنائش

مسیح آسمانی را طیب جسم و روح است این

که می ریزد ز یک لبخند صد گردون مسیحائش

پیمبر جان کلّ انبیا، او جان شیرینش

کتاب الله روی کبریا این روی زیبائش

تماشای جمال خویش در روی علی می کرد

معاذ اللّٰه اگر بودی خدا روی تماشايش

ص: ۲۱۷

۱- ۳۴۰) نخل میثم: ۴ / ۸۵.

علی حرف الف بین حروف مصحف خلقت
از آن رو در خلاق چون الف دیدند تنهایش
علوم انبیا یک قطره از دریای تعلیمش
کمال اولیا یک شمه از درس الفبایش
به قلب عرشیان مهرش، به چشم فرشیان نورش
به دوش مصطفایش پا، در آغوش خدا جایش
ید الله است و عین الله، وجه الله و نور الله
خدایا عبد خوانم یا خداوند تعالایش
به شیطان گر نگاهی افکند رضوان کشد نازش
ز رضوان گر کند قطع نظر نار است مأوایش
ملک گر خاک سلمانش شود تا حشر طوبی له
فلک بی مهر مقدادش اگر گردید ایوایش
کرامت آبی از جویش، ملاحظت خاکی از کویش
امامت آستان بوسش، قیامت راه پیمایش
اگر عین اللهش خوانی جهان چون نقطه در چشمش
وگر وجه اللهش خوانی خدا بینی به سیمایش
مترسانید از خشم جحیم در صف محشر
محب شیر داور از جهنم نیست پروایش
نگویم خالق یکتاست آن یکتای هستی را
ولی گویم بود یکتا چو ذات پاک یکتایش

خوشا آن کس که هر شب هم نشینی با علی دارد

که هر آن ليله القدری بود شب های احیایش

شود پرونده طاعت به محشر کوهی از آتش

مگر مولا زند مُهر و کند از لطف امضایش

ص: ۲۱۸

به هر سائل توان بخشد به دست جود، دنیایی

اگر دست سؤال آرد به دامن کلّ دنیایش

تمنّای خلاق را بر آرد در صف محشر

هر آن کس از علی غیر از علی نبود تمنّایش

تولّای علی فوق عبادات است نزد حقّ

خوشا آن کس که باشد هم تولّاً هم تیرایش

اگر قسیس با مهر علی انجیل برگیرد

مسیحا بوسه ها آرد به دیوار کلیسایش

برهمن بسته چشم و گوش خود را و نمی داند

که دائم یا علی گویند در بت خانه بت هایش

به گردون ولایت هر که جز روی علی بیند

به اعمی می شود توهین اگر خوانند اعمایش

اگر در طور سینا اوفتد یک جلوه از حُسنش

هزاران موسی عمران شود غرق تجلّایش

الهی با همه آلودگی از تو دلی خواهم

که غیر از یاعلی ذکری نخیزد از سویدایش

محمّدصلی الله علیه وآله در شب معراج خلوت کرد چون با حقّ

به آوای علی می کرد صحبت ربّ اعلایش

به اسم اعظم داور عجب نبود که در محشر

اگر بخشند خلقت را به تار موی زهرایش

خدا را، خود به جان او قسم می داد پیغمبر

سپس او را دعا می کرد بالعل گهرزایش

علی افلاکی و حیف است بین خاکیان باشد

کجا باشد فرشته جا در آغوش هیولایش

ص: ۲۱۹

به محراب عبادت آن چنان محو خدا گردد

که در حال نماز آرند بیرون تیر از پایش

به خاک رهرو راه ولایش سجده باید برد

که هر خار مگیلان می شود یک نخل طوبایش

خوش آن چشمی که در رؤیا ببیند ماه رویش را

به از بیداری عمر است آن یک لحظه رؤیایش

کجا «میثم» کند وصف علی با آن که می داند

ز وصف خلق غیر از شخص پیغمبر مبرایش

بود مست تولای علی تا لحظه آخر

کز اول پر ز صهبای ولایت بود مینایش (۱)

ولادت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام

تجلی گاه رحمت بیتِ حیّ - داوری کعبه

مطافِ اولیا تا صبحِ روزِ محشری کعبه

بهشتِ دل صفایِ جانِ هر پیغمبری کعبه

ولی امشب ز شب هایِ دگر زیباتری کعبه

گهی جان می دهی بر او گهی دل می بری کعبه

ببر دل ز آنکه امشب زادگاه حیدری کعبه

درونت گشته چون قلب محمدصلی الله علیه وآله منجلی امشب

همه دورِ تو می گردند و تو دورِ علی امشب

به عشقِ مرتضیٰ ای کعبه امشب عشقبازی کن
علی از تو، تو از یارانِ مولا دلنوازی کن
کنارِ صاحبیت از کلّ هستی بی نیازی کن
بیال امشب به خود تا صبحِ محشر سرفرازی کن
ثنای شیر حقّ آغاز با صوتِ حجازی کن
حرم دورت بگردم از علی مهمان نوازی کن
یم اسرارِ حقّ را از صدفِ دُرْدانه پیدا شد
درون خانه امشب رویِ صاحبِ خانه پیدا شد
الا ای آسمان، چشم بد از ماه تو دور امشب
رها کن ماهِ خود را و بگیر از کعبه نور امشب
پوشان خاکِ پاکِ مکه را از زلفِ حور امشب
قیامت کرده بیت کبریا از وجد و شور امشب
فلک مست نشاط است و زمین غرق سرور امشب
خدا با حُسنِ مولا از حرم کرده ظهور امشب

* * *

ز اهلِ قبله بُرده به جسمِ کعبه جان داده
جمال خویش را در صورتِ مولا نشان داده
نسیم مکه بوی عطر رضوان با خود آورده
طلوع صبح از ره یک جهان جان با خود آورده
امینِ وحی خطّ عفو و غفران با خود آورده

علی دستِ خدا فتحِ نمایان با خود آورده

شرف، عزّت، شجاعت، نورِ ایمان با خود آورده

مگر بنتِ اسد از کعبه قرآن با خود آورده

* * *

ص: ۲۲۱

بیال ای فاطمه بنت اسد امشب اسد زادی

تو در بیت احد مرآت الله الصمد زادی

محمدصلی الله علیه وآله باز کن آغوش، جانت در برت آمد

وصی و جانشین و یار و میر لشگرت آمد

تعالی الله مرآت جمال داورت آمد

لوای فتح بر بام فلک زن، حیدرت آمد

علی فرمانده پیروز بدر و خیبرت آمد

امیرالمؤمنین ساقی حوض کوثر آمد

* * *

برادر، ابن عم، داماد، یار تو است این مولود

نه یک کودک همه دار و ندار تو است این مولود

بتان کعبه امشب غرق توحیدند در کعبه

خدا را در جمال مرتضی دیدند در کعبه

به نور مهر او امشب درخشیدند در کعبه

ملایک حله های نور پوشیدند در کعبه

به دور شیر حق تا صبح گردیدند در کعبه

به رخسار علی چون لاله خندیدند در کعبه

صنم ها ذکر الله الصمد خواندند با مولا

بتان در سجده افتادند و می گفتند: یا مولا!

علی جان مدح ذات خالق اکبر گوارایت

ولادت در حریم خالق داور گوارایت

پذیرایی معبود از تو و مادر گوارایت

تجلای حق از آئینه منظر گوارایت

ص: ۲۲۲

سرودِ وحی در آغوشِ پیغمبر گوارایت
سلام حقّ سلام خلق تا محشر گوارایت
تو با صوتِ ملیحت روح را غرق تلاوت کن
تو پیش از وحی، قرآن بهر پیغمبر تلاوت کن
تو مولود حرم ممدوح ذات حقّ تعالائی
تو بر ختمِ رسل جان و رسل را پیر و مولایی
تو بر هر مؤمنی از نفس مؤمن نیز اولایی
تو از اوج تفکر برتری از مدح بالایی
تو آری تو، مراد و قبله اهل تولّایی
تو مولایی تو اولایی تو بالایی تو والایی
تو توحیدی تو ایمانی تو آغازی تو انجामी
تو حجّی تو جهادی تو تمام دین اسلامی (۱)

مولود کعبه

ای خانه کعبه زاد گاهت
ای بیت، اسیر یک نگاهت
هم هشت بهشت بذل دستت
هم هفت سپهر خاک راهت
چون ذات مقدّس الهی
کس پی نبرد به قدر و جاهت
تو نفس محمدی علی جان

آینه سرمدی علی جان
ای روی خدا و روی کعبه
میلاَد تو آبروی کعبه
ابروی تو قبله نماز است
تا چشم بود به سوی کعبه
سوگند به کعبه کز ازل بود
دیدارِ تو آرزوی کعبه
مهمانِ خدای کعبه مولا
بر تو است بنای کعبه مولا

ص: ۲۲۳

امروز حرم علی علی گفت
سر تا به قدم علی علی گفت
تا کور شوند بت پرستان
در کعبه صنم علی علی گفت
باید همه عمر با علی بود
باید همه دم علی علی گفت
این ذکر شده است عادت من
محبوب ترین عبادت من
آن شب حرم خدا شبی داشت
در آتش عاشقی تبی داشت
از مهر و مه و ستاره بهتر
در سینه خویش کوکبی داشت
دیوار حرم به خنده می گفت
دیدید که خانه صاحبی داشت
فریاد کشید بام کعبه
آمد به جهان امام کعبه
این کعبه و زمزم و مقام است
این حمد و تشهد و قیام است
این شیر خدا ابوالأئمه
این کلّ ائمه را امام است

این روح صفا، صفای مروه

این قبله مسجدالحرام است

مرآتِ یقینِ کامل است این

قرآنِ نگشته نازل است این

ای سرّ خدا و راز کعبه

وی از تو به عرش ناز کعبه

هم پشت سرت دعای زمزم

هم پیش رخت نماز کعبه

بگذار به ناز ای علی جان

پا بر سر چشم ناز کعبه

لطفی که حرم امید دارد

بر گرد سرت طواف آرد(۱)

عید غدیر

ای مبارک آیه اکمال دین عیدت مبارک

ای غدیر ای عید کُلّ مسلمین عیدت مبارک

ای امین وحی، جبریل امین، عیدت مبارک

آسمان، چشم دلت روشن زمین، عیدت مبارک

ص: ۲۲۴

شیعه مولا امیرالمؤمنین، عیدت مبارک

یا علی ای مصطفی را جانشین عیدت مبارک

عید اهل آسمان جشن زمینی هاست امشب

ذکر کلّ آفرینش یا علی مولا است امشب

عید قرآن، عید عترت، عید دین، عید هدایت

عید امت، عید شیعه، عید جود، عید عنایت

عید «اتممتُ علیکم نعمتی» عید ولایت

عید عفو و عید رحمت عید لطف بی نهایت

عید از مولا امیرالمؤمنین کردن حمایت

روی برگ هر گیاهی نقش بسته این روایت

کای تمام خلق! نازل آیه اکمال دین شد

شیر حق، نفس نبی، حیدر امیرالمؤمنین شد

کیست تا بی پرده وجه خالق داور ببیند

در غدیر خم گل لبخند پیغمبر ببیند

از جهاز اشترانش زیر پا منبر ببیند

بر فراز دست ختم الانبیا حیدر ببیند

شافع محشر ببیند ساقی کوثر ببیند

هادی و رهبر ببیند سید و سرور ببیند

ای تمام مؤمنات و مؤمنین مولا مبارک

این ولایت بر امیرالمؤمنین بادا مبارک (۱)

سحر بی علی علیه السلام

ای چشم‌ها به صورت مولا نظر کنید

جاری به زخم خود همه خون جگر کنید

زینب! حسن! حسین! علی چشم خویش بست

بر آن غریب، جامه ماتم به بر کنید

ریزید همچو اشک به خاک ای ستارگان

سخت است بی علی شب خود را سحر کنید

بیرون شهر کوفه در آن کوچه خموش

آن کودک خرابه نشین را خبر کنید

ای جنّ و انس و حور و ملک ای تمام خلق

تا روز حشر خاک یتیمی به سر کنید

شیر خدا نیاز ندارد دگر به شیر

اشک عزا روانه بر او از بصر کنید

امشب به جای آن که بر او شیر آورید

خون جگر نثار، به زخم پدر کنید

از قصّه خرابه شام آورید یاد

یک شب گر از خرابه کوفه گذر کنید

هنگام شب جنازه او را چو می برید

در سینه داغ فاطمه را تازه تر کنید

ای ناله‌های نیمه شب هر شب علی

آتش شوید و بر جگر ما اثر کنید

ص: ۲۲۶

از بس گناه کرده ام افتادم از نظر

ای خاندان وحی به «میثم» نظر کنید (۱)

شهادت مولا علی علیه السلام

مرا نیاز نباشد طیب ببرید

برای مرگ علی دست بر دعا ببرید

نیاز نیست مداوا کنید زخم سرم

برای پیر خرابه نشین غذا ببرید

سلام من به شما ای فرشتگان خدا

نبرد فاطمه با خود مرا شما ببرید

جنازه من مظلوم را چو مادرتان

شبانۀ مخفی و تنها و بی صدا ببرید (۲)

همای رحمت

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

که به ما سوا فکندی همه سایه هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سر چشمه بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بیاری ار نه دوزخ

به شرار قهر سوزد همه جان ما سوا را

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

به جز از علی که آرد پسری ابوالعجائب

که علم کند به عالم شهدای کربلا را

ص: ۲۲۷

۱- ۳۴۵) نخل میثم: ۴ / ۱۲۲.

۲- ۳۴۶) نخل میثم: ۴ / ۴۹.

چو به دوست عهد بندد ز میان پاک بازان

چو علی که میتواند که به سر برد وفا را

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

به دو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت

که ز کوی او غباری به من آر، توتیا را

چه توئی قضای گردان، به دعای مستمندان

که زجان ما بگردان ره آفت قضا را

همه شب در این امیدم که نسیم صبح گاهی

به پیام آشنائی بنوازد آشنا را

ز نوای مرغ یاحق بشنو که در دل شب

غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریار(۱)

ص: ۲۲۸

رهبران

معصوم

صدّيقه طاهره فاطمه زهرا عليها السلام

اشاره

ص: ۲۲۹

امام باقر و امام صادق علیهما السلام می فرمایند: «حضرت صدیقه طاهره علیها السلام در روز بیستم جمادی الثانی، پنج سال پس از بعثت، در چهل و پنجمین سال عمر شریف رسول خداصلی الله علیه وآله قدم به عالم دنیا گذارد.»(۱)

انعقاد نطفه آن بانو - همان گونه که در بحار علامه مجلسی رحمه الله و کتب دیگر نقل شده - به این کیفیت بوده که رسول خداصلی الله علیه وآله در ابطح با عمّار یاسر و منذر بن ضحضاح و ابوبکر و عمر و علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب و حمزه بن عبدالمطلب نشسته بود. ناگهان جبرئیل با آن صورت اصلی خود نازل شد و بال های او مشرق تا مغرب دنیا را گرفته بود. پس ندا داد: «ای محمّد! خداوند علی اعلی تو را سلام می رساند و به تو امر می کند که تا چهل روز از خدیجه کناره گیری کنی.»

این دستور برای رسول خداصلی الله علیه وآله که علاقه فراوانی به حضرت خدیجه داشت سخت دشوار آمد. پس رسول خداصلی الله علیه وآله چهل روز [چله نشینی کرد و]، روزها روزه گرفت و شب ها به عبادت خدا مشغول بود و در روزهای آخر، عمار یاسر را نزد خدیجه فرستاد و به او پیام داد که: «ای خدیجه! گمان مکن که علاقه من به تو کم شده است، بلکه این امر الهی است، و او مرا امر نموده که از تو فاصله بگیرم، همانا

ص: ۲۳۱

خداوند در هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر ملائکه مباحثات می نماید. ای خدیجه، چون شب می رسد در را به روی خود ببند و در بستر خود استراحت کن. همانا من در منزل فاطمه بنت اسد خواهم بود.»

پس حضرت خدیجه هر روز از فراق رسول خداصلی الله علیه وآله محزون بود، و چون چهل روز گذشت باز جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: «ای محمّد! خداوند علی اعلی تو را سلام می رساند و دستور می دهد که آماده تحیت و تحفه او باشی.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «تحفه و تحیت خداوند چیست؟» جبرئیل علیه السلام گفت: «نمی دانم.» ناگهان میکائیل با طبقی از خرما و انگور فرود آمد، و آن را مقابل رسول خداصلی الله علیه وآله قرار داد، جبرئیل نیز جلو آمد و گفت: «خداوند تو را امر کرده که امشب برای افطار خود از این میوه ها استفاده کنی.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «رسول خداصلی الله علیه وآله همیشه هنگام افطار به من می فرمود: "در را باز نگه دار تا هر که می خواهد بیاید و نزد من افطار کند." و لکن در آن شب مرا بر در خانه گماشت و فرمود: "این غذا جز برای من بر کسی حلال نیست." پس من بر در خانه نشستم و رسول خداصلی الله علیه وآله سرپوش از آن طبق برداشت و دید یک خوشه خرماي تازه و یک خوشه انگور در آن است. پس از آن میل کرد تا سیر شد و آب نیز نوشید تا سیر آب گردید، و دست خود را جلو آورد و جبرئیل علیه السلام بر آن آب ریخت و میکائیل علیه السلام دست او را شست و اسرافیل با حوله ای خشکانید و بقیه طعام با ظرف آن به آسمان رفت.

سپس رسول خداصلی الله علیه وآله برخاست تا نماز بخواند، جبرئیل علیه السلام به او گفت: "در این ساعت خواندن نماز بر تو حرام است تا به منزل خدیجه بروی و با او همبستر شوی؛ چرا که خداوند به ذات خود سوگند یاد نموده که در این شب از صُلب تو ذرّیه پاک و طیب را بیافریند." پس رسول خداصلی الله علیه وآله از جای خود برخاست و به طرف منزل خدیجه حرکت کرد.»

حضرت خدیجه علیهما السلام می فرماید: «من به تنهایی عادت کرده بودم و چون شب

می شد سرخود را می پوشاندم و پرده اتاق را می آویختم و درب خانه را می بستم و نماز عشای خود را می خواندم و چراغ اتاق را خاموش می کردم و در بستر خواب می رفتم و در آن شب هنوز خواب مرا فرا نگرفته بود که رسول خداصلی الله علیه وآله درب خانه مرا کوبید. من گفتم: "کیست جز محمدصلی الله علیه وآله که درب خانه مرا می کوبد." ناگهان صدای رسول خداصلی الله علیه وآله را شنیدم که با آن طراوت و شیرینی سخن خود می فرماید:

"ای خدیجه! در را باز کن، من محمد هستم." پس من با شادمانی تمام برخاستم و درب خانه را گشودم و رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد و عادت همیشه او این بود که چون وارد می شد آب طلب می کرد و وضو می گرفت و دو رکعت نماز به اختصار می خواند و سپس به بستر خواب وارد می شد، لکن در آن شب آب طلب نکرد و نمازی نخواند، بلکه بازوی مرا گرفت و در بستر خود خواباند و با من مزاح و ملاحظه نمود و همان گونه که مردها برای زناشویی با همسر خود عمل می کنند عمل کرد و به خدا سوگند او از من جدا نشد جز آن که من سنگینی حمل فاطمه علیها السلام را در خود احساس نمودم.» (۱)

محدث قمی رحمه الله می گوید: این چله نشینی و اعتزال، نشانه جلالت فاطمه علیها السلام است، به گونه ای که قلم قدرت بیان آن را ندارد و شاید انتخاب رطب و انگور دلیل کثرت برکت و منافع زیادی است که در میوه های دیگر به این اندازه یافت نمی شود و این اشاره به کثرت برکات این بانوی طاهره و مبارکه و ذریه او می باشد.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب امالی از مفضل نقل نموده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «ولادت فاطمه علیها السلام چگونه بوده است؟» امام علیه السلام فرمود: «آری، حضرت خدیجه چون با رسول خداصلی الله علیه وآله ازدواج نمود، زن های مکه از او فاصله گرفتند و ارتباط خود را با او قطع کردند تا جایی که به خانه او نرفتند و بر او سلام نکردند و زن های دیگر را نیز از ارتباط با او منع کردند. از این رو، حضرت خدیجه غمناک و

ص: ۲۳۳

وحشت زده شد و بر جان رسول خداصلی الله علیه وآله هراس پیدا کرد، و چون به فاطمه علیها السلام باردار شد، فاطمه از داخل رحم با او سخن می گفت و او را امر به صبر می نمود و خدیجه این مسأله را از رسول خداصلی الله علیه وآله پنهان می کرد تا این که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله وارد خانه شد و دید خدیجه با کسی سخن می گوید. از او پرسید: "ای خدیجه! با چه کسی سخن می گویی؟" خدیجه گفت:

"فرزندی که در رحم دارم با من سخن می گوید و انس می گیرد." رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: "ای خدیجه! اکنون جبرئیل به من خبر می دهد که او دختر و نسل پاک من خواهد بود و زود است که خداوند نسل من را از او قرار دهد و امامان بعد از من از نسل او باشند و خداوند آنان را جانشینان و خلفای خود در روی زمین قرار دهد."

پس خدیجه همواره به همین غربت و تنهایی به سر می برد تا این که هنگام زایمان او فرا رسید و از زن های قریش و بنی هاشم خواست که در امر زایمان به او کمک نمایند. آنان پیام دادند که تو به حرف ما گوش نکردی و با محمدصلی الله علیه وآله یتیم ابوطالب که مردی فقیر و بدون مال بود ازدواج کردی و ما اکنون به تو کمک نخواهیم کرد.

از این رو، حضرت خدیجه غصه مند گردید، ناگهان چهار زن مجلله به شکل زن های بنی هاشم بر او وارد شدند و چون آنان را دید وحشت نمود. پس یکی از آنان گفت: "ای خدیجه! محزون مباش، ما فرستاده های خدا هستیم؛ من ساره همسر ابراهیم علیه السلام، و این آسیه بنت مزاحم، همسر فرعون، رفیق تو در بهشت، و آن دیگری مریم، دختر عمران، و این کلثوم، خواهر موسی بن عمران می باشیم، و خداوند ما را فرستاده تا همانند زن های دیگر به تو کمک کنیم."

پس یکی از آنان در طرف راست، و دیگری در طرف چپ، و سومی در مقابل، و چهارمی پشت سر حضرت خدیجه قرار گرفتند، و فاطمه علیها السلام طاهره مطهره به دنیا آمد و چون روی زمین قرار گرفت، مکه بلکه همه شرق و غرب زمین را روشن نمود. سپس ده نفر از حور العین وارد شدند و به دست هر کدام طشتی از بهشت و ابریقی

از آب کوثر بود. پس آن زنی که مقابل خدیجه قرار داشت آب کوثر را گرفت و فاطمه علیها السلام را با آن شست. سپس با دو حوله سفید و معطر او را پوشاند و کام او را برداشت، و فاطمه علیها السلام فرمود: "أشهد أن لا إله إلا الله و أن أبا رسول الله سيد الأنبياء، و أن بعلي سيد الأوصياء، و ولدي ساده الأسياب." سپس یکایک آنان را نام برد و بر آنان سلام کرد و همگی خندان شدند و حور العین بهشتی به همدیگر بشارت و تبریک گفتند و اهل آسمان ها به همدیگر بشارت دادند و در آسمان نوری ظاهر شد که ملائکه تاکنون چنین نوری را ندیده بودند.

سپس آن چهار زن قنذاقه فاطمه علیها السلام را به دست حضرت خدیجه دادند و گفتند: "بگیر فرزند پاک و پاکیزه خود را، همانا او و نسل او مبارک خواهند بود." پس خدیجه با شادمانی فرزند خود را گرفت و چون پستان در دهان او گذارد شیر فراوانی برای او جاری شد، به گونه ای که فاطمه علیها السلام در هر روز به اندازه یک ماه رشد می کرد و در هر ماه به اندازه یک سال رشد می نمود. (۱)

شخصیت حضرت فاطمه علیها السلام

تردیدی نیست که حضرت فاطمه علیها السلام از اصحاب کسا و معصومه و پاک و مطهره و راضیه و مرضیه است و از نام های او که حدود یکصد و شصت نام می باشد مقام والا و منزلت عالی او روشن می شود.

او در آیه شریفه تطهیر: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۲) در طهارت و عصمت با پدر و شوهر و فرزندان خود شریک است و در آیه مباحله نیز مقصود از، «نساءنا» او است، و در آیات هجرت نیز شریک پدر و شوهر خود می باشد و هجرت او در سخت ترین شرایط واقع شده است.

او مادر همه ائمه معصومین علیهم السلام و باقی مانده رسول الله صلی الله علیه و آله و سیده زنان عالم از

ص: ۲۳۵

۱- (۳۵۰) امالی صدوق / ۷۶، بحار الأنوار: ۴۳ / ۲، بیت الأحران / ۲۳.

۲- (۳۵۱) أحزاب / ۳۳.

اولین و آخرین است. او در قیامت یکی از چهار راکب و صاحب جلال و عظمت و عزت خواهد بود، و اختیار شفاعت به دست او داده خواهد شد، و همه اولین و آخرین امید شفاعت او را دارند.

فاطمه علیها السلام از همه مردم به رسول خداصلی الله علیه و آله نزدیک تر و شبیه تر بود و آن حضرت بیش از هر کسی او را دوست می داشت و چون بر پدر خود وارد می شد رسول خداصلی الله علیه و آله به احترام او به پای می خاست و او را در جای خود می نشاند و فراوان او را می بوسید و می فرمود: «من بوی بهشت را از فاطمه استشمام می کنم.»

و می فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را شاد کند مرا شاد کرده و هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است، و فاطمه عزیزترین مردم است نزد من.» و اگر رسول خداصلی الله علیه و آله خشمگین می شد تنها چیزی که خشم او را برطرف می نمود ملاقات با فاطمه علیها السلام بود.

مرحوم کلینی در کتاب کافی از محمّد بن سنان نقل نموده که گوید: من خدمت حضرت جوادعلیه السلام بودم و سخن از اختلاف شیعیان به میان آمد. پس حضرت جوادعلیه السلام به من فرمود:

«ای محمّد بن سنان! خداوند تبارک و تعالی همواره متفرد به وحدانیت خود بود تا این که محمّد و علی و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین را خلق نمود و پس از هزار سال چیزهای دیگر را آفرید و آنان را گواه بر خلقت مخلوقات خود نمود و طاعت آنان را بر همه مخلوق خود واجب کرد و امور مخلوق خود را به آنان واگذار کرد. از این رو، محمّد و علی و فاطمه علیهم السلام آنچه را می خواهند حلال می کنند و آنچه می خواهند حرام می کنند و خواسته آنان از خواسته خدا جدا نیست.»

سپس فرمود: «ای محمّد بن سنان! آنچه گفتم معنای دیانت و اعتقادی است که اگر کسی از آن پیشی بگیرد از جاده حق منحرف شده است و اگر کسی از اعتقاد به آن تخلف کند هلاک شده است و اگر کسی از آن جدا نشود هدایت شده است.

پس

تو این سخن را غنیمت بدان.»^(۱)

محدث قمی رحمه الله گوید: از این حدیث ظاهر می شود که فاطمه علیها السلام از کسانی است که خداوند همه امور را به آنان واگذارده است و فاطمه علیها السلام هر چه را بخواهد حلال می کند و هر چه را بخواهد حرام می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد بر فاطمه علیها السلام شد و او را محزون و غمگین دید پس به او فرمود: «...ای فاطمه! هنگامی که تو به درب بهشت می رسی، دوازده هزار از حوریان بهشتی به استقبال تو می آیند که تاکنون به استقبال کسی نرفته و نخواهند رفت و در دست آنان چراغی از نور است و بر اسب هایی از نور سوار هستند...»

و تو با آنان اهل بهشت را ملاقات خواهی کرد، و برای شیعیان تو سفره هایی از نور گسترده می شود و آنان مشغول خوردن طعام های بهشتی هستند، در حالی که مردم گرفتار حساب خواهند بود.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ»^(۲)، و چون اولیای خدا در بهشت مستقر می شوند، حضرت آدم و پیامبران دیگر به زیارت تو خواهند آمد...^(۳)

حضرت فاطمه علیها السلام می فرماید: پدرم فرمود: «هر کس بر تو درود و صلوات بفرستد خداوند او را می بخشد و در بهشت او را به من ملحق خواهد نمود، هر کجای بهشت که باشم.»

مؤلف گوید: ما در کتاب اسوه النساء فضائل حضرت فاطمه علیها السلام و موضوعات دیگر مربوط به او و حوادث بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله را در حد امکان و استعداد خود بیان کرده ایم. از این رو، در این کتاب به همین اندازه بسنده می نمایم.

ص: ۲۳۷

۱- (۳۵۲) کافی: ۱ / ۴۴.

۲- (۳۵۳) انبیاء / ۱۰۲.

۳- (۳۵۴) بیت الأحزان / ۳۴، بحار الأنوار: ۸ / ۵۵.

سلمان فارسی رضوان الله علیه می گوید: بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم، او به من فرمود: «مرحباً یا سلمان اکنون داخل خانه فاطمه علیها السلام شو که او مشتاق زیارت تو است و تحفه ای از بهشت برای او آمده می خواهد تو را از آن بهره مند نماید.»

سلمان می گوید: من به درب خانه فاطمه علیها السلام رفتم و اجازه دخول خواستم، او به من اجازه دخول داد، چون داخل شدم دیدم آن بانو در صحن حجره نشسته و چادری بر سر دارد و به من فرمود: «بنشین.» و چون نشستم فرمود: «من دیروز در صحن این حجره نشسته بودم و برای پدرم مغموم و گریان بودم و درب حجره را به روی خود بسته بودم ناگهان دیدم درب حجره باز شد و سه نفر از زن های نیکو صورت وارد شدند که من تاکنون زنانی زیباتر و پاکیزه تر از آنان را ندیده بودم، و چون آنان را شناختم گفتم: "آیا شما اهل مکه و یا اهل مدینه هستید؟"

آنان گفتند: "ما نه اهل مکه هستیم و نه اهل مدینه بلکه ما اهل دارالسلام بهشت هستیم و خداوند رب العالمین ما را نزد تو فرستاده و او بر شما سلام می فرستد و شما را در مصیبت فقدان پدرتان حضرت محمد صلی الله علیه و آله تسلیت می دهد." پس من مقابل آنان نشستم و به یکی از آنان که بزرگ تر از بقیه بود گفتم: "نام تو چیست؟" او گفت: "من ذره هستم." به او گفتم: "برای چه نام تو ذره است در حالی که من از تو جلالت و بزرگواری مشاهده می کنم؟" او گفت: "برای این که خداوند مرا برای ابوذر غفاری آفریده." پس به دیگری گفتم: "نام تو چیست؟" او گفت: "نام من مقدوده است." گفتم: "برای چه مقدوده نامیده شده ای؟" او گفت: "برای این که خداوند مرا برای مقداد آفریده است." پس به سومی گفتم: "نام تو چیست؟" او گفت: "من سلمی هستم." گفتم: "برای چه سلمی نامیده شده ای؟" او گفت: "برای این که خداوند مرا برای سلمان فارسی آفریده است."

سلمان می گوید: سپس فاطمه علیها السلام به من فرمود: «آنان از بهشت برای من هدیه ای آوردند و من مقداری از آن را برای تو ذخیره نمودم.»

سپس فاطمه علیها السلام طبقی از خرمای تازه و سفید را نزد من آورد که از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر بود، پس پنج عدد از آن خرماها را به من داد و فرمود: «با آن ها افطار کن [و هسته های آن ها را برای من بیاور].»

من به طرف منزل خود حرکت کردم و به خدا سوگند به هر کس برخورد نمودم به من می گفتند: «ای سلمان! با خود مشک حمل نموده ای؟» و چون هنگام افطار رسید با آن ها افطار کردم و هسته ای در آنها ندیدم، و چون صبح شد به منزل فاطمه علیها السلام رفتم و چون به او گفتم: آن ها هسته ای نداشت، تبسم نمود و فرمود:

«ای سلمان! خداوند آن ها را در زیر عرش خود برای من آفریده بود، برای چه هسته داشته باشد؟ و این هدیه به سبب دعایی بود که پدرم به من تعلیم نموده بود.»

سلمان می گوید: من به فاطمه علیها السلام عرض کردم: «ای حبیبه من! آن دعا را به من تعلیم دهید.» فاطمه علیها السلام فرمود: «ای سلمان! اگر دوست می داری که [در دنیا مبتلای به تب نشوی و] چون خدا را ملاقات می کنی او از تو راضی باشد بر این دعا مواظبت کن، و آن دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ النَّوْرِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ لِلشَّيْءِ: كُنْ فَيَكُونُ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْمَعْرُوفِ مَذْكُورٌ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ النُّورَ عَلَى الطُّورِ، بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ، فِي كِتَابٍ مَسْطُورٍ، عَلَى نَبِيِّ مَحْبُورٍ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُورٌ، وَ بِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ، وَ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ مَشْكُورٌ، وَ صَيَّرَ اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا وَ آلَهُ الطَّاهِرِينَ.»

سلمان می گوید: من این دعا را یاد گرفتم و به خدا سوگند به بیش از هزار نفر از اهل مدینه و مکه که مبتلای به تب بودند یاد دادم و همه آنان با اذن خداوند

عبدالله جعفر از پدر خود جعفر علیه السلام نقل نموده که گوید: فاطمه علیها السلام در دعای خود می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي، وَ تَرَى مَكَانِي، وَ تَعْلَمُ سِرِّي وَ عَلَانِيَتِي، وَ لَا يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي، وَ أَنَا الْبَائِسُ الْفَقِيرُ الْمُسْتَعِيثُ الْمُسْتَجِيرُ الْوَجِلُ الْمُسْتَفِيقُ الْمُقَرُّ الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمُسْتَكَينِ، وَ أَبْتَهِلُ إِلَيْكَ ابْتِهَالَ الْمَذْنِبِ الدَّلِيلِ، وَ أَدْعُوكَ دُعَاءَ الْخَائِفِ الضَّرِيرِ، دُعَاءَ مَنْ خَضَعَتْ لَكَ رَقَبَتُهُ، وَ فَاضَتْ لَكَ عَجْرَتُهُ، وَ ذَلَّ لَكَ حَيْفَتُهُ، وَ رَغِمَ لَكَ أَنْفُهُ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي بِدُعَائِكَ شَقِيئًا، وَ كُنْ لِي رَوْفًا رَحِيمًا، يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ، وَ يَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» (۲)

ص: ۲۴۰

۱- (۳۵۵) بحار الأنوار: ۴۳ / ۶۸، وج ۸ / ۹۴ و ۲۲۶.

۲- (۳۵۶) همان: ۹۴ / ۲۲۵.

زبان حال امیرالمؤمنین علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام

الهی چشم دشمن هم نبیند آنچه من دیدم

که پامال خزان تنها گلم را در چمن دیدم

چراغ آرزوهای مرا کشتند در خانه

سیه تر روز خود از شب در این بیت الحزن دیدم

چگونه زنده مانم من که تنها یاور خود را

به زیر تازیانه با دو چشم خویشتن دیدم

نگاهم بود بر دست مغیره رو چو گرداندم

گشودم چشم و سیل اشک در چشم حسن دیدم

کنار خانه زهرای مرا کشتند و بعد از آن

به مسجد قاتل او را به اشکم خنده زن دیدم

درون سینه آن مظلومه رازی داشت سر بسته

که من آثار آن را آشکار از پیرهن دیدم

نمی گویم چه آمد بر سرم آن قدر می گویم

که مرگ خویش را هنگام غسل آن بدن دیدم

الهی جان من با آه من از دل برون آید

که آن شب لاله خونین خود را در کفن دیدم

به مظلومی من تا عمر داری گریه کن «میثم»

که عمری خویش را تنها میان انجمن دیدم(۱)

توسل به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

اگر سیم و زرم بخشید بی زهرا نمی خواهم
و گر جان و سرم بخشید بی زهرا نمی خواهم
اگر روز قیامت از عطش جانم به لب آید
شراب کوثرم بخشید بی زهرا نمی خواهم
اگر آب بقا ریزند بی حیدر نمی نوشم
و گر چشم ترم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر سلمان شوم بی مهر زهرا نامسلمانم
خلوص بوذرم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر چون نخل خشکی باشم و از روضه رضوان
همه برگ و برم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر در روضه رضوان هزاران حور و غلمانم
دمادم ساغرم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر با آن همه فیض منی در ماه ذیحجه
وقوف مشعرم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر با دست جبریل امین پروانه جنت
به صبح محشرم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر از کُلّ سادات و ملک در قله گردون
مقام برترم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر از کثرت اشک سحر در خلوت شب ها

دو دریا گوهرم بخشند بی زهرانی خواهم

اگر مردم بمیرم وز نفس های مسیحائی

روان بر پیکرم بخشند بی زهرانی خواهم

ص: ۲۴۳

اگر با جام خضر از چشمه آب بقا دائم

حیات دیگرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

کیم من «میثم» عمری گدای کوی زهرایم

هزاران افسرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

در مدح حضرت زهرا علیها السلام

محمدصلی الله علیه وآله بحر بی پایان رحمت گوهرش زهرا

علی فلک نجات آفرینش لنگرش زهرا

رسول الله می نازد که دارد دختری چون او

کتاب الله می نازد که باشد کوثرش زهرا

به معراج نبوت گر بگیری اوج می بینی

که گردون هاست در این راه و باشد محورش زهرا

خلایق راست قرآن داور و قرآن از آن بالد

که در تفسیر و در تعبیر باشد داورش زهرا

علی در غزوه ها یار محمدصلی الله علیه وآله بود و می بودی

در امواج غم و اندوه تنها یاورش زهرا

همای قله قاف ولایت ملک هستی را

گرفته زیر پر زیرا بود بال و پرش زهرا

درست ام ایها گر شود تفسیر می بینی

که هر پیغمبری بود از نخستین مادرش زهرا

سلام حق سلام انبیا بر شخص پیغمبر

سلام شخص پیغمبر به تنها دخترش زهرا

عبور ناقه اش چون روز محشر افتد از محشر

کند محشر به پا محشر که گردد محشرش زهرا

ص: ۲۴۴

گریزد از قیامت تیره گی تا مرز تاریکی
چو گردد با خدایی نور خود روشنگرش زهرا
ولایت چیست بشنو، آسمان کلّ خوبی ها
که باشد مهر و ماه و آفتاب و اخترش زهرا
محمدصلی الله علیه و آله جانِ جان عالم است و هیچ می دانی
که باشد جان شیرین در درون پیکرش زهرا
خدا در دیده ظاهر نمی گنجد اگر گنجد
به چشم خواجه لولاک باشد مظهرش زهرا
رسول الله را باشد دو قرآن صامت و ناطق
کتاب صامتش قرآن کتاب دیگرش زهرا
درود هر زن آزاده و هر مرد آزاده
بر آن بانو که باشد در ولایت رهبرش زهرا
ولایت همچو قرآن محمدصلی الله علیه و آله جاودانی شد
به یمن همت دخت ولایت پرورش زهرا
محمدصلی الله علیه و آله حیّ سرمد را بود پیغمبر خاتم
که در هر عصر و هر نسل است پیغام آورش زهرا
عبادت سنگرش زهرا نبوت محورش زهرا
ولایت همسرش زهرا امامت مصدرش زهرا
محمدصلی الله علیه و آله شهر علم و در علی ابن ابی طالب
زهی شهری که باشد زینت بام و درش زهرا

درخت سبز توحید و نبوت کیست؟ پیغمبر

امامان شاخه ها و شیعیان برگ و برش زهرا

جز اینم گر بود ایمان ندارم بهره از ایمان

که دین هم اولش زهرا بود هم آخرش زهرا

ص: ۲۴۵

بیا حجّ ولایت کن که این حجّ تا ابد باشد

صفا و مروه و سعی و منی و مشعرش زهرا

علی سنگر نشین جنگ ها بود و عجب دارم

که شد بعد از پیمبر حامی بی سنگرش زهرا

تک و تنها کنار آستان خانه پشت در

خدا داند خدا داند چه آمد بر سرش زهرا

غلاف تیغ خصم دون ز کار انداخت دستش را

بلی این بود پاداش جهاد اکبرش زهرا

برای یاری حیدر فشاری دید پشت در

که رفت از دست آنجا هم صدف هم گوهرش زهرا

دریغا کز جفای اهل دوزخ پایمال آمد

بهشت وحی و پرپر شد گل نیلوفرش زهرا

گل لبخند روید ز آفتاب حشر ای «میشم»

اگر بر خلق افتد سایه ای از چادرش زهرا(۱)

عروسی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام

ماه ربیع کرده تجلاً مبارک است

ماه سرور اهل توّلّاً مبارک است

جشن وصال حیدر و زهرا مبارک است

این جشن ازدواج به مولا مبارک است

از فیض وصل فاطمه دلشاد شد علی

خیزید و کف زنید که داماد شد علی

امروز مهر و ماه به هم مقترن شوند

حوران عرش خادمه بوالحسن شوند

جن و ملک به خاک درش بوسه زن شوند

محصول این زفاف حسین و حسن شوند

روز و شب عروسی زهرای اطهر است

عاقده خدا و احمد و داماد حیدر است

آدم به بزم وصل شه اولیا بیا

از باغ خلد با همه انبیا بیا

ص: ۲۴۶

با انبیا به بزم شه اولیا بیا

مریم تو با زنان بهشتی بیا بیا

حوران عرش روی در این خانه می کنند

با خنده موی فاطمه را شانه می کنند

داماد را هماره ز سوی خدا سلام

بر این دو زوج از همه انبیا سلام

* * *

ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام

این ازدواج علّت ابقای مکتب است

بالله قسم طلیعه میلاد زینب است

حسن خدا به روی علی دید فاطمه

بشکفت همچو لاله و خندید فاطمه

در چشم آفتاب درخشید فاطمه

بنت اسد عروس تو گردید فاطمه

لبخند زن به چهره نورانی عروس

اول بزن تو بوسه به پیشانی عروس

امشب ستاره می چکد از چرخ آبنوس

در محضر علی بر سر حجله عروس

باز آ خدیجه بر در آن حجله کن جلوس

دست عروس و صورت داماد را بیوس

قلب تو منجلی شده امشب مبارک است

داماد تو علی شده امشب مبارک است

عالم از این خبر همه خلد مخلد است

دامادی ولیّ خداوند سرمد است

این جان احمد است که داماد احمد است

داماد نه، بگو که تمام محمّدصلی الله علیه وآله است

این جا عروس، دخت رسول مکرم است

مهریه اش شفاعت خلق دو عالم است

امشب چه با صفاست حرم خانه علی

ناموس کبریا شده ریحانه علی

کوثر قدم نهاده به کاشانه علی

لبریز نور آمده پیمانۀ علی

در حجله زفاف محمّدصلی الله علیه وآله قدم نهد

دست علیّ و فاطمه را دست هم دهد

قلب علی از آن همه عزّ و وقار زد

لبخند اشتیاق به دیدار یار زد

بر باغ آرزوش نسیم بهار زد

کم کم نقاب از رخ زهرا کنار زد

خورشید آسمان هدی را نظاره کرد

لاحول گفت و روی خدا را نظاره کرد

لبخند زد ز شوق که این همسر من است

یا جان احمد است که در پیکر من است

أمّ الأئمّه فاطمه اطهر من است

من روز حشر ساقی و این کوثر من است

ص: ۲۴۷

ای هستی امام ولایت خوش آمدی

ای مادر تمام ولایت خوش آمدی

بگذار پا به دیده ام ای نور دیده ام

کز اشک شوق گل سر راه تو چیده ام

از هر چه دل بریده به وصلت رسیده ام

خوش انتظار آمدنت را کشیده ام

دار الولای کوچک من گلشن از تو شد

بیت علی و قلب علی روشن از تو شد

آئینه خدای تعالی من تویی

مشعل فروز دیده بینای من تویی

بالله قسم بهشت تماشای من تویی

نازم به این مقام که زهرای من تویی

هر وصف تو که زمزمه خلق عالم است

گویی هزار میوه به یک نخل «میثم» است (۱)

شهادت فاطمه علیها السلام و آتش غم

قلب سلاله های پیمبر کباب شد

آخر دعای مادرشان مستجاب شد

شمعی که بود روشن از او خانه علی

آخر کنار حجره در بسته آب شد

ماهی که نقش پنجه ابر سیاه داشت

با دست بو تراب نهان در تراب شد
امشب ستارگان همه فریاد می زنند
کز داغ ماه خون جگر آفتاب شد
از یک شراره چشمه خورشید شد سیاه
با یک هجوم بیت ولایت خراب شد
شهر مدینه روز قیامت گواه باش
بالله به فاطمه ستم بی حساب شد
در مجلس عزای جوان می برند گل
این جا سرشک دیده زینب گلاب شد
ای مرغ شب سلام ببر بهر فاطمه
با او بگو سلام علی بی جواب شد
«میشم» شکست پشت علی از فراغ یار
مولا ز غصه پیر به فصل شباب شد (۲)

مدح حضرت زهرا علیها السلام

بی عطر تو به باغ ولایت بهار نیست
بی مهر تو به نخل عمل برگ و بار نیست
یک لحظه بی محبت تو روح زندگی
در سال و ماه و هفته و لیل و نهار نیست
احمد که گفت جان محمد صلی الله علیه وآله فدای تو

گفتار اوست وحی الهی، شعار نیست

١- ٣٥٩ نخل ميثم.

٢- ٣٦٠ نخل ميثم.

طاعات جنّ و انس و ملّک را به روزِ حشر

منهای دوستی شما اعتبار نیست

ملّک وجود گم شده ای در مزار تو است

کی گفته بانوی دو جهان را مزار نیست

با تو، لوای نصر امامت در اهتزاز

بی تو به هفت چرخِ نبوّت مدار نیست

در منطق تو معجزه بدر و خیر است

تیغ خطابه تو کم از ذوالفقار نیست

سجّاده را ز مهر جبین تو آبرو

محراب را ز شوق نمازت قرار نیست

پرواز معرفت به جلالت نمیرسد

زیرا که قدرِ قدر به کس آشکار نیست

روز جزا که حقّ دهدت اختیار تام

ما را به جز اراده تو اختیار نیست

جز نام تو به برگِ عبور بهشت، ثبت

جز مهر تو بر آتش دوزخ مهار نیست

در اوج هفت گنبدِ گردون ستاره ای

مانند چشم پاک تو شب زنده دار نیست

آزردن دل تو، جز آزدن رسول

خشم تو غیر خشم خداوندگار نیست

احسان وجود، عادتان بوده از نخست

لطف و کرم ز غیرِ شما انتظار نیست

با تو شرار نار، گُل تازه می شود

بی تو گُل بهشت به جز مِشت خار نیست (۱)

اولین شهیده

ای با تمام هستی خود یاور علی

در بیت وحی حامی و هم سنگر علی

چون شد که در بهار جوانی خزان شدی

ای یاس مصطفی گُل نیلوفر علی

با دفن مخفیانه تو در دل زمین

هفت آسمان خراب شده بر سر علی

وقتی نفس به قلب تو پیچید پشت در

می خواست روح، پر زند از پیکر علی

با تازیانه اجر رسالت به دست تو

تقدیم شد به پیش دو چشم تر علی

در لحظه غروب غم انگیزِ مرگِ تو

گویی رسیده بود شب آخر علی

دست خدایی تو چو از کار اوفتاد

نیرو گرفت خصم ستم گستر علی

یا رب چه می شود که گذارم به باغ وحی

صورت به قتلگاه گل پرپر علی

ص: ۲۴۹

۱- (۳۶۱) نخل میثم: ۴ / ۱۷۲.

وقتی که گوشواره ز گوش تو شد جدا

افتاد لرزه بر بدن دختر علی

ای اولین شهیده راه علی بمان

آخر به خاطر دل غم پرور علی

ای طایر شکسته پر بوستان وحی

این قدر بال بال مزین در بر علی

«میثم» بر آستان ولایت نظاره کن

بی فاطمه شکسته شده محور علی (۱)

تقسیم غم ها

منم تنهای تنها و تویی تنهاترین یارم

مرو مگذار تنهائیم که من تنها تو را دارم

تو هم جان علی هم حافظ جان علی بودی

چگونه پیکرت را در درون خاک بگذارم

منم مشکل گشای خلقت و دست خدا زهرا

بین بی تو چه مشکل ها که افتاده است در کارم

همه غم های عالم بین ما تقسیم شد آری

که تو از درد می نالی و من از غصه بیدارم

دو چشم بسته و قد خم و ضعف تنت گوید

که امشب می روی از دستم ای مظلومه بیمارم

از آن روزی که شد در ابر سیلی صورتت پنهان

بود هم سوز آن در سینه هم دردش به رخسارم
من آن نخلم که تو هم برگ من، هم بار من بودی
خدا داند دگر بی تو نه برگی مانده نه بارم
بزن چادر کنار از رخ که هنگام جدایی شد
مپوشان روی خود را از من ای شمع شب تارم

ص: ۲۵۰

۱- ۳۶۲) نخل میثم: ۴ / ۱۸۳.

بنالید ای تمام چاه ها ای نخل ها بر من
که زهرای مرا کشتند پیش چشم خونبارم
دو دست بسته از خانه مرا بردند در مسجد
عدو نگذاشت یارم را ز روی خاک بردارم
بگو بغض گلو را پیش چشمم بشکنند زینب
سکوت سینه سوزش داده بیش از گریه آزارم
غم ناگفته ام چون شعله خیزد از دل «میثم»
به هر بیتش بود آهی ز سوز سینه زارم(۱)

فاتح خیبر در غم فاطمه علیها السلام

فلک با ما دمی یاور نبودی
ز تو ما را چنین باور نبودی
ز بیداد تو زهرا و علی را
به جز خون در دو چشم تر نبودی
به زهرا پشت در، یاری نکردی
تسلای دل حیدر نبودی
چرا وقتی که زهرا فضّه را خواند
تو آن مظلومه را یاور نبودی
چرا وقتی که گل نقش زمین شد
پناه غنچه پرپر نبودی
چو شد یاس علی نیلوفری، کاش

تو هم ای چرخ نیلوفر نبودی
پدر، زینب ز تو دارد سؤالی
مگر تو یار پیغمبر نبودی
چرا می زد مغیره مادرم را
مگر تو بهر او شوهر نبودی
چرا لب بستی و خاموش گشتی
مگر تو فاتح خیبر نبودی
چرا برخانه ات بی حرمتی شد
مگر تو ساقی کوثر نبودی
تماشا کردی و نفرین نکردی
مگر تو حجّت داور نبودی
چرا با چاه گفتی راز خود را
مگر تو خلق را رهبر نبودی

ص: ۲۵۱

برای داغ دیده شاخه گل
به غیر از شعله آذر نبودی
در خانه به خود می گفتم ای کاش
که زهرا را چو من دختر نبودی
وصایای نبی این بود، ورنه
تو یکدم غافل از مادر نبودی
بگو «میشم» که جز سوز دل ما
به شعرت شعله دیگر نبودی(۱)

گفت و گو با مدینه در مصائب حضرت زهرا علیها السلام

ای خدا چند قیل و قال کنم
حالتی ده که با تو حال کنم
آتشی زن به قلب خاموشم
کز شرارش رود ز سر هوشم
ای که یک عمر در کنار منی
حیف نشناختم که یار منی
حال با سوز سینه آمده ام
به دیار مدینه آمده ام
گر چه کوه گناه آوردم
به رسالت پناه آوردم
گر چه من رو سیه تر از همه ام

هر که ام میهمان فاطمه ام

سید کاینات، راهم داد

دخترش فاطمه، پناهم داد

روسیاهم، بدم، گنه کارم

میهمان خدای غفّارم

تو مرا غرق رحمت کردی

تو مرا در بقیع آوردی

تا بشویم گناه از دامن

این من، این قبر بی چراغ حسن

حسنت در بقیع راهم داد

سید السّاجدین پناهم داد

ای مرا پنجمین امام همام

سیدی باقر العلوم، سلام

ای وصیّ نبی، وصیّ ولی

جعفر ابن محمّد ابن علی

پشت دیوار اگر چه محبوسم

قبرتان را ز دور می بوسم

به محمّدصلی الله علیه وآله قسم به مادرتان

نروم ناامید از درتان

گر چه خالی است از عمل دستم

هر که ام زائر شما هستم

ص: ۲۵۲

۱-۳۶۴) نخل میثم: ۴ / ۱۹۹.

ای غریب وطن بقیع بقیع

قبله مرد و زن بقیع بقیع

جانِ جانِ همه کجاست بقیع

ترت فاطمه کجاست بقیع

نقش تاریخ درد و داغت کو

ای چراغ همه، چراغت کو

محفل اشک چشم یار کجاست

آن چهل صورت مزار کجاست

از کجا ناله علی خیزد

در کجا اشک مهدیش ریزد

ای مدینه، به من جواب بده

به شرار درونم آب بده

از چه کشتند مادر ما را

به چه جرمی زدند زهرا را

پاسخ زحمت رسول این بود

راستی حرمت بتول این بود

گر چه قبرش ز دیده پنهان است

مثل خورشید نورافشان است

همه جای تو تربت زهراست

شاهد اشک غربت زهراست

گم نگشته مزار مادر ما

همه جا قبر اوست در بر ما

فاطمه کیست؟ رهبر شیعه

تا صف حشر، مادر شیعه

شوهر او امام و سرور ماست

محسن او شفیع محشر ماست

مهر اولاد او سفینه ماست

تا ابد داغ به سینه ماست

آن کبودی که بر رخ زهراست

در گُل روی مهدیش پیداست (۱)

خدا حافظی با مدینه

منم و بوی عطر گلزارت

ای مدینه خدا نگهدارت

روزگار عاقبت ملولم کرد

دور از مسجد الرسولم کرد

دل بشکسته ام که می شد آب

ماند در بین منبر و محراب

با چه حال ای خدای ربّ جلیل

دور کردم ز باب جبرائیل

دلّم افروخته کجا بروم؟

زین در سوخته کجا بروم؟

ص: ۲۵۳

۱-۳۶۵) نخل میثم: ۴ / ۲۰۳.

ای بهشت همه خداحافظ

خانه فاطمه خداحافظ

من که کوتاه شد دگر دستم

داغدار غم علی هستم

نخل های مدینه گریه کنید

یاد آن زخم سینه گریه کنید

دخت خیر البشر خداحافظ

زخم گل میخ در خداحافظ

لاله های بهشت پاک بقیع

دسته گل های زیر خاک بقیع

چار قبر غریب چار امام

بر شما تا ابد سلام سلام

حجج الله قادر ذوالمن

باقر و صادق و علی و حسن

همسر باوفای خیر الناس

مادر داغدیده عباس

ابن و زوج و بنات پیغمبر

مادر کعبه مادر حیدر

با شما انس داشتم این جا

دل خود را گذاشتم این جا

با شمايم همه خداحافظ

محسن فاطمه خداحافظ

حجه ابن الحسن گل زهرا

ما كه رفتيم التماس دعا

با خبر از نهاد ما هم باش

در مدينه به ياد ما هم باش (۱)

ص: ۲۵۴

۱- ۳۶۶) نخل ميثم: ۴ / ۲۰۵.

رهبران

معصوم

امام حسن بن علي مجتبي عليه السلام

اشاره

ص: ۲۵۵

امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام روز سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان سال دوّم و یا سوّم هجرت در مدینه به دنیا آمد. شیخ صدوق از حضرت رضا، از پدرانش، از حضرت زین العابدین علیهم السلام، از اسماء بنت عمیس نقل نموده که گوید: هنگام ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام من به حضرت فاطمه علیها السلام کمک می کردم، و چون امام حسن علیہ السلام به دنیا آمد، رسول خداصلی الله علیه وآله به خانه فاطمه علیها السلام آمد و فرمود! «ای اسماء! فرزندم را بیاور.» پس من او را در پارچه زردی پیچیدم و به او دادم.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «مگر من قبلاً به شما نگفتم که مولود را در پارچه زرد نیچید؟» پس من او را گرفتم و در پارچه سفیدی پیچیدم و به دست آن حضرت دادم. و رسول خداصلی الله علیه وآله در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت.

سپس به علی علیہ السلام فرمود: «فرزندم را به چه نامی نام گذاری کردید؟» علی علیہ السلام عرض کرد: «یا رسول الله! من نخواستم از شما سبقت بگیرم، لکن دوست می داشتم که نام او را حرب گذارم.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من نیز از پروردگار خود سبقت نمی گیرم.» پس جبرئیل نازل شد و گفت: «ای محمد! خدایِ علیّ اعلیٰ به تو سلام می رساند و می فرماید: نسبت علی به تو همانند نسبت هارون است به موسی، جز این که بعد از تو پیامبری نیست. پس تو این فرزند را به نام فرزند هارون نام گذاری کن.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «نام فرزند هارون چه بود؟» جبرئیل گفت: «شَبْر.» رسول

خداصلی الله علیه وآله فرمود: «زبان من عربی است.» جبرئیل گفت: «او را حسن نام گذار.» پس رسول خداصلی الله علیه وآله او را حسن نامید. و چون روز هفتم ولادت رسید، برای او دو قوچ عقیقه نمود، و یک ران آن را با یک دینار به قابله داد، و سر او را تراشید، و به اندازه وزن موی آن طلا تصدق نمود و با گیاه خلوف سر او را شست و فرمود: «ای اسماء! ریختن خون [برای فرزند] عمل زمان جاهلیت است.» (۱)

امام حسن علیه السلام هنگام رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله هفت سال و اندی و یا هشت سال داشت و چون به امامت رسید ۳۷ سال داشت و شش ماه و سه روز خلافت و امامت او طول کشید و چون با بی وفایی مردم بر جان خود و شیعیان خود ترسید، در سال ۴۱ با معاویه صلح نمود؛ چرا که برخی از بزرگان اصحاب او در پنهانی مطیع معاویه بودند و به او وعده دادند که چون لشکر امام حسن علیه السلام نزدیک لشکر معاویه برسد امام حسن علیه السلام را تحویل معاویه بدهند. از این رو، امام حسن علیه السلام یآوری جز خواص شیعیان خود نداشت و آنان قدرت مقابله با لشکر شام را نداشتند از این رو ناچار به صلح گردید. (۲)

روش زندگی و فضائل اخلاقی امام حسن علیه السلام

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: «حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام همواره در زمان خود عابدترین و زاهدترین و بهترین مردم بود. او هنگامی که به حج می رفت پیاده حرکت می کرد و در برخی از سفرها با پای برهنه به طرف خانه خدا می رفت، و چون به یاد مرگ و قبر و قیامت و عبور از صراط می افتاد گریه می کرد، و چون به یاد ایستادن در پیشگاه خدا برای حساب می افتاد ناله ای می زد و بیهوش می شد، و چون به نماز می ایستاد بدن او در پیشگاه خداوند عزوجل می لرزید، و چون به یاد بهشت و دوزخ می افتاد، مانند شخص مارگزیده به خود می پیچید و از

ص: ۲۵۸

۱- (۳۶۷) عیون اخبار الرضا: ۱ / ۲۹، علل الشرایع: ۱ / ۱۳۸، روضه الواعظین نیشابوری / ۱۵۴، بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۳۹.

۲- (۳۶۸) إعلام الوری: ۱ / ۴۰۲.

خداوند درخواست بهشت می کرد و از آتش دوزخ به خدا پناه می برد، و هیچ گاه آیه ای از قرآن نمی خواند که در آن «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» باشد، مگر آن که می گفت: "لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ"، و در همه حالات ذکر خدا را می گفت، و از همه مردم راستگوتر بود، و چون وضو می گرفت بندهای بدن او می لرزید و رنگ صورت او زرد می شد، و چون درباره این حالت از او سؤال می شد می فرمود: "حقّ است بر کسی که مقابل پروردگار عرش می ایستد رنگ او زرد شود و مفاصل او به لرزه درآید." و چون به درب مسجد می رسید سر خود را بالا می نمود و می فرمود: "إلهی ضیفک بیابک یا محسن قد أتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم."

و چون از نماز صبح فارغ می شد با کسی سخن نمی گفت [و مشغول دعا و ذکر خدا بود] تا خورشید طلوع کند. او بیست و پنج مرتبه پیاده به حجّ رفت، در حالی که شترها مقابل او آماده بودند. او دو مرتبه و بعضی گفته اند سه مرتبه، اموال خود را با خدا نصف کرد. حتّی نعل عربی را در راه خدا می داد و کفش دیگری را که خف نامیده می شد برای خود بر می داشت. (۱)

سخنان امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه

نسب امام حسن و امام حسین شریف ترین نسبت است و در عالم کسی چنین نسب زیبایی ندارد. روزی به معاویه گفته شد: «خوب بود به حسن بن علی بگویی بالای منبر برو و سخن بگوید تا عجز و ناتوانی او بر مردم ظاهر شود.» معاویه نیز به امام حسن علیه السلام گفت: «بالای منبر برو و سخن بگو.» پس امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ای مردم! هر کس مرا می شناسد و هر کس نمی شناسد، من حسن بن علی بن ابی طالب، فرزند سیدة النساء، فاطمه، دختر رسول الله صلی الله علیه وآله هستم. من فرزند بهترین خلق خدایم. من فرزند رسول خدایم. من فرزند صاحب فضائل هستم.»

ص: ۲۵۹

من فرزند صاحب معجزات و دلایل هستم. من فرزند امیرالمؤمنین هستم. من کسی هستم که از حق خود ممنوع شده ام. من و برادرم حسین دو آقای جوانان بهشتی هستیم. من فرزند رکن و مقام هستم. من فرزند مکه و منی هستم. من فرزند مشعر و عرفات هستم.»

معاویه گفت: «ای ابا محمّد! این سخن ها را رها کن و درباره خرمای رطب سخن بگو.» امام علیه السلام فرمود: «باد خرما را بزرگ می کند و گرما آن را محکم می کند و سرما آن را گوارا می کند.» و سپس به سخن اوّل خود ادامه داد و فرمود: «من امام خلق خدا، و فرزند رسول الله هستم.» و چون معاویه ترسید که اگر سخن او ادامه پیدا کند مردم فریفته او شوند، گفت: «یا ابا محمّد! بس کن، همین اندازه کافی خواهد بود.» پس امام حسن علیه السلام سخن خود را قطع کرد و از منبر پایین آمد. (۱)

درباره جود و سخاوت او روایات زیادی نقل شده و ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

سخاوت و حلم امام حسن علیه السلام

انس بن مالک می گوید: روزی یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام شاخه گلی را به آن حضرت اهدا نمود، امام علیه السلام به او فرمود: «من تو را در راه خدا آزاد نمودم.» من گفتم: «آیا برای یک شاخه گل او را آزاد می کنی؟» امام حسن علیه السلام فرمود: «خداوند ما را چنین تأدیب نموده و می فرماید: «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها» (۲)، و بهتر از احسان او این بود که من او را آزاد نمایم.» (۳)

درباره حلم او نیز نقل شده که مردی از اهل شام چون او را سوار بر مرکب دید شروع کرد به دشنام و لعنت کردن به او و آن حضرت پاسخی به او نداد، و چون گفته های او به پایان رسید، امام حسن علیه السلام روی مبارک خود به او نمود و به او سلام

ص: ۲۶۰

۱- (۳۷۰) امالی صدوق / ۲۴۴.

۲- (۳۷۱) نساء / ۸۶.

۳- (۳۷۲) أنوار البهیة / ۳۸، مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۱۸۲.

کرد و با خنده به او فرمود: «ای شیخ! من فکر می‌کنم تو غریب هستی و مرا اشتباه گرفته‌ای. بیا، اگر گرسنه هستی ما به تو غذا می‌دهیم، و اگر خواسته‌ای داری به تو عطا خواهیم کرد، و اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی خواهیم نمود، و اگر نیاز به مرکبی داری ما برای تو مرکب فراهم خواهیم نمود، و اگر برهنه باشی تو را لباس خواهیم داد و اگر محتاج باشی تو را بی‌نیاز خواهیم کرد، و اگر تو را طرد کرده باشند به تو پناه خواهیم داد، و اگر نیازی داشته باشی نیاز تو را برطرف خواهیم نمود، و اگر اسباب و وسایل خود را برداری و تا در این شهر هستی میهمان ما باشی برای تو بهتر خواهد بود؛ چرا که ما میهمان سرای وسیعی داریم و مال ما فراوان است.»

مرد شامی چون این سخنان را شنید گریه کرد و گفت: «من شهادت می‌دهم که تو خلیفه خدا در روی زمین هستی. اللّٰهُ اعلم حيث يجعل رسالته، و تاکنون تو و پدرت مبعوض ترین خلق خدا نزد من بودید و اکنون محبوب ترین خلق خدا هستید نزد من.» سپس وسایل خود را به خانه امام حسن علیه السلام منتقل نمود و مهمان او بود تا به شهر خود بازگشت و از علاقه مندان به خاندان نبوت گردید. (۱)

ابن هانی شاعر، معروف به «مغربی» درباره امام حسن علیه السلام می‌گوید:

هو علّه الدّٰنیا و من خلقت له

و لعلّه ما کانت الاشیاء

من صفو ماء الوحی و هو مجاجه

من حوضه الینبوع و هو شفاء (۲)

من ایکه (۳) الفردوس حیث تفتت

ثمراتها و تفتیاً الأفیاء

من شعله القبس الّتی عرضت علی

موسی و قد حارت به الظّماء

من معدن التقدیس و هو سلاله

من جوهر الملکوت و هو ضیاء

هذا الّذی عطفت علیه مکّه

و شعابها و الرّکن و البطحاء

فعلیه من سیما النبیّ دلالة

و علیه من نور الإله بهاء (٤)

ص: ٢٤١

١- (٣٧٣) أنوار البهیة / ٣٨، بحار الأنوار: ٤٤ / ١٤٥.

٢- (٣٧٤) مجاجه الشیء: عصارته.

٣- (٣٧٥) الإیکه: الأشجار الملتفّ الكثير.

٤- (٣٧٦) مناقب: ٣ / ١٧٣.

وله أيضاً:

و خير زاد المرء من بعد التقى

حبّ التقاه الغرّ أصحاب الكساء

شاعر معروف اهل البيت عبدى نيز مى گوید:

محمّد و صفوه و ابنته

و ابناه خير من تحفّى و احتدى

صلّى عليهم ربّنا بارى الورى

و منشئ الخلق على وجه الثرى

صفاهم الله تعالى و ارتضى

و اختارهم من الأنام و اجتبى

لولاهم ما رفع الله السّما

و لا دحى الأرض و لا أنشأ الورى (١)

لا يقبل الله لعبد عملاً

حتّى يوالىهم يا خلاص الولا

و لا يتمّ لامرء صلّاته

إلّا بذكرهم و لا يزكو الدّعا

لو لم يكونوا خير من وطئ الحصى

ما قال جبريل لهم تحت العبا

هل أنا منكم شرف ثمّ على

يفاخر الأملاك إذ قالوا بلى (٢)

مؤلف گوید: امامت امام حسن علیه السلام و ائمه دیگر اهل بیت علیهم السلام تا حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف در تعدادی از روایات از سلمان و حذیفه و جابر و دیگران در کتب شیعه و سنی نقل شده و ما برخی از آنها را در این کتاب و کتاب میزان الحق و دوله المهدی بیان نمودیم، اکنون برای تبرک به یکی از آن روایات که در کتاب کافی و إعلام الوری نقل شده اشاره می کنیم.

سلیم بن قیس می گوید: من شاهد بودم که امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزند خود امام حسن وصیت نمود و بر وصیت خود امام حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه و همه فرزندان دیگر خود و بزرگان از شیعه و اهل بیت خویش را گواه گرفت و کتاب [یعنی قرآن] و سلاح خود را به او سپرد و فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله مرا امر کرد که تو را وصی

ص: ۲۶۲

۱- (۳۷۷) و الظاهر أنّ «لا» زائده.

۲- (۳۷۸) مناقب: ۴ / ۵.

خود قرار دهم و کتاب و سلاح خود را به تو تحویل بدهم، همان گونه که او مرا وصی خود قرار داد و کتاب و سلاح خود را به من تحویل داد، و مرا نیز امر کرده که به تو بگویم: هنگام مرگ این ها را به برادر خود حسین تحویل بدهی.»

سپس روی مبارک خود را به امام حسین علیه السلام نمود و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز تو را امر کرد که آنها را به این فرزند خود [علی بن الحسین علیه السلام] بدهی.» سپس دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز تو را امر نمود که آنها را به فرزند خود محمد بن علی علیه السلام بدهی و سلام رسول خدا صلی الله علیه وآله و من را به او برسانی.» (۱)

همسران و فرزندان امام حسن علیه السلام

شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد می گوید: امام حسن علیه السلام پانزده فرزند داشته است:

۱ و ۲ و ۳- زید بن حسن و خواهران او أم الحسن و أم الحسین، و مادر این سه فرزند أم بشیر دختر ابومسعود بن عقبه بوده است.

۴- حسن بن حسن، و مادر او خوله، دختر منظور فزاریه بوده است.

۵ و ۶ و ۷- عمرو بن حسن و برادران او قاسم بن حسن و عبدالله بن حسن و مادر آنان کنیز ام ولد بوده است.

۸- عبدالرحمان بن حسن، و مادر او نیز کنیز ام ولد بوده است.

ص: ۲۶۳

۱ - (۳۷۹) فی الکافی عن سلیم بن قیس قال: شهدت أمير المؤمنين حين أوصى إلى ابنه الحسن و أشهد علی وصيته الحسين و محمداً و جميع ولده و رؤساء الشيعة و أهل بيته، ثم دفع إليه الكتاب و السلاح و قال له: «يا بنی أمرنی رسول الله أن أوصی إليك و أدفع إليك کتبی و سلاحی كما أوصی إلى و دفع إلى کتبه و سلاحه، و أمرنی أن آمرک إذا حضرک الموت أن تدفعها إلى أخیک الحسين.» ثم أقبل علی ابنه الحسين فقال: «و أمرک رسول الله صلی الله علیه وآله أن تدفعها إلى ابنک هذا.» ثم أخذ بيد علی بن الحسين و قال: «و أمرک رسول الله صلی الله علیه وآله أن تدفعها إلى ابنک محمد بن علی، فاقرأه من رسول الله و منی السلام.» کافی: ۱ / ۲۹۷ - ۲۳۰. أقول: ترى روايات هذه الوصايا من رسول الله إلى علی علیه السلام و إلى کلّ إمام من الأئمة عليهم السلام و من کلّ إمام إلى إمام بعده حتى ينتهي إلى الإمام الثاني عشر عليه السلام، فی الکافی و إعلام الوری و کتب الصدوق و غيرها و أكثرها فی الکافی: ۱ / ۲۸۶ إلى ۳۲۸.

۹ و ۱۰ و ۱۱- حسین بن حسن ملقب به اَثرم و برادر او طلحه بن حسن و خواهر آنان فاطمه بنت حسن، و مادر آنان اُم اسحاق، دختر طلحه بن عبیدالله تمیمی بوده است.

۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵- اُم عبدالله، فاطمه، ام سلمه و رقیه که از مادران گوناگون بوده اند. (۱)

صاحب مناقب، برای امام حسن علیه السلام سیزده فرزند پسر و یک دختر شماره کرده، و صاحب کشف الغمّه، پانزده فرزند پسر و یک دختر گفته، و ابن خُشّاب یازده فرزند پسر و یک دختر بیان کرده، و نظر مفید اتقن است. ابوطالب مکی می گوید: امام حسن علیه السلام با دویست و پنجاه زن ازدواج کرد و بعضی گفته اند با سیصد زن ازدواج نمود. (۲)

و ابو عبدالله محدّث می گوید: همه این زن ها با پاهای برهنه دنبال جنازه امام حسن حرکت می کردند.

مؤلف گوید: برخی از محققین می گویند: این که امام حسن علیه السلام با سیصد زن و یا دویست و پنجاه زن ازدواج کرده باشد اولاً- ریشه آن نقل ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب است و دیگران به صورت اصل مسلم از او نقل کرده اند، در حالی که او ضعیف الزوایه است و مورد وثوق و اعتماد نیست. از سویی چنین نسبتی به هیچ وجه از نظر عقلی قابل قبول نیست؛ چرا که فرزندان آن حضرت بیش از پانزده نفر تا بیست نفر نقل نشده است و همه آنان از ده نفر از همسران او بوده اند که نام آنها در کتب تاریخ و سیره ثبت شده است و این فرزندان متناسب با همان ده همسر است.

و اگر امام علیه السلام با ۲۵۰ یا ۳۰۰ همسر ازدواج نموده باشد، باید فرزندان فراوانی می داشته؛ چرا که آن حضرت نه اهل عزل نطفه بوده و نه فقیر بوده است. از طرف دیگر، از جدّ او رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: «تناکحوا تناسلوا تکثروا فإنی

ص: ۲۶۴

۱- (۳۸۰) ارشاد / ۱۷۶، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۶۳.

۲- (۳۸۱) بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۶۹.

أباهي بكم الأمم يوم القيامة و لو بالسَّقط.» و با توجه به بشارت قرآن نسبت به کثرت نسل رسول الله صلی الله علیه و آله از او و از برادر او امام حسین علیهما السلام، امکان ندارد که او نطفه خود را عزل کرده باشد.

حاصل سخن این که عقل نمی پذیرد که آن حضرت سیصد همسر گرفته باشد و تنها ده فرزند [و یا پانزده فرزند] از آنان پیدا کرده باشد. بنابر این، صحیح همان است که در بعضی از کتب معتبره تاریخ و سیره آمده که آن حضرت غیر از کنیزها بین ۲۰ تا ۳۰ همسر به طور متعاقب و تدریجاً داشته است؛ چرا که در هیچ زمانی بیش از چهار همسر دائم نمی توانسته داشته باشد و به همین علت او را مطلق می گفته اند و مردم طبق مثل معروف «یک کلاغ چهل کلاغ» بر عدد همسران او افزوده اند و بعضی از سیره نویسان نیز بدون دقت در کتاب های خود ثبت کرده اند.^(۱)

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود: "ای مردم! دختران خود را به فرزندم حسن ندهید؛ چرا که او کثیرالطلاق است." پس مردی از همدان برخاست و گفت: "آری، به خدا سوگند، ما دختران خود را به او خواهیم داد؛ چرا که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین است و ما چنین خواهیم کرد؛ خواه او دختران ما را طلاق دهد و خواه نگاه دارد."»^(۲)

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که امام حسن علیه السلام پنجاه نفر از همسران خود را طلاق داد و امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم کوفه فرمود: «با فرزندم حسن ازدواج نکنید؛ چرا که او کثیرالطلاق است.» پس مردی برخاست و گفت: «آری، به خدا سوگند، ما دختران خود را به او تزویج می کنیم؛ چرا که او فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام است؛ اگر دوست داشت نگه دارد و اگر دوست نداشت طلاق بدهد.»^(۳)

مؤلف گوید: اولاً کثرت ازدواج و اولاد در آن زمان ها مورد ملامت و نکوهش

ص: ۲۶۵

۱- (۳۸۲) بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۶۹.

۲- (۳۸۳) کافی: ۵۶ / ۶.

۳- (۳۸۴) همان.

نبوده است، و ثانیاً زنان اهل کوفه افتخار می کرده اند که همسر امام حسن علیه السلام بشوند و لو در پاره ای از زمان باشد، و ثالثاً هدف امام علیه السلام همانند جدّ خود رسول خداصلی الله علیه و آله از همسران زیاد، مسأله غریزه جنسی نبوده؛ چرا که امام حسن علیه السلام با بعضی از زن های فقیر ازدواج می نمود و او از فقر نجات می یافت و افتخاری نیز برای او بود گرچه او را طلاق می دادند، رابعاً انتقاد به عمل معصوم و حجّت خدا دلیل عدم معرفت است. و الله العالم بحقائق الأمور.

معرفت به امام علیه السلام

همان گونه که گذشت امامت به معنای رهبری یک امام معصوم و منتخب از ناحیه خداوند است که عالم به همه ارزش ها و مصالح دنیا و آخرت مردم باشد و انگیزه های شخصی و مادی در او وجود نداشته باشد. اطاعت از چنین امامی بر همه امت اسلامی واجب و لازم است. اگر مردم امام خود را این گونه شناخته و معتقد به امامت او باشند و اطاعت از او را بدون چون و چرای بر خود لازم بدانند، هرگز نسبت به چیزی که اسرار واقعیّه آن را نمی دانند بر امام خرده نمی گیرند و او را مورد بازخواست قرار نمی دهند.

بنابر این، کسانی که به امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد حکمیت انتقاد کردند و انتقاد آنان تا سرحدّ جنگ با آن حضرت کشیده شد، نسبت به امام علیه السلام معرفت نداشته اند، و یا کسانی که به امام حسین علیه السلام در مورد قیام و حرکت به طرف عراق انتقاد کردند و توفیق حمایت و یاری کردن او را پیدا نکردند تا او مظلومانه و با نیروی اندکی در مقابل سپاه سی هزار نفری قرار گرفت و آن حماسه بزرگ را آفرید، از عدم معرفت آنان به امام و معنای امامت بود. و به جرأت می توان گفت: تمام ضربه ها و شکست هایی که در طول تاریخ اسلام رخ داده و همه خونریزی ها و از بین رفتن امکانات و کشته شدن شخصیت هایی مانند امام معصوم و عزیزان و اصحاب او که دل ها را تا قیامت جریحه دار کرده است، همگی ناشی از عدم معرفت به مقام امام و

پیروی نکردن از او بوده است. و این حقیقت در مورد امام حسن علیه السلام روشن تر دیده می شود.

امام باقر علیه السلام به شخصی به نام سدیر می فرماید: «اعتقادات خود را برای من بیان کن تا اگر اشتباه و تقصیری در آن باشد تو را ارشاد کنم.» سدیر می گوید: من شروع کردم و عقاید خود را برشمردم تا این که امام علیه السلام فرمود: «بایست تا من تو را راهنمایی کنم.»

سپس فرمود: «دانشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد امیرالمؤمنین علیه السلام سپرد، هر کس او را به آن دانش [که همه اسرار عالم در آن نهفته بود] شناخته و معتقد باشد مؤمن است و هر کس او را انکار کند کافر خواهد بود، و بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام نیز همین گونه است.» سدیر می گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: «چگونه می شود امام حسن علیه السلام همانند امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، در حالی که او حکومت و ولایت را به معاویه واگذار نمود؟»

امام باقر علیه السلام فرمود: «ساکت شو ای سدیر! او نسبت به آنچه انجام داده است داناتر از همه مردم بوده و اگر صلح امام حسن علیه السلام نبود خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین رخ می داد [و همه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام کشته می شدند].» (۱)

شخصی به نام ابوسعید عقیصا می گوید: به امام حسن علیه السلام گفتم: «ای فرزند رسول خدا! چه با معاویه سازش و صلح نمودی؟ در حالی که می دانستی حق با تو است و معاویه گمراه و ستمگر است؟»

امام حسن علیه السلام فرمود: «ای ابوسعید! آیا من حجت خدای متعال بر این مردم و امام آنان بعد از پدرم نیستم؟» گفتم: «آری.» فرمود: «آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم حسین نفرمود: حسن و حسین دو امام هستند؛ خواه قیام کنند و خواه از قیام خودداری کنند؟ [و صلح نمایند].» گفتم: «آری.» فرمود: «بنابر این، من قیام کنم و یا

ص: ۲۶۷

سپس فرمود: «مصالحه کردن من با معاویه همانند مصالحه کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله است با قبیله بنی ضمیره و بنی اشجع و اهل مکه هنگامی که آن حضرت از حدیبیه بازگشت، در حالی که آنان کافر به نزول وحی بودند و معاویه و یاران او کافر به تأویل و اسرار تنزیل بودند.»

آن گاه فرمود: «ای ابوسعید! اگر من از طرف خداوند امام و پیشوای مردم هستم، نباید نظر مرا در مسأله صلح و یا جنگ خارج از تدبیر صحیح بدانند، گر چه حکمت آن برای آنان پوشیده باشد.»

سپس فرمود: «مگر تو قصه موسی و خضر را [در قرآن] نخواندی که خضر چون کشتی را سوراخ کرد و فرزند نوسالی را کشت و دیواری را [با شکم گرسنه بدون اجرت] بنا نمود، موسی بر او خشم کرد؛ چرا که او حکمت عمل خضر را نمی دانست، تا این که خضر حکمت کار خود را برای او روشن کرد و موسی راضی شد؟ و همین گونه است خشم شما بر من؛ چرا که شما حکمت کار من را نمی دانید، و اگر من با معاویه [در آن شرایط] صلح نمی کردم احدی از شیعیان ما زنده نمی ماند و معاویه همه آنان را می کشت.» (۱)

زید بن وهب جهنی می گوید: هنگامی که در مداین [به امر معاویه] کارد بر ران امام حسن علیه السلام زدند و آن حضرت در بستر بیماری بود، من به آن حضرت گفتم: «ای فرزند رسول خدا! مردم متحیر هستند چه کنند، نظر شما چیست؟»

امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، معاویه برای من از این مردم بهتر است؛ چرا که این مردم به دنبال کشتن من و غارت زندگی و مال من هستند و خود را شیعه ما می دانند. به خدا سوگند، اگر من از معاویه تأمین جان و اهل خود را بگیرم بهتر از این است که این مردم [برای دنیای خود] مرا بکشند و اهل بیت و خانواده من ضایع

ص: ۲۶۸

بشوند. به خدا سوگند، اگر من با معاویه جنگ کنم این مردم مرا تحویل معاویه خواهند داد. به خدا سوگند، اگر من با معاویه صلح کنم و عزت خویش را حفظ نمایم، بهتر از آن است که او مرا بکشد و یا من اسیر او باشم و یا بر من منت گذارد و تا ابد بر بنی هاشم سب و دشنام بدهد و او و پیروانش همیشه بر زنده و مرده ما منت داشته باشند»^(۱)

سلیم بن قیس می گوید: هنگامی که امام حسن علیه السلام در جلسه ای که با معاویه اجتماع نموده بود، بر بالای منبر رفت، فرمود: «ای مردم! معاویه گمان کرده که من او را لایق خلافت دانسته ام و خود را لایق آن ندانسته ام. همانا او گمان دروغ کرده و دروغ می گوید؛ چرا که طبق فرموده کتاب خدا و سخنان رسول او صلی الله علیه و آله من برای حکومت و امامت بر این مردم از همه آنان سزاوارتر هستم، و به خدا سوگند، اگر این مردم با من بیعت می کردند و از من اطاعت می نمودند و من را یاری می کردند، برکات آسمان و زمین بر آنان فرود می آمد، و تو ای معاویه! طمع در خلافت و رهبری نمی کردی، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

"هیچ امتی حکومت و امارت بر خود را به دست مردی [مانند معاویه] نمی دهد و مفضل را بر افضل مقدم نمی کند، جز آن که آن امت به پستی و تباهی خواهد رفت و همانند امتی خواهد شد که به جای پرستش خدا، گوساله پرستیدند." آری، بنی اسرائیل چون از هارون وصی موسی اطاعت نکردند گوساله پرست شدند، در حالی که می دانستند هارون خلیفه موسی است.

سپس فرمود: «این امت نیز علی علیه السلام را رها کردند [و گوساله پرست شدند و از سامری این امت پیروی کردند]، در حالی که از پیامبر خود شنیدند که می فرمود: "یا علی! أنت منی بمنزله هارون من موسی غیر النبوه فلا- نبی بعدی." و به شخص رسول الله صلی الله علیه و آله آن قدر آزار رساندند که از بین قوم فرار کرد و به غار ثور پناهنده شد و به

ص: ۲۶۹

مدینه هجرت نمود، در حالی که او آنان را به خدا و توحید دعوت می فرمود، و اگر آن حضرت یارانی می داشت هرگز از بین قوم خود فرار نمی کرد. من نیز اگر یارانی می داشتم هرگز با تو ای معاویه بیعت نمی کردم، لکن این سنت و روش امت ها بوده و خواهد بود و این امت نیز همانند امت های پیشین است. و خداوند هارون را معذور داشت، [هنگامی که مردم می خواستند او را بکشند]. از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله به غار ثور فرار کرد؛ چرا که یآوری برای خود نداشت، و همچنین خداوند من و پدرم را معذور داشت؛ چرا که این امت ما را رها کردند و با دیگران بیعت کردند و ما یآوری برای خود نیافتیم.»

آن گاه فرمود: «ای مردم! اگر شما در شرق و غرب عالم بگردید، فرزند پیامبری جز من و برادرم حسین نخواهید یافت.» [و سپس از منبر پایین آمد]. (۱)

ماجرای صلح امام حسن علیه السلام با معاویه

همان گونه که گذشت از روایات شیعه و اهل تسنن استفاده می شود که امام مجتبی علیه السلام برای نجات خود و شیعیان خود چاره ای جز صلح با معاویه نداشت؛ چرا که معاویه عدّه ای را با تطمیع و پول های زیاد گماشته بود تا امام علیه السلام را غافل گیر کنند و بکشند. از این رو، آن حضرت حتی بین شیعیان خود تأمین جانی نداشته و حتی برای رفتن به نماز، زره بر تن می نموده است.

مرحوم صدوق می گوید: معاویه عدّه ای را مانند عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و حجر بن حارث و شیبث بن ربیع گماشت و به هر کدام آنان گفت: «اگر حسن بن علی علیهما السلام را بکشی من دویست هزار درهم و فرماندهی لشکری از لشکرهای شام و یکی از دخترانم را به تو خواهم داد.»

و چون امام حسن علیه السلام از این جریان مطلع گردید برای رفتن به نماز بین شیعیان خود زره بر تن می کرد تا این که یکی از آن چند نفر در حال نماز تیری به آن حضرت

ص: ۲۷۰

پرتاب نمود و چون آن حضرت زره بر تن داشت به او آسیبی نرسید. و دیگری چون آن حضرت را در سابط در بین تاریکی ها دید خنجر مسمومی به او زد و در بدن او اثر کرد. از این رو، فرمود تا او را به منطقه دیگری به نام «جریحا» بردند و در آنجا نیز عموی مختار ثقفی حاکم بود و مختار به عموی خود گفت: «بیا تا حسن بن علی را بگیریم و تحویل معاویه بدهیم تا او حکومت عراق را به ما واگذار کند.»

از این رو، شیعیان تصمیم گرفتند تا مختار را بکشند تا این که عموی او از شیعیان درخواست عفو نمود و آنان از او گذشتند.

و امام حسن علیه السلام به آنان فرمود: «وای بر شما! به خدا سوگند، معاویه نسبت به هیچ کدام از شما - برای کشتن من - به وعده های خود وفا نخواهد نمود، و من گمان می کنم اگر دست خود را در دست معاویه بگذارم و با او صلح نمایم او مرا رها نخواهد نمود که به دین جدّم عمل کنم، لکن می توانم در گوشه ای به تنهایی عبادت خدا را انجام بدهم. و من می بینم که فرزندان شما در حکومت معاویه به درب خانه های بنی امیه باید بایستند و گرسنه و تشنه باشند و چیزی به آنان ندهند. پس هلاکت باد آنان را با اعمال زشت و خیانت باری که انجام می دهند «و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

پس آنان عذرهای غیرقابل قبولی را برای آن حضرت بیان کردند، و امام علیه السلام در همان ساعت به معاویه نوشت: «من می خواستم دین خدا را احیا کنم و باطل را از بین ببرم، لکن امید من به یأس منتهی شد و تو به مراد خود رسیدی و من از حکومت کناره گیری خواهم نمود و آن را به تو وا می گذارم، گر چه این برای معاد تو خطرناک خواهد بود. و من برای واگذاری حکومت به تو شرایطی دارم که بیان خواهم نمود...»

امام علیه السلام در نامه دیگری شرایط خود را مکتوب نمود و از او خواست که به آن شرایط وفا کند و خیانت نکند و سپس به او نوشت: «ای معاویه! زود است که تو همانند دیگران که به ناحق و باطل حکومت را به دست گرفتند و از حقّ حمایت

نکردند پشیمان شوی و در آن وقت پشیمانی برای تو سودی نخواهد داشت. والسلام» (۱)

نامه امام حسن علیه السلام به معاویه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

در کشف الغمّه آمده که امام حسن علیه السلام پس شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و بیعت مردم با آن حضرت به معاویه نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ صَيْخَرَ، أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، فَأَظْهَرَ بِهِ الْحَقَّ، وَدَفَعَ بِهِ الْبَاطِلَ، وَأَدَلَّ بِهِ أَهْلَ الشَّرِكِ وَأَعَزَّ بِهِ الْعَرَبَ عَامَّةً وَشَرَّفَ بِهِ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ خَاصَّةً، فَقَالَ تَعَالَى: «وَإِنَّهُ لَعَدِيدٌ لِّمَكَ وَ لِقَوْمِكَ»، فَلَمَّا قَبِضَهُ اللَّهُ تَعَالَى تَنَازَعَتِ الْعَرَبُ الْأَمْرَ بَعْدَهُ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: "مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ." وَقَالَتْ قُرَيْشٌ: نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَ عَشِيرَتُهُ، فَلَا تَنَازِعُوا سُلْطَانَهُ، فَعَرَفَتِ الْعَرَبُ ذَلِكَ لِقُرَيْشٍ، وَ نَحْنُ الْآنَ أَوْلِيَاؤُهُ وَ ذُؤُومَا الْقُرْبَى مِنْهُ - وَ لَا غَزْوٌ - إِنَّ مَنَازَعَتَكُمْ إِيَّانَا، بِغَيْرِ حَقٍّ فِي الدِّينِ مَعْرُوفٌ، وَ لَا أَثْرَ فِي الْإِسْلَامِ مَحْمُودٌ، وَ الْمَوْعِدُ اللَّهُ تَعَالَى بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ، وَ نَحْنُ نَسْأَلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ لَا يُؤْتِينَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا شَيْئًا يَنْقُضُنَا بِهِ فِي الْآخِرَةِ.

وَ بَعْدُ: فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ وَلَانِي هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ، فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةُ، وَ انْظُرْ لِأَمِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تُحَقِّنُ بِهِ دِمَاءَهُمْ وَ تُصْلِحُ أُمُورَهُمْ وَ السَّلَامُ» (۲)

و چون معاویه از سخنان امام حسن علیه السلام پند نگرفت و شرایط برای امام حسن علیه السلام سخت شد ناچار با معاویه صلح نمود.

ص: ۲۷۲

۱- (۳۸۹) بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۳ - ۳۴، علل الشرایع: ۱ / ۲۲۱.

۲- (۳۹۰) بحار الأنوار: ۴۴ / ۶۴، کشف الغمّه: ۱۰ / ۱۳۸ - ۱۴۵.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هذا ما صالحَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ: صَالَحَهُ عَلَى أَنْ يُسَلَّمَ إِلَيْهِ وَلا يَهْ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ، عَلَى أَنْ يَعْمَلَ فِيهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَبِيْرِهِ الْخُلَفَاءِ الصَّالِحِينَ [الزاشدين] وَ لا يَسَ لِمُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ عَهْدًا بَلْ يَكُونُ الْأَمْرُ بَعْدَهُ سُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ عَلَى أَنَّ النَّاسَ آمِنُونَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فِي شَامِهِمْ وَ عِرَاقِهِمْ وَ حِجَازِهِمْ وَ يَمَنِهِمْ، وَ عَلَى أَنْ أَصْحَابَ عَلِيٍّ وَ شَيْعَتُهُ آمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ وَ نِسَائِهِمْ وَ أَوْلَادِهِمْ، وَ عَلَى مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ بِبَدْلِكَ عَهْدِ اللَّهِ وَ مِيثَاقِهِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ بِالْوَفَاءِ، وَ بِمَا أُعْطِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَلَى أَنْ لا يَنْغِي لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ لا لِأَخِيهِ الْحَسَنِ وَ لا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَائِلَةٌ سِرًّا وَ لا جَهْرًا، وَ لا يُخَيَّفُ أَحَدًا مِنْهُمْ فِي أَفْقٍ مِنَ الْأَفَاقِ، شَهِدَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ - وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا - فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ السَّلَامُ.» (1)

و چون این صلح نامه مورد قبول واقع شد و شهود بر آن گواهی دادند، معاویه از امام حسن علیه السلام درخواست نمود که در اجتماع مردم اعلان کند که با معاویه صلح نموده و ولایت بر مسلمانان را به او واگذار کرده است. پس امام حسن علیه السلام پذیرفت و مردم جمع شدند و آن حضرت پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر و آل او علیهم السلام چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَكْبَرَ التَّقَى...»

یعنی: «ای مردم! زیرک ترین افراد اهل تقوا هستند و احمق ترین افراد اهل فجور و گناه هستند. ای مردم! اگر شما بین جابلقا و جابرسا [و شرق و غرب عالم] بگردید، جز من و برادرم حسین مردی را پیدا نخواهید کرد که جدّ او رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و شما می دانید که به واسطه جدّ من هدایت شدید و او شما را از گمراهی و جهالت نجات داد و بعد از ذلّت و ناچیزی به رفعت و عزّت و کثرت رسانید. همانا معاویه در حکومت، با من به نزاع برخاست، در حالی که حکومت حقّ من بود نه

ص: ۲۷۳

حقّ او، و من برای اصلاح امت و جلوگیری از فتنه، حکومت را به او واگذاردم، در حالی که شما با من بیعت نموده بودید که در جنگ و صلح با من باشید و از من حمایت کنید [و بیعت خود را شکستید] و من صلاح را در این دیدم که با معاویه صلح کنم و از جنگ بین او و خود جلوگیری نمایم؛ چرا که حفظ خون شیعیان خود را بهتر از جنگ و خونریزی دیدم و هدف من جز صلاح و بقای شما نبود، و این رخداد برای شما یک آزمایشی است و زندگی دنیا برای شما بهره اندکی خواهد بود.» (۱)

مؤلف گوید: ما در کتاب *دوله المهدی علیه السلام* در بحث رجعت ائمه علیهم السلام، سخنان امام صادق علیه السلام را درباره شتکوه های امام حسن علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به این حوادث نقل کرده ایم و در جلد ۴۴ بحار، صفحه ۶۶ نیز حدیث رجعت نقل شده است، علاقه مندان می توانند مراجعه کنند.

شهادت امام حسن علیه السلام

مرحوم کلینی می فرماید: جعده، دختر اشعث بن قیس کندی [به دستور معاویه]، امام حسن علیه السلام و یکی از کنیزان او را مسموم کرد، اما آن کنیز سم را برگرداند و نجات یافت، لکن سم در بدن امام علیه السلام ماند و به واسطه آن از دنیا رحلت نمود. (۲)

امام حسن علیه السلام روز پنج شنبه هفتم ماه صفر سال چهل و نهم هجری مسموم از دنیا رفت و سنّ مبارک او چهل و هفت سال بود. و بعضی گفته اند وفات او در بیست و هشتم صفر بوده، و بعضی گفته اند در آخر ماه بوده است. بدن مبارک آن حضرت در بقیع مدفون گردید. قاتل آن حضرت، همان گونه که گذشت، جعده، دختر اشعث بن قیس بود، و مادر جعده، امّ فروه، خواهر ابوبکر بن ابوقحافه بود.

روایت شده که معاویه علیه اللّٰعنه ده هزار دینار و ده قطعه زمین از زمین های

ص: ۲۷۴

۱- (۳۹۲) بحار الأنوار: ۴۴ / ۶۵، اسد الغابه: ۲ / ۱۴.

۲- (۳۹۳) کافی: ۱ / ۴۶۱.

کوفه را به او داد تا امام حسن علیه السلام را مسموم نماید. (۱)

شیخ مفید رحمه الله می گوید: معاویه نیز به او وعده داد که او را به فرزند خویش تزویج نماید و یکصد هزار درهم نقره نیز برای او فرستاد تا او امام حسن علیه السلام را مسموم نمود و آن حضرت چهل روز بیمار بود و در ماه صفر از دنیا رحلت نمود. (۲)

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبيين می گوید: «امام حسن علیه السلام پس از صلح با معاویه از کوفه به مدینه آمد و در مدینه اقامت داشت تا این که معاویه اراده کرد از مردم برای فرزند خود یزید بیعت بگیرد و چیزی برای او مشکل تر از وجود امام حسن علیه السلام و سعد بن وقاص نبود. از این رو، هر دو را مسموم کرد.» (۳)

یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به نام سالم بن ابی جعد می گوید: یکی از شیعیان به من گفت: نزد امام حسن علیه السلام رفتم و به آن حضرت گفتم: «ای فرزند رسول خدا! شما با معاویه صلح نمودید و ما را ذلیل و عبد بنی امیه قرار دادید و اکنون کسی برای شما باقی نمانده است.» امام علیه السلام فرمود: «برای چه؟» گفتم: «برای این که شما حکومت و ولایت را تحویل معاویه ستمگر دادید.»

امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، [به اختیار خود] حکومت را تحویل او ندادم، جز این که انصار و یارانی نداشتم، و اگر یارانی می داشتم شب و روز با او جنگ می کردم تا خداوند بین من و او حکم نماید.»

سپس فرمود: «من اهل کوفه را شناختم و آزمودم که آنان فاسد شده اند و صلاحیت ندارند که از من حمایت کنند، چرا که آنان عهد و پیمانی در سخن و عمل ندارند و بین آنان اختلاف حاکم است، آنان در سخن به ما می گویند: "دل های ما با شماست." و در عمل شمشیرهای آنان به روی ما کشیده می شود.» ناگهان دیدم خون از گلوی مبارک امام علیه السلام خارج شد و طشتی طلب کرد و دو مرتبه آن طشت پر از

ص: ۲۷۵

۱- (۳۹۴) أنوار البهیة / ۳۹، کافی: ۱ / ۴۶۲.

۲- (۳۹۵) ارشاد: ۲ / ۱۵، أنوار البهیة / ۳۹.

۳- (۳۹۶) مقاتل الطالبيين / ۴۷.

خون شد و آن را عوض کردند. پس من گفتم: «ای فرزند رسول خدا! من شما را مریض می بینم.» فرمود: «آری، معاویه سمّی فرستاده و مرا مسموم کرده اند و آن سمّ بر کبید و جگر من واقع شده و همان گونه که می بینی جگرم پاره پاره خارج می شود.» گفتم: «آیا خود را معالجه نمی کنی؟» فرمود: «معاویه قبلاً دو مرتبه مرا مسموم نمود [و دعا کردم و عافیت یافتم]، لکن در این مرتبه علاجی بر آن نمی بینم.» (۱)

جناده بن ابی امیه می گوید: در آن بیماری که امام حسن علیه السلام پس از آن از دنیا رحلت نمود، من وارد بر آن حضرت شدم و دیدم مقابل او طشتی قرار دارد و جگر او از شدت سمّی که معاویه به او خورانده بود قطعه قطعه در آن می ریزد. پس گفتم: «ای مولای من! چرا معالجه نمی کنی؟» فرمود: «مرگ را با چه می توان معالجه کرد؟» پس من گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»

سپس امام علیه السلام روی مبارک خویش را به من کرد و فرمود: «به خدا سوگند، رسول خداصلی الله علیه وآله به ما فرموده است این حکومت و ولایت را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه مالک می باشند و هیچ کدام ما نیستیم مگر آن که یا مسموم می شویم و یا با شمشیر ما را می کشند.»

سپس طشت را از مقابل آن حضرت برداشتند و امام علیه السلام گریان شد. پس من گفتم: «ای فرزند رسول خدا! مرا موعظه کن.» امام علیه السلام فرمود: «نَعَمْ اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصَلَ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُكَ وَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ.»

سپس موعظه او ادامه پیدا کرد تا این که نفس او قطع گردید و رنگ او زرد شد و من بر جان او ترسیدم. آن گاه امام حسین علیه السلام و اسود بن ابی اسود وارد شدند و امام حسین علیه السلام خود را روی برادر انداخت و سر و چشمان او را بوسید و سپس نزد او نشست و این دو برادر آهسته با هم سخن می گفتند. ناگهان ابوالأسود گفت: «إِنَّا لِلَّهِ،

ص: ۲۷۶

امام حسن علیه السلام از مرگ خود خبر می دهد.»

جناده سپس می گوید: امام حسن علیه السلام وصایای خود را به امام حسین علیه السلام کرد و در روز پنج شنبه آخر ماه صفر سال پنجاهم هجری از دنیا رحلت نمود و سنّ او هنگام رحلت از دنیا چهل و هفت سال بود و در بقیع دفن شد. (۱)

محدث قمی می گوید: یکی از وصیت های او به امام حسین علیهما السلام این بود که فرمود: «هنگامی که من از دنیا رفتم مرا نزد قبر جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله ببرید تا با او تجدید عهد کنم و سپس مرا برگردانید و نزد جدّه ام فاطمه بنت اسد در بقیع دفن کنید و به زودی، ای برادر، خواهی دید که این مردم گمان می کنند شما می خواهید مرا نزد رسول خداصلی الله علیه وآله دفن کنید. از این رو، آنان نمی خواهند تو مرا به قبر جدّم نزدیک کنی و من در این باره تو را سوگند می دهم که نگذاری به اندازه خون حجامت خون ریزی شود.» و سپس وصیت های دیگری را نسبت به اهل و اولاد و اموال خود و وصیت هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام مرگ به او نموده بود را به برادر خود کرد.

و چون امام حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود، امام حسین علیه السلام او را غسل داد و کفن کرد و تابوت او را به طرف مصلاّی رسول خداصلی الله علیه وآله - که آن حضرت در آنجا بر جنازه ها نماز می خواند - سوق داد و بر بدن او نماز خواند. از سویی، مروان و همراهان او از بنی امیه تردیدی نداشتند که بنی هاشم امام حسن علیه السلام را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله دفن خواهند نمود. از این رو، جمع شدند و لباس جنگ بر تن نمودند و چون امام حسین علیه السلام جنازه برادر را برای تجدید عهد به طرف قبر رسول الله صلی الله علیه وآله آورد، عایشه که بر استری سوار شده بود با آنان روبه رو شد و گفت: «برای چه می خواهید کسی را که من دوست نمی دارم به خانه من وارد کنید؟ دور کنید او را از خانه من و حجاب رسول الله صلی الله علیه وآله را پاره نکنید و کسی را نزد او دفن نکنید.» (۲)

منعته عن حرم الرسول ضلاله

و هو ابنه فلائی امر یمنع

فکأته روح النبی و قد رأته

بالبعد بینهما العلائق تقطع

ص: ۲۷۷

۱- (۳۹۸) کفایه الأثر / ۲۲۷، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۳۸.

۲- (۳۹۹) أنوار البهیة / ۴۰، کافی: ۱ / ۳۰۰، احتجاج: ۲ / ۱۱.

پس امام حسین علیه السلام به عایشه پاسخ داد و فرمود: «تو و پدرت پیش از این حجاب رسول الله صلی الله علیه و آله را هتک نمودید و کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست نمی داشت نزدیک او دفن کردید و خداوند در این باره از تو سؤال خواهد نمود.»

از سویی، مروان نیز رجز خوانی می کرد و می گفت: «چه بسا که جنگیدن بهتر از سکوت است! آیا عثمان باید در انتهای مدینه دفن شود و شما حسن علیه السلام را کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنید؟ هرگز چنین چیزی انجام نخواهد شد و من شمشیر خود را آماده جنگ با شما کرده ام.» و نزدیک بود که فتنه و جنگی بین بنی امیه و بنی هاشم رخ دهد.

پس ابن عیاس به مروان گفت: «ای مروان! از هر کجا آمده ای بازگرد. ما نمی خواهیم امام حسن علیه السلام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنیم، لکن می خواهیم او با زیارت خود تجدید عهدی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بکنند و سپس او را - طبق وصیت او - در بقیع کنار جدّه اش فاطمه بنت اسد دفن خواهیم نمود، و اگر وصیت کرده بود که او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنیم، تو می دانستی که کوچک تر از آنی که بتوانی از آن جلوگیری کنی، لکن امام حسن علیه السلام از تو داناتر به حقّ خدا و رسول او صلی الله علیه و آله بود که صدای کلنگ کنار قبر او بلند نشود، همان گونه که دیگران چنین کاری را انجام دادند و بدون اجازه او کسانی را داخل خانه او کردند و حرمت او را حفظ نکردند.» (۱)

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده که بنی امیه در این ماجرا جنازه امام حسن علیه السلام را تیرباران کردند و هفتاد تیر به طرف آن پرتاب نمودند. در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به این موضوع اشاره شده است. در آن زیارت می خوانیم:

«وَأَنْتُمْ بَيْنَ صَيْرِيعٍ فِي الْمِحْرَابِ قَدْ فَلَقَ السَّيْفُ هَامَتَهُ، وَ شَهِيدٍ فَوْقَ الْجَنَازَةِ قَدْ شَكَّتْ بِالسَّهْمِ أَكْفَانُهُ، وَ قَتِيلٍ بِالْعَرَاءِ قَدْ رُفِعَ فَوْقَ الْقَنَاهِ رَأْسُهُ، وَ مُكْبَلٍ فِي السَّجْنِ قَدْ رُضَّتْ بِالْحَدِيدِ أَعْضَاؤُهُ، وَ مَسْمُومٍ قَدْ قُطِعَتْ بِجَرَعِ السَّمِّ أَمْعَاؤُهُ.»

ص: ۲۷۸

یعنی: «برخی از شما را با شمشیر فرقت را شکافتند و او را در محراب به خاک و خون کشیدند [مانند امیرالمؤمنین علیه السلام]، و برخی را مانند امام حسن علیه السلام جنازه او را تیرباران کردند. و برخی را با شمشیر کشتند و بدن او را روی زمین رها کردند و سر او را بالای نیزه بردند [مانند امام حسین علیه السلام]، و برخی را به زندان بردند و زنجیر بر بدن او بستند تا بدن او زیر زنجیر کوبیده شد [مانند موسی بن جعفر علیه السلام]، و بعضی را به وسیله سم کشتند و درون و امعاء او را پاره پاره کردند [مانند حضرت رضا و ائمه دیگر علیهم السلام]» (۱)

شاعر عرب درباره امام حسن علیه السلام می گوید:

نعش له الرّوح الأمين مشیّع

و غدت له زمر الملائک تخضع

نتلوا له حقد الصدور فما یرى

منها لقوس بالکنانه منزع

و رموا جنازته فعاد و جسمه

غرض لرامیه السّهام و مّوقع

شکوه حتّی أصبحت من نعشه

تُستلّ غاشیه النّبال و تنزع (۲)

مسعودی در کتاب مروج الذهب از اهل بیت علیهم السلام نقل کرده که چون بدن امام حسن علیه السلام دفن شد، محمّد بن الحنفیه برادر او بالین قبرش ایستاد و گفت: «اگر حیات و زندگی تو برای ما گوارا بود همانا مرگ تو برای ما سخت شد؛ چرا که تو خامس اهل کسا و فرزند محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و شجره طوبی هستی.» و سپس این اشعار را سرود:

ءأدهن رأسی أم تطیب مجالسی

و خدّک معفور و أنت سلیب

ءأشرب ماء المزن من غیر مائه

و قد ضمّن الأحشاء منک لهیب

سأبکیک ما ناحت حمامه إیکه

و ما اخضرّ في دوح الحجاز قضيب... (۳)

مرحوم مجلسی پس از نقل جریان شهادت امام حسن علیه السلام می گوید: در برخی از

ص: ۲۷۹

۱- (۴۰۱) أنوار البهیة / ۴۱ - ۴۲، مزار ابن مشهدی / ۲۹۸، بحار الأنوار: ۹۹ / ۱۶۷.

۲- (۴۰۲) أنوار البهیة / ۴۲.

۳- (۴۰۳) بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۶۰.

تألیفات اصحاب روایت شده که چون وفات امام حسن علیه السلام نزدیک شد و سمّ در بدن آن حضرت جاری گردید، رنگ مبارک او سبز شد و امام حسین علیه السلام به برادر خود گفت: «برای چه رنگ صورت شما مایل به سبز شده است؟»

پس امام حسن علیه السلام گریه کرد و فرمود: «سخن جدّم درباره من و تو صحیح است.» و سپس برادر خود را در آغوش گرفت و فراوان گریه کردند و چون از امام حسن علیه السلام در این باره سؤال شد فرمود:

جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله به من خبر داد و فرمود: «در شب معراج هنگامی که من وارد بهشت شدم و منازل اهل ایمان را دیدم، در بین آنها دو قصر مساوی و در کنار هم را دیدم که یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ بود. پس به جبرئیل گفتم: "این دو قصر از کیست؟" فرمود: "یکی از آنها از امام حسن علیه السلام است و دیگری از امام حسین علیه السلام." گفتم: "برای چه رنگ آنها یکسان نیست؟" جبرئیل سکوت کرد و جواب نداد. گفتم: "برای چه جواب نمی دهی؟" فرمود: "از شما حیا می کنم." گفتم: "به حقّ خدا، به من بگو علت آن چیست؟" فرمود: "آن قصری که سبز است قصر امام حسن علیه السلام است؛ چرا که او را با سمّ می کشند و رنگ او هنگام مرگ سبز خواهد شد، و اما آن دیگری که سرخ است قصر امام حسین علیه السلام است؛ چرا که او را می کشند و صورت او آغشته به خون می گردد." پس آن دو برادر گریان شدند و صدای گریه و ناله و ضججه از حاضرین نیز بلند شد. (۱)

طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج می گوید: امام حسن به برادر خود امام حسین علیهما السلام فرمود: «معاویه نامه ای به پادشاه روم نوشت و از او خواست که سمّ کشنده ای برای او بفرستد. پادشاه روم جواب داد: "دین ما اجازه نمی دهد که ما چنین سمّی را برای کسانی که با ما جنگ ندارند بفرستیم." پس معاویه با فرستادن هدایا و اموالی به او نوشت: "کسی که من می خواهم این سمّ را به او بخورانم فرزند کسی است که در

ص: ۲۸۰

مکه ادعای پیامبری کرد و اکنون فرزند او مطالبه ملک پدر خود را می کند و من می خواهم با این سم مردم را از شرّ او آسوده کنم." پس پادشاه روم این سم را برای او فرستاد و برای مصرف آن شروطی قرار داد [که به هر کسی خورانده نشود]، و معاویه با حيله آن را به من خورانید.» (۱)

پاداش زیارت و گریه بر امام حسن علیه السلام

مرحوم صدوق در کتاب امالی از ابن عباس نقل کرده که گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست بود، ناگهان امام حسن علیه السلام [که فرزند خردسالی بود] وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله چون او را دید گریان شد و فرمود: «بیا، عزیزم!» و پیوسته او را صدا زد تا او را بر روی پای راست خود نشانند... و فرمود:

«حسن فرزند من است، او از من است، او نور چشم من و روشنی قلب من و میوه دل من و آقای جوانان اهل بهشت و حجت خدا بر این امت است. امر او امر من است و سخن او سخن من است. هر کس از او پیروی کند از من خواهد بود و هر کس با او مخالفت کند از من نخواهد بود.»

سپس فرمود: «من چون به این فرزندم نگاه کردم به یاد ذلت و خواری او بعد از خود افتادم که همواره گرفتار آن خواهد بود تا مظلومانه به وسیله سم کشته شود و چون او را مسموم کنند همه ملائکه آسمان های هفتگانه و هر چیزی برای او گریان خواهد شد؛ حتی پرندگان هوا و ماهیان دریا. و هر کسی بر مظلومیت او گریه کند، کور وارد قیامت نشود، روزی که چشم هایی کور خواهد بود. و هر کسی برای مظلومیت او محزون شود، قلب او محزون نخواهد شد، روزی که قلب ها محزون باشد. و هر کسی در بقیع به زیارت او برود، قدم او بر صراط ثابت خواهد ماند، روزی که قدم های مردم بر صراط بلغزد و در جهنم سقوط کنند.» (۲)

ص: ۲۸۱

۱- (۴۰۵) احتجاج / ۱۴۹، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۴۷.

۲- (۴۰۶) امالی صدوق، مجلس ۲۴، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۴۸.

تردید نیست که گناهان مردم منشأ بلاها و گرفتاری‌ها می‌شود و اگر گناه نمی‌کردند و از خدا و قیامت غافل نمی‌شدند برکات از آسمان و زمین بر آنان می‌بارید؛ چنان که خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱)؛

یعنی: «اگر قریه‌ها و روستاها [تعبیر قریه و روستا برای اهل معصیت است، همان‌طور که تعبیر مدینه و شهر برای اهل تقوا و دیانت است] ایمان می‌آوردند و از خدا می‌ترسیدند [و نافرمانی او را نمی‌کردند]، ما برکات آسمان و زمین را برای آنان می‌گشودیم، لکن آنها پیامبران ما را تکذیب کردند و ما آنان را به اعمال خلاف و گناهانشان مؤاخذه نمودیم.»

و در آیه دیگر می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (۲)؛ یعنی «هر بلایی که بر شما می‌رسد به سبب کارهای خلاف شماست و بسیاری از آنها را خدا بر شما می‌بخشد.»

این قانون درباره مردم عادی جاری است، امّا درباره اولیای خدا و مؤمنین خلص جاری نیست؛ چرا که علت ابتلای اولیا و مؤمنین خلص، گناه و نافرمانی آنان نیست، بلکه دو چیز سبب ابتلای آنان به بلاهای دنیاست:

۱- ترفیع درجات که جز به وسیله بلا و صبر، به آن درجات عالی نمی‌رسند.

۲- برای این که مردم درباره آنان غلو نکنند و نسبت الوهیت و خدایی به آنان ندهند.

خداوند برخی از مؤمنین را به بلاهای بزرگ مبتلا می‌نماید تا به مقام عالی تری دست یابند، و بسا خداوند چون بنده مؤمن گنهکار خود را دوست می‌دارد او را به

ص: ۲۸۲

۱- (۴۰۷) أعراف / ۹۶.

۲- (۴۰۸) شوری / ۳۰.

بلائی گرفتار می کند تا از گناه پاک شود و عقوبت او به عالم آخرت کشیده نشود. برای روشن شدن این مسأله باید به روایات معصومین علیهم السلام توجه نماییم.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به نام ابن رثاب می گوید: به آن حضرت گفتم: «آیا آیه شریفه «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» شامل معصومین، مانند علی و فرزندان او علیهم السلام می شود؟ در حالی که آنان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و پاک و معصوم هستند؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «خیر؛ چرا که مصائب آنان برای گناهی نیست که انجام داده باشند. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز یکصد مرتبه توبه و استغفار می نمود، بدون این که گناهی انجام داده باشد. و خداوند اولیای خود را به مصائب و بلاهایی مبتلا می کند تا پاداش آنان را در قیامت [بیشتر] بدهد، بدون این که گناهی را در دنیا انجام داده باشند.» (۱)

حمران بن اعین می گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: «به من بگوئید: علت این که امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام با وجود آن که برای حفظ دین خدا قیام کردند، برای چه گرفتار ظلم طاغوت ها شدند و ستمگران بر آنان پیروز گردیدند تا این که به شهادت رسیدند؟»

امام باقر علیه السلام فرمود: «ای حمران! خداوند متعال، این مصائب و بلاها را برای آنان نوشته و تقدیر حتمی نموده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به آنان خبر داده بود و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام با توجه به آنچه می دانستند قیام کردند و هر کدام از ما نیز با توجه به آنچه می دانیم سکوت می نماییم.»

ص: ۲۸۳

۱- ۴۰۹) فی البحار عن معانی الأخبار عن ابن رثاب قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»، أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ هُوَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارِهِ مَعْصُومُونَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَسْتَغْفِرُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَخْصُّ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِأَجْرِهِمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ. بحار: ۴۴ / ۲۷۶، معانی الأخبار / ۳۸۳.

سپس فرمود: «ای حمران! اگر امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام هنگام بلا و سلطه طاغوت ها از خداوند درخواست کمک می کردند، خداوند بلا را از آنان برطرف می کرد، و اگر نابودی طاغوت ها را از او درخواست می کردند خداوند فوری آنان را نابود می کرد و چنین مصائبی بر آنان وارد نمی شد، و این حوادث بر آنان به واسطه گناہانی نبوده که آنان انجام داده باشند و یا نافرمانی خدا را کرده باشند، بلکه برای رسیدن به منازل و درجات بهشتی و کرامت خداوند بوده است و خداوند می خواسته آنان به آن درجات و کرامت ها برسند، و مردم جز این نباید درباره آنان فکر کنند [و گرنه به اشتباه فکر کرده اند.]» (۱)

سخنان حکیمانه امام حسن علیه السلام

فاضل ارجمند، حجه الاسلام آقای شیخ جواد قیومی، سخنان امام حسن علیه السلام را در کتاب «صحیفه الامام الحسن علیه السلام» جمع آوری نموده و ما برخی از آنها را برای تبرک در این کتاب نقل می کنیم:

۱- امام حسن علیه السلام درباره تقوا فرمود: «التَّقْوَى بَابُ كُلِّ تَوْبَةٍ وَ رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ، وَ شَرَفُ كُلِّ عَمَلٍ.»

یعنی: «تقوا دری است برای هر توبه، و اساسی است برای هر حکمت، و

ص: ۲۸۴

۱- (۴۱۰) و فیه عن بصائر الدرجات عن حمران بن أعین قال: قلت للباقر عليه السلام: جعلت فداك يا أبا جعفر أرايت ما كان من أمر قيام علي بن أبي طالب و الحسن و الحسين و خروجهم و قيامهم بدين الله و ما أصيبوا به من قتل الطواغيت إياهم و الظفر بهم حتى قتلوا أو غلبوا؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: يا حمران إن الله تبارك و تعالی قد كان قدر ذلك عليهم و قضاء و أمضاه و حتمه، ثم أجراه، فبتقدم علم من رسول الله إليهم في ذلك قام علي و الحسن و الحسين صلوات الله عليهم، و بعلم صمت من صمت متيا، و لو أنهم يا حمران حيث نزل بهم ما نزل من أمر الله و إظهار الطواغيت عليهم، سألو الله دفع ذلك عنهم و ألحوا عليه في طلب ازاله ملك الطواغيت، إذن لأجابهم و دفع ذلك عنهم، ثم كان انقضاء مده الطواغيت و ذهاب ملكهم أسرع من سلك منظوم انقطع فتبدد، و ما كان الحدى أصابهم من ذلك يا حمران لذنب اقترفوه و لا لعقوبه معصيه خالفوا الله فيها، و لكن لمنازل و كرامه من الله أراد أن يبلغوها، فلا تذهبن فيهم المذاهب. المصدر.

شرافتی است برای هر عمل.»

۲- و درباره توکل فرمود: «مَنْ اتَّكَلَّ عَلَى حُسْنِ الْإِخْتِيَارِ مِنَ اللَّهِ، لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي اخْتَارَهَا اللَّهُ لَهُ.»

یعنی: «کسی که تکیه بر حسن اختیار و تقدیر خدا کند، هرگز جز تقدیر و اختیار خدا را آرزو نمی کند.»

۳- و درباره حسن خلق فرمود: «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ.»

یعنی: «بهترین نیکی ها خلق نیک است.»

۴- و درباره مشورت فرمود: «مَا تَشَاوَرَ قَوْمٌ إِلَّا هُدُوا إِلَى رُشْدِهِمْ.»

یعنی: «هیچ مردمی با همدیگر مشورت نکردند مگر آن که به صلاح و رشد خود رسیدند.»

۵- و درباره توشه قیامت فرمود: «يَا بَنَ آدَمَ! إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ فِي هَيْدَمِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَيَقُطَّ مِنْ بَطْنِ أُمَّكَ، فَخُذْ مِمَّا فِي يَدَيْكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَتَزَوَّدُ وَ الْكَافِرَ يَتَمَتَّعُ.»

یعنی: «ای فرزند آدم! تو از زمانی که از مادر متولد شدی همواره مشغول تباه کردن عمر خود بوده ای، پس بیدار شو و از آنچه در اختیار داری برای آخرت خود ذخیره کن، همانا مؤمن همواره از دنیا برای آخرت خود توشه بر می دارد، و کافر در حال خوشگذرانی از لذت های دنیاست.»

۶- و درباره معاشرت با مردم فرمود: «صَاحِبِ النَّاسِ مِثْلَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُصَاحِبُوكَ بِهِ.» یعنی: «با مردم همان گونه معاشرت کن که دوست می داری آنان با تو معاشرت کنند.»

۷- و در توصیف برادری فرمود: «الْإِخَاءُ: الْوَفَاءُ فِي الشَّدَةِ وَالرِّخَاءِ.»

یعنی: «برادری [در اسلام] این است که در سختی و آسایش با برادر خود باوفا باشی.»

۸- و درباره فرصت ها فرمود: «الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفُوتِ، بَطِيئَةُ الْعُودِ.»

یعنی: «فرصت سریع می گذرد و به کندی باز می گردد.»

۹- و درباره مزاح فرمود: «الْمِزَاحُ يَأْكُلُ الْهَيْبَةَ، وَقَدْ أَكْثَرَ مِنَ الْهَيْبَةِ الصَّامِتُ.»

یعنی: «مزاح هیبت و بزرگواری را از بین می برد، و سکوت هیبت و بزرگواری را زیاد می کند.»

۱۰- و درباره خیری که شری در آن نیست فرمود: «الْخَيْرُ الَّذِي لَا شَرَّ فِيهِ: الشُّكْرُ مَعَ النُّعْمَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّازِلِ.»

یعنی: «خیری که هرگز شری در آن نیست، شکر در حال نعمت و صبر در حال مصیبت است.»

مناظرات امام حسن علیه السلام

روزی معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: «من بهتر از تو هستم.» امام علیه السلام فرمود: «برای چه، ای پسر هند؟» معاویه گفت: «برای این که مردم مرا پذیرفتند و تو را نپذیرفتند.» امام علیه السلام فرمود: «هیئات! هیئات! که تو بهتر از من باشی؛ چرا که تو با وجود قدرتت، شری هستی ای فرزند هند جگرخوار! و آنان که تو را پذیرفته اند اگر از روی میل از تو اطاعت کنند نافرمانی خدا را کرده اند و اگر مجبور بوده اند، به فرموده قرآن، معذور خواهند بود.»

سپس فرمود: «من هرگز نمی گویم: من بهتر از تو هستم؛ چرا که خیری در تو نیست [و تو جز شرّ و پلیدی چیزی نیستی]، در حالی که خداوند مرا از پلیدی ها پاک نموده، همان گونه که تو را از فضائل و نیکی ها جدا ساخته است.» (۱)

روزی امام حسن علیه السلام با یزید بن معاویه خرما می خوردند. پس یزید به امام حسن علیه السلام گفت: «من همواره تو را دشمن می داشته و می دارم.» امام علیه السلام به او فرمود:

«ای یزید! بدان که شیطان با پدر تو معاویه هنگام مجامعت شریک بوده و نطفه تو با شرکت شیطان منعقد شده است. از این رو، تو مرا دشمن می داری و همان گونه

ص: ۲۸۶

که خداوند به شیطان می فرماید: «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (۱)، شیطان در جماع جدّ اعلای تو حرب نیز شریک بوده تا جدّ تو صخر به وجود آمده، [و با جدّ تو ابوسفیان و پدر تو معاویه نیز شریک بوده تا تو به وجود آمده ای]، از این رو، [تو و جدّ تو صخر] و ابوسفیان و پدر تو معاویه [با جدّ من رسول الله صلی الله علیه و آله دشمن بوده اند]. (۲)

روزی عمرو بن عاص در حال طواف به امام حسن علیه السلام گفت: «شما فکر می کنی که دین خدا تنها به واسطه تو و پدرت برقرار می ماند؟ اکنون بین که خداوند معاویه را بعد از ناتوانی قوی گردانید و بعد از خفا او را آشکار نمود.»

سپس گفت: «شما فکر می کنی خداوند به کشته شدن عثمان راضی بود؟ آیا سزاوار است که تو مانند شتری که دور آسیاب می گردد با لباس های زیبا دور خانه خدا بگردی، در حالی که تو قاتل عثمان بودی؟ به خدا سوگند، شایسته است که معاویه برای جلوگیری از پراکندگی امت و اختلاف تو را نیز همانند پدرت به قتل برساند.»

امام حسن علیه السلام در جواب او فرمود: «اهل آتش دارای نشانه هایی هستند و یکی از آن نشانه ها انکار اولیای خدا و دوستی با دشمنان اوست، [و تو یکی از آنان هستی].»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، تو خوب می دانی که علی علیه السلام یک لحظه در دین خدا شک نمود و در ذات مقدّس او تردید پیدا نکرد. به خدا سوگند، اگر از من دور نشوی من تو را با کلماتی تیزتر از شمشیر دور خواهم کرد. پس از من حذر کن؛ چرا که تو می دانی من کیستم. من هرگز [مانند تو] ناتوان و فرومایه و پست و پرخور نیستم و مثل من در میان قریش مثل نخ میان گردن بند است. خاندانم به خوبی و پاکی شناخته شده اند و جز به پدرم منسوب نیستم. اما تو خود می دانی و مردم نیز

ص: ۲۸۷

۱- (۴۱۲) إسرائ / ۶۴ .

۲- (۴۱۳) بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۰۴، صحیفه الإمام الحسن / ۳۲۸.

می دانند که قریش درباره پدر تو اختلاف کردند؛ [چرا که چهار نفر با مادر تو زنا کردند] و بدترین آنان در آن اختلاف پیروز شد و تو را به خود نسبت داد. پس از من دور شو که تو رجس و پلید هستی، در حالی که ما خاندان پاک و مطهریم و خداوند پلیدی را از ما دور کرده است.» پس عمرو بن عاص با شنیدن این سخنان خشمگین گردید و نتوانست چیزی بگوید و از آن حضرت دور شد. (۱)

فضائل امام حسن علیه السلام در کتب اهل سنت

۱- رسول خداصلی الله علیه وآله امام حسن علیه السلام را برگردن خود سوار می نمود و او را می بوسید و می فرمود: «اللهم أحبه و أحب من يحبه» (۲) و می فرمود: «بأبي و أمي من أحبني فليحب هذا» (۳) و می فرمود: «اللهم إن هذا إبنی و أنا أحبّه فأحبه و أحب من يحبه» (۴)

۲- رسول خداصلی الله علیه وآله امام حسن علیه السلام را روی منبر می برد و می فرمود: «إن إبنی هذا سيّد و لعلّ الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين.» یعنی: «این فرزند من آقای همه امت است و امید است خداوند به وسیله او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان را اصلاح بدهد.» (۵)

۳- رسول خداصلی الله علیه وآله درباره طاغوت زمان امام حسن علیه السلام فرمود: «إذا رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه» (۶) یعنی: «هنگامی که معاویه را روی منبر من دیدید او را بکشید.» این روایت در بسیاری از کتب اهل تسنن نقل شده است.

ص: ۲۸۸

۱- (۴۱۴) بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۰۲، شرح ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۸، صحیفه الإمام الحسن / ۳۱۷.

۲- (۴۱۵) فضائل الخمسه عن النجاری: ۳ / ۲۸۴، صحیح ترمذی: ۲ / ۳۰۷، فضائل الخمسه: ۳ / ۲۸۴ - ۲۸۹.

۳- (۴۱۶) کنز العمال: ۷ / ۱۰۴، فضائل الخمسه: ۳ / ۲۸۸.

۴- (۴۱۷) المصدر / ۱۰۵، فضائل الخمسه: ۳ / ۲۸۴.

۵- (۴۱۸) فضائل الخمسه: ۳ / ۲۹۰ عن النجاری و عن صحیح ابن داود: ۲۹ / ۱۷۳، و نسایی: ۱ / ۲۰۸.

۶- (۴۱۹) میزان الاعتدال: ۲ / ۷، تهذیب التهذیب لابن حجر: ۵ / ۱۱۰.

۴- در تفسیر آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که آن حضرت در خواب دید بنی امیه روی منبر او سخن می گویند [و مردم را به جاهلیت باز می گردانند]، و چون آزرده گردید آیه «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» و سوره قدر بر او نازل شد و خداوند شب قدر را برای او بهتر از هزار ماه قرار داد و فرمود: «شب قدر برای تو بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه است.» (۱)

۵- امام حسن علیه السلام ۲۵ بار پیاده به حج رفت و دو مرتبه مال خود را با خدا تنصیف نمود. (۲)

۶- حلم و صبر امام حسن علیه السلام و پاسخ او به گفته های زشت آن مرد شامی - همان گونه که گذشت.

۷- سخنان زیبای امام حسن علیه السلام که فرمود: «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخَلْقِ الْحَسَنُ.» (۳)

۸- جود و سخای امام حسن علیه السلام (۴).

۹- بی وفایی اصحاب امام حسن علیه السلام و حلم و صبر او بر آنان و صلح او

ص: ۲۸۹

۱- (۴۲۰) صحیح ترمذی ج ۲، مستدرک صحیحین: ۳ / ۱۷۰ و ...

۲- (۴۲۱) مستدرک صحیحین: ۳ / ۱۶۹، سنن بیهقی: ۴ / ۳۳۱، حلیه الأولیاء: ۲ / ۳۷ و ... قال ابن عباس: ما ندمت علی شیءٍ فانتی فی شبابی إلا أننی لم أحج ما شیئاً و لقد حج الحسن بن علی علیه السّلام خمساً و عشرين حجّه ماشياً و إنّ النّجائب لتقاد معه، و لقد قاسم الله ماله ثلاث مرّات حتّی أنّه يعطی الخفّ و یمسک النعل. فضائل الخمسه: ۴ / ۳۰۶، سنن بیهقی: ۴ / ۳۳۱.

۳- (۴۲۲) الدر المنثور: ۲ / ۷۶، فیض القدير: ۲ / ۵۲۸.

۴- (۴۲۳) روی عن الحسن بن علیّ علیهما السّلام أنّه کان ماراً فی بعض حیطان المدینه فرأی أسود بیده رغیف يأکل و یطعم الكلب لقمهً إلى أن شاطره الرّغیف، فقال له الحسن علیه السّلام: «ما حملک أن شاطرته و لم تغابنه فیہ بشیءٍ؟» فقال: «استحت عینای من عینیه أن أغابنه.» فقال له: «غلام من أنت؟» فقال: «غلام أبان بن عثمان.» فقال: «و الحائط؟» قال: «لأبان بن عثمان.» فقال له الحسن علیه السّلام: «أقسمت علیک لا برحت حتّی أعود إلیک.» فمّر و اشتری الغلام و الحائط و جاء إلى الغلام، فقال: «یا غلام قد اشتریتک.» قال: «فقام قائماً.» فقال: «السّمع و الطّاعه لله و لرسوله و لک یا مولای.» قال: «و قد اشتریت الحائط و أنت حرّ لوجه الله و الحائط هبه منّی إلیک.» قال: فقال الغلام: «یا مولای! قد وهبت الحائط للمذی و هبتنی له.» فضائل الخمسه: ۳ / ۳۰۹، تاریخ بغداد: ۶ / ۳۴.

با معاويه و تعبير اصحاب او پس از صلح با معاويه : «السّلام عليك يا مذلّ المؤمنين»، و يا «بايعت معاويه و أذلت رقابنا.»(١)

١٠- زیبایی اخلاقی و جمال ظاهری و نسبت شریف امام حسن علیه السلام و عدم معرفت مردم كوفه نسبت به او.(٢)

ص: ٢٩٠

١- (٤٢٤) روى ابن حجر فى الصّواعق قال: و أخرج البزار و غيره أنّه لما استخلف يعنى الحسن عليه السّلام بينما هو يصلّى إذا وثب عليه رجل فطعنه بخنجر و هو ساجد، ثمّ خطب النّاس فقال: «يا أهل العراق اتّقوا الله فينا فإنّا امرأؤكم و ضيفانكم، و نحن أهل البيت المذنبين قال الله فيهم: "إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت و يطهّركم تطهيراً"». فما زال يقولها حتّى ما بقى أحد فى المسجد إلّا و هو يبكى. فضائل الخمسة: ٣ / ٣١٢، الصّواعق المحرّقه / ٨٣.

٢- (٤٢٥) قال الفخر الرّازى فى تفسير سوره الكوثر: إنّ رجلاً قام إلى الحسن بن علىّ عليهم السّلام و قال: سوّدت وجوه المؤمنين بأنّ تركت الإمامه لمعاويه؛ فقال عليه السّلام: «لا- تؤذنى يرحمك الله، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله رأى بنى أمّيه فى المنام يصعد منبره رجلاً فرجلاً فسأه ذلك فأنزل الله تعالى: "إنّا أعطيناك الكوثر"، و "إنّا أنزلناه فى ليله القدر و ما أدراك ما ليله القدر ليله القدر خير من ألف شهر"، فكان ملك بنو أمّيه كذلك ثمّ انقطعوا و صاروا مبتورين. فضائل الخمسة من الصّحاح السّتّه: ٣ / ٣٠٢.

حکایات و قضایای مربوط به امام مجتبی علیه السلام

اشاره

ص: ۲۹۱

امام مجتبی علیه السلام با لباس زیبا و با وقار از منزل بیرون می آمد، و گاهی سوار بر قاطری زیبا می شد و با کمال سظوت و صلابت از کوچه های مدینه می گذشت و به بیرون شهر می رفت. روزی یک یهودی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: «سؤال دارم.» فرمود: «سؤال کن.» عرض کرد: «جدّ شما رسول خدا فرموده است: "الدّنيا سجن المؤمن و جنة الكافر." یعنی دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. آیا تو مؤمن هستی و با این وضع در بهشت هستی و من که کافر در سختی و عذاب جهنم بسر می برم؟»

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «تو آنچه را که در آخرت هست نمی توانی بینی و درک کنی. اگر تو آن مقام و منزلت روحانی مؤمن را بینی تصدیق می کنی که این دنیا با تمام لذائذش برای مؤمن زندان است، و چون کافر حدّ کمال خود را در همین خوراک و لباس می بیند این جا را بهشت می پندارد در حالی که آتش جهنم و عذاب دردناک همیشگی او را احاطه خواهد کرد. و این است معنای جمله پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.» (۱)

ص: ۲۹۲

روزی مرد فقیری از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در خواست کمک نمود. اتفاقاً آن حضرت چیزی نداشت تا به وی بدهد، از سوی دیگر نمی خواست که او را دست خالی برگرداند و لذا فرمود: «اگر به تو کاری را بگویم انجام می دهی؟» عرض کرد: «چه کاری؟» فرمود: «امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار است، نزد او برو و با این جملات به او تسلیت بگو:

الحمد لله الذي سترها بجلوسك على قبرها ولا هتكها بجلوسها على قبرك؛ شکر خدای را که دخترت زیر سایه پدر از دنیا رفت نه این که پس از مرگ پدر زنده ماند تا هتک حرمتش شود.» وقتی که سائل این جملات را گفت، خلیفه دستور داد تا به او جایزه ای بدهند و سپس پرسید که: «این سخن را تو خود گفتی؟» گفت: «خیر، حسن بن علی علیه السلام آن را به من آموخته است.» خلیفه گفت: «راست می گویی، او کانون سخنان شیرین و فصیح است.»

در اینجا دو نکته قابل توجه است: ۱- روح بلند و بزرگوار امام مجتبی علیه السلام که نمی توانست تحمل کند بی نوائی دست خالی و ناامید برگردد و لذا به طور غیر مستقیم او را به مقصود رساند. ۲- امام علیه السلام با تعلیم آن جمله، هرگز آرزو و یا رضایتی در مورد طول عمر خلیفه نداشته، بلکه با دقت در جمله معلوم می شود که ستایش بر یکی از نعمت های الهی - که عبارت از عدم هتک حرمت دختر خلیفه باشد - گردیده است، نه مدحی از کسی و نه ستایشی از ظالمی.

معجزه ای از امام مجتبی علیه السلام

در کتاب کشف الغمّه آمده است که در راه مکه یکی از اولاد زبیر در خدمت حضرت مجتبی علیه السلام بود و اقرار به امامت آن حضرت داشت. در منزلی از منازل در پای درخت خرمائی فرشی گسترده بودند. آن شخص نگاهی به آن درخت کرد و گفت: «ای کاش این درخت خرمای رطب داشت تا کام ما را شیرین می ساخت.»

امام علیه السلام آن سخن را شنید و فرمود: «مگر آرزوی رطب داری؟» گفت: «اگر می بود می خوردم.» حضرت فوراً دست به دعا برداشته و لب مبارک خود را به دعایی که کسی نمی فهمید حرکت داد. و بدون درنگ آن درخت سبز شد و شکوفه بیرون آورد و دانه بسته شد و بزرگ گردید و رنگ به رنگ شد تا رطب رسیده گشت.

شترداری که همراه کاروان بود گفت: «هذا سحر عجیب!» یعنی این یک سحر و جادوی شگفت انگیز است. حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «ویلک لیس بسحر بل دعوه ابن نبیّ مستجاب؛ وای بر تو! این سحر و جادو نیست بلکه دعای فرزند پیامبر است که قبول و مستجاب گردیده است.» پس شخصی بالای درخت رفت و خرماها را پایین آورد و همگان تناول کردند. (۱)

در اصطلاح، معجزه از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر می شود و آنچه از اوصیاء و اولیاء مانند ائمه اطهار علیهم السلام صادر می شود کرامت نامیده می شود ولی به هر دو معجزه نیز اطلاق می گردد. در روایت است که: «بسم الله الرحمن الرحيم من العبد بمنزله کن من المولی.»

یعنی همان گونه که خداوند اگر بخواهد امری محقق گردد کافی است که اراده کند، که در قرآن کریم آمده است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۲)، پس اراده از سوی حق تعالی همان، و تحقق مراد در خارج همان؛ به همین نحو اگر عبد صالح پروردگار خواسته ای داشته باشد، با بسم الله الرحمن الرحيم به خواسته خود نائل می گردد، زیرا بر حسب روایت معروف «عبدی أطعنی حتّی أجعلک مثلی.»

یعنی ای بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود قرار بدهم یعنی کاری که من می توانم انجام بدهم تو نیز به اذن من انجام خواهی داد. و همه انبیا و اولیا معجزات و کرامات خود را باذن الله می دانسته اند.

ص: ۲۹۴

۱- (۴۲۷) عیون المعجزات / ۵۵، حدیقه الشیعه مقدّس اردبیلی / ۴۹۳.

۲- (۴۲۸) یس / ۸۲.

مردی به عثمان - که درب مسجد نشسته بود - گذشت و از او عطا و بخششی درخواست نمود. عثمان فرمان داد که ۵ درهم به او بدهند. آن مرد گفت: «مرا به کسی راهنمایی کن که از این بیشتر بیخشد.» عثمان گفت: «نزد جوانمردانی که در گوشه مسجد نشسته اند برو - آنان امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بودند - .» پس آن مرد نزد آنان رفت و سلام کرد و درخواست بخشش نمود.

امام مجتبی علیه السلام به او فرمود: «ای مرد! درخواست عطا و بخشش حلال و روا نیست مگر در یکی از سه مورد: ۱- برای دادن خونبها، ۲- برای پرداخت قرض و بدهکاری، ۳- در فقر و تهیدستی که موجب خفت و خواری است.» آن مرد گفت: «به واسطه یکی از همین سه امر دست سؤال دراز کرده ام.»

حضرت مجتبی علیه السلام فرمان داد که ۵۰ درهم به او بدهند. امام حسین علیه السلام نیز به تبعیت و احترام به آن حضرت ۴۹ درهم، و عبدالله بن جعفر نیز به تبعیت و احترام به آن دو بزرگوار ۴۸ درهم به وی عطا نمودند.

آن مرد در راه بازگشت به عثمان گفت: «تو به من چیزی دادی ولی نپرسیدی که برای چه درخواست می کنم ولی آن بزرگوار از من پرسید و سپس هر کدام به ترتیب ۵۰ و ۴۹ و ۴۸ درهم به من دادند.»^(۱)

آن بزرگواران با آن که معدن کرم و خاندان احسان و جود بودند در عین حال با روش صحیحی که جز از آن سرچشمه های هدایت انتظار نمی رود از هر گونه سوء استفاده ای از احساسات مذهبی جلوگیری می کردند. به افراد محتاج می آموختند که در چه شرایطی دست نیاز بردارند و به سیادت و بزرگواری و کرامت روح خویش ضربه نزنند، و به متدینین نیز می آموختند که با بذل و بخشش های بی مورد خود،

ص: ۲۹۵

موجب گداپرووری و به وجود آمدن افراد تنبل و بی خاصیت نشوند، و نکته ظریف این قصه این است که در مقدار احسان حرمت یکدیگر را حفظ نمودند.

احتجاج امام مجتبی علیه السلام

عمرو بن عاص و ولید بن عقبه و عتبه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه نزد معاویه گرد آمدند و به او پیشنهاد دادند که حسن بن علی علیه السلام را احضار کند. معاویه علت را پرسید. گفتند: «می خواهیم او را توبیخ کنیم و به او بفهمانیم که پدرش قاتل عثمان بوده است.» معاویه به آنان گفت: «هر چه شما بگویید مردم شما را تکذیب می کنند و هر چه او درباره شما بگوید مردم او را تصدیق خواهند کرد. بنابراین صلاح نیست که چنین کنید.» گفتند: «شما او را احضار کنید ما به خوبی از عهده پاسخش بر خواهیم آمد.»

پس معاویه دنبال آن حضرت فرستاد و وقتی آن بزرگوار وارد مجلس شد معاویه عرض کرد: «این افراد مطالبی دارند که می خواهند با شما در میان بگذارند. پاسخ آنها را بدهید.» امام حسن علیه السلام فرمود: «بگویند، من می شنوم.»

عمرو عاص بلند شد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: «ای حسن! تو میدانی که پدرت اولین کسی بود که فتنه و آشوب به پا کرد و در طلب حکومت بود، و دیدی که چگونه خداوند او را به جزای اعمالش رسانید؟»

آن گاه ولید بن عقبه بپاخواست و گفت: «ای بنی هاشم! شما با عثمان با وجود قوم و خویشی، خوب رفتار نکردید. او شما را گرامی می داشت ولی شما به او ستم کردید و او را کشتید. ای حسن! ما می خواهیم پدرت را بکشیم که خداوند ما را از دست او نجات داد، و اگر او را در مقابل خون عثمان می کشتیم هیچ گناهی نداشتیم.» سپس عقبه بپاخواست و گفت: «ای حسن! تو می دانی که پدرت بر عثمان ظلم کرد و او را کشت، چون نسبت به حکومت و دنیای او حسادت ورزید، و ما می خواهیم او را بکشیم که خداوند او را کشت.» سپس مغیره مطالبی در سب

حضرت امیرعلیه السلام و بزرگداشت عثمان بیان نمود.

آن گاه امام مجتبی علیه السلام بلند شد و حمد و ستایش الهی به جای آورد و رو به حضار کرد و فرمود: «از تو شروع می کنم ای معاویه! این ها به من دشنام ندادند بلکه تو بودی که به من دشنام دادی، چون بغض و عداوت نسبت به جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله داری. ای حضار! شما را به خدا سوگند آیا کسی را که فحش دادید اولین مؤمن نبود؟ آیا به دو قبله نماز نخواند؟ و تو ای معاویه در آن روزگار کافر و مشرک نبودی؟»

آیا در جنگ بدر، پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله دست او نبود در حالی که به دست معاویه و پدرش پرچم مشرکین بود؟ شما را به خدا و به اسلام سوگند آیا می دانید که جدّم رسول خدا سه مرتبه قاصد به نزد معاویه فرستاد ولی هر سه مرتبه جواب داد که او در حال خوردن است و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "خدا هرگز او را سیر نکند؟" شما را به خدا سوگند آیا می دانید که معاویه مهار شتری را که پدرش بر آن سوار بود و برادرش آن را می راند گرفته بود که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را دید و فرمود: "لعن الله الجمل و قائده و راکبه و سائقه. خدا شتر و سوار و گیرنده مهار و راننده آن را لعنت کند؟" این سهم تو ای معاویه.

و امّا تو ای عمرو عاص! ۵ نفر در مورد تو نزاع کردند که تو فرزند کدام یک از آنها باشی و سرانجام بدترین مردم تو را به فرزندی انتخاب کرد و سپس تو در بین مردم پیاخاستی و گفتی: "من بدگوی محمد صلی الله علیه و آله هستم." و خداوند در مورد تو آیه نازل فرمود که: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله را با اشعاری هجو کردی و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: "خدایا در مقابل هر بیت شعر عمرو عاص او را لعنت کن." سپس تو نزد نجاشی رفتی و آن همه سعایت در حقّ بنی هاشم کردی ولی خداوند تو را تکذیب فرمود و ناامید بازگشتی. تو دشمن بنی هاشم در جاهلیت و در عصر اسلام بودی.»

سپس رو به عقبه بن ابی معیط کرد و فرمود: «چگونه تو را سرزنش کنم بر دشنامی که به علی علیه السلام گفתי در حالی که علی علیه السلام تو را ۸۰ تازیانه زد و پدرت را به

امر جَدَم کشت و جَدَم او را به دستور خدا کشت چون اقدام به قتل آن حضرت کرده بود. جَدَم شما را به آتش و پدرم به شمشیر و تازیانه حواله داد.

و اما تو ای عتبه! که ما را به قتل عثمان مَتَّهَم می کنی؟ چرا خودت وقتی که دیدی در بستر همسرت بیگانه ای خفته است او را نکشتی و همسرت را هم بعد از آن عمل زشت و ناپسند طلاق نگفتی؟

و اما تو ای اعور ثقیف! به چه دلیلی علی را سَبِّ می کنی؟ به خاطر این که از پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله داشت؟ یا این که از روی ظلم حکومت نمود؟ یا این که دنیا طلب و شیفته مال دنیا بود؟ هر کدام از این ها را که بگویی مردم تو را تکذیب می کنند.

و اما این که ما را از قتل ترساندی، مانند مثال پشه ای است که روی درخت خرمایی نشسته بود، هنگام بلند شدن به درخت گفت: "خودت را محکم بگیر که می خواهم بلند شوم." درخت خرما گفت: "من آمدن و نشستن تو را نفهمیدم تا چه رسد که از پرواز تو پروایی داشته باشم." ما از عداوت تو چیزی متوجه نشدیم تا چه رسد به دشنام تو." سپس از مجلس بیرون رفت. معاویه گفت: «به شما نگفتم که درباره او نمی توانید انصاف را رعایت کنید؟ به خدا قسم او با سخنانش خانه را تاریک کرد؛ دیگر در شما خیری نیست.» (۱)

آخرین کلمات امام مجتبی علیه السلام

حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: «برادرم امام مجتبی علیه السلام در آخرین ساعات عمر خویش قبر را مأمور فرمود که محمّد بن علی (محمّد حنفیه) را احضار کند. و چون محمّد حنفیه حاضر شد، امام مجتبی علیه السلام پس از سلام، به او فرمود: "بنشین؛ حیف است که از سخنانی که به واسطه آن مرده زنده می شود و زنده می میرد محروم بمانی. کونوا اوعیه العلم و مصابیح الدّجی؛ در تیره گی ها و ظلمت ها ظرف دانش و

ص: ۲۹۸

۱- (۴۳۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲ / ۱۰۱، مقتل الحسین خوارزمی: ۱ / ۱۱۴، تذکره الخواص ابن جوزی / ۲۰۰، حیاه الامام الحسن قرشی: ۲ / ۲۹۷.

مصباح هدایت باشید. آیا نمی دانی که خداوند فرزندان ابراهیم را به عنوان ائمه قرار داده و برخی از آنها را بر برخی برتری و فضیلت بخشیده، و به حضرت داود زبور را عنایت نموده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از بین آنان برگزیده است؟

ای محمد بن علی! می ترسم که گرفتار حسادت گردی. خداوند کافران را به وصف حسد ذکر کرده است «كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» (۱). مبدا که شیطان بر تو مسلط گردد.»

سپس جمله ای از حضرت امیرعلیه السلام نقل فرموده است: «من أحب أن يبزني في الدنيا والآخرة فليبز محمدًا ولدي. هر کس که می خواهد به من در دنیا و آخرت نیکی کند، به فرزندم محمد نیکی بنماید.»

سپس در مورد امامت حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: «حسین بن علی بعد از وفات من امام و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و پدر و مادرش می باشد و خدا محمد صلی الله علیه و آله را، و محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را، و علی علیه السلام من را و من هم حسین علیه السلام را برای امامت انتخاب نمودیم.»

محمد حنفیه عرض کرد: «تو امام و آقای من هستی و حسین اعلم و بردبارتر و نزدیک تر به پیامبر صلی الله علیه و آله است و قبل از آن که خلق گردد امام بوده و قبل از آن که به سخن بیاید وحی الهی را قرائت نموده است و اگر خداوند کسی را بهتر از محمد صلی الله علیه و آله می دانست آن حضرت را انتخاب نمی کرد و آن حضرت نیز علی علیه السلام را و علی علیه السلام شما را و شما حسین علیه السلام را انتخاب نمی کردید. ما تسلیم و راضی به رضای حق و به آن که در مشکلات به او روی می آوریم هستیم.» (۲)

ص: ۲۹۹

۱- (۴۳۱) بقره / ۱۰۹.

۲- (۴۳۲) با اندکی تلخیص از اعلام الوری طبرسی / ۲۱۷، اثبات الهداه: ۵ / ۱۶۵.

وظیفه حکومت از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام

روزی معاویه به حضرت مجتبی علیه السلام عرض کرد: «در حکومت و زمامداری چه وظیفه ای بر عهده من گذاشته شده است؟» حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «آنچه را که سلیمان پیغمبر علیه السلام گفته است.»

معاویه عرض کرد: «مگر سلیمان چه گفته است؟» فرمود: «سلیمان به برخی از رجال حکومتش گفت: آیا می دانید چه وظیفه ای به عهده زمامدار است که اگر این وظائف را عملی کند هیچ گاه به وی زیانی نمی رسد و در پناه خداوند قرار می گیرد؟ آن وظائف عبارتند از:

۱- در پنهانی و آشکار از خدا بترسند و کاری که مقتضای فرمان الهی است انجام بدهند خواه مردم بدانند یا ندانند. ۲- به هنگام خشنودی یا غضب از دایره عدل قدم بیرون نگذارند. ۳- معیارهای اقتصادی را در فقر و ثروت مراعات نمایند. ۴- از تصرفات غاصبانه پرهیز کنند. ۵- اسراف و ولخرجی نمایند.»^(۱)

تفاوت دیدگاه امام مجتبی علیه السلام با جناب ابوذر

به حضرت مجتبی علیه السلام عرض کردند که: «ابوذر غفاری چنین اظهار نظر می کرد که: من فقر را از ثروت، و بیماری را از سلامتی بهتر دوست می دارم.»

حضرت فرمود: «خدا رحمت کند ابوذر را، ولی من نظر دیگری دارم و آن این که کسی که می داند و باور دارد که آنچه را خداوند اختیار کند به جا و رواست و می داند که پروردگار او حکیمانه کارها را ردیف می کند، تمام مسائل زندگی را به او واگذار می کند. پس هر چه خدا خواست همان نیکو و محبوب است نه آنچه که خود بخواهد.»^(۲)

ص: ۳۰۰

۱- (۴۳۳) صواعق ابن حجر / ۲۱۸ - ۲۴۰، تراث الأئمه / ۲۲۱.

۲- (۴۳۴) صواعق ابن حجر / ۲۱۸ - ۲۴۰، تراث الأئمه / ۲۲۵.

بازدید امام مجتبی علیه السلام از یک منزل

شخصی به حضرت مجتبی علیه السلام عرض کرد: «من یک منزل ساخته ام، دوست دارم که شما تشریف بیاورید و دعایی بفرمائید.» حضرت مجتبی علیه السلام وارد منزل او شد و دید که خانه با شکوه و بسیار جالب، و با شکل زیبایی بنا گردیده است. نگاهی به همه سوی آن منزل افکند و فرمود:

«أَحْرَبْتُ دَارَكَ وَ عَمَرْتُ دَارَ غَيْرِكَ. أَحَبَّكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَقَّتَكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ؛ خانه خود را خراب کردی و خانه دیگران را آباد نمودی. خاکیان تو را می ستایند و دوست می دارند ولی افلاکیان تو را با دیده خشم می نگرند.» (۱)

ادعیه و احراز امام حسن و امام حسین علیهما السلام

سید بن طاوس از امام حسن علیه السلام نقل نموده که آن حضرت این دعا را می خواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ الْخَلْفُ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَ لَيْسَ فِي خَلْقِكَ خَلْفٌ مِنْكَ، إِلَهِي مَنْ أَحْسَنَ فَبِرَحْمَتِكَ، وَ مَنْ أَسَاءَ فَبِخَطِيئَتِهِ، فَلَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتِغْنَى عَنْ رِفْدِكَ وَ مَعُونَتِكَ، وَ لِمَا الَّذِي أَسَاءَ اسْتَبَدَلَ بِحُكْمِكَ وَ خَرَجَ مِنْ قُدْرَتِكَ، إِلَهِي بِحُكْمِكَ عَرَفْتُكَ، وَ بِحُكْمِكَ اهْتَدَيْتُ إِلَى أَمْرِكَ، وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ، فَيَا مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ صَبَّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ ارْزُقْنِي الْإِخْلَاصَ فِي عَمَلِي وَ السَّعْيَ فِي رِزْقِي. اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَيْرَ عُمْرِي آخِرَهُ، وَ خَيْرَ عَمَلِي خَمَاتِمَهُ، وَ خَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَهِي أَطَعْتُكَ - وَ لِمَكَ الْمُنُّ عَلَيَّ - فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ: الْإِيمَانَ بِحُكْمِكَ، وَ التَّضَيُّقَ بِرَسُولِكَ، وَ لَمْ أَغْصِبْكَ فِي أَبْغَضِ الْأَشْيَاءِ: الشُّرْكَ بِكَ وَ التَّكْذِيبَ بِرَسُولِكَ فَاغْفِرْ لِي مَا بَيْنَهُمَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.» (۲)

سید بن طاوس نیز نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام این دعا را تعلیم فرزند خود امام حسن علیه السلام نمود:

ص: ۳۰۱

۱- (۴۳۵) الصّواعق المحرقة ابن حجر / ۲۱۸ - ۲۴۰، تراث الأئمة / ۲۳۳.

۲- (۴۳۶) مهج الدعوات / ۱۷۸، بحار الأنوار: ۹۴ / ۱۹۰.

«يا عُرْدَتِي عِنْدَ كُرْبَتِي، يا غِيَاثِي عِنْدَ شِدَّتِي، وَ يا وِلْيِي فِي نِعْمَتِي، يا مُنْجِي فِي حَاجَتِي، يا مَفْرَعِي فِي وَرْطَتِي يا مُنْقِذِي مِنْ هَلَكَتِي، يا كَالِي فِي وَحِدَتِي، اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَ اجْمَعْ لِي شَمْلِي، وَ أَنْجِحْ لِي طَلِبَتِي، وَ أَصْلِحْ لِي شَأْنِي، وَ اكْفِنِي ما أَهْمَنِي، وَ اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجاً وَ مَخْرَجاً، وَ لا تَفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَ العَافِيهِ أَيِّداً ما أَبْقَيْتَنِي، وَ فِي الآخِرَةِ إِذا تَوَفَّيْتَنِي بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» (١)

سید بن طاوس نیز می فرماید: امام حسین علیه السلام این دعا را می خواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَوْفِيقَ أَهْلِ الْهُدَى، وَ أَعْمَالَ أَهْلِ التَّقْوَى، وَ مَنَاصِيحَ أَهْلِ التَّوْبَةِ، وَ عَزَمَ أَهْلِ الصَّبْرِ، وَ حَيْدَرَ أَهْلِ الْخَشْيَةِ، وَ طَلَبَ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَ زَيْنَةَ أَهْلِ الْوَرَعِ، وَ حَيْدَرَ أَهْلِ الْجَزَعِ، حَتَّى أَخَافَكَ، اللَّهُمَّ مَخَافَهُ تَحْجِرُنِي عَنِ مَعْصِيَتِكَ، وَ حَتَّى أَعْمَلَ بِطَاعَتِكَ عَمَلًا أَشِيحُ بِهِ كِرَامَتَكَ، وَ حَتَّى أَنَاصِحَ حَكَ فِي التَّوْبَةِ خَوْفاً لَكَ، وَ حَتَّى أُخْلِصَ لَكَ فِي النَّصِيحَةِ حُبًّا لَكَ، وَ حَتَّى أَتَوَكَّلَ عَلَيْكَ فِي الْأُمُورِ حُسْنَ ظَنٍّ بِكَ، سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ، وَ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» (٢)

صاحب جنات الخلود دعایی برای امام حسن علیه السلام به این عبارت نقل نموده است:

«يا شَديدَ القُوَى وَ يا شَديدَ المِحالِ يا عَزيزُ اذْلاَّتْ بِعِزَّتِكَ جَميعُ مَنْ خَلَقْتَ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنِي مَوْنَهُ فُلانٍ بما شِئتَ.»
و به جای کلمه فلان، نام دشمن خود را ذکر کند، و خواندن آن پس از فریضه مغرب با خواندن دو رکعت نماز حاجت تأثیر عظیمی برای دفع دشمن دارد.

صاحب کتاب جنات الخلود برای امام حسین علیه السلام نیز دعایی به این عبارت نقل نموده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَ مَعاقِدِ عَرْشِكَ وَ سُكَّانِ سَمَواتِكَ وَ أَرْضِكَ وَ أَنْبيائِكَ وَ

ص: ٣٠٢

١- (٤٣٧) بحار الأنوار: ٩٤ / ١٩١ عن مهج الدعوات / ١٧٩.

٢- (٤٣٨) بحار الأنوار: ٩٤ / ١٩١ عن مهج الدعوات / ١٩٥.

رُسُوكَ أَنْ تَسُدَّ تَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عُدَّةٌ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي يُسْرًا» (۱)

سپس گوید: خواندن این دعا بعد از هر نماز واجب، سبب فتح و فرج و پیروزی بر دشمن و سهولت امور و قضای دین و شرح صدر و تلقین شهادتین در هنگام مرگ و رفاقت با آن حضرت و همسایگی با او در بهشت خواهد بود.

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به این کلمات تعویذ می نمود:

«أُعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ». و می فرمود: «این چنین پدرم ابراهیم فرزندان خود اسماعیل و اسحاق را تعویذ می نمود.» (۲)

حز امام حسین علیه السلام

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ، يَا كَاشِفَ الْغَمِّ يَا فَارِجَ الْهَمِّ، يَا بَاعِثَ الرُّسُلِ، يَا صَادِقَ الْوَعْدِ، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَاعْفُؤْ لِي وَ مَنْ اتَّبَعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَ شِيعَتِي وَ طَيْبٌ مَا فِي صُلْبِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ.» (۳)

ص: ۳۰۳

۱- (۴۳۹) بحار الأنوار: ۹۴ / ۲۶۵ عن مهج الدعوات / ۱۳.

۲- (۴۴۰) بحار الأنوار: ۹۴ / ۱۹۶ عن الشهيد الأول.

۳- (۴۴۱) بحار الأنوار: ۹۴ / ۲۶۵ عن مهج الدعوات / ۱۳.

مدح امام مجتبی علیه السلام

ای کمال حسن داور یا حسن

ای ز سر تا پا پیمبر یا حسن

ای به روی سینه ختم رسل

صورتت قرآن دیگر یا حسن

در شجاعت چون امیرالمؤمنین

از تو آید فتح خیبر یا حسن

پرورشگاه تو ای جان جهان

دامن زهرای اطهر یا حسن

جنگ عاشورا قیام کربلا

از تو آید چون برادر یا حسن

صلح تو یک کربلا خون و قیام

جنگ تو اعجاز حیدر یا حسن

بر دفاع دین حقّ این جنگ و صلح

هر دو با هم شد برابر یا حسن

مصطفی ختم رسل خوانده تو را

در قیام و صلح، رهبر یا حسن

صبر تو صبر امیرالمؤمنین

عزم تو میراث مادر یا حسن

سایه باب البقیعت بهر من

ز آفتاب کعبه بهتر یا حسن
دور قبر بی چراغت روز و شب
می زند مرغ دلم پر، یا حسن
ای خوش آن زائر که در پشت بقیع
نیمه های شب زند در، یا حسن
ای که هر بیگانه و هر آشنا
داده دشنامت مکرر یا حسن
ای که جای اشک چشم آسمان
در غمت افشانده اختر یا حسن
از مزار بی چراغت می دهی
نور بر دل ها سراسر یا حسن
روز محشر می شود با یاد تو
اشک چشم شیعه کوثر یا حسن
سوزهای مخفی و ناگفته ات
می زند بر سینه آذر یا حسن
دیده ای کز بهر تو گریان بود
نیست گریان روز محشر یا حسن
خون دل هایی که عمری خورده ای
از دهانت ریخت آخر یا حسن
بعد بابت بین مردم کس نبود

مثل تو بی یار و یاور یا حسن
قتل تو آن ہم به دست همسرت
بود کی این گونه باور یا حسن
با چه جرمی بر تن مسموم تو
تیر کین بنشست تا پر، یا حسن

ص: ۳۰۶

حَقِّ ذِي الْقُرْبَى ادا شد تا تو را

تیر کین آمد به پیکر یا حسن

کاش می شد در کنار تربت

می زدم بر سینه و سر یا حسن

تو کریم اهلیتی از کرم

حاجت ما را بر آور یا حسن

روز محشر دست «میثم» را بگیر

ای که هستی دست داور یا حسن (۱)

مدح امام مجتبی علیه السلام

ای مظهر جمال جمیل خدا حسن

وی طلعت تو آینه کبریا حسن

خاک در تو کعبه عشاق کوی حق

مهر رخ تو قبله اهل ولا حسن

پاسخ شنید از طرف ذات ذوالجلال

هر دل شکسته ای که تو را زد صدا حسن

آنجا که وهم را نبود راه هیچ گاه

دائم تو رهبری و توئی مقتدا حسن

از ماهیان بحر الی ساکنان عرش

گریند در غم تو به صبح و مسا حسن

با خنده دیده دوخت به روی تو فاطمه

با گریه بوسه زد به لب‌ت مصطفی حسن

گردی گراز بقیع تو با خود برد نسیم

نبود عجب که زنده کند مرده را حسن

گرید به یاد غربت تو چشم اهل دل

سوزد چراغ قبر تو در قلب ما حسن

ص: ۳۰۷

۱- (۴۴۲) نخل میثم.

گرد حریم تو که درش بسته روز و شب

صف بسته اند سلسله انبیا حسن

صلح و ثبات و صبر تو گردید از ازل

بنیانگذار واقعه کربلا حسن

چشم زمانه بعد علی از تو در جهان

مظلوم تر ندیده به حقّ خدا حسن

ای چشم غیر بر کرمّت، با کدام جرم

دشنام ها شنیده ای از آشنا حسن؟

آن خواست دست بسته برد سوی دشمنت

این یک فشرد بر روی پایت عصا حسن

این غم کجا برم که خطیبت به پیش رو

دشنام داد بر پدرت مرتضی حسن

این غم کجا برم که تو را یار آشنا

گردید مار و کشت به زهر جفا حسن

این غم کجا برم که پس از مرگ جای گل

باران تیر بر بدنت ریخت یا حسن

این غم کجا برم که برادر به دست خویش

بیرون کشید از بدنت تیرها حسن

تابوت و تن ز تیر، یکی گشت و زین الم

قد حسین همچو کمان شد دو تا حسن

گر جان شود جدا از تنش بر فراز دار

«میثم» نمی شود ز تو هرگز جدا حسن (۱)

ص: ۳۰۸

۱- ۴۴۳) نخل میثم: ۲ / ۲۵۵.

زبان حال امام حسن علیه السلام

عزیز فاطمه فرزند مصطفی حسنم

امام عالمم اما غریب در وطنم

پس از علی که کسی مثل او ستم نکشید

ستم کشیده ترین رهبر زمانه منم

هزار بحر غم و غصه داشتم در دل

که گشت خون و برون ریخت آخر از دهنم

میان خلق به طاووس جتّم مشهور

که جغد شوم غم، افکنده سایه در چمنم

کجا روم به که گویم که یار در خانه

فکنده شعله زهر جفا به جان و تنم

به جای گل که گذارند بر جنازه من

رسیده چوبه هفتاد تیر بر بدنم

نصیب من همه این بود در تمامی عمر

که بین جمع بسوزم چو شمع و دم نزنم

اگر چه نیست چراغی به تربتم روشن

به بزم اهل محبت چراغ انجمنم

رواست بر جگر پاره پاره در محشر

شراره سر کشد از رشته رشته کفنم

به یاد غربت و مظلومیم پیمبر گفت:

که ماهیان همه گیرند در غم حسنم
ز سوز «میثم» و فریاد شیعه شد تألیف
کتاب غربت و اندوه و غصّه و محنم (۱)

ای بقیع

ای مزار غریب چار امام
ای بهشت بقیع بر تو سلام
عطر گل های احمدی داری
لاله های محمّدی داری
داغ دل های ما نشانه توست
ای بسا دُرّ که در خزانه توست
چار خورشید را هم آغوشی
غرق نوری و باز خاموشی
خاک تو تربت ائمه ماست
سند غربت ائمه ماست
همه شب شمع انجمن داری
تو در آغوش خود حسن داری
شهر تو شهر سید الشهداست
سرمه چشم اولیای خداست

ص: ۳۰۹

قبله جان ساجدین داری
در بغل زین العابدین داری
آن امامی که وقت راز و نیاز
گریه اش داد آبرو به نماز
دُرّ احمد به سینه گوهر توست
باقر اهل بیت در بر توست
این حریم امام ناطق ماست
این مزار امام صادق ماست
ای بقیعِ غریبِ راست بگو
تربت فاطمه کجاست بگو
نالهِ زن از جگر، بگو همه را
که کجا می زدند فاطمه را
تو بگو در کنار قبر رسول
چه کسی تازیانه زد به بتول
پُر کن از ناله دشت و صحرا را
جان زهرا! که کُشت زهرا را؟
تو بگو روی فاطمه نیلی است
تو بگو جای ضربت سیلی ست
گل نشکفته امید کجاست
تربت محسن شهید کجاست

در کجا شد ز جور اهل فتن

تیر باران تنِ امام حسن [\(۱\)](#)

ص: ۳۱۰

۱- ۴۴۵) نخل میثم: ۴ / ۲۲۹.

رهبران

معصوم

امام حسين بن علي سيد الشهداء عليه السلام

اشاره

ص: ۳۱۱

امام حسین علیه السلام روز سه شنبه و یا پنج شنبه سَوّم شعبان سال چهارم هجری به دنیا آمد. (۱) بعضی گفته اند: ولادت آن حضرت در پنجم شعبان سال چهارم هجرت بوده است. (۲) و بین او بین امام حسن علیه السلام فقط شش ماه فاصله بوده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که روزی آن حضرت پس از نماز ظهر جبرئیل علیه السلام را دید و فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ». پس جبرئیل علیه السلام بشارت بازگشت جعفر بن ابی طالب علیهما السلام را از حبشه به او داد، و چون [به شکرانه آن] باز «اللَّهُ أَكْبَرُ» گفت، جبرئیل علیه السلام بشارت ولادت امام حسین علیه السلام را به او داد و [به شکرانه آن] باز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ». (۳)

روایت شده که خداوند متعال رسول خود صلی الله علیه و آله را نسبت به حمل امام حسین و ولادت او تبریک و تهنیت، و نسبت به شهادت و کشته شدن او تسلیت داد، و چون این خبر به گوش فاطمه علیها السلام رسید و آزرده گردید، آیه شریفه «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ وِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (۴) نازل شد. (۵)

ص: ۳۱۳

۱- (۴۴۶) مسار الشیعه / ۶۱، مصباح المتهجد / ۷۵۸. و هو المشهور بین عموم الشیعه.

۲- (۴۴۷) ارشاد مفید: ۲ / ۲۷، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۷۶، مقاتل الطالبيين / ۷۸، اسد الغابه: ۲ / ۱۸.

۳- (۴۴۸) جواهر الکلام: ۱۰ / ۴۰۹، بحار الأنوار: ۱۰۲ / ۲۵۱.

۴- (۴۴۹) أحقاف / ۱۵.

۵- (۴۵۰) مناقب ابن شهر آشوب: ۳ / ۲۰۹، بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۵۳، أنوار البهیة / ۴۳.

محدث بزرگوار مرحوم حاج شیخ عباس قمی می فرماید: از اخبار لوح ظاهر می شود که حضرت صدیقه، فاطمه زهرا علیها السلام، هنگامی که از ولادت فرزند خود امام حسین علیه السلام اندوهگین شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله آن لوح معروف را به او داد تا خشنود گردد.

حدیث لوح فاطمه علیها السلام

حدیث لوح (۱) را مرحوم کلینی و صدوق از امام صادق علیه السلام نقل نموده اند که فرمود: «روزی پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: "مرا به تو نیازی است، هر وقت برای تو ممکن است بگو تا با تو خلوت کنم و نیاز خود را بگویم."»

جابر عرض کرد: «هر وقت مایل باشید من آماده هستم.» پس پدرم با او ملاقات نمود و به او فرمود: "ای جابر! قصه لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیدی و به تو خبر داد که در آن چه چیزی نوشته شده است را برای من بگو."»

جابر گفت: "به خدا سوگند، من گواهی می دهم که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله من خدمت مادر شما حضرت فاطمه علیها السلام رسیدم و او را نسبت به ولادت امام حسین علیه السلام تبریک گفتم و دیدم که در دست او لوح سبزی بود که به گمانم از زمرد بود و در آن نوشته ای سفید و نورانی همانند نور خورشید بود. پس من به او گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد، این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به پدرم اهدا نموده و در آن نام پدرم و شوهرم و نام این دو فرزندم و نام های اوصیای از فرزندانم نوشته شده است و آن را پدرم به من اهدا نموده تا مرا خشنود نماید."»

سپس جابر گفت: "مادر شما آن لوح را به من داد و من آن را خواندم و از روی آن نسخه ای بازنویس کردم."»

امام صادق علیه السلام می فرماید: «پدرم به جابر فرمود: "آیا می توانی آن نوشته را حاضر کنی؟" جابر گفت: "آری." پس پدرم به خانه جابر رفت و جابر نوشته ای را

ص: ۳۱۴

بيرون آورد و به پدرم نشان داد و گفت: "به خدا سوگند، در آن لوح این چنین نوشته شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَافِرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَظُمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُذِلُّ الظَّالِمِينَ وَ دَيَّانُ الدِّينِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَذَابِي [عدلى] عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعِدُّبُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَهَيَّأَيَّ فَاغْدِ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَمَا كَمِلْتُ أَيَّامًا وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِشَبْلَيْكَ بَعْدَهُ وَ بَسْبَطَيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّتِهِ أَبِيهِ وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا حَازِنَ وَحْيِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ حَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ اسْتِشْهَادِهِ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً عِنْدِي وَ جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِزَّتِهِ أَثِيبُ وَ أَعَاقِبُ أَوْلَهُمْ:

عَلَيَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِيَةِ وَ ابْنُهُ شَبِيهُ جَدِّهِ الْمُحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ لِعِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحُكْمِي، سَيَهْلِكُ الْمُزْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقِّ الْقَوْلِ مِنِّي لِمَا كَرَمْتَنِي جَعْفَرٍ وَ لَأَسِيرَنَّ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ، انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى وَ انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ فِثْنَةَ عَمِيَاءِ حَنْدِسٍ، لِأَنَّ حَيْطَ فَرَضِي [وصيتي] لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي لَا يَشْقُونَ أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ وَ وَئِلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّتِهِ عِنْدِي مُوسَى وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي، [ألا] إِنَّ الْمُكذِّبَ بِالثَّامِنِ مُكذِّبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَائِي، وَ عَلَيَّ وَ لِي وَ نَاصِرِي، وَ مَنْ أَصْنَعَ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ الثُّبُوهِ وَ أَمْنَحُهُ بِالِاضْطِلَاعِ يَفْتُلُهُ عَفْرِيَّتُ مُسْتَكْبِرٍ، يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقِّ الْقَوْلِ مِنِّي لِأَقْرَنَ عَيْنَيْهِ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ وَارِثُ عِلْمِي وَ مَعْدِنُ حُكْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلَيَّ وَ لِي وَ نَاصِرِي، وَ الشَّاهِدُ فِي خَلْقِي، وَ أَمِينِي عَلَيَّ وَ حَيْبِي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ

إِلَى سَبِيلِي، وَالْحَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ، ثُمَّ أَكْمَلَ ذَلِكَ بِإِنِّهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ، سَيِّدِ الدُّنْيَا فِي زَمَانِهِ أَوْلِيَاءِي وَتَتَهَادَوْنَ رُؤُوسَهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُؤُوسُ التُّزُكِ وَالِدَيْلِمَ فَيُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبِغُ الْأَرْضُ بِعِدْمَائِهِمْ، وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّزِينُ فِي نِسَائِهِمْ، أَوْلِيكَ أَوْلِيَاءِي حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حُنْدِسٍ، وَبِهِمْ أَكْشَفُ الزَّلَازِلَ، وَأَرْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ. «(۱)»

نجات فطرس ملک به برکت امام حسین علیه السلام

قطب راوندی می گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام متولد شد، خداوند به جبرئیل دستور داد تا با عده ای از ملائکه به زمین فرود آید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله تبریک و تهنیت بگوید. پس جبرئیل با جمعی از ملائکه هبوط نمود و در بین راه به جزیره ای برخورد نمود که در آن ملکی به نام فطرس بود و در اثر کوتاهی در انجام وظیفه بال هایش شکسته شده بود و در آن جزیره افتاده بود، و هفتصد سال بود که در آن جزیره خدا را عبادت می کرد، و چون جبرئیل علیه السلام را دید به او گفت: «کجا می روی؟» جبرئیل گفت: «نزد محمد صلی الله علیه و آله می روم [تا او را نسبت به ولادت حسین علیه السلام تهنیت بگویم].»

فطرس گفت: «مرا با خود نزد او ببر، شاید او در حق من دعایی بکند.» و چون جبرئیل او را آورد و احوال او را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به او بگو: خود را [بال خود را] به این مولود بمالد.» و چون چنین کرد، خداوند در همان ساعت بال های او را به او باز گرداند و با جبرئیل به آسمان صعود نمود و ملائکه او را عتیق الحسین علیه السلام نامیدند. (۲)

ص: ۳۱۶

۱- (۴۵۲) کمال الدین ۱ / ۳۱۱، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۴۸، کافی: ۱ / ۵۲۷، بحار الأنوار: ۳۶ / ۹۵.

۲- (۴۵۳) الخرائج و الجرائح: ۱ / ۲۵۳، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۸۲، أنوار البهیة / ۴۴.

در کتاب مدینه المعاجز نقل شده که چون امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، ملکی در آسمان باقی نماند مگر آن که خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و به آن حضرت تسلیت داد و از پاداش بزرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله و مقام والای او در قیامت خبر داد و پاداش زائر و گریه کننده بر مصایب امام حسین علیه السلام را نیز بیان نمود، و با همه این ها رسول خدا صلی الله علیه وآله گریه می کرد و می فرمود: «خدایا، خوار کننده او را خوار کن و قاتل او را هلاک کن و او را به آرزوهای دنیایی او نرسان و در دوزخ او را معذب نما.»^(۱)

شیخ مفید می فرماید: امام حسین علیه السلام در روز شنبه دهم محرم سال شصت و یک هجری بعد از نماز ظهر، مظلوم و تشنه در راه خدا به شهادت رسید. سن مبارک او هنگام شهادت پنجاه و هشت سال بود. هفت سال با رسول خدا صلی الله علیه وآله زندگی نمود و سی و هفت سال با پدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام و چهل و هفت سال با برادر خود امام حسن علیه السلام زندگی کرد و مدت خلافت او بعد از امام حسن علیه السلام یازده سال بود.^(۲)

مؤلف گوید: ماجرای شهادت و مقتل امام حسین علیه السلام و سیره و اخلاق شریفه آن حضرت فراوان نوشته شده و ما نیز در کتاب «امام الشهداء و سالار شهیدان» فضائل و اخلاق و امامت و شهادت و حوادث بعد از شهادت و اسارت اهل بیت آن حضرت و ماجرای توأین و خروج مختار و مجازات یکایک قاتلین آن حضرت را به ترتیب حروف الفبا بیان نموده ایم و در پایان کتاب اشعاری نیز درباره ولادت و فضائل و مصائب آن حضرت به عربی و فارسی ذکر کرده ایم، و متون عربی مطالب فوق را نیز در پاورقی آوردیم تا همگان از آن استفاده کنند و نویسندگان را نیز از دعای خیر خود بهره مند نمایند.

ص: ۳۱۷

۱- (۴۵۴) مدینه المعاجز: ۳ / ۴۴۰، بحار الأنوار: ۴۴ / ۲۴۷، أنوار البهیة / ۴۴.

۲- (۴۵۵) ارشاد مفید: ۲ / ۱۳۳، أنوار البهیة / ۴۶.

در این جا به گوشه هایی از عظمت و بزرگی مصائب امام حسین علیه السلام اشاره می کنیم، به امید آن که دوستان این خانواده با خواندن آنها در مصائب آن حضرت فراوان گریه کنند و دری از بهشت به روی آنان گشوده شود.

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب بحار گوید: صاحب کتاب الدر الثمین در تفسیر آیه «فَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۱) روایت نموده که آدم علیه السلام بر ساق عرش نام های پیامبر و ائمه علیهم السلام را دید و جبرئیل [برای قبول شدن توبه او] به او تلقین نمود و گفت: «این چنین با خدای خود بگو:

يا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، يا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ، يا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ.» و چون نام حسین علیه السلام را به زبان جاری کرد و قلب او خاشع گردید و اشک او جاری شد به جبرئیل گفت: «برادر! نام پنجمی را که بر دم قلبم شکست و اشکم جاری شد.» جبرئیل گفت:

«این فرزند تو مصیبتی پیدا می کند که همه مصائب دنیا مقابل آن کوچک است.» آدم علیه السلام گفت: «مصیبت او چگونه است؟» جبرئیل گفت:

«يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَحِيدًا فَرِيدًا، لَيْسَ لَهُ ناصِرٌ وَلَا مُعِينٌ، وَ لَوْ تَرَاهُ يا آدَمُ وَ هُوَ يَقُولُ: وَاَعْطَشَاهُ، وَاقْلَهُ ناصِرَاهُ، حَتَّى يَحُولَ الْعَطْشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ، فَلَمْ يَجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ، وَ شَرِبَ الْحُتُوفِ، فَيَذِيحُ ذَبِيحَ الشَّاهِ مِنْ قَفَاهُ، وَ يَنْهَبُ رَحْلَهُ أَغِيدَاؤُهُ، وَ تُشَهَّرُ رُؤْسِيهِمْ هُوَ وَ أَنْصارُهُ فِي الْبُلْدَانِ، وَ مَعَهُمُ النُّسُوانُ، كَذَلِكَ سَبَقَ فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ.» فَبَكَى آدَمُ وَ جَبْرَائِيلُ بُكَاءَ التَّكْلِى.

یعنی: «او را با لب تشنه می کشند، در حالی که غریب و تنها و بدون یاور و معین خواهد شد. ای کاش، تو، ای آدم! او را می دیدی که می گوید: "واعطشاه و اقله»

ناصره." و عطش او به قدری شدید می شود که دودی بین او و بین آسمان قرار می گیرد و چشم او جایی را نمی بیند و احدی به او جواب نمی دهد [و او را یاری نمی کند] مگر با شمشیرها. تا این که او را مانند گوسفندی از قفا سر می برند و خیمه های او را غارت می کنند و سر مبارک او و یاران او را همراه با اهل بیت او در شهرها می گردانند و به مردم نشان می دهند، و این چنین در علم خدای منان گذشته است.» پس آدم و جبرئیل در مصیبت او مانند مادر بچه مرده گریه کردند. (۱)

بازگشت اسرای اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه

مرحوم سید بن طاووس در کتاب لهوف می گوید: هنگامی که عیال و اهل بیت امام حسین علیه السلام از شام بازگشتند و به عراق رسیدند، به راهنمای قافله گفتند: «ما را از راه کربلا- حرکت بده.» و چون به محلّ شهادت امام حسین علیه السلام رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و عدّه ای از بنی هاشم و یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند که برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده بودند و در یک ساعت همدیگر را ملاقات کردند و صدای گریه و ماتم آنان بلند شد و همگی پریشان شدند و بر سر و صورت لطمه زدند و مجلس عزا و ماتم برپا کردند و جگرهای آنان از این مصیبت کباب شد و زن های اطراف کربلا نزد آنان جمع شدند و چند روز اقامه عزا نمودند و سپس به

ص: ۳۱۹

۱- ۴۵۷) فی البحار: روی صاحب «الدّر الثمین» فی تفسیر قوله تعالی: «فتلقی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه إنّهُ هو التّوّاب الرّحیم»، أنّه [یعنی آدم علیه السّلام] رأى فی ساق العرش أسماء النّبیّ و الأئمّه علیهم السّلام فلقنه جبرئیل: قل: «یا حمید بحقّ محمّد، یا عالی بحقّ علی، یا فاطر بحقّ فاطمه، یا محسن بحقّ الحسن و الحسین و منک الإحسان»، فلما ذکر الحسین سالت دموعه و انخسعت قلبه، و قال: «یا أخی جبرئیل! فی اسم الخامس ینکسر قلبی و تسیل عبرتی؟» قال جبرئیل: «ولدک هذا یصاب بمصیبته تصغر عندها المصائب.» فقال: «یا أخی و ما هی؟» قال: «یقتل عطشاناً غریباً فریداً، لیس له ناصر و لا معین، و لو تراه یا آدم و هو یقول: "واعطشاه، واقله ناصره"، حتّی یحول العطش بینه و بین السّماء کالدخان، فلم یجبه أحد إلّا بالسّیوف، و شرب الحتوف، فیذبح ذبح الشّاه من قفاه، و ینهب رحله أعداؤه، و تشهر رؤسهم هو و أنصاره فی البلدان، و معهم التّسوان، کذلک سبق فی علم الواحد المنان.» فبکی آدم و جبرئیل بکاء التّکلی. بحار: ۴۴ / ۲۴۵.

طرف مدینه آمدند.

بشیر بن جذلم می گوید: چون نزدیک مدینه رسیدیم، حضرت زین العابدین علیه السلام پیاده شد و بار خود را پایین آورد و خیمه ای برپا نمود و زن ها را نیز پیاده نمود و به من فرمود: «ای بشیر! خدا پدر تو را رحمت کند، او مرد شاعری بود، آیا تو نیز توانایی شعر [گفتن] داری؟» گفتم: «آری، من نیز شاعر هستم.»

فرمود: «پس داخل مدینه شو و خبر شهادت پدرم را به اهل مدینه برسان.» بشیر می گوید: من بر اسب خود سوار شدم و با سرعت خود را به مدینه رساندم و چون به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم، صدای من به گریه بلند شد و گفتم:

یا أهل یثرب لا مقام لکم بها

قتل الحسین فادمعی مدرار

الجسم منه بکربلاء مضرّج

و الرأس منه علی القناه یدار

سپس گفتم: «اکنون حضرت زین العابدین با خواهران و عمّه های خود از اسارت بازگشته و نزدیک مدینه رسیده اند، و آن حضرت مرا فرستاده تا شما را از ورود آنان آگاه سازم. پس همه زن های مدینه بیرون آمدند و بر سر و صورت زدند و صدای گریه و واویلا از آنان بلند شد که من تاکنون چنین روز مصیبت بار و تلخی را در مدینه ندیده بودم.

و از کنیزی شنیدم که برای امام حسین علیه السلام نوحه می خواند و می گفت:

نعی سیدی ناع نعاہ فأوجعا

و أمرضنی ناع نعاہ فأفجعا

فعینتی جودا بالدّموع و أسکبا

وجودا بدمع بعد دمعکما معا

علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا

فأصبح هذا المجد و الدّین أجدعا

علی بن نبیّ الله و ابن وصیّه

و إن کان عنا شاحط الدّار أشسعا

آن کنیز سپس به من گفت: «تو حزن ما را در مصیبت اباعبدالله علیه السلام تازه کردی و نمک بر زخم های ما پاشیدی، تو کیستی، خدا تو را رحمت کند؟» گفتم: «من بشیر بن جذلم هستم و مولای من حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرا فرستاده و او اکنون با عیال و زنان [و فرزندان] اباعبدالله در خارج مدینه هستند.» پس همه آنان به طرف

ص: ۳۲۰

قافله اسرا دویدند و قبل از من خود را به آنان رساندند.

من نیز بر اسب خود سوار شدم و چون به آنان رسیدم، دیدم جمعیت آنان همه جا را پر کرده است. پس از اسب خود پیاده شدم و خود را به خیمه زین العابدین علیه السلام رساندم و دیدم آن حضرت از شدت گریه با دستمالی اشک چشمان خود را پاک می کند. پس خادمی برای آن حضرت صندلی آماده کرد و امام علیه السلام بر روی آن نشست، اما گریه او را مهلت نمی داد و صدای مردم به گریه بلند شده بود و زن ها ناله می زدند و مردم از اطراف می آمدند و آن حضرت را تسلیت می دادند و من دیدم که در خیمه زین العابدین علیه السلام ضججه و شیون بلند شد. امام علیه السلام با دست مبارک خود اشاره نمود و فرمود:

«ساکت باشید!» پس همه آنان ساکت شدند و امام علیه السلام فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِي الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ الَّذِي بَعْدَ فَارُتَفَعَ...»

تا این که فرمود: «ای مردم! خداوند ما را به مصائب بزرگی مبتلا نمود و شکاف بزرگی بر پیکره اسلام وارد شد. [پدرم] امام حسین و عترت او علیهم السلام کشته شدند و زنان و فرزندان کوچک او اسیر گردیدند و سر مبارک پدرم را بالای نیزه بردند و در شهرها گرداندند و این مصیبتی بود که مثل و مانند نداشت.

ای مردم! بعد از شهادت پدرم کدام یک از شما می توانید شاد باشید؟ و کدام چشمی می تواند از گریه بر او خودداری کند؟ همانا آسمان های هفتگانه و ارکان آنها و دریاها و زمین و اشجار و ماهیان دریاها و امواج آنها و ملائکه مقربین خدا و همه اهل آسمان ها بر او گریستند.

ای مردم! کدام قلبی در مصیبت او پاره نمی شود؟ و کدام دلی به او توجه نمی کند؟ و کدام گوشی طاقت دارد که چنین ثلمه ای را در اسلام بشنود؟

ای مردم! ما را آواره کردند و از خانه و کاشانه خود طرد نمودند و از شهرهایمان دور کردند، گویی ما اولاد ترک و کابل بودیم، در حالی که نه جرمی را مرتکب شده بودیم و نه عمل خلافی را انجام داده بودیم و نه ضربه ای به اسلام وارد کرده بودیم.

و این چیزی است که در دنیا سابقه نداشته است. به خدا سوگند، اگر جدّ ما به جای سفارش به نیکی، به این مردم فرموده بود: با ما به جنگ برخیزند و ما را بکشند بیش از این نمی کردند. فَإِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. حقّاً این مصیبت بزرگ و دردناک و فجیع و سخت و تلخ و خطرناک بود. و ما آن را به حساب خدا و در راه او می پنداریم و انتقام از آن را به او وامی گذاریم. همانا او عزیز و صاحب انتقام است. (۱)

گریه های حضرت زین العابدین علیه السلام پس از شهادت پدر

مرحوم سید بن طاووس سپس از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت زین العابدین علیه السلام چهل سال برای پدر خود گریه کرد و در آن مدت شب ها به عبادت [مشغول] بود و روزها روزه می گرفت و چون هنگام افطار غلام او آب و غذا مقابل آن حضرت می گذارد و می گفت: «ای مولای من! افطار بکنید.» امام علیه السلام می فرمود:

«فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه و تشنه کشته شد!» و این سخن را با اشک چشم خود تکرار می کرد و غذای او با اشک چشم او آمیخته می شد و این چنین بود تا به لقای خدا پیوست. (۲)

گریه بر امام حسین علیه السلام در سخنان امام رضاعلیه السلام

مرحوم صدوق در کتاب عیون از ریّان بن شیب نقل نموده که گوید: من در روز اوّل محرم خدمت حضرت رضاعلیه السلام رسیدم. امام علیه السلام به من فرمود: «ای پسر شیب! آیا امروز روزه گرفته ای؟» گفتم: «خیر.» فرمود: «این روز، همان روزی است که حضرت زکریا علیه السلام دعا نمود و از خدا درخواست فرزند کرد و گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (۳)، و خداوند دعای او را مستجاب نمود و به ملائکه دستور داد در محراب به او بگویند: «وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ

ص: ۳۲۲

۱- (۴۵۸) بحار الأنوار: ۴۵ / ۱۴۹، لهوف / ۱۷۷ - ۱۸۲.

۲- (۴۵۹) همان.

۳- (۴۶۰) آل عمران / ۳۸.

يُبَشِّرُكَ بِبَيْحِيٍّ». پس هر که این روز را روزه بگیرد و دعا کند، خداوند دعای او را مستجاب خواهد نمود، همان گونه که دعای زکریا علیه السلام را مستجاب نمود.»

سپس فرمود: «ای پسر شیب! ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت ظلم و قتال را در آن حرام می دانستند و حرمت آن را حفظ می کردند، امّا این امت حرمت این ماه و حرمت پیامبر خود را حفظ نکرد و در این ماه ذریّه پیامبر خود را کشت و زن ها و اهل بیت او را اسیر نمود و خیمه های آنان را غارت کرد. پس خدا هرگز نیامرزد آنان را.

ای پسر شیب! اگر خواستی برای چیزی گریه کنی [اوّل] برای حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام گریه کن؛ چرا که مردم کوفه او را همانند گوسفندی که سر می برند سر بریدند و هیجده نفر از مردان بنی هاشم را نیز با او کشتند که روی زمین مثل و ماندی برای آنان نبود.»

آن گاه فرمود: «همانا آسمان های هفتگانه و همه نقاط زمین برای امام حسین علیه السلام گریه کردند. و چهار هزار از ملائکه برای یاری او فرود آمدند و به آنان اجازه کمک و یاری داده نشد و آنان تا زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام گرد قبر او پریشان و غبارآلود خواهند ماند و شعار آنان "یا لثارات الحسین" است و از یاران امام زمان می باشند.»

سپس فرمود: «ای پسر شیب! پدرم از پدرش، از جدّش امام باقر علیه السلام نقل نمود که چون جدّم امام حسین علیه السلام کشته شد آسمان خون و خاک قرمز بارید.

ای پسر شیب! اگر برای حسین علیه السلام گریه کنی تا اشک تو بر صورت تو جاری شود، خداوند گناهان کوچک و بزرگ و کم و زیاد تو را می بخشد.

ای پسر شیب! اگر دوست می داری که چون خدا را ملاقات کنی گناهی بر تو نباشد، امام حسین علیه السلام را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر دوست می داری که در غرفه های بهشتی هم نشین رسول خدا صلی الله علیه و آله باشی، به قاتلین امام حسین علیه السلام لعنت کن.

ای پسر شیب! اگر دوست می داری خداوند همان پاداشی که به شهدای کربلا

داده است را به تو نیز بدهد، هر گاه به یاد کربلا و شهدای کربلا افتادی بگو: "یا لیتنی کنتُ معَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً"؛ [یعنی: ای کاش، من نیز همراه یاران امام حسین علیه السلام می بودم و به چنین رستگاری و سعادت می رسیدم].

ای پسر شیب! اگر دوست می داری که در مقامات و درجات بهشتی با ما باشی، برای حزن و اندوه ما محزون و اندوهگین باش و برای شادی و مسرت ما نیز شاد و مسرور باشد. و بر تو باد به محبت و ولایت ما؛ چرا که اگر کسی در این دنیا سنگی را دوست بدارد در قیامت با آن سنگ محشور خواهد شد. (۱)

مدینه در عزای امام حسین علیه السلام

صاحب کتاب وسیله التّجاه از شیر بن حزام نقل کرده که گوید: محمّد بن حنفیه خبر از شهادت امام حسین علیه السلام نداشت و چون صداهای شیون و گریه اهل مدینه [پس از اعلان بشیر بن جذلم] را شنید گفت: «به خدا سوگند، من چنین زلزله ای را جز در وقت رحلت رسول خداصلی الله علیه و آله نشنیده بودم.» پس از کسی سؤال کرد: «مگر چه حادثه ای رخ داده است؟» و احدی جرأت نمی کرد خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به او بدهد؛ چرا که او مریض بود و مریضی، او را از پای درآورده بود و خطر مرگ برای او وجود داشت. تا این که اصرار کرد و یکی از غلامان او به او گفت:

«فدای تو بشوم! برادرت حسین علیه السلام را [اهل کوفه دعوت کردند] و چون به کوفه رسید، به او خیانت نمودند و پسر عم او مسلم بن عقیل را کشتند و اکنون او با اهل بیت خود سالم به مدینه بازگشته است.»

محمّد گفت: «پس چرا او به دیدن من نمی آید؟» گفتند: «او منتظر قدم تو است.» پس محمّد بن حنفیه با ناتوانی برخاست و پیاپی زمین می خورد و می گفت: «لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم.» تا این که در قلب خود احساس مصیبت کرد

ص: ۳۲۴

و گفت: «به خدا سوگند من مصائب آل یعقوب را احساس می کنم.»

سپس گفت: «برادرم و میوه دلم حسین کجاست؟» و نمی دانست که او شهید شده است. پس به او گفتند: «برادر تو بیرون مدینه است.» پس او را سوار بر مرکب نمودند و غلامان و خدّام او را به خارج مدینه بردند و چون چشم او به پرچم های سیاه افتاد، گفت: «این پرچم ها برای چیست؟ به خدا سوگند، برادرم را بنی امیّه کشته اند.» سپس ناله شدیدی زد و از مرکب پایین افتاد و غش نمود.

پس یکی از غلامان نزد حضرت زین العابدین علیه السلام رفت و گفت: «عموی خود را دریاب که نزدیک است جان از بدن او جدا شود.» پس حضرت زین العابدین علیه السلام که در حال گریه و اشک بر پدر خود بود، نزد عموی خود آمد و سر او را به دامن گرفت و چون محمّد بن حنفیه به هوش آمد، صدا زد: «ای فرزند برادر! برادرم و نور چشم حسین چه شد؟» حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

«عموجان! مرا یتیم کردند [و مردان ما را کشتند] و کسی با من بازنگشت مگر زن ها که با پریشانی و چشم های گریان و... بازگشتند. ای عمو! ای کاش بودی و می دیدی که برادر تو هر چه استغاثه نمود و از مردم طلب یاری کرد کسی به فریاد او نرسید تا این که او را بال تشنه کشتند.» پس محمّد حنفیه فریادی زد و بیهوش گردید و چون به هوش آمد، گفت:

«ای فرزند برادر! مرا از ماجرای مصیبت وارده آگاه ساز.» پس امام علیه السلام با چشم گریان مصائب کربلا را برای او توضیح می داد و اشک می ریخت تا این که تاب او تمام شد و دیگر قدرتی برای گفتن و شنیدن نبود، و چیزی نگذشت که زن های مدینه رسیدند و با زن های اسرا ملاقات کردند و آن قدر گریه و شیون زیاد شد که نزدیک بود سنگ ها را متلاشی سازد.

در کتاب منتخب آمده که امّ کلثوم، هنگامی که با چشم گریان وارد مدینه شد، گفت:

مدینه جدّنا لا تقبلینا

فبالحسرات و الأحزان جئنا

ص: ۳۲۵

ألا فأخبر رسول الله عَنَّا

بأنَّا قد فجعنا في أخينا

و إنَّ رجالنا بالطفِّ صرعى

بلا رأس و قد ذبحوا البينا

وأخبر جدنا أنا أسرنا

و بعد الأسر يا جدًا سينا

و رهطك يا رسول الله أضحوا

عرايا بالطفوف مسلينا

و قد ذبحوا الحسين و لم يراعوا

جنابك يا رسول الله فينا

فلو نظرت عيونك للأسارى

على أقتاب الجمال محملينا

رسول الله بعد الصون صارت

عيون الناس ناظرة إلينا

و كنت تحوطنا حتى تولت

عيونك ثارت الأعداء علينا

أفطم لو نظرت إلى السبايا

بناتك في البلاد مشتينا

أفطم لو نظرت إلى الحيارى

و لو أبصرت زين العابدين

أفطم لو رأينا سهارى
و من سهر الليالى قد عمينا
أفطم ما لقيتى من عداك
ولا قيراط ممّا قد لقينا
فلو دامت حياتك لم تزال
إلى يوم القيامة تندينا
و عرّج بالبقيع وقف و نادِ
أيا ابن حبيب ربّ العالمينا
و قل يا عمّ يا حسن المزكى
عيال أخيك أضحوا ضائعيناً
أيا يا عمّاه إنّ أخاك أضحى
بعيداً عنك بالزّمضا رهينا
بلا رأس تنوح عليه جهراً
طيور و الوحوش الموحشينا
و لو عاينت يا مولاي ساقوا
حريماً لا يجدن لهم معينا
على متن النياق بلا وطاء
و شاهدت العيال مكشّفيناً
مدينه جدّنا لا تقبلينا
فبالحسرات و الأحزان جئنا

خرجنا منك بالأهلين جمعاً

رجعنا لا رجال ولا بنينا

و كنا في الخروج بجمع شمل

رجعنا حارسين مسلّين

و كنا في أمان الله جهراً

رجعنا بالقطيعه خائفينا

و مولانا الحسين لنا أنيس

رجعنا و الحسين به رهينا

ص: ٣٢٦

فنحن الضائعات بلا كفيل

و نحن النائحات على أخيها

و نحن السائرات على المطايا

نشال على جمال المبغضينا

و نحن بنات يس و طه

و نحن الباقيات على أيينا

و نحن الطاهرات بلا خفاء

و نحن المخلصون المصطفونا

و نحن الصابرات على البلايا

و نحن الصادقون الناصحونا

ألا يا جدنا قتلوا حسيناً

و لم يرعوا جناب الله فينا

ألا يا جدنا بلغت عدانا

مناها و اشتفى الأعداء فينا

لقد هتكوا النساء و حملوها

على الأفتاب قهراً أجمعينا

و زينب أخرجوها من خباها

و فاطم والله تبدى الأنينا

سكينه تشتكى من حرّ و جد

تنادى: الغوث رب العالمينا

و زين العابدين بقيد ذلّ

و راموا قتله أهل الخؤونا

فبعدهم على الدنيا تراب

فكأس الموت فيها قد سقينا

و هذى قصّتی مع شرح حالی

ألا يا سامعون ابكوا علينا

راوی می گوید: و امّیا زینب علیها السلام چون نزدیک مسجد رسول خداصلی الله علیه و آله رسید، دو دست خود را بر دو ستون در گذارد و صدا زد: «یا جدّ! من خبر شهادت برادرم حسین را آورده ام.» و صدای گریه و ناله او بلند شد، ناگهان از قبر رسول خداصلی الله علیه و آله نیز ناله سوزناکی بلند شد و صدای گریه و ضجّه مردم بالا رفت. و هر گاه چشم زینب علیها السلام به زین العابدين علیه السلام می افتاد، اندوه او تازه می شد و پریشان می گردید. (۱)

راوی می گوید: اشعار امّ کلثوم تمام نشده بود که زن و مرد مدینه با گریه و ناله گرد آنان جمع شدند و به آنان سلام می کردند و آنها مشغول گریه و شیون بودند.

صاحب کتاب وفيات الأئمة در پایان اشعار فوق می گوید: به نظر می رسد که

ص: ۳۲۷

۱- (۴۶۲) وسیله البغاه / ۲۷۸، بحار الأنوار: ۴۵ / ۱۹۷، ینابیع المودّه: ۳ / ۴۲۲، نور العین / ۷۲، الأئمه / ۴۶۲، عوالم الإمام الحسین علیه السلام / ۴۲۲.

زینب علیها السلام بعد از شهادت برادر خود همواره گریان و شکسته دل و کمرخمیده بود و گویا می فرمود:

یا غائباً عن أهله أتعود أم

تبقى إلى يوم المعاد مغيباً

یا لیت غائبنا یعود لأهله

فنبول أهلاً بالحبيب و مرحباً

لو كان مجروحاً لعولج جرحه

کیف العلاج و نور بهجته خبا

و در کتاب خرائج و جرایح نقل شده که حاملین سرهای شهدا در بین راه چون به دیر راهب رسیدند و کنار دیر برای خوردن غذا نشستند دیدند دستی ظاهر شد و به دیوار دیر نوشت:

أترجو أمه قتلت حسیناً

شفاعه جدّه يوم الحساب

و چون خواستند آن را بگیرند پنهان گردید و چون به جای خود بازگشتند باز نوشت:

فلا والله ليس لهم شفيع

و هم يوم القيامة في العذاب

و چون باز خواستند آن را بگیرند پنهان شد و چون به جای خود بازگشتند نوشت:

و قد قتلوا الحسين بحكم جورٍ

و خالف حكمهم حكم الكتاب

و سپس قصّه راهب را نقل می نماید. (۱)

مؤلف گوید: ما قصّه دیر راهب را در کتاب «امام الشّهدا» بیان کرده ایم مراجعه شود.

پادش اقامه عزا و ذکر مصائب امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود به نام فضیل فرمود: «شما مجالس برپا می کنید و از ما سخن می گوئید؟»
فضیل می گوید: من گفتم: «فدای شما شوم! آری،

ص: ۳۲۸

۱- (۴۶۳) خرائج: ۲ / ۵۷۹.

ما برای شما مجالس [عزا] برپا می کنیم.» فرمود: «من این مجالس را دوست می دارم، بر شما واجب است که امر ما را احیا کنید [و سخن ما را به گوش مردم برسانید]. خدا رحمت کند کسانی را که امر ما را زنده می کنند [و مکتب و مرام ما را بر مردم روشن و آشکار می سازند و معارف و احکام دین را به آنان یاد می دهند].»

سپس فرمود: «ای فضیل! کسی که نام ما را ببرد و یا نام ما نزد او برده شود و برای مصائب ما از چشم او به اندازه بال مگسی اشک خارج شود، خداوند گناهان او را می بخشد و لو بیشتر از کف روی دریا باشد.» (۱)

عَبَاد بن کثیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «من با یکی از قصه گویان دروغ پرداز برخورد کردم که به اطرافیان خود می گفت: "این مجلسی است که هر که در آن بنشیند، شقی و بدبخت نمی شود."» امام علیه السلام فرمود: «هرگز و هرگز چنین نیست. او غلط گفته؛ جایگاه او حفره است [حفره محل اجتماع غایط را گویند و یا مقصود امام علیه السلام از حفره، گودال جهنم است].»

سپس فرمود: «خداوند ملائکه ای دارد، غیر از ملائکه نویسنده اعمال. هنگامی که آنان می بینند عده ای در مجلسی جمع شده اند و نام محمّد و آل محمّد علیهم السلام را می برند [و سخن از فضائل و مصائب و احادیث آن ها می گویند]، به یکدیگر می گویند: "بایستید که به حاجت خود رسیدید." پس در آن مجلس می نشینند و همانند اهل آن مجلس از سخنان گوینده استفاده می کنند [و به فضائل و مصائب و فرموده های اولیای خدا گوش فرا می دهند]، و هنگامی که اهل آن مجلس متفرّق می شوند، مریض های آنان را عیادت می کنند و امواتشان را تشییع می نمایند و از غایب آنان دلجویی می کنند؛ و این است آن مجلسی که اگر کسی در آن بنشیند شقی

ص: ۳۲۹

۱- ۴۶۴) فی البحار عن قرب الإسناد عن الأزدی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال لفضيل: «تجلسون و تحدّثون؟» قال: «نعم جعلت فداك»، قال: «إنّ تلک المجالس أحبّها، فأحيوا أمرنا یا فضیل، فرحم الله من أحيأ أمرنا، یا فضیل من ذكرنا أو ذكرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذّباب، غفر الله له ذنوبه، و لو كانت أكثر من زبد البحر.» بحار الأنوار: ۳۵ / ۷۱.

امام صادق علیه السلام در سخن دیگری نیز فرمود: «گروهی از ملائکه هستند که چون می بینند یک نفر و یا دو نفر و یا سه نفر در مجلسی نشسته اند و فضائل [و مصائب] آل محمد علیهم السلام را می گویند، به همدیگر می گویند: "آیا نمی بینید این ها با جمعیت اندک خود و دشمنان فراوانی که دارند فضائل آل محمد علیهم السلام را می گویند؟" پس گروه دیگری از ملائکه می گویند: "این [توفیق] فضل الهی است که خداوند به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است."»(۲)

امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنن

۱- رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.»

یعنی: «حسین از من است و من از حسین هستم. خداوند دوست می دارد کسی را که حسین را دوست بدارد و حسین سبطی از اسباط است.»

۲- رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، هُوَ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.»

یعنی: «حسین از من است و من از حسین هستم. حسین یکی از اسباط است. خداوند دوست می دارد کسی را که حسین را دوست بدارد، حسن و حسین دو

ص: ۳۳۰

۱- (۴۶۵) فی الکافی عن عبّاد بن کثیر، قال: قالت لأبي عبد الله عليه السلام: «إني مررت بقاصٍ و هو يقول: هذا المجلس [الذي] لا يشقى به جليس»، قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: «هيهات هيهات، أخطأت أستاذهم الحفره؛ إن لله ملائكةً سيّاحين، سوى الكرام الكاتبين، فإذا مرّوا بقوم يذكرون محمّداً و آل محمّداً (صلوات الله عليهم اجمعين) قالوا: قفوا فقد أصبتم حاجتكم، فيجلسون، فيتفقّهون معهم فإذا قاموا، عادوا مرضاهم، و شهدوا جنازتهم، و تعاهدوا غائبهم، فذلك المجلس الذي لا يشقى به جليس.» كافي: ۱۸۷ / ۲.

۲- (۴۶۶) فی الکافی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن من الملائكة الذين في السماء، ليطلعون إلى الواحد و الإثنين و الثلاثة و هم يذكرون فضل آل محمّد قال: فتقول الطائفه الأخرى من الملائكة: ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم.» كافي: ۱۸۷ / ۲.

۳- در کتاب صواعق و کنز العمال آمده که زید بن ارقم می گوید: من نزد عیدالله زیاد نشسته بودم و دیدم که سر بریده امام حسین علیه السلام را برای او آوردند. پس او آن سر را مقابل خود قرار داد و چوب خیزران را گرفت و بر لبان او فرود آورد. من به او گفتم: «بردار چوب خیزران خود را از این لب ها! به خدا سوگند، من فراوان دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را می بوسید.» و چون من گریان شدم، ابن زیاد گفت:

«خدا چشمان تو را گریان کند، اگر پیر و خرفت نشده بودی گردن تو را می زدم.» پس زید برخاست و صدا زد: «ای مردم! شما از این پس همانند غلامان، ذلیل شدید؛ چرا که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتید و عیدالله زیاد را بر خود امیر قرار دادید. به خدا سوگند، او خوبان شما را خواهد کشت و بدان شما را ذلیل خواهد نمود، و از رحمت خدا دور است کسی که راضی به ذلت و عار بشود.»

سپس رو به عیدالله زیاد کرد و گفت: «برای تو حدیثی بخوانم که بیش از همه چیز تو را به خشم آورد. من دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن را روی زانوی راست خود و امام حسین را روی زانوی چپ خود نشانده بود و دست خود را روی سرهای آنان گذارده بود و می فرمود: "خدایا، من این دو فرزندم را به تو و به صالح المؤمنین [یعنی امیر المؤمنین] می سپارم." سپس گفت: «ای عیدالله زیاد! تو با امانت های پیامبر صلی الله علیه و آله چه می کنی؟»(۲)

سخاوت امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنن

۴- فخر رازی در تفسیر آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»(۳) می گوید: یکی از عرب های بادیه نشین، نزد امام حسین علیه السلام آمد و پس از سلام حاجت خود را بیان

ص: ۳۳۱

۱- (۴۶۷) کنز العمال: ۶ / ۲۲۱.

۲- (۴۶۸) فضائل الخمسه: ۳ / ۳۱۹، کنز العمال: ۷ / ۱۱۰، صواعق / ۱۱۸.

۳- (۴۶۹) بقره / ۳۱.

کرد و گفت: «من از جدّ شما شنیدم که می فرمود: "حاجت خود را از یکی از چهار نفر طلب کنید: ۱- عربی شریف، ۲- مولایی کریم، ۳- حامل قرآن، ۴- صاحب جمال زیبا." اما عرب بودن، پس تو فرزند رسول خدایی، و اما کرم، پس عادت شما کرم است، و اما قرآن، در خانه شما نزول یافت، و اما صورت زیبا، من از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: "هرگاه خواستید به من بنگرید به حسن و حسین من نگاه کنید."»

پس امام حسین علیه السلام به او فرمود: «حاجت تو چیست؟» آن عرب حاجت خود را روی زمین نوشت، و امام علیه السلام به او فرمود:

«من از پدرم علی علیه السلام شنیدیم که می فرمود: "قیمت هر کسی به کمالات اخلاقی و دانش اوست." و از جدّم نیز شنیدم که می فرمود: "احسان باید به اندازه معرفت [سائل] باشد." و من سه مسأله از تو سؤال می کنم، اگر به یکی از آنها پاسخ صحیح دادی، یک سوّم آنچه آماده کرده ام را به تو می دهم، و اگر به دو سؤال پاسخ صحیح دادی، دو سوّم آن را می دهم، و اگر به هر سه سؤال پاسخ صحیح دادی، همه آن را به تو می دهم؛ چرا که از عراق کیسه مهر کرده ای از پول برای من رسیده است.»

پس آن عرب گفت: «آن سه سؤال را مطرح کنید، و لا حول و لا قوه الا بالله.»

امام حسین علیه السلام فرمود: «بهترین اعمال چیست؟» اعرابی گفت: «ایمان به خدا.»

امام علیه السلام فرمود: «نجات بنده از هلاکت به چیست؟» اعرابی گفت: «به توکل و اعتماد به خدا.»

امام علیه السلام فرمود: «زینت انسان به چیست؟» اعرابی گفت: «به علم و دانشی که همراه با حلم و بردباری باشد.»

امام علیه السلام فرمود: «اگر علم با حلم نباشد به چیست؟» اعرابی گفت: «به مالی که همراه با کرم و بخشش باشد.»

امام علیه السلام فرمود: «اگر آن را نیز نداشته باشد، زیبایی او به چیست؟» اعرابی گفت: «به فقری که همراه با صبر باشد.»

امام علیه السلام فرمود: «اگر آن را نیز نداشته باشد، زیبایی او به چیست؟» اعرابی گفت: «در آن صورت، باید صاعقه و عذابی از آسمان فرود آید و او را بسوزاند.»

پس امام علیه السلام خندید و کیسه پول را نزد او قرار داد. (۱)

ابن عساکر در کتاب ترجمه الإمام الحسین علیه السلام نقل کرده که سائلی در کوچه های مدینه می گشت تا به خانه امام حسین علیه السلام رسید و درب آن خانه را کوبید و گفت:

لم یخب الیوم من رجاك و من

حرّك من خلف بابك الحلقه

و أنت جود و أنت معدنه

أبوک من کان قاتل الفسقه

امام حسین علیه السلام در آن وقت مشغول نماز بود. پس نماز خود را کوتاه نمود و در را باز کرد و چون آثار فقر و بیچارگی را در او دید، قنبر را صدا زد و فرمود: «چقدر از نفقات باقی مانده؟» قنبر گفت: «دویست درهم، که فرمودی بین اهل بیت شما تقسیم کنم.» امام علیه السلام فرمود: «آن را بیاور که این مرد سزاوارتر به آن است.» پس دویست درهم را به او داد و در پاسخ اشعار او فرمود:

خذها فإني إليك معتذر

و اعلم بأني عليك ذو شفقه

لو كان في سيرنا عصا تمدّ إذا

كانت سماناً عليك مندفقه

لكن ريب المنون ذونك

و الكفّ منّا قليله النفقه

قنبر می گوید: مرد اعرابی آن دویست درهم را گرفت و باز گشت و گفت:

مطهرون نقيات جيوبهم

تجری الصلاه عليهم أينما ذكروا

و أنتم الأعلون عندكم

علم الكتاب و ماجاءت به السور

من لم يكن علوياً حين تنسبه

فما له في جميع الناس مفتخر(۲)

در مناقب ابن شهر آشوب آمده که اعرابی چون آن دویست درهم را گرفت گریه کرد و امام علیه السلام به او فرمود: «آیا عطای ما را ناچیز دانستی؟» اعرابی گفت: «خیر، لکن

ص: ۳۳۳

۱- (۴۷۰) تفسیر فخر رازی، فضائل الخمسه: ۳ / ۳۳۱.

۲- (۴۷۱) ترجمه الإمام الحسین علیه السلام لابن عساكر / ۲۳۱، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۸۹ عن المناقب: ۳ / ۲۲.

من تعجب می کنم که چگونه این دست با کرم زیر خاک می رود؟»

شعیب بن عبدالرحمن گوید: هنگامی که می خواستند بدن امام حسین علیه السلام را دفن کنند در پشت او جای همیان دیده شد و چون از حضرت زین العابدین علیه السلام سؤال کردند، فرمود: «این اثر همیانی است که پدرم شب ها به خانه های فقرا و ایتم و زن های بی سرپرست می برد.»^(۱)

امام حسین علیه السلام درباره انفاق در راه خدا فرمود:

إذا جاءت الدنيا عليك فجد بها

على الناس طراً قبل أن تتفلى

فلا الجود يفيها إذا هي أقبلت

ولا البخل يبقها إذا ما تولت

صاحب مناقب گوید: از تواضع آن حضرت این است که یک بار به فقرا و مساکین برخورد نمود و آنان پاره های نان خود را روی عبایی ریخته بودند و می خوردند. پس به آنان سلام کرد و آنها او را به طعام خود دعوت نمودند و آن حضرت کنار آنان نشست و فرمود:

«اگر این ها صدقه نمی بود، با شما هم غذا می شدم.» سپس فرمود: «همگی به منزل من بیایید.» پس آنان را اطعام نمود و لباس و پول به آنان داد.^(۲)

عمرو بن دینار می گوید: امام حسین علیه السلام به عیادت اسامه بن زید رفت، او مریض بود و می گفت: «ای وای از اندوه من!» امام علیه السلام به او فرمود: «اندوه تو چیست، ای برادر؟» اسامه گفت: «من شصت هزار درهم مدیون هستم.»

امام علیه السلام فرمود: «دین تو به عهده من باشد.» اسامه گفت: «می ترسم قبل از این که شما دین من را پرداخت کنید من بمیرم.» امام علیه السلام فرمود: «هرگز نخواهی مرد تا من دین تو را ادا کنم.» امام علیه السلام قبل از مرگ او دین او را پرداخت کرد.^(۳)

ص: ۳۳۴

۱- (۴۷۲) مناقب: ۳ / ۲۲۲.

۲- (۴۷۳) همان: ۳ / ۲۲۲.

۳- (۴۷۴) همان / ۲۲۱.

انتقام خداوند از قاتلین امام حسین علیه السلام

در تعدادی از کتب اهل سنت از ابن عباس نقل شده که گوید: خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله وحی نمود که: «من به سبب یحیی بن زکریا هفتاد هزار از قوم او را کشتم و به سبب فرزند دختر تو [امام حسین علیه السلام] دو برابر آن را خواهم کشت.» (۱)

ابن حجر در کتاب صواعق محرقه از زهری نقل نموده که گوید: «قاتلین امام حسین علیه السلام در مدّت کوتاهی در دنیا به عقوبت عمل خود رسیدند. آنان یا کشته شدند و یا کور شدند و یا صورت های آنان سیاه شد و یا مُلک آنان زوال یافت.»

و نیز گوید: ابوالشّیخ روایت نموده که عدّه ای [در اطراف کربلا] جمع شدند و سخن آنان این بود که هر کس در خون [امام] حسین علیه السلام شرکت نمود، قبل از مرگ به بلایی گرفتار شد. پس پیرمردی گفت: «من از کسانی بودم که در خون او شرکت داشتم و آسیبی ندیده ام.» ناگهان چراغ خیمه شعله ور شد و چون او برخاست تا آن را اصلاح نماید، آتش او را گرفت و هر چه کرد نتوانست آتش را از خود جدا نماید و فریاد می زد: «النّار! النّار!» تا این که خود را در فرات انداخت و آتش او را رها نکرد تا هلاک گردید. (۲)

در کتاب ذخائر العقبی نقل شده: مردی به نام زرعه، از لشکر عمر سعد، هنگامی که امام حسین علیه السلام آب طلب کرد و خواست بنوشد تیری به گلوی آن حضرت زد و آن حضرت نتوانست آب را بنوشد و فرمود: «خدایا، عطش را بر او مسلّط کن.»

پس او هنگام مرگ از سوختن شکم و سردی پشت خود فریاد می زد، در حالی که مقابل او یخ و وسیله خنک کننده و پشت او آتش قرار داده بودند و فریاد می زد: «به من آب بدهید که عطش مرا هلاک نمود.» پس قدحی از آب و شربت و شیر به او می دادند و او می نوشید و باز می گفت: «به من آب بدهید که از عطش هلاک شدم»، تا این که شکم او مانند شکم شتر پاره شد. (۳)

ص: ۳۳۵

۱- (۴۷۵) تاریخ بغداد: ۱ / ۱۴۱، تهذیب التّهذیب: ۲ / ۳۵۳، فضائل الخمسه: ۳ / ۳۵۲.

۲- (۴۷۶) صواعق ابن حجر / ۱۱۶.

۳- (۴۷۷) ذخائر العقبی / ۱۴۴، فضائل الخمسه: ۳ / ۳۷۰.

در کتاب کُنز العَمال و الدَّر المنثور در تفسیر سوره کوثر از انس بن مالک نقل شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به من نهر کوثر را عطا نمود، که طول آن ششصد سال راه و عرض آن مابین مشرق و مغرب است، و کسی که عهد مرا بشکند، و یا اهل بیت مرا آواره کند، و یا آنان را بکشد، از آن نخواهد نوشید.» (۱)

مؤلف گوید: ما در کتاب امام الشَّهداء قیام مختار و مجازات قاتلین امام حسین علیه السلام را به ترتیب حروف الفبا بیان نموده ایم. خوانندگان محترم می توانند به آن کتاب مراجعه فرمایند.

سخنان حکیمانه امام حسین علیه السلام

۱- در وصیت های موسی بن جعفر علیهما السلام به هشام آمده که امام حسین علیه السلام فرمود: «همه دنیا و آنچه خورشید بر آن می تابد - در شرق و غرب و دریا و خشکی و کوه ها و بیابان ها - نزد ولی خدا و کسی که معرفت به حق خدا پیدا کرده است، مانند سایه ای است که به سبب خورشید پیدا می شود و تمام خواهد شد.»

سپس فرمود: «آیا آزادمردی پیدا نمی شود که این "لماظه" [یعنی لذت های ناچیز دنیا] را به اهلش واگذارد [و خود را آزاد نماید]؟» آن گاه فرمود: «برای [بدن های] شما بهایی جز بهشت نیست. پس شما خود را به غیر بهشت نفروشید [که خسارت خواهید کرد]. و اگر کسی راضی شود که خداوند فقط دنیای او را آباد نماید، حَقاً به چیز پست و بی ارزشی راضی شده است.» (۲)

ص: ۳۳۶

۱- (۴۷۸) کُنز العمال: ۷ / ۲۲۵، الدَّر المنثور، فی تفسیر الآیه.

۲- (۴۷۹) فی وصیّه موسی بن جعفر علیه السّلام لهشام: قال: و قال الحسین بن علیّ علیهما السّلام: «إنّ جمیع ما طلعت علیه الشّمس فی مشارق الأرض و مغاربها بحرّها و برّها و سهلها و جبلها عند ولیّ من أولیاء الله و أهل المعرفه بحقّ الله کفیء الظّلال.» ثمّ قال علیه السّلام: «أو لا حرّ یدع هذه اللّماظه لأهلها یعنی الدّنیاء [لماظه باقیمانده غذا در اطراف دهن را گویند] لیس لأنفسکم ثمن إلّا الجنّه فلا تبعوها بغيرها فإنّه من رضی من الله بالدّنیاء فقد رضی بالخیس.» أنوار البهیّه / ۴۵، بحار الأنوار: ۱ / ۱۴۴.

۲- در تاریخ ابوعلی سلامی آمده که اشعار ذیل مربوط به امام حسین علیه السلام است و احدی چنین اشعاری را نسروده است:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً
فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشَأَتْ
فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا
فَقِلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا
فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَنْخَلُ (۱)

و قال أيضاً:

لئن كانت الأفعال يوماً لأهلها

كمالاً فحسب الخلق أبهى و أكمل (۲)

۳- شخصی در مقابل امام حسین علیه السلام از برادر دینی خود غیبت کرد، امام علیه السلام به او فرمود: «از غیبت کردن خودداری کن؛ چرا که غیبت نان خورش سگ های دوزخ است.» (۳)

۴- امام حسین به فرزند خود زین العابدین علیهما السلام فرمود: «ای فرزند عزیزم! بترس از ظلم به کسی که یآوری جز خدا ندارد.» (۴)

۵- مردی از انصار مدینه نزد امام حسین علیه السلام آمد و چون خواست حاجت خود را بگوید، امام علیه السلام به او فرمود: «ای برادر انصاری! به صورت خود ذلت سؤال مده و خواسته خود را مکتوب کن، من إن شاء الله تو را خشنود خواهم نمود.» پس آن مرد انصاری نوشت: «یا ابا عبدالله! فلان شخص پانصد دینار از من طلب دارد و در طلب

ص: ۳۳۷

٢- ٤٨١) أنوار البهيّة / ٤٦.

٣- ٤٨٢) وقال عليه السّلام لرجل اغتاب عنده رجلاً: يا هذا كفّ عن الغيبة فإنّها إدام كلاب النّار. تحف العقول / ١٧٦.

٤- ٤٨٣) وقال لإبنه عليّ بن الحسين عليهما السّلام: «أى بنى، إتيّاك وظلم من لا يجد عليك ناصرًا إلّا الله عزّوجلّ». تحف العقول / ١٧٧.

خود اصرار می نماید. شما از او بخواهید که به من مهلت بدهد تا هنگام قدرت، بدهی خود را بپردازم.»

امام علیه السلام چون نامه او را قرائت نمود، داخل منزل خود شد و کیسه ای را که هزار دینار در آن بود آورد و فرمود: «با پانصد دینار آن قرض خود را ادا کن و با پانصد دینار دیگر زندگی خود را اصلاح نما.»

سپس فرمود: «حاجت خود را جز به یکی از سه نفر مگو: ۱- صاحب دیانت، ۲- صاحب مروّت، ۳- صاحب حسب و شرافت، امّا صاحب دیانت، برای حفظ دین خود حاجت تو را برآورده می کند، و امّا صاحب مروّت به سبب مروّت و جوانمردی حیا می کند که حاجت تو را برآورده نکند، و امّا صاحب حسب و شرافت، می داند که تو آبروی خود را فروخته ای، از این رو آبروی تو را حفظ می کند و حاجت تو را برآورده می نماید.»^(۱)

۶- امام حسین علیه السلام فرمود: «کاری مکن که نیاز به معذرت خواهی پیدا کنی؛ چرا که مؤمن کار خلافی نمی کند که نیاز به معذرت پیدا کند، لکن منافق هر روز خلاف می کند و معذرت خواهی می نماید.»^(۲)

۷- و فرمود: «برای سلام کردن هفتاد حسنه و پاداش است؛ شصت و نه پاداش

ص: ۳۳۸

۱- (۴۸۴) و جاءه عليه السلام رجل من الأنصار يريد أن يسأله حاجة فقال عليه السلام: «يا أخا الأنصار صن وجهك عن بذله المسأله و ارفع حاجتك في رقعته فإني آتٍ فيها ما سارّك إن شاء الله»؛ فكتب: «يا أبا عبد الله إن لفلان عليّ خمسمائة دينارٍ و قد ألحّ بي فكلمه ينظرني إلى ميسره.» فلما قرأ الحسين عليه السلام الرقعته دخل إلى منزله فأخرج صرّة فيها ألف دينار و قال عليه السلام له: «أمّا خمسمائة فاقض بها دينك، و أمّا خمسمائة فاستعن بها على دهرك، و لا ترفع حاجتك إلّا إلى أحد ثلاثة: إلى ذي دين، أو مروّه، أو حسب، أمّا ذو الدين فيصون دينه، و أمّا ذو المروّه فإنّه يستحيي لمروّته، و أمّا ذو الحسب فيعلم أنّك لم تكرم وجهك أن تبذله له في حاجتك فهو يصون وجهك أن يردّك بغير قضاء حاجتك.» تحف العقول / ۱۷۸.

۲- (۴۸۵) و قال عليه السلام: «إيّاك و ما تعتذر منه، فإنّ المؤمن لا يسيء و لا يعتذر، و المنافق كلّ يوم يسيء و يعتذر.» المصدر / ۱۷۹.

آن مربوط به سلام کننده است، و یک پاداش آن برای پاسخ دهنده» (۱)

۸- و فرمود: «بخیل کسی است که از سلام کردن بخل می ورزد» (۲)

۹- و فرمود: «کسی که با دیگری با معصیت معاشرت و رفاقت کند، امید او مبدل به ناامیدی می شود و از آنچه می ترسیده به آن مبتلا خواهد شد» (۳)

۱۰- و فرمود: «خداوند اگر بخواهد بنده خود را [که از خدا غافل شده مؤاخذه کند و] غافلگیر نماید، نعمت های فراوان به او می دهد و توفیق شکر آن نعمت ها را از او می گیرد» (۴)

۱۱- مردی در حضور امام حسین علیه السلام گفت: «احسان و نیکی اگر به اهلش انجام نشود، ضایع شده است» امام علیه السلام فرمود: «چنین نیست که تو می گویی، بلکه مانند باران فراوانی می ماند که بر سر خوب و بد ببارد» (۵)

۱۲- امام حسین علیه السلام هنگامی که به طرف کربلا حرکت می کرد [و نامه عیدالله که در آن دستور سختگیری به آن حضرت داده شده بود به دست او رسید] فرمود: «همانا دنیا تغییر نموده و دگرگونی پیدا کرده و زشت شده و خوبی های آن پشت کرده و چیزی از آنها باقی نمانده، جز به اندازه آبی که ته ظرف می ماند. و زندگی در آن ذلت بار است و مانند چراگاه دشوار و سختی می ماند که استفاده از آن ناگوار خواهد بود. آیا نمی نگرید که به حق عمل نمی شود و مردم از باطل و بیدادگری پرهیز نمی کنند؟ و این برای این است که مؤمن خود را برای ملاقات با خداوند آماده کند و من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمکاران را جز رنج و

ص: ۳۳۹

۱- (۴۸۶) و قال علیه السلام: «للسلام سبعون حسنه، تسع و ستون للمبتدی و واحده للزاد» المصدر.

۲- (۴۸۷) و قال علیه السلام: «البخيل من بخل بالسّلام» المصدر.

۳- (۴۸۸) و قال علیه السلام: «من حاول امرأ بمعصيه الله، كان أفوت لما يرجو، و أسرع لما يحذر» المصدر.

۴- (۴۸۹) و قال علیه السلام: «الإستدراج من الله سبحانه لعبده أن يسبغ عليه النعم، و يسلبه الشكر» المصدر / ۱۷۷.

۵- (۴۹۰) و قال عنده رجل: «إنّ المعروف إذا أُسدى إلى غير أهله ضاع» فقال الحسين عليه السلام: «ليس كذلك، و لكن تكون الصّنيهه مثل وابل المطر تصيب البرّ و الفاجر» المصدر / ۱۷۶.

نکبت نمی بینم. همانا مردم بندگان دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنان است، اطراف دین می گردند تا زمانی که زندگی مادی آنان مرتب و تأمین باشد، و اگر گرفتار بلا- و امتحان شوند دین خدا را رها می کنند، و در آن زمان اهل دیانت کمیاب خواهند بود.» (۱)

فرزندان امام حسین علیه السلام

صاحب اعلام الوری و عدّه ای از بزرگان امامیه فرزندان امام حسین علیه السلام را شش نفر نام برده اند:

- ۱- علی بن الحسین [علی اکبر] زین العابدین علیه السلام، مادر او «شاه زنان و یا شهربانو» دختر کسرا یزدجرد بن شهريار.
- ۲- علی اصغر که با پدر خود در کربلا کشته شد، و مادر او لیلا دختر ابومره بن عروه بن مسعود ثقفی است و مردم به اشتباه او را علی اکبر می نامند.
- ۳- جعفر بن حسین علیهما السلام، و مادر او از قبیله قضاعیه است، و جعفر بن حسین در زمان پدر خود از دنیا رحلت نمود و فرزندی از او باقی نماند.
- ۴- عبدالله [معروف به عبدالله رضیع]، او در کودکی در کربلا در دامن پدر خود کشته شد.
- ۵- سکینه بنت الحسین علیهما السلام، مادر او رباب، دختر امرئ القیس بن عدی بن اوس می باشد، رباب مادر عبدالله بن الحسین علیهما السلام نیز می باشد.

ص: ۳۴۰

۱ - ۴۹۱) قال السَّيِّدُ فِي اللُّهُوفِ: فورد کتاب عبیدالله بن زیاد لعنه الله إلى الحرّ يلومه في أمر الحسين عليه السَّلام و يأمره بالتضييق عليه، فعرض له الحرّ و أصحابه و منعه من السَّير، فقال له الحسين عليه السَّلام: «ألم تأمرنا بالعدول عن الطَّريق؟» فقال له الحرّ: «بلى و لكن كتاب الأمير عبیدالله قد وصل يأمرني فيه بالتضييق عليك...» فقام عليه السَّلام خطيباً في أصحابه فحمد الله و أثنى عليه و ذكر جدّه فصلّى عليه ثمّ قال: «إنّه قد نزل بنا من الأمر ما قد ترون، و إنّ الدّنيا قد تغيّرت و تنكّرت و أدبر معروفها و استمّرت جدّاء و لم تبق منه إلّا صبابه كصابه الإناء و خسيس عيش كالمرعى الوبيل. ألا ترون إلى الحقّ لا يعمل به و إلى الباطل لا يتناهى عنه؟ ليرغب المؤمن في لقاء ربّه فإنّي لا أرى الموت إلّا سعادة، و الحياه مع الظالمين إلّا برماً.» اللُّهُوف / ۴۸.

۶- فاطمه بنت الحسین علیهما السلام، مادر او امّ اسحاق دختر طلحه بن عبدالله تیمیه است. (۱)

مؤلف گوید: رقیه نیز از فرزندان آن حضرت است و نام او برده نشده و شاید رقیه لقب او بوده است و امام علیه السلام در هنگام وداع او را رقیه صدا زده است.

شهدای کربلا از بنی هاشم

صاحب اعلام الوری و ارشاد مفید گویند: «جمیع کسانی که از بنی هاشم در کربلا با امام حسین علیه السلام کشته شدند هیچ‌کس نفر بودند و نوزدهمین آنان خود امام حسین علیه السلام بوده و آنان عبارت اند از:

۱، ۲، ۳، ۴- عبّاس، عبدالله، جعفر و عثمان، فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام از فاطمه امّ البنین.

۵، ۶- عبدالله و ابوبکر فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام از لیلا دختر مسعود ثقفی.

۷، ۸- علی و عبدالله فرزندان امام حسین علیه السلام.

۹، ۱۰، ۱۱- قاسم، عبدالله و ابوبکر فرزندان امام حسن علیه السلام.

۱۲، ۱۳- محمّد و عون، فرزندان عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و زینب کبری علیهم السلام.

۱۴، ۱۵، ۱۶- عبدالله، جعفر و عبدالرحمان، فرزندان عقیل بن ابی طالب.

۱۷- عقیل یا عقیل؛ فرزند عقیل بن ابی طالب.

۱۸- محمّد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب.

همه این شهدا جز عبّاس بن علی بن ابی طالب که قبر جدایی دارد، در پایین پای امام حسین علیه السلام دفن شدند، گودالی برای آنان کردند و همه آنان را در آنجا دفن نمودند. (۲)

ص: ۳۴۱

۱- (۴۹۲) اعلام الوری: ۱ / ۴۷۸، ارشاد مفید: ۲ / ۱۳۵، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۷۷، کشف الغمّه: ۲ / ۳۸.

۲- (۴۹۳) اعلام الوری: ۱ / ۴۷۶، ارشاد مفید: ۲ / ۱۲۵.

شیخ مفید می گوید: «اصحاب امام حسین علیه السلام اطراف قبر او دفن شده اند گرچه ما جای معینی برای آنان نمی دانیم جز آن که می دانیم همگی در حائز حسینی دفن شده اند.» (۱)

سید مرتضی رحمه الله درباره سر مبارک امام حسین علیه السلام در کتاب «رسائل الشریف المرتضی» می گوید: «سر مبارک امام حسین علیه السلام از شام به کربلا آورده شد و به بدن شریف آن حضرت ملحق گردید.» (۲)

پاداش زیارت امام حسین علیه السلام

ما در کتاب امام الشهدا پاداش و ثواب زیارت امام حسین علیه السلام را از کتاب کامل الزیارات مفصل بیان نموده ایم، در این جا نیز برای تبرک، آنچه مرحوم شیخ مفید بیان نموده است را نقل می نمایم.

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد می فرماید: روایات فراوانی در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام بلکه وجوب آن نقل شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «زیارت امام حسین علیه السلام بر هر کسی که اعتقاد به امامت او دارد واجب است.» و فرمود: «زیارت امام حسین علیه السلام معادل یکصد حج و یکصد عمره مقبوله است.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «پاداش کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، بهشت خواهد بود.» سپس گوید: اخبار مربوط به زیارت امام حسین علیه السلام فراوان است. (۳)

در کتاب مقنعه نیز راجع به کیفیت زیارت امام حسین علیه السلام از یونس بن ظبیان نقل نموده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «من فراوان به یاد امام حسین علیه السلام می افتم، چه بگویم؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «سه مرتبه بگو: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ.» سپس فرمود: «سلام شما از دور و نزدیک به ما خواهد رسید.» (۴)

ص: ۳۴۲

۱- (۴۹۴) ارشاد مفید: ۲ / ۱۲۶.

۲- (۴۹۵) رسائل الشریف المرتضی: ۳ / ۱۳۰.

۳- (۴۹۶) ارشاد مفید: ۲ / ۱۳۳.

۴- (۴۹۷) مقنعه مفید / ۴۹۱.

شهید اوّل در کتاب دروس می فرماید: «ثواب زیارت امام حسین علیه السلام قابل شماره نیست، حتی روایت شده که زیارت آن حضرت بر هر مؤمنی واجب است و اگر آن را ترک کند، حقّ خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله را ترک نموده و عاق رسول خداصلی الله علیه وآله می شود، و نرفتن به زیارت آن حضرت به معنای ناقص بودن ایمان و دین او خواهد بود و بر اغنیا و متمکّنین واجب است که در هر سال دو مرتبه به زیارت آن حضرت بروند، و بر فقرا حقّ است که در هر سال یک مرتبه به زیارت او بروند.

و کسی که یک سال از عمر او بگذرد و به زیارت امام حسین علیه السلام نرود یک سال از عمر او کاسته می شود و زیارت آن حضرت عمر انسان را طولانی می کند، و ایام زیارت آن حضرت از عمر انسان محسوب نمی شود، و زیارت آن حضرت غصّه ها و اندوه ها را از بین می برد و گناهان انسان را می شوید و هر قدمی که در زیارت او برداشته می شود پاداش حجّ مقبوله و آزاد کردن هزار بنده در راه خدا و انفاق هزار بار اسب در راه خدا خواهد داشت و هر درهمی که در زیارت آن حضرت خرج شود، ده هزار درهم پاداش خواهد داشت، و کسی که با معرفت قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد.»

تا این که گوید: «و کسی که با قبر امام حسین علیه السلام فاصله داشته باشد و بر بام خانه خود بالا رود و سر به سوی آسمان بالا کند و بگوید: "السّلام علیک یا ابا عبدالله، السّلام علیک و رحمه الله و برکاته"، خداوند پاداش یک حجّ و یک عمره برای او می نویسد و اگر این عمل را هر روز پنج مرتبه انجام بدهد، همین پاداش را خواهد داشت.» (۱)

ص: ۳۴۳

۱- (۴۹۸) قال شیخنا الشّهید فی الدّروس: و ثواب زیارته لا یحصی حتّی روی أنّ زیارته فرض علی کلّ مؤمن، و أنّ ترکها ترک حقّ لله تعالی و لرسوله، و إنّ ترکها عقوق رسول الله صلّی الله علیه و آله و انتقاص فی الإیمان و الدّین، و إنّ حقّ علی الغنی زیارته فی السنّه مرّتين و الفقیر فی السنّه مرّه، و إنّ من أتى علیه حول و لم یأت قبره، نقص من عمره حول، و إنّها تطیل العمر، و إنّ ایام زیارته لا تعدّ من الأجل، و تفرّج الهمّ، و تمحصّ الذّنوب، و لكلّ خطوه حجّه مبروره و له بزیارته أجر عتق ألف نسمة و حمل ألف فرس فی سبیل الله، و له بكلّ درهم أنفقّه عشره آلاف درهم، و إنّ من أتى قبره عارفاً بحقّه غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر. إلی أن قال: و من بعد عنه و صعّد علی سطحه و رفع رأسه إلی السّماء ثمّ توجّه إلی قبره علیه السّلام و قال: «السّلام علیک یا ابا عبدالله السّلام علیک و رحمه الله و برکاته»، کتب الله له زوره و الزوره: حجّه و عمره، و لو فعل ذلك فی کلّ یوم خمس مرّات کتب الله له ذلك. الدّروس: ۲ / ۹، أنوار البهیة / ۴۶.

مؤلف گوید: آنچه مرحوم شهید اول به طور خلاصه بیان نموده، مضامین روایاتی است که در کامل الزیارات و وسائل الشیعه و مستدرک وسائل الشیعه و تهذیب شیخ طوسی و منابع دیگر نقل شده است.

ص: ۳۴۴

حکایات و قضایای مربوط به امام حسین علیه السلام

اشاره

ص: ۳۴۵

شخصی از انصار از حضرت امام حسین علیه السلام درخواستی داشت. حضرت فرمود: «ای برادر انصاری! آبروی خود را حفظ کن و با زبان خواسته خود را مطرح منما. خواسته خود را در یک کاغذ بنویس و به من بده و من انشاء الله حاجت تو را روا خواهم کرد.» پس مرد انصاری در یک کاغذ نوشت: «ای اباعبدالله! فلان شخص از من ۵۰۰ دینار طلبکار است و اصرار بر گرفتن آن دارد. با او صحبت بفرمائید تا مهلتی به من بدهد.»

پس حضرت نامه او را قرائت فرمود و به داخل منزل خود رفت و همراه خود کیسه ای که در آن ۱۰۰۰ دینار بود آورد و به مرد انصاری فرمود: «۵۰۰ درهم آن را به آن شخص طلبکار بده و ۵۰۰ درهم دیگر را صرف خرج زندگانی خود بنما. و هیچگاه نیاز خود را نزد هیچ کس غیر از سه نفر مطرح مکن :

۱- متدین باشد، ۲- صاحب مروت و مردانگی باشد، ۳- از خانواده شرافتمندی باشد. و اما متدین دین خود را حفظ می کند، و صاحب مروت از مردانگی خود خجالت می کشد و می داند که تو آبروی خود را می خواهی به او بدهی و لذا آبروی تو را حفظ می کند و تو را دست خالی بر نمی گرداند.»^(۱)

ص: ۳۴۶

امام حسین علیه السلام و پدر دو شهید

برخی از غلامان عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب علیهما السلام) وی را از شهادت دو پسرش مطلع ساختند. عبدالله که این خبر را شنید گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

ابوالسلاسلی که یکی از غلامان عبدالله بود گفت: «هذا ما لقينا من الحسين.» یعنی «این مصیبت از ناحیه حسین به ما رسید.» ناگهان عبدالله کفش خود را بلند کرد و بر او زد و گفت: «يا بن اللّخاء، أَللّحسین تقول هذا؟» «ای پسر زن فاجر! آیا در مورد حسین چنین سخن می گویی؟ و الله اگر من خود حاضر بودم سر از پا نمی شناختم تا با او کشته شوم. و الله که من اکنون از آن دو پسر راضی شدم که با برادر و پسر عموی من جوانمردی نموده و در مصیبت ها با او شکیبایی نمودند.»

سپس رو به افرادی که دور او بودند کرد و گفت: «اگر چه برای من میسر نشد که در کربلا در خدمت حسین علیه السلام باشم و او را یاری کنم ولی شکر خدا را می کنم که پسران من به این شرف بزرگ نائل گشتند و حسین علیه السلام را یاری نمودند.» (۱)

آخرین شب امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام عصر تاسوعا جلو خیمه خود دست به شمشیر گرفته و سر بر زانو گذارده و به خواب رفته بود که ناگاه سپاه دشمن با هیاهو نزدیک شد. زینب علیها السلام سراسیمه نزد برادر دوید و گفت: «برادر! مگر هیاهوی سپاه را نمی شنوی که نزدیک رسیده است.» امام علیه السلام سر از زانو برداشت و فرمود: «هم اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم که به من فرمود: «تو نزد ما می آیی.»

زینب علیها السلام با شنیدن این سخن به صورت خود زد و گفت: «ای وای!» حضرت حسین علیه السلام فرمود: «وای بر تو نیست، آرام باش، خدا ترا رحمت کند.»

ص: ۳۴۷

در این هنگام حضرت عباس آمد. امام علیه السلام فرمود: «یا عباس! ارکب بنفسی أنت؛ برادرم! عباس جانم به قربانت؛ بر اسب خویش سوار شو و بین که قوم چه اراده ای دارند و چه پیشامد تازه ای روی داده است؟»

حضرت عباس علیه السلام با ۲۰ نفر سوار در مقابل سپاه دشمن رفتند و پرسیدند که: «سبب حمله ناگهانی شما چیست؟» گفتند: «دستوری از امیر ما رسیده که باید هم اکنون تسلیم شوید یا با شما جنگ کنیم.» فرمود: «شتاب نکنید تا من خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام برسم و مطلب را به عرض او برسانم.»

همراهان حضرت در جلو سپاه دشمن ماندند و آنها را موعظه می کردند تا عباس نزد برادر آمد و گزارش داد که دشمن قصد جنگ دارد. حضرت فرمود: «برگرد و اگر توانستی تا بامداد فردا برای ما مهلت بگیر، باشد که امشب برای پروردگار خود نماز بخوانیم و دعا کنیم و در پیشگاه پروردگار آرزوش بخواهیم. خدا می داند که من نماز خواندن و قرآن خواندن و زیاد دعا کردن و استغفار را دوست می دارم.»

به هر ترتیب آن شب را از لشکر دشمن برای امام علیه السلام و یارانش مهلت گرفتند و امام از این فرصت کوتاه استفاده کرد و خود را برای شهادت آماده ساخت و یاران خود را بار دیگر امتحان کرد تا اگر کسی تاکنون از عاقبت این قیام بی خبر مانده است آگاه گردد. سپس در آن شب خطبه ای خواند و در ضمن آن فرمود: «به راستی من

اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و خویشانی نیکوکارتر و مهربان تر از خویشان خود نمی شناسم.» (۱)

ملاقاتی نیک فرجام با امام حسین علیه السلام

در یکی از منازل بین راه مکه و کوفه که حسین علیه السلام و اصحابش منزل کرده بودند، زهیر بن قین نیز که از دوستان آن حضرت به شمار نمی رفت و از روبه رو شدن با آن

ص: ۳۴۸

حضرت اجتناب می کرد تا مبادا از او درخواست یاری بنماید، در آن محلّ به خاطر وجود آب فرود آمد. هنگامی که زهیر با برخی از خویشاوندانش غذا می خوردند، فرستاده امام حسین علیه السلام رسید و او را دعوت کرد که به نزد آن حضرت برود. زهیر از پاسخ خودداری کرد. همسر وی «دلهم» او را سرزنش نمود که: «چرا پاسخ فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی دهی، لا اقل برو و سخنان او را گوش بده و برگرد.»

زهیر حرکت کرد و به خیمه خود برگشت در حالی که آثار سرور و خوشحالی از چهره او نمایان بود و گفت: «من حسینی شدم، تو نیز به نزد اقوام خود برگرد، نمی خواهم در این سفر به تو سختی برسد.» و سپس به همراهانش گفت: «هر کس میل دارد که در یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کند با ما بیاید و هر که با ما نیست با او وداع می کنم.» پس همسرش او را دعا کرد و از وی درخواست شفاعت نمود. (۱)

معلوم نیست که حسین بن علی علیه السلام در گوش زهیر چه رمز و رازی گفت که او را یکباره منقلب و دگرگون و حسینی ساخت. گویا کسی نبوده است تا از گفت و گوی آن حضرت با زهیر مطلع گردد ولی چنان انقلابی در او به وجود آمد که انعکاس آن در روز عاشورا آشکار گردید و زهیر با سخنان همیشه جاویدش، یقین و اخلاص خود را به نمایش گذارد. وقتی که حضرت حسین علیه السلام اجازه مفارقت به یاران خود داد، هر یک سخنی گفتند و زهیر نیز سخنی. زهیر به پا خاست و عرض کرد:

«به خدا سوگند، اگر کشته شوم و باز زنده شوم و باز کشته شوم و این عمل هزار بار تکرار گردد، دست از تو بر نمی دارم و از تو و خاندانت دفاع می کنم.»

مؤلف گوید: این گونه انقلاب های درونی نشانه یک اخلاق و شایستگی باطنی است و هر کس موفق به آن نمی شود، و تأثیر گذاری سخن امام علیه السلام نیاز به یک تأثیر پذیری دارد و گرنه امام علیه السلام دیگران را نیز نصیحت نمود و این تحوّل در وجود آنان حاصل نشد، همان گونه که در حکایت آینده مشاهده می شود.

ص: ۳۴۹

حضرت امام حسین علیه السلام در یکی از منازل بین راه مکه و کوفه خیمه ای را دید و پرسید که: «این خیمه متعلق به کیست؟» گفتند: «متعلق به عیدالله بن حرّ جعفی است.» حضرت حسین علیه السلام شخصی را نزد او فرستادند. عیدالله پرسید که: «منظور حضرت چیست؟» قاصد گفت: «اگر بپذیری هدیه ای برایت آورده ام. اینک حسین بن علی علیه السلام از تو می خواهد که به یاری او بیایی، اگر با دشمنانش بجنگی ثواب بزرگی داری و اگر کشته شوی شهید خواهی بود.» عیدالله گفت: «به خدا سوگند، در کوفه اکثر مردم علیه او خروج کرده اند. و من یقین دارم که او را خواهند کشت و اکنون قدرت یاری او را ندارم و دوست هم ندارم که با وی روبه رو شوم.»

قاصد برگشت و ماجرا را بیان کرد. حضرت به اتفاق گروهی از یاران و خاندانش به خیمه او رفتند. عیدالله حضرت را در صدر مجلس نشانید و به صورت و چشمان زیبای حسین علیه السلام می نگریست و سیر نمی شد. محاسن شریف آن حضرت را که به شدت سیاه بود از نظر گذارند و گفت: «موهای صورتت سیاه است یا رنگ کرده ای؟» حضرت فرمود: «پیری زود به من روی آورد.» فهمید که حضرت موهای خود را رنگ کرده است.

سپس حسین علیه السلام فرمود: «مردم شما ما را دعوت کردند و اصرار نمودند که به کوفه بیایم ولی اوضاع به گونه دیگری است و تو مرتکب گناهان زیادی شده ای. آیا

نمی خواهی توبه کنی و گناهانت را مورد آمرزش قرار بدهی؟» عرض کرد: «مقصود شما چیست؟» فرمود: «پسر دختر پیغمبرت را یاری کن و با دشمنانش جنگ بنما.»

عیدالله گفت: «به خدا قسم می دانم که هر کس شما را یاری کند در آخرت خوشبخت خواهد شد، ولی یاری من برای شما سودی ندارد. من شما را به خدا سوگند می دهم که مرا در این راه وارد مکنی، زیرا من هنوز خود را برای مرگ آماده نکرده ام ولی اسب من متعلق به شماست.»

حضرت فرمود: «وقتی که خودت حاضر نیستی با ما همکاری کنی ما به اسب تو نیازی نداریم و به خودت هم نظری نیست، و لکن من تو را نصیحت می کنم، اگر می توانی از این اطراف دور شو که صدا و فریاد ما را نشنوی و میدان جنگ ما را نبینی، به خدا سوگند هر کسی که فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند، خداوند او را در آتش جهنم به رو در خواهد افکند.»^(۱)

امام حسین علیه السلام و غلام سیاه

روزی امام حسین علیه السلام با اصحاب و یاران به باغ خود تشریف بردند. در آن باغ غلام آن حضرت به نام «صاف» مشغول کار بود، وقتی که امام علیه السلام به باغ نزدیک شد ملاحظه فرمود که غلام نشسته و مشغول خوردن نان است و سگی هم نزدیک او است. وی مقداری از نان را می خورد و مقداری را هم نزد سگ می انداخت. وقتی که نان تمام شد غلام گفت: «الحمد لله رب العالمین، خدایا مرا و آقای مرا ببخش و به او برکت بده همان گونه که به پدر و مادرش برکت عطا فرمودی، برحمتک یا أرحم الراحمین.»

حضرت به وی فرمود: «ای صاف!» غلام با حال اضطراب و وحشت پیاخاست و عرض کرد: «ای آقای من! شما را ندیدم، عفو بفرما.» حضرت فرمود: «من بدون

اجازه وارد باغ تو شدم، مرا عفو کن.» غلام عرض کرد: «شما این سخنان را از روی لطف و تفضل و کرم می گوئید.» حضرت فرمود: «دیدم که قسمتی از نان را به سگ می دادی.» عرض کرد: «این سگ به من نگاه می کرد و من شرم کردم که خود بخورم و آن حیوان به من نگاه بکند. این سگ نگهبان باغ شما و من هم غلام شما؛ هر دو با هم از غذای شما خوردیم.»

حضرت امام حسین علیه السلام گریه کرد و فرمود: «تو در راه خدا آزادی و به تو دو هزار

ص: ۳۵۱

دینار هم می دهم.» غلام عرض کرد: «اگر مرا آزاد کنی من دوست دارم که در باغ برای شما خدمت کنم.» حضرت فرمود: «انسان جوانمرد وقتی که سخنی گفت، حرف خود را با عمل ثابت می کند، من گفتم: من بدون اجازه وارد باغ تو شدم، یعنی باغ مال توست. من این باغ را به تو بخشیدم ولی این اصحاب و یاران من برای خوردن میوه و خرما آمده اند از آنها به عنوان مهمانان خودت پذیرایی کن، و به خاطر من آنها را اکرام کن که خدا تو را در قیامت اکرام کند و در حسن خلق و ادب تو بیفزاید.» غلام عرض کرد: «اگر شما این باغ را به من بخشیدید من هم آن را در اختیار اصحاب و شیعیان شما می گذارم.»^(۱)

ص: ۳۵۲

۱- ۵۰۴) مقتل الحسین خوارزمی: ۱ / ۱۵۳.

میلادیه حضرت امام حسین علیه السلام

امشب همه عالم پر از شور حسین است

چشم ملائیک روشن از نور حسین است

سینای دل یک شعله از طور حسین است

قلب رسول الله مسرور حسین است

خورشید نار اللهیان امشب درخشید

چشم همه آزادگان را نور بخشید

امشب عجب شوری دل دیوانه دارد

امشب یم رحمت به کف دُرَدانه دارد

امشب محمدصلی الله علیه وآله در بغل ریحانه دارد

امشب علی قرآن به روی شانه دارد

امشب ز هم وا شد گل لبخند زهرا

آمد به دنیا نازنین فرزند زهرا

این مشرق الأنوار ربّ المشرقین است

این جان عالم این امام العالمین است

این عین حقّ یعنی علی را نور عین است

این شمع جمع آل پیغمبر حسین است

دیدار روی خالق سرمد مبارک

قرآن به روی سینه احمد مبارک

این کیست مصباح الهدا فلک نجات است

شوینده لوح تمام سیئات است

این کام خشکش خضر را عین الحیوه است

این هستی ما در حیات و در ممات است

ص: ۳۵۴

دار و ندار انبیا هستِ خداوند
چشم خدا روی خدا دست خداوند
چشم نبی محو تماشای حسین است
کوثر گریبان چاک لب های حسین است
خورشید محشر روی زیبای حسین است
کلّ قیامت قدّ و بالای حسین است
عشّاق او در حشر روی باز دارند
با دیدن رویش به جنّت ناز دارند
خورشید حسن ابتدا بادا مبارک
آزادگان را مقتدا بادا مبارک
بر جسم دین خون خدا بادا مبارک
میلاذ مصباح الهدا بادا مبارک
بیت الحرام دل رواق منظر او
روح تمام انبیا در پیکر او
ایمان بدون مهر او کفر تمام است
جنّت به غیر دوستان او حرام است
دوزخ به یاد روی او برداً سلام است
قرآن سوای مکتب او ناتمام است
رخسار او قرآن منشور است ما را
هر زخم او یک آیه نور است ما را

نام حسین اوّل به قلب ما نوشتند

آنگه گل ما را به مهر او سرشتند

آنان که بذر حبّ او در سینه کشتند

نه عاشق حور و نه دنبال بهشتند

ص: ۳۵۵

فردای محشر چشمشان سوی حسین است

حور و قصور و خلدشان روی حسین است

ای روح پاک انبیا پروانه تو

قلب همه خوبان عالم خانه تو

کوه غم خلق جهان بر شانه تو

عقل و خرد دیوانه دیوانه تو

بگذار تا آشفته موی تو باشم

دیوانه زنجیری کوی تو باشم

از کودکی گویی در آغوش تو بودم

با هر هلال غم سیه پوش تو بودم

در زمره عشاق خودجوش تو بودم

در هر نفس گویا و خاموش تو بودم

در خانه دیدم از تو یک عکس خیالی

با یک نگه کردی مرا حالی به حالی

از پاره های دل به خاکت گل نشاندم

سرمایه ام اشکی که بر پایت فشاندم

خود را ز هر سو بر سر کویت کشاندم

بالله قسم بی مهر تو قرآن نخواندم

صوم و صلوه و عشق و ایمانم تویی تو

گلوازه های صوت قرآنم تویی تو

هر چند قابل نیستم تا با تو باشم

بگذار در دنیا و عقبی با تو باشم

در مرگ و قبر و حشر تنها با تو باشم

در خلوت و در انجمن ها با تو باشم

ص: ۳۵۶

عشقم، کتابم، دینم، ایمانم، تویی تو

هم کعبه ام هم قبله جانم تویی تو

این جرم های بی شمارم یابن زهرا

این چشم های اشکبارم یابن زهرا

بر درگهت امیدوارم یابن زهرا

تنها تویی دار و ندارم یابن زهرا

من هر که هستم «میثم» کوی شمایم

آلوده ام اما ثناگوی شمایم (۱)

ولادت امام حسین علیه السلام

ای پیام آوران به پا خیزید

بار دیگر همه برانگیزید

به قدم های سید الشهداء

لاله از پاره های دل ریزید

به گل روی او سلام کنید

به سر زلف او درآویزید

آفتاب هدا مبارک باد

عید خون خدا مبارک باد

ای ملایک همه قیام کنید

این حسین است احترام کنید

از محمدصلی الله علیه وآله گرفته اذن دخول

دور گهواره ازدحام کنید
همه دست ادب به سینه نهید
همه بر حضرتش سلام کنید
جان خود پیشکش به فرش برید
بلکه قنداقه اش به عرش برید
جلوه ابتداست این مولود
به ملک مقتداست این مولود
هم بود کشتی نجات همه
هم چراغ هداست این مولود
خونبهایش خدای عزوجل
بلکه خون خداست این مولود
پیک حق گاهواره جنبانش
پدر و مادرم به قربانش
لیله القدر، کوب آورده
قرص خورشید در شب آورده
ص: ۳۵۷

آسمان ستاره های خدا

ماه تسیح بر لب آورده

خونش آب وضوی اسلام است

ضامن آبروی اسلام است

دین تولای سیدالشهداست

حقّ تجلای سیدالشهداست

شمع جمع چهارده معصوم

مهر سیمای سیدالشهداست

آیه ذوالجلال و الإکرام

روی زیبای سیدالشهداست

سخن از ليله ولادت اوست

اصل میلاد او شهادت اوست

عاشقان را امیر کیست؟ حسین

خلق را دستگیر کیست؟ حسین

من سراج المنیر می خواهم

این سراج المنیر کیست؟ حسین

آن که شد پیشتر ز خلقت دل

دل به عشقش اسیر کیست؟ حسین

همه جا با دلم بود همراه

قَبْرُهُ فِي قُلُوبِ مَنْ وَالَاه

کیست این؟ کشتی نجات من است

حجّ من صوم من صلوه من است

عشق من روح من ولایت من

نوح من خضر من حیات من است

پیش عفوش سبک تر از کاهی

کوه سنگین سیئات من است

به تولّای او دمم دادند

عزّت هر دو عالم دادند

سالکان دست بوس و پابستش

عارفان جرعه نوش و سرمستش

هستی او ز هستی احمد

هستی احمد است از هستش

جز خدایی، قسم به ذات خدا

همه کارهاست در دستش

از کتاب اللّٰهت گر آگاهی است

این مقام خلیفه اللّٰهی است

این که در هر دلی اقامت اوست

به کرامت قسم کرامت اوست

اقتدار نبوّت و توحید

هر دو در سایه امامت اوست

به قیامت چه کار دارم من

لحظه هایم همه قیامت اوست

جنت و هر چه هست در کویش

همه قربان تارِ یک مویش

ای حسین ای تمام آیینم

آبرویم طریقتم دینم

جنت لاله های امّیدم

همه لحظه های شیرینم

ص: ۳۵۸

کَلِّ دُنْيَا تَمَامَ آخِرَتِم

عَزَّتْ وَ اِفْتِخَارٌ وَ تَمَكِّنِم

رُو سِيَاهِم، بَدَم، گَنَه كَارِم

بِه هَمِه گَفْتِه اَم تُو رَا دَارِم

آرْزُوِي مَنِي حَسِينِ حَسِينِ

آبْرُوِي مَنِي حَسِينِ حَسِينِ

چِه بَگُوِيْم چِه لَب فَرُو بَنْدِم

گَفْتِ وَ گُوِي مَنِي حَسِينِ حَسِينِ

فَكْر مَن، ذَكْر مَن، عِبَادَت مَن

هَآي وَ هُوِي مَنِي حَسِينِ حَسِينِ

تُو اَز اَوَّل دَل مَرَا بَرْدِي

هَمِه حَاصِل مَرَا بَرْدِي

اِي اَمِيْد بِه خُوْن نَشِسْتِه مَن

نَظْرِي كَن بِه حَال خِسْتِه مَن

تِيْر گِي اَز دَلْم بِه نُور بَشُوِي

رُوْشَنِي دِه بِه چِشْم بَسْتِه مَن

تَا صِدَايْت رَسَد بِه هَر نَسْلِي

اَز دَرُوْن دَل شَكْسْتِه مَن

آشِنَا بَا غَم شَمَايِم مَن

«مِثْمَم» مِثْم شَمَايِم مَن [\(1\)](#)

سخن با کربلا

عرش حقّ یا کعبه اهل ولایی کربلا

تا ابد آغشته با خون خدایی کربلا

هم عبادتگاه خیل اولیا تا روز حشر

هم زیارتگاه کلّ انبیایی کربلا

گر چه باشد خاکت از خون غریبان لاله گون

خلق عالم را دیار آشنایی کربلا

تربت فرزند زهرایی که از یک قبضه خاک

درد بی درمان عالم را دوایی کربلا

صحنه جانبازی هفتاد و دو ثار اللّهی

قتلگاه زاده خیر التّسایی کربلا

ص: ۳۵۹

مضجع تنهای عشاق به خون غلطیده ای

محفل سرهای از پیکر جدایی کربلا

هم به تحت قبه ات کلّ دعاها مستجاب

هم به درد عالمی دار الشّفایی کربلا

خوابگاه اصغری یا قتلگاه اکبری

یا مزار یادگار مجتبابی کربلا

از نیستان تو می آید نوای عاشقان

نینوائی نینوائی نینوائی کربلا

گفته ثار الله در وصف تو کرب و البلاء

کربلایی کربلایی کربلایی کربلا

دل نه تنها میبری از «میشم» بی دست و پا

بلکه از خلق دو عالم دل ربایی کربلا(۱)

حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام

ای پناه همه سلام سلام

پسر فاطمه سلام سلام

تشنه کوثر ولای توام

مشتی از خاک کربلای توام

کربلا را تو قسمتم کردی

هر که هستم تو دعوتم کردی

سائلم سائل قدیم توام

زائرم زائر حریم توام

دارم از اشک و خون دل توشه

منم و این مزار شش گوشه

بوسه بر آستانه ات زده ام

دعوتم کرده ای که آمده ام

در دلم اشتیاق تو است حسین

کعبه من رواق تو است حسین

ای به قربان لطف و احسانت

سال ها سوختم ز هجرانت

ص: ۳۶۰

۱- ۵۰۷) نخل میثم.

بعد يك عمر پاسخم گفتمی

در حریمت مرا پذیرفتی

ای به قربان اشك غربت تو

من مسکین کجا و تربت تو

من مزار تو در بغل دارم

خواب بینم و یا که بیدارم

با فراقتم مرا عذاب مکن

جان زهرا مرا جواب مکن

ای همه اشك دیده مرحم تو

اشك ده تا بگیریم از غم تو

کیستم عبد روسیاهم من

پای تا سر همه گناهم من

گر چه یا سیدی گنهکارم

گرد صحن رضا به رخ دارم

این دو گوشه است قبر اکبر تو

از چه مخفی است قبر اصغر تو

گریه و سوز و حال دارم من

یابن زهرا سؤال دارم من

شاخه یاس تو کجا افتاد

دست عباس تو کجا افتاد

خصم بر خیمه ات شرار افروخت

دامن دخترت کجا می سوخت

در کجا داغدیده دختر تو

بوسه زد بر بریده خنجر تو (۱)

حرم دو فرزند مسلم علیه السلام

این جا کجاست باغ دو ریحان مسلم است

این جا کجاست قبر دو طفلان مسلم است

این جا دو سرو ناز به خون آرمیده اند

این جا سر از دو کودک مسلم بریده اند

این جا دو طفل گمشده در خاک خفته اند

در موج خون به خنجر صد چاک خفته اند

این جا یتیم کوچکی از دیده دُر فشاند

تنها به زیر خنجر قاتل نماز خواند

ص: ۳۶۱

این جا یکی یتیم زغم جامه پاره کرد
جان دادن برادر خود را نظاره کرد
این جا روان ز دیده دُر ناب می شود
هر زائری ز شدت غم آب می شود
یا رب به این دو قبر که دو کعبه دلند
یا رب به این دو گل که نهان در دل گلند
یا رب به لاله گونی روی نکویشان
یا رب به اشک غربت و خون گلویشان
ما را به این دو لاله باغ ولا ببخش
بر این دو کودک و به شه کربلا ببخش (۱)

شام خراب

شامیان خنده به زخم جگر ما نزنید
ساز با ناله ذرّیه زهرا نزنید
سر مردان خدا را به سر نیزه زدید
مرد باشید دگر سنگ به زن ها نزنید
به زنان بر سر بازار اگر سنگ زدید
دختران را به کنار سر بابا نزنید
علی و فاطمه در جمع شما استادند
پیش چشم علی و فاطمه ما را نزنید
به اسیری که بود در غل و زنجیر زدید

به یتیمی که دویده است به صحرا نزنید

رقص شادی جلو محمل زینب نکنید

پای سرهای بریده به زمین پا نزنید

بگذارید برای شهدا گریه کنیم

خنده بر داغ دل سوخته ما نزنید

کشتن فاطمه بین در و دیوار بس است

تازیانه به تن زینب کبری نزنید

به تماشای سر پاک حسین آمده اید

این قدر دست به هنگام تماشا نزنید

سخن «میثم» دل سوخته را گوش کنید

دوستان غیر در خانه مولا نزنید(۲)

ص: ۳۶۲

۱- ۵۰۹) نخل میثم.

۲- ۵۱۰) نخل میثم.

مرثیه امام حسین علیه السلام

تا ابد کوثر توحید ز پیمانہ اوست

سینه سوختگان شمع عزاخانه اوست

شعله های عطشش در نفس خسته ما

کوه سنگین غم ما به روی شانه اوست

حرم اوست حریمی که بود کعبه جان

دل بشکسته بهشتی است که ویرانه اوست

دل آتش زده ما که جهانی را سوخت

شعله اش از شرّ دامن ریحانه اوست

گوهری را که خدا قیمت آن داند و بس

دُرّ اشکی است که تقدیم به دُرّدانه اوست

درس آزادگی از مکتب او یافت کمال

روح مردانگی از همت مردانه اوست

طرفه بی‌تی است از آن شاعر دل سوخته ام

که پر از خون جگر ساغر و پیمانہ اوست

«این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست»

«این چه شمعی است که جان‌ها همه پروانه اوست»

هر کجا حکم الهی است سخن گو سر توست

شاخه و نخل و نی و طشت طلا منبر توست

به «قیامت» قسم از روز قیامت تا حشر

همه ایام، «قیامت»، همه جا محشر توست

ص: ۳۶۳

آنچه گفتند و نگفتند در اوصاف بهشت
همه در یک گُل لبخند علی اصغر توست
آن که بخشید به اسلام بقا، خون تو بود
آن که خون تو بقا یافت از او خواهر توست
دوست می خواست تو را کشته ببیند و نه
نیزه فرمانبر تو، تیغ ثناگستر توست
عضو عضو بدنت سوره و زخمت آیات
ورق مصحف آغشته به خون پیکر توست
نه محرم نه صفر بلکه همه دوره سال
باید این بیت بخوانیم که یادآور توست
«این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست»
«این چه شمعی است که جان ها همه پروانه اوست»

کربلا ای حرمت بالاتر از بیت الحرام
تا به کی از دور گویم بر شهیدانت سلام
تا به کی از دور گردم دور نهر علقمه
تا به کی جای فرات خون دل ریزم به جام
آه از من گر نسوزم لحظه لحظه بر حسین
وای بر من گر شود بی کربلا عمرم تمام
کربلا! یک لحظه از آب فرات خود بپرس

مهر زهرا از چه شد بر زاده زهرا حرام

کربلا! فریاد زن با مردم عالم بگو

کوفیان با سنگ از مهمان گرفتند احترام

ص: ۳۶۴

بس که می گردد دلم بر گرد آن شش گوشه قبر

بس که مشتاق حسین و کربلایم صبح و شام

«بر مشامم می رسد هر لحظه بوی کربلا»

«در دلم ترسم بماند آرزوی کربلا» (۱)

گفتگوی امام حسین با علی اکبر علیهما السلام

پسر: پدر جان من نگویم زخم های تن مرا کشته

شرار تشنگی سنگینی آهن مرا کشته

پدر: علی ای داده در راه خدا صد بار جانت را

بیا بگذار یکدم در دهان من زبانت را

پسر: زبانت خشک گردیده نیاید از دهن بیرون

لبت را بر لبم بگذار و بنگر تر شده از خون

پدر: نبی بگذاشت در کامم زبان و کرد آرامم

تو هم آئینه اویی زبان بگذار در کامم

پسر: زبان خشک من بابا دلت را بیشتر سوزد

نمی خواهم تو را بر کام خشک من جگر سوزد

پدر: چو قرآن بوسه بر لب های خشکت می نهم بابا

زبان بگذار در کامم و گرنه جان دهم بابا

پسر: الهی جان رَوَد از جسم مجروح جوان تو

که باشد خشک تر از کام خشک من زبان تو

پدر: عزیز دل نه تنها از عطش سوزم اگر سوزم

تواز هُرم عطش سوزی من از داغ پسر سوزم

ص: ۳۶۵

۱- ۵۱۱) نخل میثم: ۴ / ۲۴۴.

پسر: تو بر من اشک ریزی چشم من هم بر تو می‌گیرد

نگه کن عمّه ام زینب برای هر دو می‌گیرد

پدر: اگر چه داغ تو چون شمع آبم کرد فرزندم

تو را تقدیم جانان کرده ام بر گرد فرزندم

پسر: به شوق دوست در دشمن رهایم کن خداحافظ

دعایم کن، دعایم کن، دعایم کن، خداحافظ (۱)

دل شکسته

تمام خنجره‌ها نینوای توست حسین

دل شکسته ما کربلای توست حسین

بهای خون تو را جز خدا نداند کس

تو کیستی که خدا خونبهای توست حسین

به بام کعبه اگر پا نهم هنوز دلم

کبوتر حرم با صفای توست حسین

ز دست فاطمه گیرد برات آزادی

کسی که زائر صحن و سرای توست حسین

هزار داغ بینم اگر، قسم به خدا

سرشک من همه وقف عزای توست حسین

تو آن سراج منیری که گمراهان تا حشر

چراغشان سر از تن جدای توست حسین

سلام بر تو که حتی سپاه دشمن هم

رهین منت و لطف و عطای توست حسین

ص: ۳۶۶

۱-۵۱۲) نخل میثم: ۴ / ۳۵۰.

سر تو دفن شد اما چهارده قرن است

جهان پر از تو و بانگ رسای توست حسین

سلام بر تو که قاتل، کریم خواند تو را

سلام بر تو که عالم گدای توست حسین

اگر شفاعت عالم کنی به روز جزا

خدا گواست کمی از جزای توست حسین

هنوز دوست به یاد تو اشک می ریزد

هنوز بر لب دشمن ثنای توست حسین

هنوز «میثم» آلوده با هزار زبان

زبان گشوده و مدحت سرای توست حسین [\(۱\)](#)

افتخار نوکری حسین فاطمه علیها السلام

بی یاورم بین و بر این در بیاورم

کی با تو رو به درگه دیگر بیاورم

بر بی پناهم به جوانی تو رحم کن

خود در پناه خالق اکبر بیاورم

حتّی بهای ذره ای از تربت تو نیست

قدر تمام عالم اگر زر بیاورم

از زخم دل دو کاسه خون گشت چشم من

تا مرحمی به زخم تو دلبر بیاورم

شش گوشه تو کعبه هفت آسمان بود

بر طوف آن ضريح مطهر بياورم

ص: ۳۶۷

۱-۵۱۳) نخل ميشم.

بالای سر که نیست مسیر طواف سر

بر پای بوس علی اکبر بیاورم

شوق وصال روی تو دارم به روز حشر

با این امید روی به محشر بیاوریم

حَتَّى الصَّبَاحِ قِيَامَتِ بِه سَوَى تُو

از خاک کربلای تو سر در بیاورم

از شوق این که در حرم تو کبوترم

چیزی نمانده است که پر در بیاورم

ص: ۳۶۸

رهبران

معصوم

امام علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام

اشاره

ص: ۳۶۹

ولادت حضرت زین العابدین علیہ السلام

امام سجاد علیہ السلام روز پانزدهم جمادی الأولى سال سی و شش هجری قمری، روز فتح بصره و پیروزی امیرالمؤمنین علیہ السلام بر اصحاب جمل [یعنی طلحه و زبیر و عایشه و پیروان آنان]، در مدینه به دنیا آمد، و بعضی گفته اند: آن حضرت در پنجم شعبان سال سی و هشت هجری قمری به دنیا آمده است.

پدر آن حضرت، سبط رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت أباعبدالله الحسین علیہ السلام، و مادر او [شاه زنان] شهربانو دختر پادشاه کسری [یزدگرد] است. شاعر در وصف او می گوید:

و أمه ذات العلی و المجد

شاه زنان بنت یزدجرد

و هو ابن شهریار بن کسری

ذو سودد لیس یخاف کسری

امام باقر علیہ السلام می فرماید: «هنگامی که دختر پادشاه ایران - یزدگرد - را پس از فتح ایران به مدینه آوردند، زنان مدینه به دیدن او آمدند و مسجد به نور او روشن گردید، و چون عمر به او نگاه کرد، او صورت خود را پوشاند و گفت: "آف بیروح بادا هرمز"؛ یعنی روزی نیاید برای هرمز - پادشاه ایران - که دختر او اسیر شود و مقابل مردان نامحرم قرار گیرد.

عمر گفت: "این زن اسیر به من دشنام می دهد." و چون خواست او را برای خود بگیرد، امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود: "تو چنین حقی نداری، باید او را آزاد گذاری تا او هر کس را می خواهد انتخاب نماید، و هر کس را انتخاب نمود قیمت این کنیز را از سهم او کم کن." و چون عمر او را آزاد گذارد، او بین مردم گردش کرد تا به امام

حسین علیه السلام رسید، پس دست خود را بر سر او گذارد. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: "نام تو چیست؟" او گفت: "جهان شاه." امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "بلکه نام تو شهربانویه است."

سپس به امام حسین علیه السلام فرمود: "این کنیز برای تو فرزندی خواهد آورد که بهترین مردم روی زمین باشد." و حضرت زین العابدین علیه السلام از او به دنیا آمد. از این رو، به آن حضرت "ابن الخیرتین" گفته شده است. یعنی فرزند بهترین عرب و بهترین عجم. بنابر این، حضرت زین العابدین علیه السلام برگزیده عرب و عجم است. (۱)

لقب ها و کنیه های حضرت زین العابدین علیه السلام

کنیه های آن حضرت: ابوالحسن، خاص، ابومحمد، ابوالقاسم و ابوالأئمه می باشد.

القاب معروف آن حضرت: زین العابدین، سید الساجدین، سید العابدین، زین الصّیّ الحین، وارث علم النّبیین، خازن وصایا المرسلین، امام المؤمنین، منار القانتین و الخاشعین، المتهجّد، الزّاهد، العدل، العابد، البکاء، السّجّاد، ذوالثّفنات، و امام الأئمّه می باشد. (۲)

فرزندان حضرت زین العابدین علیه السلام

صاحب اعلام الوری برای آن حضرت پانزده فرزند شماره نموده است:

۱- محمّد الباقر علیه السلام، مادر او امّ عبدالله، دختر حسن بن علی بن ابی طالب؛

۲ و ۳- زید، مکتبا به ابوالحسین و عمر، مادر این دو، کنیز امّ ولد بوده است؛

۴ و ۵ و ۶- عبدالله، حسن و حسین، مادر این سه نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

۷ و ۸ و ۹- حسین اصغر، عبدالرحمان و سلیمان، مادر این سه نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

ص: ۳۷۲

۱- (۵۱۴) کافی: ۱ / ۴۶۶.

۲- (۵۱۵) مناقب: ۴ / ۱۷۵.

۱۰- علی، و او کوچک ترین فرزند او بوده است؛

۱۱- خدیجه، و مادر این دو نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

۱۲- محمّد اصغر؛ مادر او نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

۱۳- فاطمه؛

۱۴- علیّه؛

۱۵- امّ کلثوم، مادر این ها نیز کنیز امّ ولد بوده اند.

بعد از امام باقر علیه السلام، زید بن علی بهترین فرزند او بوده، و زید مردی عابد و با تقوا و با سخاوت و شجاع بوده و او بود که برای انتقام خون جدّ خود امام حسین علیه السلام قیام نمود و مردم را به امامت امام زمان خود دعوت کرد. و مردم گمان کردند خود را امام می دانند، در حالی که او به امامت برادر خود امام باقر علیه السلام معتقد بود و هنگام شهادت نیز به امام صادق علیه السلام وصیت نمود. (۱)

ابوالأسود شاعر درباره حضرت زین العابدین علیه السلام می گوید:

و إنّ غلاماً بین کسری و هاشم

لأکرم من نیطت علیه التمام

عبادت زین العابدین و سید السّاجدین علیه السلام

به آن بزرگوار «ذوالثّنات» می گفتند؛ یعنی کسی که در اثر سجده های طولانی سر زانوهایش پینه بسته بود.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «پدرم علی بن الحسین علیه السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند.» و روایت شده که آن حضرت پانصد درخت خرما داشت و در شبانه روز کنار هر کدام دو رکعت نماز می خواند، در حالی که باد او را مثل شاخه گیاه تکان می داد.

هنگامی که برای نماز خود وضو می گرفت رنگ مبارک او زرد می شد، و چون از

ص: ۳۷۳

او سؤال می کردند، می فرمود: «آیا می دانید من در مقابل چه کسی می خواهم بایستم؟»

هنگامی که آن حضرت از دنیا رحلت نمود و خواستند بدن او را غسل بدهند، آثاری در پشت او دیدند و چون از فرزند او امام باقر علیه السلام سؤال کردند، فرمود: «این اثر کیسه های آرد است که او شبانه به دوش می گرفت و به صورت پنهانی به فقرای مدینه می داد و می فرمود: صدقه پنهانی آتش خشم خدا را خاموش می کند.»

علی بن ابراهیم قمی از پدر خود نقل نموده که حضرت زین العابدین علیه السلام برای انجام مناسک حج بیست روز پیاده از مدینه به مکه می رفت.

زراره بن اعین می گوید: نیمه شبی شنیده شد که سائلی می گوید: «أین الزاهدون فی الدنیا الرّاعبون فی الآخرة»، یعنی کجایند کسانی که زاهد در دنیا و راغب در آخرت باشند؟ پس هاتفی از ناحیه بقیع پاسخ داد: «چنین کسی علی بن الحسین علیهما السلام است.»

در کتاب تذکره سبط بن جوزی، زهری از ابن عایشه نقل کرده که گوید: من حضرت زین العابدین علیه السلام را در حجر اسماعیل دیدم که در حال سجده می فرمود: «عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، سائلک بفنائک.» و من این دعا را برای هر مصیبت و بلائی خواندم گشایش و فرج برای من حاصل شد.

طاووس یمانی می گوید: شبی من در حجر اسماعیل نشسته بودم، ناگهان دیدم حضرت زین العابدین علیه السلام وارد شد. پیش خود گفتم: این آقا مرد صالحی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، به دعای او گوش می کنم بینم با خدای خود چه می گوید. و از او شنیدم که می گفت: «عبدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک.» و من این دعا را برای حلّ هر مشکلی خواندم برای من گشایش حاصل شد.

در احوال آن بزرگوار گفته شده است: هنگامی که وقت نماز می رسید، پوست بدن او به لرزه در می آمد و رنگ مبارکش زرد می شد و مانند شاخه خرما می لرزید، و چون به نماز می ایستاد رنگ صورت او تغییر می کرد و مانند عبد ذلیلی که در مقابل

پادشاه بزرگی قرار بگیرد مقابل خدا می ایستاد و اعضای بدن او از خوف خدا لرزان بود.

حضرت زین العابدین علیه السلام هنگام نماز همانند شاخه خشکی بود و بدن او حرکت نمی کرد جز آن که باد او را حرکت بدهد، و چون به سجده می رفت، سر از سجده بر نمی داشت تا عرق او جاری می شد. و چون ماه مبارک رمضان می رسید با کسی سخن نمی گفت و همواره مشغول دعا و تسبیح و استغفار و تکبیر بود، و با او ظرفی از تربت امام حسین علیه السلام بود و جز بر خاک [تربت پدر خود] بر چیز دیگری سجده نمی کرد، و می فرمود:

«اگر مردم از شرق تا مغرب بمیرند، من با داشتن قرآن هرگز وحشت نخواهم نمود.» و چون در قرائت سوره حمد به آیه «مالک يوم الدين» می رسید آن قدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود جان از بدن او خارج شود.

کوشش او در عبادت به قدری بود که فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام نزد جابر بن عبدالله انصاری آمد و گفت: «ما بر شما حقوقی داریم و یکی از آن حقوق این است که اگر ببینید یکی از ما می خواهد خود را در عبادت خدا هلاک کند به او تذکر بدهید که چنین نکند.»

پس جابر به خانه امام سجاد علیه السلام آمد و چون اجازه گرفت و وارد شد، دید آن حضرت در محراب عبادت قرار دارد و عبادت او را نحیف و ناتوان نموده و چون از او درخواست نمود که به جان خود رحم کند، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «من همواره بر روش پدر و جدّ خود خواهم بود تا آنان را ملاقات نمایم.»

روایت شده هنگامی که آن حضرت مشغول نماز می شد، از بس به خداوند توجه داشت صداهای دیگر را نمی شنید. از این رو، یکی از فرزندان او در یکی از شب ها از جای بلندی افتاد و دست او شکست و فریاد اهل خانه بلند شد و همسایگان جمع شدند و شکسته بندی را آوردند و او دست آن بچه را بست و او ناله می زد و امام علیه السلام این صداها را نمی شنید و چون صبح شد و دید دست آن بچه را

به گردن او بسته اند، فرمود: «چه شده است؟» پس ماجرا را به او خبر دادند.

حضور قلب آن حضرت در نماز و توجه او به خداوند به قدری بود که روزی ابلیس به صورت افعی مقابل او حاضر شد و آن حضرت به او توجه نفرمود(۱).

حمّاد بن حبيب عطّار کوفی می گوید: ما برای حجّ از کوفه حرکت کردیم و چون شبانه از منزل زباله گذشتیم، با باد سیاه تیره ای مواجه شدیم و قافله از حرکت ایستاد و من در آن بیابان سرگردان شدم تا این که به منطقه خشک و بی آب و گیاهی رسیدم، و چون شب در کنار درختی پناه گرفتم، ناگهان جوانی را دیدم که با لباس های سفید و معطر به سوی من آمد. با خود گفتم: این، یکی از اولیای خداوند است، و اگر من حرکتی انجام بدهم او از من دور می شود و من سبب می شوم که او از کار خود بازماند. پس خود را مخفی کردم و او نزدیک آن محلّ شد و آماده نماز گردید و برخاست و گفت:

«یا مَنْ حَازَ كُلَّ شَيْءٍ مِّمَّا مَلَكَتْ أَيْدِيهِمْ، وَ قَهَرَ كُلَّ شَيْءٍ مِّمَّا جَبَرْتَهُ، أَوْلِجْ قَلْبِي فَرَحَ الْإِقْبَالِ عَلَيْكَ، وَ أَلْحِقْنِي بِمَيْدَانِ الْمُطِيعِينَ لَكَ.» سپس وارد نماز شد و چون دیدم اعضای بدن او آرام گردید و حرکات او ساکن شد، رفتم در آن جایی که او [وضو گرفت و] برای نماز آماده شد. پس دیدم در آنجا چشمه ای است که از آن آب سفید می جوشد، پس من نیز آماده نماز شدم و پشت سر او به نماز ایستادم و دیدم محرابی در آن جا قرار دارد و او در آن محراب به عبادت ایستاده و آیات بشارت و عذاب را به زبان جاری می کند و با صدای دلنشین و ناله های سوزدار آن آیات را قرائت می نماید و چون خواست تیره تاریکی شب برطرف شود به پا خاست و گفت:

«یا مَنْ قَصَدَهُ الطَّالِبُونَ فَأَصَابُوهُ مُرْشِدًا، وَ أُمَّهُ الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مُتَفَضِّلًا، وَ لَجَأَ إِلَيْهِ الْعَابِدُونَ فَوَجَدُوهُ مَوْثِقًا، مَتَى رَاحَهُ مِنْ نَصِيبِ لِعَيْرِكَ بَدَنَهُ، وَ مَتَى فَرِحَ مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِبَيْتِهِ، إِلَهِي قَدْ تَفَشَّعَ الظُّلَامُ وَ لَمْ أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَ طَرًّا، وَ لَا مِنْ حِيَاضِ مُنَاجَاتِكَ»

ص: ۳۷۶

صَدْرًا، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَافْعَلْ بِي أَوْلَى الْأَمْرَيْنِ بِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

و چون ترسیدم که از من دور شود و من او را نشناسم و اثری از او ندانم، خود را به او چسباندم و گفتم: «سوگند به خدایی که ملالت و خستگی عبادت را از تو برداشته و لذت و شدت و شوق و رغبت به عبادت را به تو عنایت نموده، به من نظر مرحمتی بکن و به بیچارگی من ترحم نما؛ چرا که من گمراهم و خواسته من این است که مانند شما خدا را عبادت کنم، و آرزوی من این است که همین گونه با خدای خود سخن بگویم.»

پس او به من فرمود: «اگر تو در توکل خود به خدا صادق باشی گمراه نخواهی بود، لکن همراه من بیا.» و چون نزدیک آن درخت رسید، دست مرا گرفت و من احساس کردم که زمین از زیر قدم های من کشیده می شود و چون سفیدی صبح ظاهر گردید، به من فرمود: «بشارت باد تو را! این سرزمین مکه است.»

و چون من صدای ضجه و فریاد مردم مکه را شنیدم و راه خود را یافتم، او را سوگند دادم و گفتم: «سوگند به خدایی که روز قیامت به رحمت او امیدواری، به من بگو تو کیستی؟» فرمود: «اکنون که مرا سوگند دادی، من علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم.» (۱)

روایت شده که آن حضرت در دعای خود می فرمود: «اللَّهُمَّ مَنْ أَنَا حَتَّى تَغْضَبَ عَلَيَّ فَوَعَزَّتْكَ مَا يُزِينُ مُلْكَكَ إِحْسَانِي وَ لَا يُقَبِّحُهُ إِسَاءَتِي وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ خَزَائِنِكَ غِنَائِي وَ لَا يَزِيدُ فِيهَا فَقْرِي.»

یعنی: خدایا، من کیستم که تو بر من خشم کنی. سوگند به عزت، نیکی و احسان من ملک تو را زینت نمی دهد، و گناه من ملک تو را زشت نمی نماید، و بی نیازی من خزینه های تو را کم نمی کند، و فقر و نیازمندی من بر خزاین تو نمی افزاید. (۲)

ص: ۳۷۷

۱- (۵۱۸) أنوار البهیة / ۵۰، صحیفه سجّادیه / ۱۶۵.

۲- (۵۱۹) أنوار البهیة / ۶۱.

مرحوم صدوق در کتاب خصال از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «همواره عادت پدرم علی بن الحسین علیهما السلام این بود که در شب های تاریک، کیسه بزرگی را - که عرب آن را جراب می گوید - به دوش می گرفت، و در آن کیسه بزرگ کیسه هایی از طلا- و نقره مسکوک بود، و بسا آرد و نان و هیزم به دوش می گرفت و درهای خانه های فقرا را می زد و به آنان می داد و برای این که شناخته نشود صورت خود را می پوشاند. از این رو، هنگام غسل دادن بر پشت او اثری مانند کوهان شتر دیده شد.

همواره یکصد خانواده از فقرای مدینه را تأمین می نمود، و دوست می داشت که فقرا و یتام و ناتوان ها و زمین گیر شده ها بر سر سفره او باشند و با دست مبارک خود به آنان غذا می داد، و برای کسانی که صاحب عیال و فرزندان بودند طعام را به دوش می گرفت و به خانه های آنان می برد، و چون شب فرا می رسید و چشم ها به خواب می رفت، آنچه زاید بر قوت خانواده خود بود در کیسه ای می ریخت و به دوش می گرفت و به خانه های فقرا می برد و صورت خود را می پوشاند و بین آنان تقسیم می کرد.»(۱)

روایت شده که حضرت زین العابدین علیه السلام هنگامی که می خواست چیزی را به فقیر بدهد، نخست، آن را می بوسید و سپس به فقیر می داد؛ [چرا که خداوند می فرماید: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ»(۲)].

ابو عبدالله دامغانی گوید: حضرت زین العابدین علیه السلام، شکر و گردو را صدقه می داد، و چون از علت آن سؤال شد، فرمود: «خداوند می فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»(۳)، و من شکر و گردو را دوست می دارم.»(۴)

ص: ۳۷۸

۱- (۵۲۰) بحار الأنوار: ۴۶ / ۸۹، أنوار البهیة / ۵۱ .

۲- (۵۲۱) توبه / ۱۰۴ .

۳- (۵۲۲) آل عمران / ۹۲ .

۴- (۵۲۳) بحار الأنوار: ۴۶ / ۸۹، أنوار البهیة / ۵۱ .

در کتاب کافی از ابی مهدی نقل شده که گوید: حضرت زین العابدین علیه السلام بر الاغی سوار بود و چون به گروهی از جذامی ها رسید که مشغول خوردن غذا بودند، او را دعوت به غذای خود نمودند، امام علیه السلام فرمود:

«من روزه هستم و اگر روزه نبودم با شما هم غذا می شدم.» و چون به منزل خود بازگشت، دستور داد غذای نیکویی آماده کردند و آنان را دعوت نمود و خود نیز در کنار آنان نشست و با آنان غذا خورد. (۱)

رضای به قضای الهی

امام باقر علیه السلام می فرماید: پدرم علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «من بیماری سختی پیدا کردم. پدرم امام حسین علیه السلام به من فرمود: "چه چیز را دوست می داری؟" گفتم: "من نمی خواهم بر خدای خود چیزی را تعیین کنم. آنچه او برای من تدبیر نموده همان را دوست می دارم." پدرم فرمود: "احسنت! تو نیز همانند ابراهیم خلیل علیه السلام شدی که جبرئیل به او گفت: آیا حاجتی داری؟ فرمود: من چیزی بر خدای خود تعیین نمی کنم، تدبیر او برای من کافیت و او نیکو و کیلی است برای من." (۲)

ابن عباس می گوید: روزی همسر ایوب علیه السلام به ایوب گفت: «خوب است از خدا بخواهی تا تو را شفا بدهد؟» ایوب علیه السلام فرمود: «ما هفتاد سال در نعمت خدا بودیم، اکنون باید هفتاد سال نیز در بلای او صابر باشیم.» پس چیزی نگذشت که خداوند ایوب علیه السلام را عافیت و شفا بخشید. (۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدای عزوجل می فرماید: اگر من بنده ای از بندگان خود را گرفتار بستر بیماری نمایم و او مقابل عیادت کنندگان خود شکوه نکند، من گوشت پاکیزه و خون پاکیزه ای در بدن او قرار می دهم، و اگر او را قبض روح کنم، در رحمت من وارد خواهد شد، و اگر او را عافیت دهم، گناهی برای او نخواهد ماند.»

ص: ۳۷۹

۱- (۵۲۴) بحار الأنوار: ۴۶ / ۹۴، کافی: ۲ / ۲۳.

۲- (۵۲۵) دعوات راوندی / ۱۶۸، بحار الأنوار: ۸ / ۲۰۸.

۳- (۵۲۶) دعوات راوندی / ۱۶۵.

سؤال شد: «مقصود از گوشت و خون پاکیزه چیست؟» فرمود: «گوشت و خونی است که با آنها گناهی نکرده باشد.» (۱)

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «هشت چیز مربوط به قضا و قدر الهی است: خواب، بیداری، قوت، ضعف، صحت، مرض، مرگ و حیات.» (۲)

رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند می فرماید: کسی که به قضا و تقدیر من راضی نباشد و شاکر نعمت های من نباشد و بر بلای من صبر نکند، باید برای خود پروردگار دیگری برگزیند.» (۳)

[برگو به آن که نیست رضا بر قضای حق

فکر خدای دیگر و ملک دگر کند]

رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که برای دنیای خود محزون باشد، بر خدای خود خشم نموده است، و کسی که از مصیبتی که بر او وارد می شود شکوه کند، از خدای خود شکوه نموده است.» (۴)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر کس مصیبت های کوچک را بزرگ بداند، خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا خواهد نمود.»

و در سخن دیگری فرمود: «تا زمانی که بیماری با تو می سازد تو نیز با او سازگار باش [و بی صبوری مکن].» (۵)

جلالت و عزت زین العابدین علیه السلام

شیخ کثی و دیگران از ابن عایشه نقل کرده اند که هشام بن عبدالملک در زمان خلافت پدر خود عبدالملک به حج رفت و در حال طواف، مردم به او اجازه استلام حجر الأسود را ندادند. از این رو، برای او منبری قرار دادند و او بر روی آن نشست و

ص: ۳۸۰

۱- (۵۲۷) دعوات راوندی / ۱۶۷.

۲- (۵۲۸) همان / ۱۶۹.

۳- (۵۲۹) همان.

۴- (۵۳۰) همان.

۵- (۵۳۱) همان.

مردم شام او را طواف دادند. ناگهان دید حضرت زین العابدین علیه السلام با لباس معطر و زیبا و صورتی نورانی که آثار عبادت و سجده در او ظاهر بود، وارد مطاف شد، و چون به حجر الأسود نزدیک گردید مردم به احترام او کنار رفتند تا او حجر الأسود را استلام نمود.

هشام از دیدن این منظره به خشم آمد. در همین هنگام، مردی از اهل شام از هشام پرسید: «این جوانی که مردم به او احترام می کنند و از هیبت و جلالت او کنار می روند تا او حجر الأسود را استلام کند کیست؟» هشام گفت: «من او را نمی شناسم!» و این از ترس رغبت اهل شام به آن حضرت بود.

در این هنگام، فرزددق شاعر که در آنجا حاضر بود به هشام گفت: «لکن من او را می شناسم.» مرد شامی گفت: «او کیست؟» فرزددق گفت:

هذا الذي تعرف البطحاء وطئته

و البيت يعرفه و الحلّ و الحرم

هذا ابن خير عباد الله كلهم

هذا التقى التقى الطاهر العلم

هذا على رسول الله صلى الله عليه وآله والده

أمست بنور هداه تهتدى الأمم [الظلم]

إذا رأتة قریش قال قائلها:

إلى مكارم هذا ينتهى الكرم

ينمى إلى ذروه العزّ التي قصرت

عن نيلها عرب الإسلام و العجم

يكاد يمسكه عرفان راحته

رکن الحطيم إذا ما جاء يستلم

يغضى حياء و يغضى من مهابته

فما يكلم إلا حين يتسم

ينشق نور الهدى عن نور عزته

كالشمس تنجاب في إشراقها الظلم

بكفه خيزران ريحها عبق

من كف أروع في عرينه شمم

مشتقه من رسول الله صلى الله عليه وآله نبوته

طابت عناصره والخيم والشيم

حمال أثقال أقوام إذا وفدوا

حلو الشمائل تحلو عنده نعم

هذا ابن فاطمه إن كنت جاهله

بجده أنبياء الله قد ختموا

ما قال لا قط إلا في تشهده

لو لا التشهد كانت لاؤه نعم

الله فضله قدماً و شرفه

جرى بذاك له في لوحه القلم

ص: ٣٨١

و ليس قولك من هذا بضائره
العرب تعرف من أنكرت و العجم
من جدّه دان فضل الأنبياء له
و فضل أمته دانت له الأمم
عمّ البرّيّه بالإحسان فانقشعت
عنها العمايه [الغيايه] و الإملاق و العدم
كلتا يديه غياث عمّ نفعهما
يستوكفان و لا يعرفهما عدم
سهل الخليقه لا يخشى بواده
تزينه خصلتان: الخلق و الكرم
لا يخلف الوعد ميمون نقيته
رحب الفنا أديب حين يعترم
من مشعر حبهم دين و بغضهم
كفر و قريبهم منجى و معتصم
يستدفع السوء و البلوى بحبهم
و يستردّ به الإحسان و النعم
مقدّم بعد ذكر الله ذكرهم
فى كلّ يوم و مختوم به الكلم
إنّ عدّ أهل التّقى كانوا أئمّتهم
أو قيل من خير أهل الارض قيل: هم

لا يستطيع جواد بعد غايتهم

و لا يدانيهم قوم و إن كرموا

هم الغيوث إذ أزمه أزمتم

و الأسد أسد الشرى و البأس محتدم

ياأبى لهم أن يحلّ الذمّ ساحتهم

خير كريم و أيدى بالندى هضم

لا ينقص العسر بسطاً من أكتفهم

سيان ذلك إن أثروا و أن عدموا

أى الخلائق ليست فى رقابهم

لأولويّه هذا أو له نعم

من يعرف الله يعرف أولويّه ذا

فالدّين من بيت هذا ناله الأمام

بيوتهم فى قریش يستضاء بهم

فى النَّابِات و عند الحلم ان حلموا

فجده من قریش من أزمّتها

محمّد و على بعده علم

بدر له شاهد و الشعب من أحد

و الخندقان و يوم الفتح قد علموا

و خير و حنين يشهدان له

و فى قريضه يوم صليم قتم

مواطن قد علت فی کلّ نائیه

علی الصّحابه لم أکتّم کما کتموا(۱)

هشام با شنیدن این اشعار خشمگین شد و حقوق و جوایز او را قطع کرد و

ص: ۳۸۲

۱- (۵۳۲) أنوار البهیّه / ۵۸، مناقب: ۳ / ۳۰۶.

دستور داد فرزددق را در عسفان - بين مكّه و مدينه - به زندان انداختند و چون اين خبر به حضرت زين العابدين عليه السلام رسيد آن حضرت دوازده هزار درهم براي او فرستاد و فرمود: «از تو معذرت مي خواهيم. اگر بيش از اين مي داشتيم براي تو مي فرستاديم.»

پس فرزددق آنها را برگرداند و گفت: «اي فرزند رسول خدا! من اين اشعار را براي خشنودي خدا و رسول او گفتم و چيزي نمي خواهم.» امام عليه السلام باز آنها را به او برگرداند و فرمود: «سوگند به حقي كه من بر تو دارم، پذير. خداوند از نيت و منزلت تو آگاه است.» پس فرزددق پذيرفت و در زندان اشعاري در مذمت و توهين به هشام سرود و از اشعار اوست:

أتحبسنى بين المدينه و التى

إليها قلوب الناس يهوى منيها

يقلب رأساً لم يكن رأس سيّد

و عين له حواء باد عيوبها

و چون هشام اين اشعار را شنيد، دستور داد او را آزاد كردند. (۱)

در مناقب ابن شهر آشوب آمده كه هشام به فرزددق گفت: «براي چه اين گونه اشعار را درباره ما نمي گويي؟» فرزددق گفت: «تو جدّي مانند جدّ او و پدري مانند پدر او و مادري مانند مادر او بياور تا براي شما نيز چنين اشعاري را بگويم.»

مرحوم محدث قمي در كتاب انوار البهيه از استاد اكبر محقق بهبهاني نقل نموده كه گويد: جدّم گفت: عبدالرحمن جامي اين قصيده را در كتاب سلسله الذهب به فارسي برگردانده و درباره آن گفته است: يكي از زن هاي كوفه در خواب فرزددق را ديد و به او گفت: «خدا با تو چه كرد؟» فرزددق گفت: «خداوند مرا به سبب قصيده اي كه درباره حضرت زين العابدين گفتم بخشيد.» سپس عبدالرحمن جامي - با اين كه مشهور به ناصبي بودن است - مي گويد: «سزاوار است خداوند با اين قصيده همه مردم عالم را ببخشد.» (۲)

ص: ۳۸۳

۱- (۵۳۳) روضه الواعظين / ۲۰۱، أنوار البهيه / ۵۸.

۲- (۵۳۴) أنوار البهيه / ۵۹.

نصب حجر الأسود به دست مبارک زین العابدین علیه السلام

قطب راوندی در کتاب خرائج می گوید: هنگامی که حجاج بن یوسف ثقفی در جنگ با عبدالله زبیر کعبه را خراب نمود و سپس بازسازی کرد و مردم خواستند حجر الأسود را نصب کنند، یکی از علمای اهل سنت حجر الأسود را گرفت و چون به جای خود گذارد قرار نگرفت. پس یکی از قضات آنان گرفت و چون به جای خود گذارد قرار نگرفت و یکی از زهاد آنان نیز چنین کرد و حجر الأسود به جای خود قرار نگرفت. پس حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمد و آن را گرفت و نام خدا را برد و آن را در جای خود گذارد و حجر الأسود قرار گرفت و مردم با دیدن این منظره تکبیر گفتند و فرزدق نیز در اشعار خود به این موضوع اشاره نموده و می گوید:

یکاد یمسکه عرفان راحته

رکن الحطیم إذا ما جاء یستلم(۱)

خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در دمشق شام

اوزاعی در کتاب الأحمر(۲) می گوید: هنگامی که [امام حسین علیه السلام و یاران و اهل بیت او در کربلا کشته شدند و] علی بن الحسین علیهما السلام [و اهل بیت او] و سر امام حسین علیه السلام [و عده ای از شهدا] را در شام نزد یزید آوردند، یزید به یک خطیب توانا گفت: «دست این جوان [یعنی حضرت زین العابدین علیه السلام] را بگیر و نزد منبر ببر و مردم را نسبت به او و پدر او که به جنگ ما برخاسته اند آگاه کن.»

پس آن خطیب بالای منبر مسجد دمشق رفت و تا توانست از بنی هاشم(۳) مذمت

ص: ۳۸۴

۱- (۵۳۵) الخرائج و الجرائح: ۱ / ۲۶۸.

۲- (۵۳۶) فی المناقب و فی کتاب الأحمر قال الأوزاعی: لَمَّا أتى بعلی بن الحسین علیه السلام و رأس أبيه إلى یزید

۳- (۵۳۷) بالشام قال لخطیب بلیغ: خذ بید هذا الغلام فأت به إلى المنبر و أخبر الناس بسوء رأی أبيه و جدّه و فراقهم الحق و بغیهم علینا، قال: فلم یدع شیئاً من المساوی إلّا ذکره فیهم، فلَمَّا نزل قام علی بن الحسین فحمد الله بمحامد شریفه و صلّی علی النبی صلّی الله علیه و آله صلاه موجهه، ثم قال: یا معشر الناس فمن عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا أعرفه نفسی، أنا ابن مکّه و منی، أنا ابن مروه و صفاء، أنا ابن محمّد المصطفی، أنا ابن من لا یخفی، أنا ابن من علا فاستعلی فجاز سدره المنتهی و کان من ربّه کقاب قوسین أو أدنی، أنا ابن من صلّی بملائکته السّماء مثنی مثنی، أنا ابن من أسرى به من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى، أنا ابن علی المرتضی، أنا ابن فاطمه الزّهراء أنا ابن خدیجه الکبری، أنا ابن المقتول ظلماً، أنا ابن المجزوز الرأس من القفا، أنا ابن العطشان حتّی قضی، أنا ابن طریح کربلا، أنا ابن مسلوب العمامه و الرّداء، أنا ابن من بکت علیه ملائکته السّماء، أنا ابن من ناحت علیه الجنّ فی الأرض و الطّیر فی الهواء، أنا بن من رأسه علی السّینان یهدی، أنا ابن من حرّمه من العراق إلى الشّام تسبی، أيّها الناس إنّ الله تعالی و له الحمد ابتلانا

نمود [و بنی امیه را ستایش کرد] و چون از منبر پایین آمد، حضرت زین العابدین علیه السلام بالای منبر رفت و فرمود:

«ای مردم! هر کس مرا می شناسد و هر کس مرا نمی شناسد من خود را به او معرفی می کنم. همانا من فرزند مکه و منی و مروه و صفا و محمد مصطفی و کسی که به مقام عالی سدره المنتهی رسید می باشم. من فرزند کسی هستم که در معراج ملائکه به او اقتدا کردند و خداوند او را از مسجد الحرام به مسجد اقصی [و سپس به سدره المنتهی] برد. من فرزند علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبرا هستم. من فرزند کسی هستم که از روی ظلم از قفا او را سر بردند. من فرزند کسی هستم که او را بلب تشنه کشتند و بدن او را بدون لباس روی زمین کربلا رها نمودند. من فرزند کسی هستم که ملائکه آسمان بر او گریستند، و جنیان روی زمین و پرندگان هوا بر او نوحه کردند.

من فرزند کسی هستم که سر او را بالای نیزه کردند و [برای عیدالله زیاد و یزید بن معاویه] هدیه بردند. من فرزند کسی هستم که حرم و اهل بیت او را از عراق [تا شام] به اسارت بردند.

ای مردم! خداوند متعال ما را به بلای نیکویی آزمود، و پرچم هدایت و عدل و تقوا را به دست ما قرار داد و پرچم ضلالت و گمراهی را در دست غیر ما [\(۱\)](#) قرار داد و

ص: ۳۸۵

۱- (۵۳۸) أهل البيت ببلاءٍ حسن، حيث جعل رايه الهدى و العدل و التقى فينا، و جعل رايه الضلال و الردى في غيرنا، فضلنا أهل البيت بستّ خصال: فضلنا بالعلم، و الحلم، و الشجاعه، و السّماحه، و المحبّه و المحلّه في قلوب المؤمنين، و آتانا ما لم يؤت أحداً من العالمين من قبلنا، فينا مختلف الملائكه و تنزيل الكتب.

ما را به شش خصلت فضیلت داد: ما را به علم و حلم و شجاعت و سماحت [و کرم] و محبت در قلوب مؤمنین فضیلت داد، و به ما مقامی داد که به احدی قبل از ما نداده بود. رفت و آمد ملائکه و نزول آیات قرآن در خانه ما بود.»

هنوز سخنان زین العابدین علیه السلام تمام نشده بود که یزید از ترس رسوایی به مؤذن گفت: اذان بگو و چون مؤذن گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، زین العابدین علیه السلام فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيراً»، و چون گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله»، زین العابدین علیه السلام فرمود: «من نیز شهادت به یگانگی خدا می دهم.» و چون گفت: «أشهد أن محمداً رسول الله»، زین العابدین علیه السلام فرمود: «ای یزید! این آقای که شما به رسالت او شهادت می دهید جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد تو است دروغ گفته ای و اگر بگویی جد من است پس برای چه پدر من را کشتی و اهل بیت او و من را اسیر نمودی؟»

سپس فرمود: «ای مردم! آیا بین شما کسی هست که پدر و جد او رسول خدا باشد؟» پس صدای مردم به گریه بلند شد و یکی از شیعیان او به نام منهال بن عمرو طائی، و در روایتی مکحول، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و گفت: «چگونه است حال تو ای فرزند رسول خدا؟» حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «وای بر تو، ما همانند بنی اسرائیل شدیم که فرعونیان مردان آنان را می کشتند (۱) و زنانشان را زنده

ص: ۳۸۶

۱- (۵۳۹) قال: فلم يفرغ حتى قال المؤذن: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، فقال عليّ عليه السلام: «اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيراً»، فقال المؤذن: «أشهد أن لا إله إلا الله»، فقال عليّ عليه السلام: «أشهد بما تشهد به، فلما قال المؤذن: أشهد أن محمداً رسول الله، قال عليّ عليه السلام: يا يزيد هذا جدّي أو جدك؟ فإن قلت: جدك فقد كذبت، وإن قلت: جدّي فلم قتلت أبي و سببت حرمه و سببتي؟ ثم قال: معاشر الناس هل فيكم من أبوه و جدّه رسول الله؟ فعلت الأصوات بالبكاء، فقام إليه رجل من شيعته يقال له: المنهال بن عمرو الطائي، و في روايه مكحول صاحب رسول الله صلي الله عليه و آله فقال له: كيف أمسيت يا بن رسول الله؟ فقال: ويحك كيف أمسيت؟! أمسينا فيكم كهيه بنى إسرائيل في آل فرعون، «يذبحون أبناءهم و يستحيون نسائهم» الآية و أمست العرب تفتخر على العجم بأن محمداً منها، و أمست قريش تفتخر على العرب بأن محمداً منها و أمسى آل محمّد مقهورين مخذولين، فإلى الله نشكو كثره عدونا و تفرّق ذات بيننا و تظاهر الأعداء علينا. مناقب: ۳ / ۳۰۵، بحار الأنوار: ۴۵ / ۱۷۴.

می گذاردند. عرب بر عجم افتخار می کرد که محمدصلی الله علیه وآله از عرب است و اکنون آل محمد مقهور و مخدول گشته و من به خدای خود شکایت می کنم از دشمنان زیاد و تفرق مردم و سلطه دشمنان بر ما.»

حلم و بردباری زین العابدین علیه السلام

شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد می گوید: یکی از خویشان حضرت زین العابدین علیه السلام [به نام حسن بن حسن] نزد آن حضرت آمد و هر چه می توانست به او فحش و دشنام داد و امام علیه السلام به او پاسخی نداد و چون او دور شد امام علیه السلام به اصحاب خود فرمود: «شما سخنان این مرد را شنیدید و من دوست می دارم با من نزد او برویم و پاسخ من را نیز بشنوید.» اصحاب گفتند: «خواهیم آمد، و ما دوست می داشتیم شما همان اول به او پاسخ می دادید.»

پس امام علیه السلام آماده شد و حرکت کردیم، در حالی که آن حضرت این آیه را تلاوت می فرمود: «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (۱). و ما دانستیم که امام علیه السلام پاسخی به او نخواهد داد، و آن مرد چون ما را دید یقین کرد که امام علیه السلام برای انتقام گرفتن آمده است، از این رو، خود را آماده اسائه ادب بیشتری نمود، لکن امام علیه السلام به او فرمود:

«ای برادر! تو آمدی سخنانی را به ما نسبت دادی. اگر سخنان تو درباره ما حق بوده خدا ما را ببخشد، و اگر حق نبوده خدا تو را ببخشد.» پس آن مرد با شنیدن این سخنان پیشانی امام علیه السلام را بوسه زد و گفت: «آری، آنچه من گفتم از ساحت مقدس شما دور بود و من سزاوار آن بودم.» (۲)

ص: ۳۸۷

۱- (۵۴۰) آل عمران / ۱۳۴.

۲- (۵۴۱) أنوار البهیة / ۵۹-۶۰.

نزدیک به این معناست آنچه از حماد لَحَام نقل شده که گوید: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: «پسر عموی شما، فلان شخص، هر چه توانست از شما بدگویی نمود.» پس امام علیه السلام به کنیز خود فرمود: «آب وضو بیاور.» سپس وضو گرفت و مشغول نماز شد. من با خود گفتم: «امام علیه السلام به او نفرین خواهد نمود.» پس دو رکعت نماز خواند و دست به دعا بلند نمود و گفت: «خدایا، من حقّ خود را بخشیدم و تو از من کریم تر هستی، پس تو نیز او را به من ببخش و او را مؤاخذه مکن.» سپس به حال تضرّع افتاد و پیوسته او را دعا نمود و من تعجب می کردم. (۱)

و به همین معنا اشاره دارد سخن امام رضا علیه السلام که به یکی از اهل قم فرمود: «از خدا بترسید و بر شما باد به سکوت و صبر و حلم.» سپس فرمود: «هرگز انسان، عابد شمرده نمی شود، مگر این که حلیم و بردبار باشد.» (۲)

در مناقب آمده: جوانی به حضرت زین العابدین علیه السلام دشنام داد و امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «ای جوان! سر راه ما گردنه سخت و خطرناکی است و اگر من از آن گردنه سالم بگذرم باکی از سخنان تو ندارم، و اگر درمانده شوم بدتر از آنچه تو می گویی خواهم بود.»

زین العابدین علیه السلام دو مرتبه غلام خود را صدا زد و او جواب نداد، تا این که در مرتبه سوم پاسخ داد و امام علیه السلام به او فرمود: «مگر تو صدای مرا نمی شنیدی؟» غلام گفت: «آری.» فرمود: «پس برای چه پاسخ نمی دادی؟» غلام گفت: «از مجازات شما ایمن بودم.» امام علیه السلام فرمود: «خدا را ستایش می کنم که او مملوک مرا از شرّ من ایمن نموده است.»

یکی از کنیزان زین العابدین علیه السلام آب بر روی دست آن حضرت می ریخت، ناگهان غفلت نمود و ظرف آب را رها کرد و دست امام علیه السلام آسیب دید، و چون

ص: ۳۸۸

۱- (۵۴۲) أنوار البهیة / ۶۰ ، بحار الأنوار: ۸۸ / ۳۸۵ ، مشکاه الأنوار / ۳۸۰.

۲- (۵۴۳) مشکاه الأنوار / ۳۷۹.

امام علیه السلام به او نگاه کرد او گفت: «خداوند می فرماید: «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»». امام علیه السلام فرمود: «خشم خود را فرو بردم.» کنیز گفت: «خداوند می فرماید: «وَ الْعَافِينَ عَيْنِ النَّاسِ»». امام علیه السلام فرمود: «خدا از تو بگذرد.» کنیز گفت: «خداوند می فرماید: «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»». امام علیه السلام فرمود: «من تو را در راه خدا آزاد نمودم.»

حضرت زین العابدین علیه السلام بر عده ای گذشت که غیبت آن حضرت را می کردند، پس ایستاد و به آنان فرمود: «اگر شما در گفتار خود صادق باشید خدا مرا ببخشد و اگر دروغ گو باشید خدا شما را ببخشد.»

عادت حضرت زین العابدین علیه السلام این بود که چون ماه مبارک رمضان می رسید خطاهای غلامان خود را می نوشت و چون شب آخر ماه می شد آنان را جمع می کرد و خطاهایشان را به آنان نشان می داد و می فرمود:

«شماها چنین خطاهایی را کرده اید و من شما را مجازات نکردم.» و چون آنان به خطاهای خود اعتراف می کردند بین آنان می ایستاد و می فرمود: «با صدای بلند بگوئید: "ای علی بن الحسین! پروردگار تو نیز خطاهای تو را همین گونه ثبت نموده و نامه ای برای تو آماده کرده و هر عمل کوچک و بزرگ تو را در آن جمع نموده است. پس به یاد ذلیلانه ایستادن خود در پیشگاه خدا باش. او کوچک ترین ظلمی به کسی نخواهد نمود. «وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً». پس تو اکنون از خطای ما بگذر تا خداوند نیز همان گونه که فرموده «وَ لِيُغْفِرُوا وَ لِيُغْفَرُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» از تو بگذرد.» پس آنان را عفو می نمود و صدای ناله و گریه او بلند می شد. (۱)

تواضع و فروتنی زین العابدین علیه السلام

شخصی به نام نافع بن جبیر به آن حضرت گفت: «شما با افراد و اقوام بی اعتبار و پستی می نشینی [و این شأن شما نیست].» امام علیه السلام به او فرمود: «من با کسانی می نشینم که از مجالست با آنان در دین خود بهره مند شوم.» به آن حضرت گفته شد:

ص: ۳۸۹

«برای چه شما با هر قافله ای مسافرت می کنید، ناشناخته بین آنان می روید؟»

امام علیه السلام فرمود: «ترس از آن دارم که مردم بخواهند به واسطه رسول خداصلی الله علیه وآله به من احترام کنند و من نتوانم جبران نمایم.»

و در سخنی فرمود: «من هرگز تاکنون به واسطه خویشی با رسول خداصلی الله علیه وآله یک لقمه از کسی نخورده ام.»

صاحب محاسن و کافی نقل کرده اند که به عبدالملک خبر دادند حضرت زین العابدین علیه السلام کنیز خود را آزاد نموده و سپس با او ازدواج کرده است. پس عبدالملک [بن مروان، خلیفه مروانی] به آن حضرت نوشت:

«شما می دانید که همترازهای شما از قریش نسبت به دامادها و فرزندان خود ملاحظه شخصیت خویش را می نمایند، شما نه ملاحظه شخصیت خود را کرده اید و نه ملاحظه فرزندان خود را.»

پس حضرت زین العابدین علیه السلام در پاسخ او نوشت: «کسی در شرافت و کرامت به رسول خداصلی الله علیه وآله نمی رسد و من طبق سنت او با کنیز خود پس از آزاد نمودن و دریافت ثواب، ازدواج نمودم، و کسی که دین او پاک باشد چنین چیزی به او آسیب نمی رساند و خداوند با تشرف به اسلام همه کاستی ها و نقیصه ها و پستی ها [ی زمان جاهلیت] را از مسلمانان برطرف نمود، و تنها جاهلیت [و رسوم آن] سبب پستی و بی مقداری انسان است.»

پس سلیمان به پدر خود عبدالملک گفت: «یا امیرالمؤمنین! چقدر زین العابدین [با سخنان خود] بر تو فخر می کند.» عبدالملک گفت: «فرزندم! این چنین مگو، او بر ما فخر نمی کند، بلکه این زبان بنی هاشم و سخن آنان است که سنگ را می شکافد و از دریا اقتراف می نماید.»

در کتاب عقد الفرید آمده که حضرت زین العابدین علیه السلام به او فرمود: «عمل من همانند عمل رسول خداست که با کنیز خود و با همسر غلام خود [بعد از طلاق] ازدواج نمود.» پس عبدالملک به اطرافیان خود گفت: «کاری که مردم به سبب آن

پست و ناچیز می شوند علی بن الحسین علیه السلام به سبب آن کسب شرافت نمود.»

در کتاب امالی آمده که به آن حضرت گفته شد: «شما که بهترین مردم هستید برای چه با مادر خود غذا نمی خورید، در حالی که او چنین چیزی را دوست می دارد؟»

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «من نمی خواهم دستم به طرف لقمه ای برود که چشم مادرم به آن باشد و من عاق او بشوم.» از این رو، پس از این قصه، امام علیه السلام پارچه ای بر روی غذا می انداخت و دست خود را زیر آن پارچه می برد و لقمه خود را بر می داشت. (۱)

سخنان حکیمانه زین العابدین علیه السلام

سخنان آن حضرت فراوان است و ما در این مختصر به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- سخنان مفصلی درباره نصیحت و ارشاد شیعیان از آن حضرت نقل شده که در هر جمعه ای برای آنان تکرار می فرموده است و آغاز آنها توصیه به تقوا و یاد مرگ و حساب اعمال و دوری از غفلت است. «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَتَجِدْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا، وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمِدًا بَعِيدًا وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ، وَ يُحَكِّكُ يَابْنَ آدَمَ الْغَافِلَ...» (۲)

۲- سخنانی نیز درباره موعظه و زهد و حکمت از آن حضرت نقل شده که حقا تکان دهنده است: «كَفَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ كَيْدَ الظَّالِمِينَ وَ بَغْيَ الحَاسِدِينَ وَ بَطْشَ الجَبَّارِينَ...» (۳)

۳- سخنان مفصلی نیز درباره حقوق از آن حضرت نقل شده که معروف به «رساله الحقوق» است، و حقا هر مؤمنی باید به این رساله نگاه کند و توفیق ادای

ص: ۳۹۱

۱- (۵۴۵) مناقب آل ابی طالب: ۴ / ۱۶۱ - ۱۶۲.

۲- (۵۴۶) تحف العقول / ۱۸۰.

۳- (۵۴۷) همان / ۱۸۲.

حقوق واجب را از خدای خود طلب نماید، و در مورد این پنجاه حقی که آن حضرت بیان نموده دیگران را نیز آگاه سازد. (۱)

۴- سخنانی نیز درباره زهد در دنیا و نشانه های آن در مؤمن بیان نموده که هر مؤمنی باید در آنها دقت کند تا در مطامع و زینت های دنیا غرق نشود و حب دنیا او را بیچاره ننماید. (۲)

۵- امام علیه السلام نامه ای به محمد بن مسلم زهری نوشته که بسیار آموزنده و نجات بخش است. (۳)

۶- سخنان کوتاهی نیز از آن بزرگوار نقل شده که به برخی از آنها اشاره می شود:

قال علیه السلام: «الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ». یعنی: «صبر و رضایت از تقدیرات ناگوار دلیل بر بالا-ترین درجات یقین است». (۴)

و قال علیه السلام: «مَنْ قَنَعَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ». یعنی: «هر کس به داده های خدا قانع باشد، بی نیازترین مردم خواهد بود.»

و قال علیه السلام: «لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَى، وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَّقَبَلُ». یعنی: «هیچ عملی اگر همراه با تقوا باشد کم و ناچیز نیست و چگونه ناچیز است عملی که به درگاه خداوند پذیرفته باشد؟»

و قال علیه السلام: لبعض بنیه: «يا بَنِيَّ! انْظُرْ خَمْسَةَ فَلَا تُصَاحِبُهُمْ وَ لَا تُحَادِثُهُمْ وَ لَا تُرَافِقُهُمْ فِي طَرِيقٍ، فَقَالَ: يَا أَبَتَهُ مَنْ هُمْ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْكُذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ يُقَرَّبُ لَكَ الْبُعِيدَ وَ يَبْعُدُ لَكَ الْقَرِيبَ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفَاسِقِ، فَإِنَّهُ بَايِعُكَ بِأَكْلِهِ أَوْ أَقْلٍ مِنْ ذَلِكَ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَخْوَجَ مَا تُكُونُ إِلَيْهِ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرُّكَ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفَاطِعِ لِرِجْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ.» (۵)

ص: ۳۹۲

۱- (۵۴۸) تحف العقول / ۱۸۴.

۲- (۵۴۹) همان / ۱۹۶.

۳- (۵۵۰) همان / ۱۹۸.

۴- (۵۵۱) همان / ۲۰۰.

۵- (۵۵۲) همان / ۲۰۱.

یعنی حضرت زین العابدین علیه السلام به یکی از فرزندان خود فرمود: «فرزند عزیزم! به دقت بنگر و با پنج گروه از مردم هم نشین و هم سخن و همراه شو.» او گفت: «پدر جان! آنان کیانند؟»

امام علیه السلام فرمود: «بترس از هم نشینی با کذاب و دروغ گو که او همانند سراب (آب نما) می ماند؛ دور را برای تو نزدیک می کند و نزدیک را برای تو دور می نماید. و بترس از هم نشینی با فاسق؛ چرا که او تو را به یک لقمه و یا کمتر از آن می فروشد. و بترس از هم نشینی با بخیل؛ چرا که او در سخت ترین وضعیت مالی تو را محروم و خوار خواهد کرد. و بترس از هم نشینی با احمق؛ چرا که او می خواهد به تو کمک کند اما به سبب حماقت به تو آسیب خواهد رساند. و بترس از هم نشینی با قاطع رحم؛ چرا که من او را در کتاب خدا ملعون یافتم.»

و قال علیه السلام: «الْمُؤْمِنُ مِنْ دُعَائِهِ عَلَى ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ يُدَخَّرَ لَهُ، وَإِمَّا أَنْ يُعَجَّلَ لَهُ، وَإِمَّا أَنْ يُدْفَعَ عَنْهُ بَلَاءٌ يُرِيدُ أَنْ يُصِيبَهُ.» (۱)

یعنی: «دعای مؤمن سه گونه است: یا برای او ذخیره می شود [اگر مصلحت او اجابت در دنیا نباشد]، و یا فوری و یا با تأخیر مستجاب می شود [اگر مصلحت او در اجابت باشد]، و یا به جای آن دعا، بلایی که خداوند می خواسته به او برسد از او بر طرف می شود.»

و قال علیه السلام: «إِنَّ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ، الْإِنْفَاقَ عَلَى قَدْرِ الْإِقْتَارِ، وَ التَّوَسُّعَ عَلَى قَدْرِ التَّوَسُّعِ، وَ إِنْصَافَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ ائْتِدَاءَهُ بِالسَّلَامِ.» (۲)

یعنی: «از اخلاق مؤمن است، انفاق و احسان در سختی و تنگدستی، به اندازه سختی و تنگدستی، و انفاق در وسعت، به اندازه وسعت، و انصاف با مردم، و ابتدای به سلام.»

و قال علیه السلام: «ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ: كَفَّ لِسَانَهُ عَنِ النَّاسِ وَ اِغْتِيَابِهِمْ، وَ إِشْغَالُهُ نَفْسَهُ

ص: ۳۹۳

۱- (۵۵۳) تحف العقول / ۲۰۲.

۲- (۵۵۴) همان / ۲۰۴.

بِمَا يَنْفَعُهُ لآخِرَتِهِ وَ دُنْيَاهُ، وَ طُولُ الْبُكَاءِ عَلَيَّ خَطِيئَتِهِ» (۱)

یعنی: «سه چیز نجات بخش مؤمن است: باز داشتن زبان از غیبت و بدگویی از مردم، مشغول بودن مؤمن به آنچه مفید برای دنیا و آخرت اوست، و گریه پیاپی برای گناهان.»

و قال صلى الله عليه وآله: «نَظَرُ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ لِلْمَوَدَّةِ وَ الْمَحَبَّةِ لَهُ عِبَادَةٌ» (۲)

یعنی: «نگاه مؤمن در صورت برادر مؤمن خود از روی محبت و دوستی عبادت است.»

و قال لابنه محمد عليهما السلام: «افْعَلِ الْخَيْرَ إِلَى كُلِّ مَنْ طَلَبَهُ مِنْكَ، فَإِنْ كَانَ أَهْلِهِ فَقَدْ أَصَبْتَ مَوْضِعَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ بِأَهْلٍ كُنْتَ أَنْتَ أَهْلَهُ، وَإِنْ شَتَمَكَ رَجُلٌ عَنْ يَمِينِكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى يَسَارِكَ، وَ اعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَأَقْبَلْ عُذْرَهُ» (۳)

یعنی: حضرت زین العابدین به فرزند خود امام باقر علیهما السلام فرمود: «هر کس از تو عمل خیری را طلب نمود انجام ده، پس اگر او اهل خیر و سزاوار به آن بود، تو خیر را در جای خود قرار داده ای، و اگر او سزاوار به آن خیر نبود تو سزاوار به آن خواهی بود، و اگر کسی در طرف راست تو به تو دشنام داد و سپس برگشت و از طرف چپ تو آمد و عذرخواهی نمود عذر او را بپذیر.»

و قال عليه السلام: «إِنَّ الْمَعْرِفَةَ وَ كَمَالَ دِينِ الْمُسْلِمِ، تَزُكُّهُ الْكَلَامُ فِيمَا لَا يَعْينُهُ، وَ قَلَّةُ مِرَائِهِ، وَ حِلْمُهُ، وَ صَبْرُهُ، وَ حُسْنُ خُلُقِهِ» (۴)

یعنی: «معرفت و کمال دین مسلمان به چند چیز است: بیهوده سخن نگفتن، از نزاع و کشمکش دوری کردن، حلم و بردباری، صبر و شکیبایی و خلق نیک.»

ص: ۳۹۴

۱- (۵۵۵) تحف العقول / ۲۰۴.

۲- (۵۵۶) همان.

۳- (۵۵۷) همان.

۴- (۵۵۸) همان / ۲۰۲.

حضرت زین العابدین علیه السلام، روز شنبه دوازدهم و یا هیجدهم محرم سال نود و پنج هجری قمری به شهادت رسید. سن مبارک آن حضرت هنگام شهادت پنجاه و هفت سال بود و هشام بن عبدالملک در زمان خلافت برادر خود ولید بن عبدالملک او را مسموم نمود.

شیخ طوسی و شیخ مفید می فرمایند: آن حضرت را در روز بیست و پنجم محرم سال نود و پنج هجری قمری مسموم نمودند. محدث قمی می گوید: سال رحلت آن حضرت را «سنه الفقهاء» نامیدند؛ چرا که در آن سال بسیاری از علما و فقها از دنیا رفتند.

سبط بن جوزی در کتاب تذکره می گوید: علی بن الحسین علیه السلام که سید الفقها بود، در اول سال نود و پنج هجری قمری از دنیا رحلت نمود و پس از آن حضرت، عده ای از فقها در آن سال از دنیا رحلت نمودند، و قبر شریف آن حضرت در بقیع کنار عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام است.

مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «پدرم علی بن الحسین هنگام مرگ مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: فرزند عزیزم! من تو را وصیت می نمایم به آنچه پدرم هنگام مرگ مرا به آن وصیت نمود و فرمود: پدرش او را نیز چنین وصیت کرد و فرمود: " يَا بُنَيَّ! إِيَّاكَ وَ ظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ. " یعنی: فرزند عزیزم! بترس از ظلم به کسی که یآوری جز خدا ندارد.»

موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید: «هنگامی که مرگ علی بن الحسین علیه السلام فرا رسید، بیهوش گردید و سپس چشمان خود را باز نمود و سوره «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» و سوره «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ» را قرائت کرد و سپس فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ تَبَوُّءَ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»، و سپس روح از بدن او مفارقت کرد و دیگر سخنی نگفت.» (۱)

ص: ۳۹۵

حکایات و قضایای مربوط به امام سجّاد علیه السلام

اشاره

ص: ۳۹۷

سؤال فقهی از امام زین العابدین علیه السلام

سعید بن مسیب می گوید از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسیدم: «اگر مردی زن خود را بزند به گونه ای که حمل خود را سقط کند چه حکمی دارد؟»

فرمود: «اگر نطفه بوده یعنی از روزی که همبستر شده اند فقط ۴۰ روز از آن گذشته باشد، ۲۰ دینار، و اگر علقه باشد یعنی ۸۰ روز گذشته باشد، ۴۰ دینار، و اگر مضغه باشد یعنی ۱۲۰ روز گذشته باشد، ۶۰ دینار، و اگر دارای گوشت و استخوان بوده و جوارح و اعضا در آن پیدا شده و روح در آن دمیده شده باشد باید دیه کامل پردازد.»^(۱)

سؤال اعتقادی از امام زین العابدین علیه السلام

وقتی که حضرت زین العابدین علیه السلام احوال و اوضاع روز قیامت و قصاص ظالم توسط مظلوم را مطرح فرمود، شخصی بلند شد و عرض کرد: «یا بن رسول الله! اگر مؤمن حقی بر گردن کافری داشته باشد، چه چیزی از کافر می گیرند و به مؤمن می دهند، در حالی که بی نوا خود اهل جهنم است؟»

حضرت فرمود: «از مسلمان به اندازه حقی که برگردن کافر دارد گناه کم شده و به پرونده کافر افزوده می شود و در نتیجه عذاب او افزوده می شود.» عرض کرد: «اگر

ص: ۳۹۸

مسلمان بر گردن مسلمان حقی داشته باشد چگونه استیفا می شود؟»

فرمود: «از حسنات و کارهای نیک مسلمان ظالم گرفته و به حسنات مظلوم می افزایند و اگر حسناتی نداشته باشد از گناهان مظلوم گرفته و بر گناهان مسلمان ظالم افزوده می شود و در نتیجه بر عذاب او می افزایند.»^(۱)

محمد حنفیه و امام زین العابدین علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «چون حضرت حسین علیه السلام به شهادت رسید محمد حنفیه نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد: "ای پسر برادر، من عموی تو و از تو بزرگ تر هستم، پس برای امامت شایسته ترم؛ سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله را به من بده." حضرت فرمود: "ای عمو! از خداوند بترس و آنچه را که حق تو نیست ادعا مکن که می ترسم عمرت کوتاه شود و در امر امامت تفرقه ایجاد شود."

عرض کرد: "من شایسته تر از تو هستم برای امامت." حضرت فرمود: "ای عمو، آیا می خواهی نزد حاکمی برویم و در آنجا دعوی خود را مطرح کنیم؟" گفت: "نزد چه کسی برویم؟" حضرت فرمود: "نزد حجر الاسود." پس هر دو نزد حجر الاسود آمدند و ایستادند و حضرت فرمود: "عمو سخن بگو و حال خود را بیان کن که طالب امر امامتی." وی سخن گفت اما جوابی نشنید. پس حضرت زین العابدین علیه السلام جلو آمد و دست مبارک بر حجر الاسود گذارد و خدا را قسم داد که حجر را به زبان در آورده تا با زبان عربی فصیح، امامت بعد از حسین علیه السلام را روشن نماید.

ناگاه حجر الاسود به لرزه در آمد به حدی که نزدیک بود از جای کنده شده و بر زمین بیفتد و با زبان عربی فصیح گفت: "ای محمد! تسلیم شو که امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام، حق علی بن الحسین علیه السلام است." حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «محمد حنفیه برگشت و مرتب می گفت: "بابی علی؛ پدرم فدای علی بن الحسین باد."»^(۲)

ص: ۳۹۹

۱- (۵۶۱) زین العابدین، نوشته المقدم / ۱۴۵.

۲- (۵۶۲) کشف الغمه مترجم: ۲ / ۳۱۰.

محققین عقیده بر آن دارند که محمد حنفیه دارای جلال و بزرگواری بوده و هرگز ادعای امامت نداشته بلکه معترف به امامت حق بوده است ولی چون پیروانی داشته که علی رغم میل او، وی را امام می دانسته اند، او می خواست با نمایش این صحنه و تظاهر به ادعای امامت، مسئله بر پیروان وی روشن گردد تا مبادا فتنه ای به وجود آید. و این که محمد حنفیه پس از اعجاز و خاتمه شهادت حجر الأسود اعتراف به امامت حضرت نمود و به قولی دست آن حضرت را بوسید، نشانه همین نیت پاک وی بوده است.

روح بلند امام سجّاد علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «عبدالملک بن مروان به طواف کعبه مشغول بود و حضرت سجّاد علیه السلام جلوی او طواف می کرد و به او اعتنایی نمی نمود. عبدالملک آن حضرت را از نظر قیافه نمی شناخت؛ پرسید: "این کیست که جلوی ما طواف می کند و به ما نظر نمی افکند؟"

گفتند: "او علی بن الحسین علیه السلام است." همانجا نشست و دستور داد که آن حضرت را برگردانند. چون آن حضرت برگشتند، عرض کرد: "ای علی بن الحسین! من قاتل پدرت حسین بن علی علیه السلام نیستم، چرا نزد ما نمی آیی؟"

حضرت فرمود: "قاتل پدرم دنیای پدرم را تباه کرد و پدر من آخرت قاتلش را تباه نمود و تو هم اگر می خواهی مثل او باش." گفت: "نه من هرگز چنین قصدی ندارم، بلکه خواهش می کنم نزد ما بیا و از دنیای ما بهره مند باش."

حضرت سجّاد نشست و ردای خود را پهن کرد و به درگاه پروردگار عرض کرد: "خدایا، حرمت دوستان را به او بنمایان."

ناگاه دید که ردای آن حضرت پر از درّ و گوهرهایی شد که پرتو آنها نزدیک بود چشم ها را برباید. آن گاه به عبدالملک فرمود: "کسی که چنین حرمتی نزد خدا دارد آیا به دنیای تو محتاج است؟" آن گاه عرض کرد: "خدایا این ها را از من بگیر که به

آن‌ها نیاز ندارم." (۱)

حضرت سجاد علیه السلام در عرفات

حضرت سجاد علیه السلام در عرفات ایستاده بود و به زهری می‌فرمود: «تخمین می‌زنی که چه مقدار جمعیت در این سرزمین باشند؟» عرض کرد: «حدود ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر.»

حضرت فرمود: «ای زهری جلو بیا.» زهری می‌گوید: وقتی جلو رفتم دست خود را روی صورت من کشید و فرمود: «نگاه کن.» نگاه کردم و همه مردم را به صورت میمون دیدم و فقط از هر ده هزار نفر یک انسان را ملاحظه می‌کردم.

سپس فرمود: «نزدیک بیا.» نزدیک رفتم، باز دست به صورتم کشید و فرمود: «نگاه کن.» نگاه کردم و همه را به شکل خوک دیدم مگر همان عدّه مخصوص اندک را. سپس فرمود: «نزدیک شو.» نزدیک شدم، دست به صورتم کشید و همه را به شکل خرس دیدم جز همان عدّه را. گفتم: «پدر و مادرم به فدایت باد، معجزات و نشانه‌های تو مرا به وحشت انداخت و عجائب تو مرا حیران کرد.»

فرمود: «ای زهری، از این جمعیت زیاد جز همان عدّه محدودی که دیدی، حاجی نیست.» آن‌گاه فرمود: «دست به صورت خود بکش.» دست کشیدم و مردم را به حالت اولیّه خویش دیدم. (۲)

امام سجاد و صدقات پنهانی

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است: هنگامی که بدن پدر بزرگوارش حضرت سجاد علیه السلام را غسل می‌داد، اطرافیان متوجه پینه‌ای که روی زانوان و پاهای مبارک آن جناب بسته شده بود گردیدند. در این هنگام چشم آنها به شانه حضرت سجاد افتاد که یک قسمت از آن مانند زانوهایش پینه بسته بود. به حضرت باقر علیه السلام عرض

ص: ۴۰۱

۱- (۵۶۳) اثبات الهداه، مترجم: ۵ / ۲۳۴.

۲- (۵۶۴) بحار الأنوار: ۲۴ / ۱۲۴، ترجمه اثبات الهداه: ۵ / ۲۴۸.

کردند: «معلوم است که پینه های پاها و زانوها بر اثر عبادت است، ولی پینه شانه از چیست؟»

حضرت باقرعلیه السلام فرمود: «اگر بعد از حیات ایشان نبود علت آن را نمی گفتم. روزی نمی گذشت مگر این که پدرم به اندازه ممکن بینویان را سیر می کرد. شب که می شد آن حضرت آنچه را که از خوراک خود و خانواده اش زیاد می آمد در انبانی جای می داد و هنگامی که همه به خواب می رفتند از منزل خارج می شد و به در خانه عدّه ای تنگدست که از ترس آبرو سؤال نمی کردند می رفت و محتوی انبان را بین آنها تقسیم می کرد به طوری که متوجه نمی شدند که آورنده آنها کیست و هیچ یک از افراد خانواده آن حضرت نیز متوجه نمی شدند. فقط من متوجه شده بودم و منظور آن حضرت این بود که به پاداش صدقه پنهانی نائل گردد.» (۱)

ادعیه و احراز امام سجّادعلیه السلام

حرز امام سجّادعلیه السلام: «بِسْمِ اللَّهِ اسْتَعْنَتْ وَ بِسْمِ اللَّهِ اسْتَجَزْتُ وَ بِهِ اعْتَصَمْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ فَأَعِدْنِي، اللَّهُمَّ مِنْ كُلِّ طَارِقٍ طَرَقَ فِي لَيْلٍ غَسَقَ أَوْ صُبْحَ بَرَقَ مِنْ كَيْدِ كَائِدٍ وَ حَسَدِ حَاسِدٍ زَجَزْتَهُمْ بِقُلِّ هُوَ اللَّهُ أَحَدُ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَ بِالِاسْمِ الْمَكُونِ الْمُتَرَدِّدِ بَيْنَ الْكَافِ وَ الثُّونِ وَ بِالِاسْمِ الْغَامِضِ الْمَكُونِ الَّذِي يَكُونُ مِنْهُ الْكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَتَدْرَعُ بِهِ مِنْ كُلِّ مَا نَظَرَتِ الْعُيُونُ وَ حَقَّقَتِ الطُّنُونُ، وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سِدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سِدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا.» (۲)

مؤلف گوید: در حاشیه مفاتیح الجنان نیز حرزی از آن حضرت نقل شده که اول آن: «بِسْمِ

ص: ۴۰۲

۱- (۵۶۵) سفینه البحار: ۲ / ۲۴.

۲- (۵۶۶) جنّات الخلود.

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ سَيَدَدْتُ أَفْوَاهَ الْجِنَّ...» می باشد، در بحار نیز - جلد ۹۴ صفحه ۲۶۵ - حرزی از آن حضرت نقل شده که اوّل آن چنین است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَسْمَعَ السَّمْعِينَ، يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ...». دعاهاى آن حضرت نیز بسیار است، برخی از آن ها در کتاب صحیفه سجّادیه جمع آوری شده است. سزاوار است برادران و خواهران دینی از آنها استفاده کنند.

ص: ۴۰۳

فضائل حضرت زین العابدین علیه السلام

ای خدا را اسم اعظم یا علی بن الحسین

وی تنت جان مجسم یا علی بن الحسین

ای دمیده از دمت روح خدائی از ازل

در گِل حوا و آدم یا علی بن الحسین

ای مناجات شبت در آسمان بخشیده روح

بر تن عیسی بن مریم یا علی بن الحسین

این عجب نبود که عبد در گهت با یک دعا

فیض بخشد بر دو عالم یا علی بن الحسین

نخل مکه پور طاها زاده سعی و صفا

جان کعبه قلب زمزم یا علی بن الحسین

جنت رویت پر از گلبوسه خون خدا

باغ جنت سبز و خرم یا علی بن الحسین

بعد تسبیح الهی ذکرشان مدح شماس

کوه و صحرا سُخره ایم جمله عالم یا علی بن الحسین

از ملک بگرفته تا جنّ و بشر تا وحش و طیر

سائل کوی تو من هم یا علی بن الحسین

در وفات و مرگ و قبر و برزخ و حشر و صراط

نیست با مهرت مرا غم یا علی بن الحسین

دوست دارم ناچه ات در کوچه های شهر شام

پای بگذارَد به چشمم یا علیّ بن الحسین

دوست دارم با سرشک دیده در بازار شام

خون ز ساق پات شویم یا علیّ بن الحسین

ص: ۴۰۶

کی شنیده این که گردد روی زخم سلسله

حقله زنجیر مرحم یا علی بن الحسین

کی شنیده پای کوبی و دف و چنگ و زناپ

دور توحید مجسم یا علی بن الحسین

با که گویم شامیان آتش به فرقت ریختند

جای عرض خیر مقدم یا علی بن الحسین

با عزای تو مدینه گشت یکسر کربلا

تازه شد داغ محرم یا علی بن الحسین

داغ هجده یوسف بر لاله دل کم نبود؟

سوختی از آتش سَم یا علی بن الحسین

در مسیر شام آنچه بر سرت شد جز خدا

کس نمی داند مسلم یا علی بن الحسین

آن شررهایی که عمری در درونت صبر شد

سر کشید از «نخل میثم» یا علی بن الحسین (۱)

ولادت حضرت سجاد علیه السلام

سحرگه ماه، بهر خاک بوسی بر زمین آمد

زمین خرم تر و زیباتر از خلد برین آمد

جهان بر خود بناز امشب که یار نازنین آمد

عبادت چشم تو روشن که زین العابدین آمد

ملک خندان، فضا روشن، دل اهل ولا روشن

همه ارض و سما روشن همه ملک خدا روشن

ص: ۴۰۷

۱-۵۶۷) نخل میثم: ۴ / ۴۲۵.

که امشب شهربانو شهریار عالم آورده

خدای ذوالمنن شمس ولایت را قمر داده

درخت طور سینای امامت را ثمر داده

یم صبر و رضا و زهد و عصمت را گهر داده

سخن بی پرده گویم حقّ به ثارالله پسر داده

قیامت قدّ و بالایش، دعا مشتاق لب هایش

جمال الله، سیمایش پدر محو تماشایش

تو گویی آمنه امشب رسول اکرم آورده

علی، زهرا، محمدصلی الله علیه وآله را فروغ هر دو عین است این

پناه انس و جان فرمانروای عالمین است این

عبادت را اطاعت را دعا را زیب و زین است این

فروغ دیده زهرا علی بن الحسین است این

خرد شاگرد تعلیمش، کرم مشتاق تکریمش

قدر مسئول تصمیمش، قضا خیزد به تعظیمش

سخاوت، جود، پیش بذل دست او کم آورده (۱)

شهادت امام سجاد علیه السلام

شد تازه داغ، باز به دل های اهل بیت

تکرار شد مصیبت عظمای اهل بیت

با قلب چاک چاک در آغوش خاک خفت

چارم امام و رهبر و مولای اهل بیت

دردا که شد خموش پس از سال ها فراق

آوای روح بخش مسیحای اهل بیت

ص: ۴۰۸

۱-۵۶۸) نخل میثم: ۴ / ۴۱۳.

بعد از شهادتش به همه خلق شد عیان
کو را چه ها رسیده ز اعدای اهل بیت
آثار زخم سلسله ها هم هنوز بود
بر عضو عضو آن گل رعناى اهل بیت
این است آن اسیر که هجده ستاره دید
بر نیزه گرد ماه دل آرای اهل بیت
این است آن امام که با دست بسته دید
چون داغ خویش آبله بر پای اهل بیت
این است آن عزیز که آثار سنگ دید
بر ماه روی زینب کبرای اهل بیت
این غیرت الّلهی است که می دید آمدند
زن های شام بهر تماشای اهل بیت
با تازیانه گشت جسارت به عمّه اش
روزی که سوخت خانه زهرای اهل بیت
«میثم» قسم به فاطمه باور نکردنی است
این غم، که در خرابه شود جای اهل بیت(۱)

زبان حال امام سجّاد علیه السلام

دریا به دیده تر من گریه می کند
آتش ز سوز حنجر من گریه می کند
سنگی که می زنند به فرقم ز روی بام

بر زخم تازه سر من گریه می کند
از حلقه های سلسله خون می چکد چو اشک
زنجیر هم به پیکر من گریه می کند
ریزد سرشک دیده اکبر به نوک نی
این جا به من برادر من گریه می کند
وقتی زدند خنده به اشکم زنان شام
دیدم سه ساله خواهر من گریه می کند
رأس حسین بر همه سر زدند ولی
چون می رسد برابر من گریه می کند

ص: ۴۰۹

ای اهل شام نکوبید بر زمین
کاین جا ستاده مادر من گریه می کند
تا روز حشر هر که به گُل می کند نگاه
بر لاله های پرپر من گریه می کند
زن های شام هلهله و خنده می کنند
جایی که جدّ اطهر من گریه می کند
بگذار ظالمانه بخندند شامیان
«میثم» که هست ذاکر من گریه می کند(۱)

مجلس یزید لعنه الله علیه

رخسار یاس و سیلی دست خزان کجا
قدّ کمان و قامت سرو روان کجا
آل رسول و شامِ غم و مجلس یزید
بزم شراب و رأس امام زمان کجا
ای کاش می شکست قلم تا نمی نوشت
قرآن کجا و طشت زر و خیزران کجا
خیزید ای ذُراری زهرا ندا دهید
زینب کجا و مجلس نامحرمان کجا
در مجلس یزید نپرسید یک نفر
هفتاد داغ و این همه زخم زبان کجا
گیرم نبود سبط رسول خدا حسین

چوب جفا کجا و لب میهمان کجا

حورا کجا و دوزخیان آه وای من

بازوی ده فرشته و یک ریسمان کجا

از زخم های سید سجاد بشنوید

زنجیر خصم و پیکر جان جهان کجا

ای اهل بیت گر نگشایید باب لطف

ما رو بریم از در این آستان کجا

فیض از شماسست ورنه بدان کثرت گناه

«میثم» کجا و این همه سوز بیان کجا (۲)

ص: ۴۱۰

۱- (۵۷۰) نخل میثم: ۳ / ۳۶۸.

۲- (۵۷۱) نخل میثم: ۳ / ۳۶۹.

رهبران

معصوم

امام محمد بن علي باقر العلوم عليه السلام

اشاره

ص: ٤١١

ولادت امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام روز جمعه اوّل ماه رجب سال پنجاه و هفت هجری قمری به دنیا آمد. (۱) بعضی ولادت آن حضرت را در سوّم ماه صفر آن سال دانسته اند. شهادت آن بزرگوار نیز در روز دوشنبه هفتم ذی الحجّه سال یکصد و چهارده هجری قمری بوده است. سنّ شریف آن حضرت هنگام شهادت پنجاه و هفت سال بوده است. (۲)

گفته می شود که ابراهیم بن ولید بن عبدالملک او را مسموم نمود. بنابر این، شهادت آن حضرت در دوران هشام بن عبدالملک بوده است. (۳)

مادر امام باقر علیه السلام امّ عبداللّه، فاطمه دختر امام حسن علیه السلام است. بر این اساس، آن حضرت از ناحیه پدر و مادر هاشمی و علوی است. قبر او در بقیع کنار پدرش حضرت زین العابدین و عموی پدرش امام حسن مجتبی علیهما السلام است. (۴)

امام باقر علیه السلام چهار سال دوران جدّ خود امام حسین علیه السلام را درک نمود، و سی و نه سال دوران پدر خود زین العابدین علیه السلام را درک نمود، و مدّت امامت او هیجده سال بود. در دوران امامت آن حضرت همان گونه که خواهد آمد، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک و هشام بن

ص: ۴۱۳

-
- ۱- (۵۷۲) کافی: ۱ / ۳۹۰، ارشاد مفید: ۲ / ۱۵۸، مصباح المتهجّد / ۷۳۷، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۲۱۰، اعلام الوری: ۱ / ۴۹۸، دلائل الإمامه / ۹۴.
- ۲- (۵۷۳) فصول المهمّه / ۲۱۱، أنوار البهیّه / ۶۹.
- ۳- (۵۷۴) أنوار البهیّه / ۶۹.
- ۴- (۵۷۵) کافی: ۱ / ۳۹۰، ارشاد مفید: ۲ / ۱۵۸، اعلام الوری: ۱ / ۴۹۸.

عبدالملک حکومت کردند، و شهادت او در زمان هشام بن عبدالملک [به دست ابراهیم بن ولید بن عبدالملک] واقع شد. (۱)

فرزندان امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام دارای هفت فرزند بوده است:

۱- ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام؛

۲- عبدالله بن محمد و مادر این دو امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است؛

۳ و ۴- ابراهیم و عییدالله که از عییدالله فرزندی به جای نمانده و مادرشان، امّ حکیم دختر اسید بن مغیره ثقفیه بوده است؛

۵ و ۶- علی و زینت، که مادرشان کنیز امّ ولد بوده است؛

۷- امّ سلمه، مادر او نیز کنیز امّ ولد بوده است. (۲) و بعضی گفته اند امام باقر علیه السلام تنها یک دختر داشته به نام زینب که کنیه او امّ سلمه بوده است. (۳)

امامت امام باقر علیه السلام

همان گونه که در آغاز کتاب بیان شد، دلیل بر امامت هر امامی، عصمت، علم به همه علوم حتی لغات، فضیلت و افضلیت نسبت به همه مردم زمان، شجاعت، بلکه اشجعیّت روحی و جسمی امام نسبت به همه مردم و معجزات اوست. از نظر تنصیص نیز باید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ناحیه خداوند او را به عنوان امام بعد از خود و سپس هر امامی نیز امام بعد از خود را معرّفی کرده باشد. این شرایط در همه ائمه

ص: ۴۱۴

۱- (۵۷۶) اعلام الوری / ۴۹۸.

۲- (۵۷۷) ارشاد مفید: ۲ / ۱۷۶، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۲۱۰، طبقات کبری: ۵ / ۳۲۰، تذکره الخواص / ۳۰۶، اعلام الوری: ۵۱۱ / ۱.

۳- (۵۷۸) مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۲۱۰، اعلام الوری: ۵۱۱ / ۱.

دوازده گانه امامیه موجود بوده است.

اکنون برای تبرّک، تصریح امام سجّاد را نسبت به امام باقرعلیهما السلام بیان می کنیم.

مرحوم کلینی در کتاب کافی، با سند خود از امام باقرعلیه السلام نقل نموده که فرمود: «هنگامی که رحلت پدرم علی بن الحسین علیه السلام فرا رسید [طومار یا] صندوقی را به من داد و فرمود: ای محمّد! این صندوق را بردار [و به خانه خود ببر].» اسماعیل بن محمّد می گوید: هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رحلت نمود، برادران امام باقرعلیه السلام آمدند و گفتند: «ما را در این صندوق سهمی هست.»

امام باقرعلیه السلام به آنان فرمود: «به خدا سوگند، برای شما چیزی در آن نیست و اگر چیزی [از مال دنیا] در آن می بود پدرم به من تحویل نمی داد.» و در آن صندوق سلاح رسول خداصلی الله علیه وآله و کتاب های او بود. (۱)

روایات زیادی در کافی و غیر آن درباره تحویل امامت از هر امامی به امام بعد از خود نقل شده که پیش تر به آنها اشاره شد. همچنین نصوص و روایات فراوانی نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله درباره امام شیعه آمده که در کتب شیعه و اهل سنت موجود است؛ مانند لوح فاطمه و حدیث سلمان و جابر، و ما این احادیث را در کتاب میزان الحقیق نقل نموده ایم، علاقه مندان می توانند به آن کتاب مراجعه فرمایند.

یکی از آن احادیث، حدیثی است که مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل نموده و خلاصه آن این است که خداوند متعال کتابی را با دوازده مهر مختوم نمود و به رسول خودصلی الله علیه وآله داد و او را امر نمود که تحویل امیرالمؤمنین علیه السلام بدهد و او اولین مهر و خاتم آن را بگشاید و به آن عمل کند و سپس هنگام وفات به فرزند خود امام حسن علیه السلام بدهد او نیز مهر دوم را بگشاید و به آن عمل کند و این عمل این چنین انجام بگیرد تا به امام زمان علیه السلام برسد. (۲)

ص: ۴۱۵

-
- ۱- (۵۷۹) کافی: ۱ / ۲۴۲، بصائر الدرّجات: ۱۸ / ۲۰۰، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۳۰.
۲- (۵۸۰) کافی: ۱ / ۱۲۲، امالی صدوق / ۳۲۸، کمال الدّین / ۲۳۱، غیبت نعمانی / ۵۲.

امام باقر علیه السلام در زمان خود در علم و زهد و شرافت و فضیلت و همه ارزش های انسانی و اسلامی سرآمد بود و هیچ کدام از فرزندان پیامبر و بنی هاشم در علم و فضیلت به مقام او نمی رسیدند. در بین ائمه طاهرین علیهم السلام، سخنان امام باقر علیه السلام در علوم قرآن و آثار و سنن و حکم و آداب و انواع علوم دیگر بیش از دیگران است. در جلسات درس او هر که از صحابه رسول خداصلی الله علیه و آله باقی مانده بود و بزرگان از تابعین و فقها از وجود او کسب علم می نمودند؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه و آله او را باقر العلوم، یعنی شکافنده علم و دانش معرفی فرموده بود. (۱)

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: رسول خداصلی الله علیه و آله به من فرمود: «امید می رود تو زنده باشی تا فرزند من محمد باقر را درک کنی. او علم دین را برای مردم می شکافت و آشکار می کند و چون تو او را دیدی سلام مرا به او برسان.» (۲)

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد از میمون قدّاح، از امام جعفر صادق، از امام محمد باقر علیهما السلام نقل نموده که فرمود: «من بر جابر بن عبدالله وارد شدم و بر او سلام کردم و چون پاسخ من را داد به من گفت: "تو کیستی؟" - و این پس از نابینا شدن جابر بود - گفتم: "من محمد بن علی بن الحسین علیه السلام هستم." جابر گفت: "نزد من بیا." پس من نزد او رفتم و او دست مرا بوسید و خم شد که پاهای مرا ببوسد، من خود را از او جدا ساختم. پس به من گفت: "رسول خداصلی الله علیه و آله تو را سلام رساند." گفتم: "بر رسول خداصلی الله علیه و آله سلام و رحمت باد، چگونه بود سلام او؟" جابر گفت: "روزی من خدمت رسول خداصلی الله علیه و آله بودم، به من فرمود: ای جابر! شاید تو زنده بمانی تا فرزند من محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام را ببینی. او کسی است که خداوند به او نور و

ص: ۴۱۶

۱- (۵۸۱) اعلام الوری: ۱ / ۵۰۵.

۲- (۵۸۲) امالی صدوق / ۲۸۹، ارشاد مفید: ۲ / ۱۵۹، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۱۹۷، فصول المهمّه / ۲۱۱.

حکمت عطا خواهد نمود و چون او را دیدی سلام مرا به او برسان." (۱)

عبدالله بن عطای مکی می گوید: من تاکنون ندیدم که علما و دانشمندان نزد استادی کوچک تر باشند، مانند کوچک بودن آنان نزد امام باقر علیه السلام، و من حکم بن عتیبه را با آن جلالتی که داشت نزد امام باقر علیه السلام همانند بچه ای دیدم که مقابل معلم خود قرار گرفته باشد.

از این رو، جابر بن یزید جعفی، هنگامی که می خواست روایتی از آن حضرت نقل کند، می گفت: «حدّثنی وصی الأوصیاء و وارث علم الأنبياء، محمّد بن علیّ بن الحسین علیهما السلام».

امام صادق علیه السلام می فرماید: «محمّد بن منکدر می گفت: "من فکر نمی کردم پس از علیّ بن الحسین علیهما السلام کسی همانند او پیدا شود، تا این که فرزند او محمّد بن علیّ [الباقر علیه السلام] را دیدم، خواستم او را نصیحت کنم او مرا نصیحت نمود." اصحاب محمّد بن منکدر به او گفتند: "چگونه او تو را نصیحت و موعظه نمود؟" محمّد بن منکدر گفت: "روزی من در اطراف مدینه در هوای گرم وسط روز محمّد بن علیّ علیهما السلام را دیدم که چون مرد سمینی بود بر غلامان خود تکیه نموده بود و در آن هوای گرم مشغول کشاورزی بود و عرق از صورت او می ریخت. من با خود گفتم:

آیا پیرمردی از بزرگان قریش در چنین حالی باید در طلب دنیا باشد؟ با خود گفتم: او را موعظه خواهم نمود. سپس به او نزدیک شدم و سلام کردم. پس او در همان حال خستگی سلام مرا پاسخ داد. به او گفتم: اگر مرگ شما در این ساعت برسد، چه حالی خواهید داشت؟ پس او ایستاد و فرمود: به خدا سوگند، اگر اکنون مرگ من فرا رسد من در طاعت خدا خواهم بود و با این عمل نیاز خود را از تو و از همه مردم بر طرف می کنم، و هراس من این است که مرگ من فرا برسد و من در حال معصیت خدا باشم. پس به او عرض کردم: فدای شما شوم! من می خواستم شما را

ص: ۴۱۷

موعظه کنم، اما شما مرا موعظه نمودید.»^(۱)

امام باقر علیه السلام فرمود: «مردم گناهی برای ما نمی دانند، جز این که ما اهل بیت رحمت و شجره نبوت و معدن حکمت و مهبط ملائکه و موضع وحی الهی می باشیم.»^(۲)

و فرمود: «ما گنج های علم و دانش خدا، و ولات امر خدا یعنی رهبران و فرماندهان الهی هستیم. خداوند به واسطه ما اسلام را پیروز نمود و به واسطه ما اسلام را به پایان خواهد رساند. مردم دانش دین را از ما آموختند. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، او هیچ دانشی را به کسی نیاموخت و هیچ نعمتی را به کسی نداد جز آن که آن دانش را به ما آموخت و آن نعمت را به ما نیز عطا نمود. به خدا سوگند، هیچ کسی جز از ناحیه ما به وعده های خداوند نمی رسد.»^(۳)

مؤلف گوید: آری، خاندان نبوت، معادن علم و حکمت و واسطه های رحمت الهی هستند و هرگز باطلی و خطایی و انحرافی در آنان یافت نمی شود. از این رو، خداوند آنان را رهبران مردم و ولایت خود قرار داده است. و در حدیث متواتر ثقلین، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را عدل قرآن معرفی فرموده و بر مردم واجب نموده که از آنان جدا نشوند تا گمراه نگردند، و به همین علت امام باقر علیه السلام فرمود:

«اگر ما به رأی خود سخن بگوییم گمراه خواهیم بود؛ همان گونه که کسانی پیش از ما چنین کردند و گمراه شدند، لکن ما با راهنمایی پروردگار خود سخن می گوییم. او به رسول خود صلی الله علیه و آله علوم و معارف اسلام را یاد داده و رسول او نیز به ما یاد

ص: ۴۱۸

۱- (۵۸۴) کافی: ۵ / ۷۳، ارشاد مفید: ۱ / ۱۶۱، تهذیب التهذیب: ۶ / ۸۹۴، فصول المهمه / ۲۱۳ - ۲۱۴.

۲- (۵۸۵) ارشاد مفید: ۲ / ۱۶۸، کافی: ۱ / ۱۷۲، بصائر الدرجات / ۷۷.

۳- (۵۸۶) فی بصائر الدرجات: قال الباقر علیه السلام: «نحن خزنة علم الله، ونحن ولاة امر الله، و بنا فتح الله الإسلام، و بنا یختمه، فمننا يتعلمون، فوالله الذي فلق الحبة و برأ النسمه ما علم الله في أحدٍ إلّا فينا، و ما یدرک ما عند الله إلّا بنا.» بصائر الدرجات / ۸۲، اعلام الوری: ۱ / ۵۰۸ مع اختلاف یسیر.

و در سخن دیگری فرمود: «اگر من حدیثی برای شما خواندم و نسبت آن را به کسی ندادم شما بدانید که سند من در آن حدیث پدرم زین العابدین، از پدرش امام حسین، از پدرش علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جبرئیل، از خداوند متعال است.» (۲)

و فرمود: «حدیث ما صعب مستصعب است و جز ملک مقرب و یا پیامبر مرسل و یا بنده ای که خداوند قلب او را به ایمان آزموده باشد آن را تحمل نخواهد نمود و نخواهد پذیرفت [و درک نخواهد کرد].» (۳)

ابوبصیر که مردی نابینا بود می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به آن حضرت گفتم: «آیا شما وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید؟» فرمود: «آری.» گفتم: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث پیامبران گذشته بود و آنچه آنان می دانستند او می دانست، شما نیز چنین هستید؟» فرمود: «آری.» گفتم: «شما می توانید مرده ها را زنده کنید و انسان کور و جذامی را شفا بخشید؟» فرمود: «با اذن خدا، آری.» سپس به من فرمود: «ای ابوبصیر! جلو بیا.» و دست مبارک خود را بر صورت و بر چشم من کشید و چشم من روشن شد و من خورشید و آسمان و زمین و خانه ها و آنچه در خانه بود را دیدم. پس امام علیه السلام فرمود: «ای ابوبصیر! آیا می خواهی چشم داشته باشی و روز قیامت همانند مردم دیگر باشی؟ یا می خواهی به حال نابینایی بازگردی و بهشت خالصاً برای تو باشد؟» گفتم: «می خواهم به همان حال پیشین خود بازگردم.» پس امام علیه السلام دست مبارک خویش را بر چشم من کشید و من به حال نابینایی باز گشتم.

راوی حدیث فوق، مثنای حنّاط، می گوید: من این حدیث را برای محمد بن

ص: ۴۱۹

۱- (۵۸۷) و فیه عنه علیه التّیلام قال: «لو أنّا حدّثنا برأینا ضللنا کما ضلّ من کان قبلنا، و لکنّا حدّثنا بیّنه من ربّنا بیّنها لنبیه صلی الله علیه و آله فیینها لنا.» المصدر / ۲۱۹.

۲- (۵۸۸) ارشاد مفید: ۲ / ۱۶۷، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۸۸.

۳- (۵۸۹) کافی: ۱ / ۳۲۱.

ابی عمیر گفتیم، او گفت: «من شهادت می دهم که این حدیث حق و مسلم است و حَقَّائِیت آن مانند روشنی روز می ماند.» (۱)

ماجرای امام باقرعلیه السلام با هشام بن عبدالملک

ابوبکر حضرمی می گوید: هنگامی که هشام بن عبدالملک امام باقرعلیه السلام را به شام احضار نمود و آن حضرت به دار الإمارة هشام رسید، هشام به اطرافیان خود گفت: هنگامی که من از توییح و سرزنش محمّد بن علی فارغ شدم و ساکت گردیدم، شما او را توییح نمایید. سپس اجازه دخول داد.

امام باقرعلیه السلام وارد شد و با دست مبارک خود به عنوان سلام به همه جمعیت اشاره نمود و نشست، و هشام از این که به او به عنوان خلیفه سلام نکرد و بدون اجازه نشست خشمناک شد و گفت: «ای محمّد بن علی! همواره یکی از شما بنی هشام مردم را به سوی خود دعوت می کند و از روی سفاهت و دانش ناچیز خود گمان می کند که او امام و رهبر این مردم است.» سپس شروع به توهین و سرزنش نمود و چون ساکت شد اطرافیان او نیز یکی پس از دیگری آن حضرت را توییح و سرزنش نمودند، و چون ساکت شدند امام باقرعلیه السلام برخاست و فرمود:

«ای مردم! کجا رفته اید و شما را در چه راهی برده اند؟ مگر این نیست که خداوند پدران شما را به وسیله ما هدایت نمود و در نهایت نیز به وسیله ما هدایت می شوید؟ اگر شما قدرت و ملک موقّتی یافته اید برای ما نیز حکومت و قدرتی خواهد بود و بعد از حکومت ما حکومتی روی زمین نخواهد بود و در نهایت قدرت و حکومت به دست ما خواهد آمد؛ همان گونه که خداوند می فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»».

پس هشام دستور داد امام باقرعلیه السلام را به زندان انداختند. و چون امام وارد زندان

ص: ۴۲۰

۱- (۵۹۰) بصائر الدّرجات / ۲۸۹، کافی: ۱ / ۳۹۱، الخرائج و الجرایح: ۱ / ۲۷۴، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۱۸۴، دلائل الإمامه / ۱۰۰، فصول المهمّه / ۲۱۷، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۳۷.

شد، سخنانی را برای اهل زندان گفت که همه آنان شیفته او شدند و چون زندانبان این وضعیّت را به هشام خبر داد، هشام دستور داد او را به مدینه بازگردانند و دستور داد در مسیر راه کسی به آنان چیزی نفروشد و بازارها را به روی آنان ببندند و سه روز گذشت و آب و غذایی به آنان ندادند تا به شهر مدین رسیدند و اهل مدین نیز آنان را به شهر خود راه ندادند، و اصحاب امام علیه السلام از عطش و گرسنگی به آن حضرت شکایت کردند.

امام علیه السلام بالای کوهی رفت که مشرف بر شهر مدین بود، و با صدای بلند صدا زد: «یا أَهْلَ الْمَدِينَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا أَنَا بَقِيَّتُهُ اللَّهُ يَقُولُ اللَّهُ: «بَقِيَّتُهُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» (۱)».

پس پیر مردی از اهل مدین به مردم گفت: «به خدا سوگند، این ندای شعیب علیه السلام و دعوت اوست و اگر شما در را بر روی این مرد باز نکنید عذاب خدا از بالا و پایین شما را می گیرد و هلاک خواهید شد. پس شما اکنون حرف مرا درباره او بپذیرید و بعد از این اگر نخواستید حرف مرا نپذیرید، چرا که من ناصح و خیرخواه شما هستم.» پس مردم با سرعت درها را باز کردند و خدمت امام باقر علیه السلام آمدند.

در کتاب کافی نقل شده که پس از این قضیه هشام بن عبدالملک دستور داد آن پیرمرد را نزد او بردند و کسی ندانست با او چه کردند. (۲)

عبادت امام باقر علیه السلام

در کتاب انوار البهیة روایت شده است: امام باقر علیه السلام هنگامی که برای حجّ وارد مسجد الحرام شد و نگاه او به کعبه افتاد، با صدای بلند گریه کرد و سپس گرد خانه خدا طواف نمود و پشت مقام ابراهیم علیه السلام نماز خواند و چون سر مبارک خود را از سجده برداشت، از بس گریه کرده بود جای سجده و چشمان او را آب گرفته بود.

ص: ۴۲۱

۱- (۵۹۱) هود / ۸۶.

۲- (۵۹۲) انوار البهیة / ۶۵، کافی: ۱ / ۴۷۱.

هنگامی که آن حضرت می‌خندید از خدای خود شرم می‌کرد و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَمَقُّتْنِي.» و نیمه‌های شب در مناجات خود با خداوند می‌فرمود: «أَمَرْتَنِي فَلَمْ أَتِمِّرْ وَ نَهَيْتَنِي فَلَمْ أَنْزِجِرْ فَهَا أَنَا ذَا عَبْدِكَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ لَا أَعْتَدِرُ.»

یعنی: «خدایا، من به امر و نهی تو گوش نکردم و نافرمانی نمودم، اکنون نیز بنده تو در پیشگاه تو است و [آن گونه که باید] عذرخواهی [کند] نمی‌کند.» (۱)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر گاه پدرم از چیزی محزون می‌شد و مشکلی برای او رخ می‌داد، زن‌ها و فرزندان کوچک خود را جمع می‌کرد و دست به دعا بلند می‌نمود و آنان آمین می‌گفتند.»

و در سخن دیگری می‌فرماید: «پدرم فراوان ذکر خدا می‌گفت و من همراه او بودم و می‌دیدم که او مشغول ذکر خداست، و اگر با مردم سخن می‌گفت باز از ذکر خدا غافل نمی‌شد، و من می‌دیدم که زبان او به حنک او چسبیده بوده و مشغول گفتن: "لا-إلا-إلا-الله" بود و همواره ما را جمع می‌کرد و می‌فرمود: "بین الطلوعین ذکر خدا را بگوئید تا خورشید طلوع کند." و به هر کدام از ما که می‌توانست قرآن بخواند می‌فرمود: "قرآن بخوان." و به هر کدام که نمی‌توانستند قرآن بخوانند می‌فرمود: "ذکر خدا را بگوئید."» (۲)

انفاق و احسان امام باقر علیه السلام

محدث بزرگوار قمی می‌گوید: امام باقر علیه السلام افزون بر مقام علمی و جلالت و بزرگواری و امامت، در جود و کرم نیز نسبت به فقرا شیعه و اهل سنت کریم و مهربان بود، در حالی که عیال و فرزندان او فراوان بودند و از نظر مال نیز در حد متوسط بود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «پدرم از همه خویشان ما از نظر مالی ضعیف تر بود و

ص: ۴۲۲

۱- (۵۹۳) أنوار البهیة / ۶۶ ، كشف الغممة / ۳۲۹ ، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۹۰ .

۲- (۵۹۴) أنوار البهیة / ۶۶ .

مخارج او از همه آنان بیشتر بود، با این حال هر روز جمعه یک دینار صدقه می داد و می فرمود: صدقه در روز جمعه نسبت به روزهای دیگر فضیلت بیشتری دارد.»^(۱)

حسن بن کثیر می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و از فقر و بیچارگی و جفای برادران دینی خود شکایت کردم. امام باقر علیه السلام فرمود: «چقدر زشت است عمل برادری که تا تو بی نیازی رعایت تو را می کند و چون نیازمند شدی از تو می برد.» سپس به غلام خود فرمود تا کیسه پولی را که هفتصد درم در آن بود آورد و به من داد و فرمود: «این ها را صرف زندگی خود کن و چون تمام شد مرا آگاه نما.»^(۲)

سلیمان بن قرم می گوید: امام باقر علیه السلام همواره پانصد تا ششصد و تا هزار درهم به ما جایزه می داد و از صله و احسان به برادران دینی و سائلین و کسانی که امید به احسان او داشتند ملالت پیدا نمی کرد و می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«سخت ترین اعمال سه چیز است: ۱- مواسات مالی با برادران؛ ۲- انصاف با مردم؛ ۳- یاد خدا بودن در همه حالات.»^(۳)

شهادت امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سال یکصد و چهارده هجری قمری در سن پنجاه و هفت سالگی به دست ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مسموم و به شهادت رسید. بنابر این، وفات آن حضرت در ایام خلافت هشام بن عبدالملک بوده است. قبر شریف آن حضرت در بقیع کنار قبر پدر خود زین العابدین و عموی خود امام حسن علیهما السلام است.

امام باقر علیه السلام به فرزند خود امام صادق علیه السلام وصیت نمود که او را در همان بردی که روزهای جمعه در آن نماز می خوانده کفن کنند و همان عمامه ای را که بر سر

ص: ۴۲۳

۱- (۵۹۵) أنوار البهیة / ۶۷ ، مستدرک السّفینه: ۳ / ۱۸۲.

۲- (۵۹۶) أنوار البهیة / ۶۷ ، روضه الواعظین نیشابوری / ۲۰۴.

۳- (۵۹۷) المصدر، ارشاد مفید: ۲ / ۱۶۷ ، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۸۸.

می گذارده بر سر او بگذارند و قبر او را مربع قرار دهند و به اندازه چهار انگشت از زمین بالا بیاورند و هنگام دفن کفن او را باز نمایند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «پدرم وصیت نمود که من او را در سه جامه کفن کنم: ۱- ردایی که روزهای جمعه در آن نماز می خوانده؛ ۲- پیراهن؛ ۳- لباس دیگری. به پدرم گفتم: برای چه این سه چیز را در وصیت نامه خود می نویسی؟ فرمود: می ترسم مردم به تو فشار بیاورند و بگویند: او را در چهار تکه و یا پنج تکه کفن کن و تو باید غافل نباشی و عمامه جزء کفن محسوب نمی شود.»

و فرمود: «مقداری از مال من را وقف کن تا به مدت ده سال در ایام منا برای من عزاداری و گریه کنند.» و روایت شده که امام باقر علیه السلام وصیت نمود که سیصد درهم برای مراسم دفن و هزینه های آن حضرت صرف شود و این را از سنت می دانست، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای آل جعفر طعامی آماده کنید چرا که آنان مشغول عزاداری بر جعفر هستند.» (۱)

سخنان حکیمانه امام باقر علیه السلام

همان گونه که گذشت، بیشتر معارف اسلامی از مسائل اعتقادی و فقه و اخلاق و آداب و عبادت و عرفان و... به زبان مبارک امام باقر علیه السلام جاری شده است و همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يُقَرُّ الْعِلْمُ بِقَرَاءٍ»، او به طور کامل علوم اسلامی و آنچه مورد نیاز مردم بوده است را شکافته و برای آنان آشکار نموده است. اکنون به برخی از سخنان حکیمانه آن حضرت اشاره می شود:

۱- امام باقر علیه السلام درباره ریاضت و عرفان به جابر جعفی می فرماید: «ای جابر! بدان که تو اهل ولایت ما نخواهی بود تا [در خود سازی به جایی برسی که] اگر همه اهل شهر تو جمع شوند و بگویند: "تو آدم ناشایستی هستی"، اندوهی به تو راه

ص: ۴۲۴

ندهد، و اگر همه آنان بگویند: "تو انسان شایسته ای هستی"، شاد نشوی. لکن تو باید خود را بر کتاب خدا عرضه کنی، پس اگر دیدی در راه قرآن حرکت می کنی و از هر چه فرموده است پرهیز کن، پرهیز می کنی و به هر چه ترغیب نموده، راغب هستی و از هر چه مردم را ترسانده، خائف هستی، پس بر این حال ثابت باش و به خود بشارت ده؛ چرا که گفته های مردم به تو آسیبی نمی رساند، و اگر دیدی با قرآن فاصله داری [و به دستورات آن عمل نمی کنی]، برای چه به خود مغرور شده ای؟»

سپس فرمود: «هدف از خلقت مؤمن جهاد با نفس خویش است تا بر هواهای نفسانی خود غالب شود و در این مبارزه و درگیری یک نوبت نفس خود را زمین می زند و برای خدا با او مخالفت می نماید و انحراف نفس خویش را مستقیم می کند، و نوبت دیگر نفس او را زمین می زند و او پیرو نفس خویش می شود، تا در نهایت خداوند به او کمک می نماید و لغزش او را جبران می کند و او به خود می آید و توبه می کند و از خدای خود خائف می شود، و به سبب همین خوف و هراس، بصیرت و معرفت بیشتری پیدا می کند؛ همان گونه که خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۱)؛ یعنی: اهل تقوا هنگامی که گرفتار وسوسه شیطان می شوند به خود می آیند [و از کيفر و عذاب خدا هراس پیدا می کنند] و بر بینش و معرفت آنان افزوده می شود.» (۲)

ص: ۴۲۵

۱- (۵۹۹) أعراف / ۲۰۱.

۲- (۶۰۰) فی تحف العقول، قال الباقر علیه السلام لجابر بن یزید الجعفی: ... و اعلم بأنک لا تكون لنا ولياً حتى لو اجتمع أهل مصرک و قالوا: إنک رجل سوء لم یحزنک ذلك، ولو قالوا: إنک رجل صالح لم یسرک ذلك، و لکن أعرض نفسک علی کتاب الله، فإن کنت سالکاً سبيله زاهداً فی تزهیده راغباً فی ترغیبه خائفاً فی تخویفه فأثبت و أبشر، فإنه لا یسرک ما قیل فیک، و إن کنت مبایناً للقرآن فماذا ألدی یغرک من نفسک، إن المؤمن معنی بمجاهده نفسه، لیغلبها علی هواها، فمرّه یقیم أودها و یخالف هواها فی محبه الله، و مرّه تصرعه نفسه فی تبع هواها، فینعشه الله فینتعش و یقیل الله عثرته فیتذکر و یفرع إلى التوبه و المخافه، فیزداد بصیره و معرفه لما زید فیهِ من الخوف، و ذلك بأن الله یقول: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ». تحف العقول / ۲۰۶.

۲- امام باقر علیه السلام درباره آثار وضعی ترک عواطف و حقوق برادران دینی فرمود:

«هیچ بنده ای از کمک به برادر مسلمان خود و از کوشش در اصلاح کار او خودداری نمی کند، مگر آن که خداوند او را مبتلای به انجام حاجت دشمنان خود خواهند نمود که پاداشی جز گناه ندارد. و هیچ بنده ای نسبت به انفاق مال خود در راه خشنودی خدا بخل نمی ورزد، جز آن که خداوند او را مبتلا خواهد نمود که چند برابر آن مال را در راه معصیت خدا صرف نماید و خدا را به خشم آورد.» (۱)

۳- و درباره نشانه معرفت خدا فرمود: «کسی که نافرمانی و معصیت خدا را می کند، خدای خود را نشناخته و به او معرفت پیدا نکرده است.» سپس این اشعار را انشاء نمود:

تَعْصِي الْإِلَٰهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ

هَذَا لَعْمُرُكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ

لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ

إِنَّ الْمُجِبَّ لِمَنْ أَحَبَّ مُطِيعٌ (۲)

۴- و درباره آثار قطعی اعمال نیک و بد فرمود: «سه خصلت است که صاحب آنها هرگز نخواهد مرد تا وبال و نتیجه آنها را در دنیا ببیند: ۱- ظلم و ستم به مردم؛ ۲- قطع رحم با خویشان؛ ۳- سوگند دروغ برای از بین بردن حکم خدا.» سپس فرمود: «مؤثرترین عمل از نظر پاداش دنیوی [و اخروی] صله رحم است، و اگر مردمی فاجر و فاسق باشند و صله رحم بکنند اموالشان فراوان می شود [و بلا از آنان دور می گردد و عمرشان طولانی می شود و خداوند از آنان خشنود خواهد شد همان گونه که] سوگند دروغ و قطع رحم خانه ها را بی صاحب می نماید.» (۳)

ص: ۴۲۶

۱- (۶۰۱) و قال الباقر عليه السلام: «ما من عبد يمتنع من معونه أخيه المسلم و السَّيِّعِي له في حاجته قضيت أو لم تقض إلا ابتلى بالسَّيِّعِي في حاجه ما يَأْتُم عليه و لا يوجر، و ما من عبد يبخل بنفقه ينفقها فيما يرضى الله إلا ابتلى بأن ينفق أضعافها فيما أسخط الله.» تحف العقول / ۲۱۴.

۲- (۶۰۲) تحف العقول / ۲۱۴.

۳- (۶۰۳) و قال عليه السلام: «ثلاث خصال لا يموت صاحبهنَّ أبداً حتى يرى وبالهنَّ: البغي، و قطيعه الرِّحم، و اليمين الكاذبه يبارز الله بها، و إنَّ أعجل الطَّاعه ثواباً لصله الرِّحم، و إنَّ القوم ليكونون فجَّاراً فيتواصلون فتنمى أموالهم و يثرون، و إنَّ اليمين الكاذبه و قطيعه الرِّحم ليذران الدَّيار بلاقع من أهلها.» تحف العقول / ۲۱۵.

۵- و درباره نشانه محبت نسبت به برادر دینی فرمود: «اگر می خواهی بدانی برادر دینی تو چه مقدار تو را دوست می دارد، به قلب خود بنگر که چه مقدار او را دوست می داری.»(۱)

۶- و درباره آثار اعمال فرمود: «هر کس زبانش راستگو باشد عملش پاک و پسندیده است، و هر کس نیت او نیکو باشد روزی او فراوان است، و هر کس به خانواده و اهل خود احسان کند عمر او طولانی خواهد بود.»(۲)

۷- و درباره آثار صله رحم فرمود: «صله و احسان به خویشان، اعمال انسان را پاک می کند و اموال را برکت می دهد و بلا را دفع می کند و حساب قیامت را آسان می نماید و عمر را طولانی می کند.»(۳)

۸- و درباره نشانه های شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر محبت ما به برادران خود احسان می کنند و به زیارت آنان می روند و امر ما را زنده می نمایند. آنان هنگام خشم ظلم نمی کنند، و چون خشنود باشند [و نعمت برای آنان فراوان شود] اسراف نمی کنند. آنان برای همسایگان خود برکت هستند و با هر که هم نشین باشند با او مسالمت می کنند.»(۴)

۹- و درباره کمال مؤمن فرمود: «همه کمالات و ارزش های مؤمن در سه چیز است: ۱- تفقه و بینش در معارف دین؛ ۲- صبر و بردباری در سختی ها و مشکلات؛ ۳- اندازه گیری [و اقتصاد] در معاش و زندگی.»

۱۰- و درباره آسودگی و نجات از آزار مردم به جابر جعفی فرمود: «از اهل زمان

ص: ۴۲۷

۱- (۶۰۴) و قال علیه السلام: «اعرف المودّه فی قلب أخیک بما له فی قلبک.» همان.

۲- (۶۰۵) و قال علیه السلام: «من صدق لسانه زکی عمله، و من حسنت نیته زید فی رزقه، و من حسن برّه بأهله زید فی عمره.» همان.

۳- (۶۰۶) همان / ۲۱۸.

۴- (۶۰۷) همان / ۲۱۹.

خود پنج چیز را غنیمت بشمار: ۱- اگر بین مردم باشی تو را نشناسند؛ ۲- اگر پنهان شوی سراغ تو را نگیرند؛ ۳- اگر حاضر باشی از تو مشورت نکنند؛ ۴- اگر سخنی گفتی از تو نپذیرند؛ ۵- اگر از دختران آنان خواستگاری نمودی به تو دختر ندهند.»

سپس فرمود: «و من تو را به پنج چیز وصیت می کنم: ۱- اگر مردم به تو ستم کنند تو به آنان ستم مکن؛ ۲- اگر مردم به تو خیانت کنند تو به آنان خیانت مکن؛ ۳- اگر تو را تکذیب کنند خشم مکن؛ ۴- اگر تو را ستایش کنند شاد مشو؛ ۵- اگر از تو بدگویی و مذمت کنند بی تاب مشو.»

سپس فرمود: «ای جابر! درباره چیزی که نسبت به تو می گویند فکر کن. پس اگر گفته آنان را درباره خود صحیح دیدی خشم مکن و از حقیقت بیزار مباش، چرا که سقوط تو از ناحیه خدا به سبب نپذیرفتن حقّ بزرگ تر از سقوط تو بین مردم است، و اگر گفته آنان را حقّ ندانستی [نیز خشم مکن، چرا که تو] ثواب و پاداش بدون زحمتی به دست آورده ای.» (۱)

ص: ۴۲۸

۱- ۶۰۸) و قال علیه السّلام لجابر بن یزید الجعفی: «یا جابر اغتنم من أهل زمانک خمساً: إن حضرت لم تعرف، و إن غبت لم تفتقد و ان شهدت لم تشاور، و إن قلت لم یقبل قولک، و إن خطبت لم تزوّج، و أوصیک بخمس: إن ظلمت فلا تظلم و إن خانوک فلا تخن و إن کذبت فلا تغضب و ان مدحت فلا تفرح و إن ذممت فلا تجزع و فکر فیما قیل فیک فإن عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین اللّٰه جلّ و عزّ عند غضبک من الحقّ اعظم علیک مصیبه ممّا خفت من سقوطک من أعین النّاس و إن کنت علی خلاف ما قیل فیک فثواب اکتسبته من غیر أن یتعب بدنک.» تحف العقول.

شخصی به نام سلام، می گوید: خدمت حضرت باقرعلیه السلام بودم که حمران بن اعین وارد شد، سؤالاتی کرد، وقتی که خواست برود، عرض کرد:

«یا بن رسول الله، وقتی ما شرفیاب به محضر مقدّس شما می شویم قلب مان صفایی پیدا می کند و دنیا در نظرمان بی ارزش جلوه می کند ولی همین که از خدمت شما دور می شویم و در اجتماع، با مردم و اهل خرید و فروش روبه رو می شویم باز به دنیا علاقمند می شویم.»

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «قلب گاهی سخت و گاهی نرم می شود.»

سپس فرمود: «اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض کردند: "ما می ترسیم منافق باشیم." پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: "به واسطه چه چیز؟" جواب دادند: "وقتی که خدمت شما هستیم، ما را بیدار نموده و به آخرت متمایل می سازید و ترس به ما رو می آورد و از دنیا فراموش می کنیم و به آن بی رغبت می شویم به گونه ای که گویا با چشم، آخرت و بهشت و جهنّم را مشاهده می کنیم. این حالت تا موقعی است که در خدمت شما هستیم، همین که از خدمت شما خارج شده و به منزل می رویم و بوی فرزندان به شامّه ما می خورد و خانه و زندگی خود را می بینیم حالت قلبی را از دست می دهیم، گویا چنین حالتی را نداشته ایم. آیا با این خصوصیات منافق نیستیم؟"

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: "هرگز چنین نیست و این پیش آمدها و تغییرات از وسوسه های شیطان است که شما را به دنیا متمایل می کند. به خدا قسم اگر بر همان حال اول مداومت داشته باشید، فرشتگان آسمان با شما مصافحه می کنند و بر روی آب راه خواهید رفت." آن گاه مطالبی را درباره توبه برای اصحاب خویش بیان فرمود. (۱)

سؤالاتی چند از امام باقرعلیه السلام

طاووس یمانی از حضرت باقرعلیه السلام پرسید: «کدام دروغ به عنوان اولین دروغ واقع شد؟» فرمود: «از شیطان بود که گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۲).»

عرض کرد: «کدام گروه شهادت حق دادند ولی دروغ گفتند؟» فرمود: «منافقین که به حضرت رسول صلی الله علیه وآله عرض می کردند: «نَشْهَدُ أَنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ»، و خداوند در قرآن فرمود: «وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (۳).»

عرض کرد: «آن چه چیزی بود که فقط یک مرتبه پرید و قبل و بعد از آن نپرید و در قرآن مذکور است؟» حضرت فرمود: «طور سیناء بود که خداوند آن را بر سر بنی اسرائیل با بال هایی که در آن انواع عذاب بود به پرواز درآورد تا تورات را بپذیرند و خداوند فرمود: «وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ...» (۴).»

عرض کرد: «کدام رسول را خدا مبعوث فرمود که نه از جن بود و نه از فرشتگان و نه از انسان ها و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «کلاغی که نشان داد که قابیل چگونه هابیل را دفن کند و فرمود: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا...» (۵).»

عرض کرد: «چه کسی قوم خود را انداز نمود در حالی که نه از جن بود و نه از

ص: ۴۳۱

۱- (۶۰۹) اصول کافی: ۲ / ۴۲۳ و ۴۲۴.

۲- (۶۱۰) أعراف / ۱۲، و ص / ۷۶.

۳- (۶۱۱) منافقون / ۱.

۴- (۶۱۲) أعراف / ۱۷۱.

۵- (۶۱۳) مائده / ۳۱.

ملائکة و نه از انس و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «مورچه ای که گفت: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ...» (۱).»

عرض کرد: «بر چه کسی دروغ بسته شد که نه از فرشتگان بود و نه از جنّ و نه از انس و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «گرگی که برادران یوسف علیه السلام بر او دروغ بستند و گفتند او یوسف علیه السلام را خورده است.»

عرض کرد: «چه چیز است که کم آن حلال و زیاد آن حرام می باشد و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «نهر طالوت که خداوند فرمود: «إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ» (۲).»

عرض کرد: «کدام روزه است که خوردن و آشامیدن به آن آسیبی نمی رساند؟» فرمود: «روزه سکوت است که مریم فرمود: «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ...» (۳).»

عرض کرد: «آن چیست که هم زیاد می شود و هم کم؟ و آن چه چیز است که کم می شود ولی زیاد نمی شود؟» حضرت فرمود: «آنچه هم زیاد می شود و هم کم، ماه است و آنچه که کم می شود و زیاد نمی شود عمر است.» (۴)

تیراندازی امام باقر علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هشام بن عبدالملک نامه ای به حاکم مدینه نوشت و دستور داد پدرم امام باقر علیه السلام را به شام بفرستد. پس من و پدرم به شام رفتیم. وقتی که به دمشق رسیدیم تا سه روز اجازه ورود به ما نداد. در روز چهارم بر او وارد شدیم و او بر تخت خود نشسته بود و لشکریان و خواصّ درگاه وی بر روی پا همگی با تیر و کمان ایستاده و بزرگان قوم به تیراندازی مشغول بودند. وقتی که من و پدرم وارد شدیم پدرم جلو و من پشت سر آن حضرت بودم. پس پدرم را صدا زد و گفت: "ای

ص: ۴۳۲

۱- (۶۱۴) نمل / ۱۸.

۲- (۶۱۵) بقره / ۲۴۹.

۳- (۶۱۶) مریم / ۲۶.

۴- (۶۱۷) اعیان الشیعه: ۴ / ۴۲.

محمّد! با بزرگان قومت به سوی نشانه ای که نصب شده تیراندازی کن. " پدرم فرمود: "من پیر شده ام و موقع تیراندازی من گذشته است، مرا عفو کن."

هشام گفت: "به حقّ آن کس که ما را به دین خود و دین پیامبرش عزّت بخشید چاره ای نیست. باید تیراندازی کنی." سپس به شخصی اشاره کرد که تیر و کمانش را به پدرم بدهد. پدرم تیر و کمان را گرفت و تیری در کمان نهاد و به هدف افکند که درست به وسط آن خورد و سپس تیر دوّم را رها کرد و درست در وسط تیر اوّل خورد و بار سوّم تیری را رها کرد که درست به وسط تیر دوّم خورد تا تیر دهمی که به وسط تیر نهم خورد و هشام سراسیمه گردید و گفت:

"ای اباجعفر! تو بهترین تیراندازان عرب و عجم هستی و گمان می کنی که وقت تیراندازی تو گذشته است." (۱)

امام باقرعلیه السلام در جمع راهبان و قسیسان

امام صادق علیه السلام می فرماید: «در جریان مسافرت به شام چون از منزل هشام بیرون آمدیم اجتماعی بزرگ و انبوه دیدیم که نشسته اند. پدرم امام باقرعلیه السلام پرسید: "این ها کیستند؟" گفتند: "قسیسان و رهبانان مسیحی هستند و در این کوه عالمی دارند که اعلم از همه است و سالی یک مرتبه نزد او می آیند و مسائل خود را از او می پرسند و امروز برای همین امر جمع شده اند." پدرم نزد آنها رفت و من هم رفتم. پدرم سر خود را پوشید که او را شناسند و همراه آنها به بالای کوه رفت. چون آنان نشستند، عالم را از عبادت خانه بیرون آوردند و در جای مخصوص نشانند. آن عالم بسیار پیر بود و برخی از حواریون حضرت عیسی علیه السلام را درک کرده بود. چشمش به پدرم که افتاد گفت:

"تو از امت مائی؟" پدرم فرمود: "از امت مرحومه هستم." پرسید: "از علمای آنهایی یا از نادانان؟" فرمود: "از نادانان نیستم؟" گفت: "شما می پرسید یا من"

ص: ۴۳۳

پیرسم؟" فرمود: "تو سؤال کن." پرسید: "آن ساعتی که نه شب است و نه روز کدام ساعت است؟" فرمود: "بین الطلوعین که از ساعات بهشت است." گفت: "شما ادعا می کنید که اهل بهشت می خورند و می آشامند ولی از آنها فضولاتی دفع نمی شود مثال آن در دنیا چیست؟" فرمود: "مثل جنین در رحم مادر که می خورد و چیزی از او دفع نمی شود."

عالم بزرگ مسیحی گفت: "تو که گفتی از علمای مسلمین نیستی؟" فرمود: "من گفتم از نادانان آنها نیستم." گفت: "ادعا می کنید که از میوه های بهشتی چیزی کم نمی شود آیا در دنیا نظیری دارد؟" فرمود: "مانند چراغی است که اگر صد هزار چراغ از او بیفروزند نور او کم نمی شود."

سؤال دیگری کرد و جواب شنید و سپس از جای خود حرکت کرد و گفت: "شما شخص از من داناتری را آورده اید تا مرا رسوا کنید. به خدا قسم دیگر تا این مرد در شام است من با شما سخن نمی گویم. هر چه که سؤال دارید از این پرسید."

چون این خبر به هشام رسید ما را روانه مدینه ساخت ولی قبل از ما قاصدی فرستاد که در بین مردمی که در شهرهای بین راه هستند منتشر کنند که دو پسر جادوگر ابوتراب محمد بن علی و جعفر بن محمد میل به مسیحیت پیدا کرده و مسیحی شده اند، پس هر کس به این ها چیزی بفروشد یا سلام به آنان کند یا با آنان مصافحه کند خونس هدر است.

چون قاصد به شهر مدین رسید و ما خواستیم وارد آن شهر شویم مردم درها را به روی ما بستند و ما را دشنام و به علی بن ابی طالب علیه السلام ناسزا گفتند و درب را نگشوده و آذوقه به ما ندادند. پدرم هر چه آنان را نصیحت کرد سودی نبخشید و لذا بر سر کوهی رفت که مشرف به شهر بود و آیاتی از قرآن را که در قصه شعیب نازل شده است قرائت فرمود. و باد سیاه تیره ای وزید و صدای حضرت به گوش مردم رسید. و بر بام ها آمدند و آن حضرت را مشاهده کردند. پیرمردی گفت: "به خدا قسم که این مرد در جایی ایستاده که آن محلّ شعیب است هنگام نفرین بر قوم

خود، اگر درها را باز نکنید مثل آن عذاب بر شما نیز نازل می گردد." پس مردم درها را باز کردند و ما را اطعام نمودند و ما روز دیگر از آن شهر خارج شدیم و هشام دستور داد که پیرمرد مذکور را به قتل برسانند.»(۱)

چند سؤال قرآنی از امام محمد باقر علیه السلام

ابوحمزہ ثمالی می گوید: یکسال با حضرت ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام حجّ به جا آوردم، همان سال هشام بن عبدالملک نیز به حجّ آمده بود و همراه وی نافع، غلام عمر بن خطاب نیز حاضر بود. نافع به رکن خانه خدا نظری افکند و دید که مردم اجتماع زیادی کردند. به هشام گفت: «این کیست که مردم این چنین برگرد او جمع شدند.» هشام گفت: «این محمد بن علی بن الحسین است.»

نافع گفت: «هم اکنون نزد او می روم و از او سؤالی می کنم که کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی پیامبر نتواند پاسخ بگوید.» هشام گفت: «برو شاید او را خجل و شرمسار کنی.»

نافع نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: «من تورات و انجیل و زبور و قرآن را خوانده ام و حلال و حرام آنها را می دانم. می خواهم از تو سؤالی بکنم که جز پیامبر و وصی او نمی تواند پاسخ آن را بدهد.» حضرت باقر علیه السلام سر بلند کرد و فرمود: «هر چه که به ذهنت آمده است بپرس.»

عرض کرد: «فاصله بین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت عیسی چقدر بوده است؟»

فرمود: «عقیده خود را بگویم یا عقیده تو را؟» عرض کرد: «هر دو را.» فرمود: «به عقیده من ۵۰۰ سال، و به عقیده تو ۶۰۰ سال.»

عرض کرد: «پس چطور خداوند در قرآن می فرماید: «وَسَيَسْأَلُ مَنِ ارْتَسَيْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسِينَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ»(۲). یعنی ای رسول ما، از پیامبر قبل از

ص: ۴۳۵

۱- ۶۱۹) منتخب التواریخ / ۴۳۰.

۲- ۶۲۰) زخرف / ۴۵.

خودت (عیسی علیه السلام) بپرس که آیا ما غیر از خداوند متعال خدایان دیگری برای پرستش شما قرار دادیم؟ اگر فاصله بین آن دو ۵۰۰ سال است چگونه آن حضرت می توانسته از او سؤال بکند؟»

حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» (۱)؛ منزّه است خدایی که بنده اش (پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله) را شبانه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی مبارک برد تا به او آیات خویش را بنمایاند. یکی از آیاتی که خداوند به او در شب معراج نمایاند این بود که جمیع پیامبران را محشور فرمود و سپس به جبرئیل امین امر کرد که دو مرتبه اذان و دو مرتبه اقامه بگوید و سپس امامت آن جمع را به عهده گرفت و نماز خواند. و جبرئیل در اذان جمله "حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ" را گفت. وقتی که از نماز فراغت یافت خداوند دستور سؤال از انبیاء را صادر فرمود و پیامبر صلی الله علیه وآله از پیامبران پرسید: "به چه چیز شهادت می دهید و چه می پرستید؟" همگی گفتند: "ما شهادت به وحدانیت پروردگار و رسالت تو می دهیم و بر این امر از ما عهد و پیمان گرفته شده است."

نافع عرض کرد: «درست گفתי ای ابوجعفر.» و باز سؤال کرد: «مردم در قیامت چه می خورند تا از حساب روز قیامت فارغ گردند؟» فرمود: «نان سفیدی می خورند تا خداوند به حساب همه برسد.»

عرض کرد: «چگونه در روز قیامت با آن همه شدائد و گرفتاری ها میل به غذا پیدا می کنند؟» فرمود: «آیا گرفتاری جهنم بیشتر است یا قیامت؟»

عرض کرد: «جهنم.» فرمود: «جهنمیان در جهنم میل به آب و غذا پیدا می کنند و به بهشتیان می گویند: «أَفَيْضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» (۲)، و پس از این درخواست، آنها از زقوم می خورند و از حمیم می آشامند.»

ص: ۴۳۶

۱- (۶۲۱) إسرائ / ۱.

۲- (۶۲۲) أعراف / ۵۰.

عرض کرد: «یک سؤال دیگر دارم.» فرمود: «چیست؟» عرض کرد: «خدا کجاست؟» فرمود: «وای بر تو! بگو خدا کجا نیست تا بگویم که کجا هست. سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ، فَوَدَّ صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَهُ وَلَا وَلَدًا.»

نافع نزد هشام بن عبدالملک برگشت و هشام از او پرسید: «چه کردی؟» گفت: «مرا به حال خود بگذار، به خدا قسم او اعلم از همه مردم و فرزند رسول خداست.»^(۱)

احوال پرسی از امام باقرعلیه السلام

منهال می گوید: در خدمت حضرت باقرعلیه السلام نشسته بودم که شخصی وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد و پاسخ شنید. احوال حضرت را پرسید. حضرت فرمود:

«آیا وقت آن رسیده است که بدانید حال ما چگونه است؟ ما در این امت، مانند بنی اسرائیل شدیم که فرزندانمان را می کشتند و زنانمان را زنده نگه می داشتند. این امت نیز با ما همین رفتار را دارند.»

سپس فرمود: «عرب گمان می کرد که بر عجم فضیلت دارد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله از میان آنان قیام کرد. و قریش بر سایر قبایل عرب افتخار و مباهات کرد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله از قریش بود. اگر تفاخر عرب بر عجم و قریش بر عرب درست باشد ما نیز بر سایر مردم فضیلت داریم چون ما از خاندان آن حضرت و عترت آن بزرگواریم که در این فضیلت هیچ کس با ما شریک نیست.»

عرض کردم: «به خدا قسم من دوست و علاقه مند به شما اهلیت هستم.» حضرت فرمود: «پس خود را برای بلاها و ناگواری ها آماده بنما، زیرا بلا به سوی ما از سیل به سوی رودخانه سریع تر سرازیر می شود. بلا زودتر از همه به ما می رسد و سپس به شما و گشایش نیز از ما شروع می شود و به شما می رسد.»^(۲)

ص: ۴۳۷

۱- (۶۲۳) احتجاج: ۲ / ۳۲۵، اثبات الهداه مترجم: ۵ / ۳۱۳.

۲- (۶۲۴) امالی شیخ طوسی: ۲ / ۱۵۴.

مردی از اهل شام مرتب به مجلس امام باقر علیه السلام آمد و رفت می کرد و به آن حضرت عرض می کرد: «ای محمّد، در روی زمین هیچ کس را بیشتر از شما اهل بیت دشمن نمی دارم و معتقدم که اطاعت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام در دشمنی با شماست ولی چون شما را شخصی دانشمند و سخnrانی فصیح و بلیغ می دانم به منزل و محفل شما آمد و رفت می کنم.»

حضرت باقر علیه السلام همواره در جواب او می فرمود: «خیر است، و هیچ چیز بر خداوند مخفی نیست.» طولی نکشید که آن مرد شامی بیمار شد و وقتی که احساس کرد که کارش تمام است به متصدی امور کفن و دفن خود گفت: «وقتی که من مردم، محمّد بن علی علیه السلام را خبر کن تا بر جنازه من نماز بخواند و بگو که من دستور داده ام.»

همین که نیمه شب فرا رسید گمان کرد که از دنیا رفته است و لذا صبح نزد حضرت باقر علیه السلام آمد و قضیه را به عرض آن حضرت رسانید. حضرت مشغول تعقیبات نماز صبح بود، به وی فرمود: «او نمرده است، عجله نکنید تا من بیایم.»

آن گاه بلند شد و وضو گرفت و نماز خواند و دست و صورت را به آسمان بلند کرد سپس به سجده رفت و تا وقتی که خورشید طلوع کرد در حال سجده بود. سپس بلند شد و به منزل آن مرد شامی رفت و او را نشانید و دستور غذایی داد، سپس به منزل مراجعت فرمود. طولی نکشید که آن مرد سلامت خود را بازیافت و نزد حضرت باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: «أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ بَابُهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ أَتَى مِنْ غَيْرِكَ خَابَ وَ خَسِرَ وَ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا؛ شهادت می دهم که تو حجّت خدا بر خلق و بابی هستی که باید از آن وارد گردید. هر کس که از غیر مسیر شما راه بییاید ضرر و زیان برده و گمراه گردیده است.»

حضرت فرمود: «چرا تغییر موضع داده ای؟» عرض کرد: «من مرگ را با چشم خود دیدم و داشتم می رفتم که ناگهان منادی ندا کرد که روح او را برگردانید. این

درخواست محمد بن علی است.» حضرت فرمود: «آیا دانستی که گاهی خدا بنده را دوست می دارد ولی عملش را نمی پسندد و گاهی بنده ای را نمی پسندد ولی عملش را دوست می دارد؟» (۱)

اولین دیدار جابر با امام باقر علیه السلام

جابر بن عبدالله انصاری به محضر حضرت علی بن الحسین علیه السلام مشرف گردید. ناگهان از درون منزل آن حضرت طفلی خارج گردید. جابر همین که او را دید بدنش لرزید و موی بر بدنش راست گردید و به او نظر کرد و گفت: «ای کودک جلو بیا.» جلو آمد. آن گاه گفت: «ای کودک جلو بیا.» جلو آمد. آن گاه گفت: «برگرد و برو.» برگشت و رفت. جابر گفت: «به خدای کعبه قسم که مانند شمائل رسول الله است.» سپس بلند شد و نزد او رفت و گفت: «ای کودک! نام تو چیست؟» گفت: «محمد.» گفت: «فرزند کیستی؟» گفت: «فرزند علی بن الحسین.» گفت: «جانم به فدایت، پس تو باقر هستی.» فرمود: «آری.»

آن گاه امام باقر علیه السلام به او فرمود: «پیامی که مأموریت داری که به من ابلاغ کنی، ابلاغ کن.» جابر عرض کرد: «ای مولای من! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا مژده داد که عمرم طولانی می گردد تا به لقای شما مشرف گردم و فرمود: "وقتی که او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان."» حضرت باقر علیه السلام فرمود: «سلام بر رسول خدا تا وقتی که زمین و آسمان برقرارند و سلام بر تو چنان که ابلاغ سلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نمودی.» (۲)

سخنرانی امام باقر علیه السلام در دو سالگی

وقتی که حضرت زین العابدین را با حرم امام حسین علیه السلام به اسارت بردند، فرزند آن حضرت جناب امام محمد باقر علیه السلام نیز که در آن هنگام دو سال و چند ماه از عمر

ص: ۴۳۹

۱- (۶۲۵) امالی شیخ طوسی: ۱ / ۲۵.

۲- (۶۲۶) کمال الدین صدوق / ۲۵۳، علم الیقین، فیض کاشانی: ۱ / ۴۱۰.

مبارکش گذشته بود با پدر بزرگوارش بر یزید وارد شد. یزید حضرت سجّاد را مخاطب خود قرار داده و گفت: «یا علی بن الحسین! چه دیدی؟» حضرت فرمود: «چیزی را دیدم که خدا قبل از این که آسمان ها و زمین ها را خلق کند درباره آن قضاوت فرموده است.»

یزید درباره حضرت سجّاد علیه السلام با اهل مجلس خود مشورت کرد. اهل مجلس رأی به قتل حضرت سجّاد علیه السلام دادند. آن گاه حضرت باقر علیه السلام در همان مجلس بپاخواست و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و در جواب یزید فرمود: «اهل مجلس تو اشاره ای به تو کردند که بر خلاف اشاره و رأی اهل مجلس فرعون در مورد موسی و هارون علیهما السلام بود، زیرا فرعون با آنها مشورت کرد که با آنها چه بکنیم؟ آنها گفتند: "موسی را با برادرش نگاه دار." ولی اهل مجلس تو اشاره به قتل ما نمودند. این امر دارای سببی است.» یزید گفت: «سبب آن چیست؟» حضرت باقر علیه السلام فرمود: «چون آنها حلال زاده بودند ولی اهل مجلس تو چنین نیستند، زیرا پیغمبران و فرزندان آنها را جز زنازادگان نمی کشند.» پس یزید ساکت شد. (۱)

بزرگ ترین گناه از نظر امام باقر علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام وارد مسجد الحرام گردید. دسته ای از قریش متوجه آن جناب شده و پرسیدند که این شخص کیست؟ به آنها گفته شد: «این امام و پیشوای اهل عراق است.» یکی از آنها گفت: «خوب است که شخصی را بفرستیم تا از او سوالی بکند.» جوانی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: «ای عمو! بزرگ ترین گناه کبیره کدام است؟» حضرت فرمود: «میگساری و شرابخواری.» جوان برگشته و جواب را به آنها گفت. گفتند: «بار دیگر نزد او برو و سؤال را تکرار کن.» برای بار دوم آمد و عرض کرد: «بزرگ ترین گناه کبیره کدام است؟»

ص: ۴۴۰

حضرت فرمود: «ای بردارزاده! مگر نگفتم که میگساری و شرابخواری! زیرا شرابخوار به زنا و سرقت و قتل و شرک رومی آورد، تمام کارهای ناشایسته ای که از شرب خمر سرچشمه می گیرد بالاترین گناهان هستند، همان گونه که درخت انگور نیز از همه درخت ها بالاتر می رود و بلندتر می شود.»(۱)

شیعیان امیرالمؤمنین در فرمایش امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام می فرماید: «روزی چند نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل آن حضرت آمدند. آنان عبارت بودند از: ۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲- ابوبکر، ۳- زبیر، ۴- عمر، ۵- عبدالرحمن بن عوف، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و با آنها نشست و بند کفش حضرت پاره شد و آن حضرت کفش خود را نزد حضرت امیر علیه السلام انداخت و فرمود: "در جانب راست عرش پروردگار، قومی وجود دارند که بر منبرهایی از نور نشسته اند و چهره های آنها از نور و لباس هایشان نیز از نور است و نور چهره آنها چشم ناظران را می زند."

ابوبکر عرض کرد: "آنها کیانند ای رسول خدا؟" حضرت سکوت فرمود. عمر عرض کرد: "آنها کیانند ای رسول خدا؟" حضرت سکوت فرمود. زبیر عرض کرد: "آنها چه کسانی هستند یا رسول الله؟" حضرت فرمود: "قوم تحابُّوا بروح الله من غیر أنساب و لا أموال و هؤلاء شیعتک یا علی و أنت إمامهم؛ آنها قومی هستند که به روح الله محبت می ورزند بدون این که قوم و خویشی یا طمع و چشم داشت مالی داشته باشند. آنها شیعیان تو هستند و تو امام آنها هستی ای علی."(۲)

ص: ۴۴۱

۱- (۶۲۸) بحار الأنوار: ۱۱ / ۱۰۳.

۲- (۶۲۹) بحار الأنوار: ۶۸ / ۱۳۹.

اشعار مدح و مرثيه امام باقر عليه السلام

اشاره

ص: ۴۴۳

ولادت حضرت باقر العلوم علیه السلام

گلشن توحید، آباد امام باقر است
مرغ دل در هر نفس یاد امام باقر است
دین حقّ از نور ارشاد امام باقر است
جلوه اجداد و اولاد امام باقر است
مژده یاران عید میلاد امام باقر است
کعبه دل روح قرآن جان زین العابدین
سر زده در اوّل ماه رجب ماهی تمام
کافتابش آورد هر صبح دم عرض سلام
کنیه بوجعفر، لقب باقر، محمّد شد به نام
قطره ای از چشمه علمش علوم خاص و عام
نجل پیغمبر امام ابن امام ابن امام
رهنمای راستان و پیشوای راستین
بحر بی پایان علم ذاتِ حیّ ذوالمنن
جابر آورده سلامش از رسول مؤتمن
باب او ابن الحسین و مام او بنت الحسن
جدّه اش زهرا و جدّش رحمه للعالمین (۱)

سرود میلاد

مدینه شد به نور حقّ منور

که آمد باقر علم پیمبر

ملائك محو آن جانانه گشتند

همه شادی کنان مسرور گشتند

ص: ۴۴۴

۱ - ۶۳۱) نخل میثم: ۴ / ۴۳۳.

به گرد مهد آن فرزانه گشتند

به شمع روی او پروانه گشتند

مدینه بهتر از خلد برین است

صفابخش دل اهل یقین است

به عالم جلوه گر ماه ولایت

ز دامان امام چهارمین است

زَند لبخند بر رخسار مادر

که آمد باقر علم پیمبر

زبان حال امام باقر علیه السلام در ماجرای کربلا

سوغات ما از کربلا درد و محن بود

پژمردگی لاله های در چمن بود

من تشنگی در خیمه را احساس کردم

یاد از دو دست خونی عباس کردم

من کودکی بودم که آهم را شنیدند

دیدم سر جدّ غریبم را بریدند

من دیده ام در وقت تشییع جنازه

اسبان دشمن را بر آن ابدان تازه

من با خبر هستم ز باغی بی شکوفه

خورشید را بر نیزه دیدم بین کوفه

گر چه که من مسموم آن زهر هشامم

من کشته ویرانه ای در شهر شام
دیدم که پَرپر می زند هم سنگر من
در خاطر من شد زنده یاد مادر من

سخن با مدینه و بقیع

ای فروزان گوهر پاک بقیع
گل پرپر شده در خاک بقیع
ای مدینه از دلم خون می چکد
وز طریق دیده بیرون می چکد
در شرار زهر می سوزد تنم
پَرپر از سوزش همه جان و تنم
ای فروزان گوهر پاک بقیع
گل پرپر شده خاک بقیع
نشست گرد مصیبت بر چهره اسلام
مدینه آمده روزت سیاه تر از شام
چه رنج ها که به طفلی رسید بر جاننش
گهی به کرب و بلا، گه به کوفه، گه در شام
چه غصه داشت که فرمود: در مننه نه سال
کنند گریه بر آن پنجمین امام همام

عالمی ماتم سرا شد (۲)

فاطمه صاحب عزا شد

باقر آل پیمبر (۲)

کشته زهر جفا شد

پنجمین نور ولایت (۲)

گشته پَر پَر از عداوت

صادقش سوزد ز داغش (۲)

گشته گریان در فراقش

در بقیع آید کنارش (۲)

قبر بی شمع و چراغش

- ۱- الحجّ و الزّیاره، عربی.
- ۲- آداب حجّ و زیارت حرمین شریفین، فارسی.
- ۳- میزان الحقّ یا حقیقت مظلوم، فارسی - عربی.
- ۴- آیات الفضائل یا فضائل علی علیه السلام در قرآن، عربی - فارسی.
- ۵- دوله المهدی علیه السلام یا حکومت امام زمان عجل الله فرجه الشریف، فارسی - عربی.
- ۶- اسوه النساء، بانوی نمونه عالم، فارسی - عربی.
- ۷- امام الشهداء و سالار شهیدان، فارسی - عربی.
- ۸- انتظار مهدی علیه السلام و نشانه های ظهور، فارسی - عربی.
- ۹- شهید خراسان و پناه شیعیان، فارسی - عربی.
- ۱۰- عاشقان کربلا، زیارات عتبات عالیات عراق.
- ۱۱- آیین همسردهاری و آداب زندگی در اسلام، فارسی - عربی.
- ۱۲- بشارت های معصومین علیهم السلام، فارسی - عربی.
- ۱۳- مژده های رحمت در قرآن همراه خطبه غدیر، فارسی - عربی.
- ۱۴- محرمات اسلام، فارسی - عربی.
- ۱۵- ماه های رحمت، ترجمه کتاب «فضائل الأشهر الثلاثة» مرحوم صدوق، فارسی - عربی.
- ۱۶- امام صادق علیه السلام، ترجمه کتاب «الإمام الصادق علیه السلام» از مرحوم علامه مظفر، فارسی.
- ۱۷- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله، ترجمه کتاب «مناقب آل ابی طالب علیه السلام» تألیف علامه ابن شهر آشوب.
- ۱۸- واجبات اسلامی، فارسی و عربی.

۱۹- پیام های قرآنی، یکصد و ده پیام نورانی قرآن.

۲۰- رهبران معصوم علیهم السلام.

۲۱- راه خدانشناسی.

۲۲- خطبه غدیر با ترجمه فارسی.

۲۳- بشارت های مهدویت، فارسی - عربی.

۲۴- در پناه قرآن.

۲۵- فتنه های آخر الزمان، فارسی - عربی.

۲۶- راه بهشت.

۲۷- اخلاق و سیره محمدی صلی الله علیه وآله.

ص: ۴۴۸

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

